دانش

۵-۷

۱۳۶۵

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام‌آباد

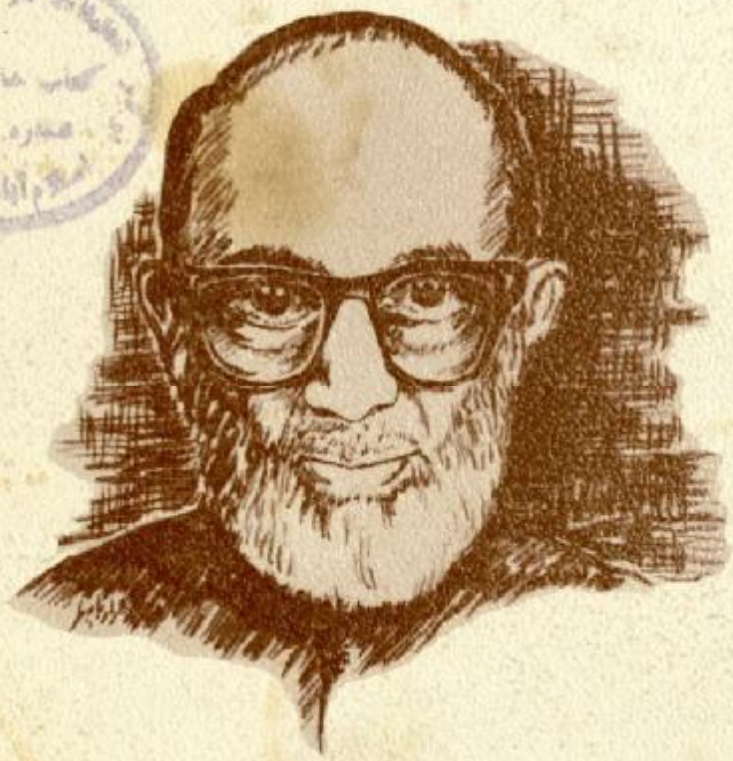

ویژه نامهٔ دکتر غلام سرور

قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

- مجلهٔ سه ماهـــه ,,دانش،، مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد .
- بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- مقالات ارسالی جهت ,,دانش،، نباید قبلاً منتشر شده باشند .
- به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در ,,دانش،، انتخاب شود . حق التحریر مناسب پرداخت می شود . ,,دانش،، می تواند جهت همکـاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید .
- مقاله ها باید تائپ شده باشند . پا ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود .
- ,,دانش،، کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی وفرهنگ اسلامی معرفی می کند . جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتـر ,,دانش،، ارسال شود .
- هـر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت ,,دانش،، ارسال فرمائید .

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ ـ کوچه ۲۷ ـ ایف ٦ ـ ۲ ـ اسلام آباد ـ پاکستان

کتابخانه مرکزی
شماره
اسلام آباد

دانش

۷ - ۵
بهار، تابستان، پاییز
۱۳۶۵ هـ ش

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

ویژه نامهٔ دکتر غلام سرور

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
مدیر مجله : سید عارف نوشاهی
مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

دانش ـ ۵

۱۳۶۵ ش ۱۹۸۷ م

ویژه نامهٔ دکتر غلام سرور

حروف چینی و چاپ : مؤسسهٔ چاپ منزا ـ اسلام آباد

خطاطی عنوان دانش : محمد امین انجم

صفحه بندی : محمد اصغر ـ عبدالوحید محسن

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

محل نشـــر : رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۶ ـ ۲ ، اسلام آباد (پاکستان)

در این ویژه نامه

از پنجاب به علیگر و از علیگر به سند ۷ ـ ۱۱

بخش اول : سرّ دلبران (شرح حال و آثار دکتر غلام سرور)

استاد دکتر راجه غلام سرور خان ۱۵ ـ ۲۹

عکسهای دکتر غلام سرور ۳۰ ـ ۳۸

سیری در آثارِ استاد سرور ۳۹ ـ ۵۷

دکتر سیّد علیرضا نقوی

سخنی دربارهٔ استاد و شاگردی ۵۸ ـ ۷۲

دکتر راجه غلام سرور

شمع فروزان ۷۳ ـ ۷۴

شعرِ دکتر غلام سرور

بخش دوّم : حدیثِ دیگران (تحلیل وتجلیل شخصیت فرهنگی دکتر غلام سرور از سایر نویسندگان)

بخشی از قدردانی های از استاد دکتر غلام سرور ۷۶ ـ ۸۳

دکتر ساجد الله تفهیمی

تاریخِ زبانِ فارسی اثر استاد غلام سرور ۸۴ ـ ۸۸

(کتابیکه برندهٔ جائزهٔ فرهنگی ایران میباشد)

دکتر خانم طاهره صدیقی

۵۰ سال درخدمتِ فارسی ۸۹ ـ ۹۲
نوشتهٔ دکتر مطیع الامام ـ ترجمهٔ دکتر محمد حسین تسبیحی

پروفسور دکتر غلام سرور درمقامِ یک اُستاد ۹۳ ـ ۹۷
دکتر سیّد حسین جعفر حلیم

مکاتبات ادبی ۹۸ ـ ۱۰۷
دکتر محمد حسین تسبیحی

وقارِ سروران ۱۰۸ ـ ۱۱۰
سیّد منصور علی سلیم سهروردی

راجه غلام سرور سے میرے دوستانه مراسم ۱۱۱ ـ ۱۲۰
ڈاکٹر احمد حسین قریشی قلعه داری

حکایتِ قدِ آن شوخ ... ۱۲۱ ـ ۱۲۸
پروفیسر کلیم سهسرامی

بخش سوم : مقالات تقدیمی به دکتر راجه غلام سرور

اردو و پیوستگی های آن با فارسی دری ۱۳۰ ـ ۱۷۳
دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی

عشق به جلال و آثارِ کمال ۱۷٤ ـ ۲۰۰
نجیب مایل هروی

ضرب الامثالِ مشترکِ زبانِ فارسی و پنجابی ۲۰۱ ـ ۲۰۹
محمد سرفراز ظفر

صنادید تاریخ گوئی ۲۱۰ ـ ۲۹۰
ڈاکٹر محمد انصار الله

فارسی ، ویدک اور اُردو میں صوتی تبادل ۲۹۱ ـ ۳۲۵
ڈاکٹر سهیل بُخاری

کیمیائے سعادت کا نسخۂ بانکی پور ۳۲۶
(خود نوشتِ غزالی ہونے کے داعیے پر تحقیق و انتقاد)
ابو سعادت جلیلی

ایران اور پاکستان کے ساڑھے چار ہزار سالہ لسانی روابط کا ایک مختصر جائزہ ۳۷۱
عین الحق فرید کوٹی

چہار فصل کابل
(عالمگیری عہد کا ایک نو دریافت فارسی ادبی رسالہ)
اثر : محمد بقا کنجاهی
مقدمہ ، تصحیح و تعلیقات : سیّد عارف نوشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش اوّل

از پنجاب به علیگر

و از علیگر به سند

زبان و فرهنگ فارسی که زادگاه آن خراسان بزرگ بود با نفوذ در شبه قاره بیش از پیش در خط تکامل و ترقی افتاد و بزرگان و ناموران این سامان آنچه را از ایرانیان گرفته بودند به نیکوتر وجهی پاسداری کردند و در افزودن بر سرمایه های آن وغنی تر ساختنش، بسیاری موارد حتی اهتمامی بیشتر از ایرانیان نمودند و بازده تلاش‌های شان از کمیت و کیفیت بالاتری برخوردار بود . از جمله :

۱ ـ در جمع لغات فارسی و تحقیق در فقه اللغهٔ آن و تدوین فرهنگنامه ها، کتب اصطلاحات و واژه های فنی و نصاب های مربوط به این زبان .

۲ ـ در گرد آوری ضرب المثل ها و قواعد زبان فارسی وتصنیف کتاب های آئین نگارش، انشا، صرف و نحو و معانی و بیان این زبان .

۳ ـ در نقد ادبی و در تألیف شروح و فرهنگنامه های ویژه برای متون مختلف فارسی .

٤ ـ در ثبت احوال و اخبار پارسی سرایان وتهیهٔ تذکره ها .

۵ ـ در نوشتن وقایع و گزارش ها و تنظیم کتاب های تاریخ و سرودن منظومه های تاریخی به فارسی .

٦ ـ در رابطه باهر یک از موارد بالا اقداماتی در طول بیش از هزار سال به وسیلهٔ :

الف ـ مردم شبه قاره (حتی نامسلمانان) وحکومتگرانِ نواحی آن و وابستگان ایشان .

ب ـ مهاجران ایرانی که از حمایت های مادی و معنوی بزرگان این دیار برخوردار بودند .

انجام گرفت که بررسی هر کدام از آنها نیازمند مقالات بلکه تألیفات مستقل متعدد است و خوشبختانه گام هائی نیز در مورد پاره ای از آنها برداشته شده * که گرچه باید باگام های بعدی تکمیل شود، اما هر یک از آنها در همین صورت فعلی نیز گواهی استوار است بر وسعت دامنهٔ کار و نقش مهمی که گذشتگان مردم این سرزمین در پیشرفت زبان و فرهنگ فارسی داشته اند. وبا این که هر اثر مربوط به یک زبان و فرهنگ که در خارج از زادگاه و پایگاه اصلی آن پدید می آید، غالبًا از اصالت وصحت کمتری برخوردار است ـ و این امری طبیعی است ـ بازهم ارزش آثار فرهنگی فارسی را که در شبه قاره پدید آمده مجموعاً چندان کمتر از آنچه در ایران پدید آمده نباید شمرد .

★ ★ ★

* بنگرید به کتاب های تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان و تاریخ نویسی فارسی هند و پاکستان از سال ۹۳۲ تا ۱۱۱۹ و فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان که به ترتیب در بیست و سه ـ ۸۷۹ و ٥٦٦ و ۳٤۱ ص به چاپ رسیده است

کتابخانه فارسی
کتاب خانه کنی
شماره
اسلام آباد - پاکستان

استاد دکتر غلام سرور که این شماره از فصل نامهٔ دانش به نام و یاد ایشان آراسته است قریب هشتاد سال پیش دیده به جهان گشود . زادگاه ایشان استان پنجاب با دوام ترین متصرفات غزنویان در شبه قاره بود (و کرسی آن لاهور پایتخت آنان درهند) و در پاره ای ادوار (از جمله در دورهٔ غزنوی) پس از خراسان بزرگ ترین مرکز ادب و فرهنگ فارسی به شمار می آمد و پارسی نویسان و پارسی سرایان ناموری همچون مسعود سعد و ابو الفرج رونی و داتا گنج بخش و نصر الله منشی مترجم کلیله و دمنه واخیراً علامه اقبال را در خود پرورش داد *

استاد غلام سرور پس از گذراندن دوره های ابتدائی و متوسطه در این ایالت به علیگر رفت . به شهری که از مهم ترین پایگاه های فارسی بود و سال ها قبل یکی از محققان بزرگی شبه قاره علامه شبلی نعمانی برای مدتی طولانی در آن به تدریس و ترویج فرهنگ وادب فارسی اشتغال داشت ** استاد در این شهر به زیارت بزرگانی همچون علامه اقبال نائل گردید و در دانشگاه معروف آن تحصیلات خود را در رشتهٔ زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران دنبال کرد وبه همین منظور یکسالی را نیز در سفر به نقاط مختلف ایران و کسب فیض از محضر استاد ان آن روزگار گذراند وسپس به هند بازگشت و در دانشگاه علیگر به تدریس پرداخت اما پس از هشت سال ـ به دنبال تجزیهٔ شبه قاره ـ رهسپار سند شده منطقه ای که در قرن هفتم دربار آن مجمع و مرکز ادیبان و فاضلان و نویسندگان پارسی همچون

* بنگرید به مآخذی همچون تذکرهٔ شعرای پنجاب که در معرفی نزدیک به ۵۰۰ پارسی سرای این منطقه است .

** وی ظاهراً نخستین کسی است که یک دوره تاریخ ادبیات فارسی تحلیلی به شیوهٔ جدید تألیف کرده است .

عوفی و منهاج سراج بود و در فتنهٔ مغول بسیاری از بزرگان خراسان بدانجـــا پناهنده شدند وهمه مورد نواخت و احترام قرار گرفتند و آثار فارسی ارزنده ای همچون چچ نامه (قدیمی ترین مأخذ فارسـی در تاریخ ســند کـه در اوائل قرن هفتـم تألیف شده) لبـاب الالباب (تنها مأخذ معتبر در مورد شعرای قدیم فارسی) وطبقات ناصری و جوامع الحکایات و ترجمهٔ الفرج بعد الشده در آنجا پدید آمد و منطقه ای که در قرن های بعدی شخصیت هائی همچون عبدالرشید تتوی مؤلف فرهنگ رشیدی (از ارزنده ترین فرهنگنامه های فارسی) و منتخب اللغات شاه جهانی (از مهم تریـن فرهنگ های عربـی به فارسی) از آن برخاستند وحتی سلسله های محلی ـ همچون خانواده های کلهوره و میر ـ که برآن حکومت می کردند خود فارسی زبان بودند و برخی از حکام ـ مانند کسانی از تالپورها ـ خود نیز به فارسی شعر می گفتند وبه خاطر اهتمام بسیاری که در ترویج این زبان وجود داشت فاضلان و نویسندگان و شاعران پارسی گرانقـدری در سنـد پرورش یافتند همچون میر علی شیرقانع تتوی که بیش از ٤٠ اثر در علوم مختلف به زبان فارسی پدید آورده ـ به نظم و نثر ـ و در کتاب تذکرهٔ مقالات الشعراء بیش از ۷۰۰ شاعر پارسی گوی سند را با نمونه های آثارشان معرفی کرده که در فاصلهٔ قرنهای نهم تا دوازدهم می زیسته اند، و کتاب تکملهٔ مقالات الشعراء از مخدوم ابراهیم خلیـل تتوی ذیلی است برآن و در معرفی هشتاد شاعر فارسی گوی دیگر سند.

استاد غلام سرور در این منطقه که از دیر باز از پایگاه های مهم فارسی بوده اقامت گزید و راه اسلاف خویش از دانشوران و فاضلان و ادیبان شبه قاره را در خدمت به فرهنگ و ادب پارسی اختیار کرد و

بدین گونه مجموعاً ـ با احتساب سنوات تدریس در علیگر ـ قریب پنجاه سال را به تدریس در دوره های لیسانس و فوق لیسانس دانشگاه و نگارش مقالات و تألیف کتاب های متعدد در سطوح و زمینه های مختلف به زبان های فارسی واردو و انگلیسی و فعالیت های تحقیقاتی و فرهنگی دیگر سپری کرد که همچنان ادامه دارد و امید است بسی سال های دیگر ادامه یابد .

استاد غلام سرور که بقیة الماضین و از قدیمی ترین آموزشگران فارسی است همواره در پاکستان و ایران و هندوستان موردِ احترام اهلِ فضل و تحقیق بوده و این دفتر گزارشی از احوال و آثار پُربرکت او است و مجموعهٔ مقالاتی که به وی تقدیم شده. با آرزوی سلامتی و موفقیت هرچه بیشتر برای استاد و حیات جاوید برای فرهنگی که او و گذشتگان ارجمندش زندگی گرامی را بر سرآن نهاده اند . فرهنگ فارسی .

عمرش دراز و دست حوادث زدامنش
کوتاه باد تاکه بَودَ ماه و آفتاب

[illegible]

ناصری و جوامع الحکایات و ترجمهٔ الفرج بعد الشدة [illegible]

[illegible]

شعر می گفتند و به خاطر اهتمام بسیاری که در ترویج این زبان [illegible] داشت [illegible] در سند پرورش یافتند [illegible] از ٤٠ اثر در علوم مختلف به زبان فارسی پدید آورده است به نظم و نثر، و در کتاب تذکرهٔ مقالات الشعراء بیش از ۷۰۰ شاعر پارسی گوی سند را با نمونه های آثارشان معرفی کرده که در فاصلهٔ قرنهای [illegible] می زیسته اند، و کتاب تکملهٔ مقالات الشعراء از [illegible] است از آن و در معرفی هشتاد شاعر [illegible] سند.

[illegible] اسلام سرور در این منطقه که [illegible]

[illegible]

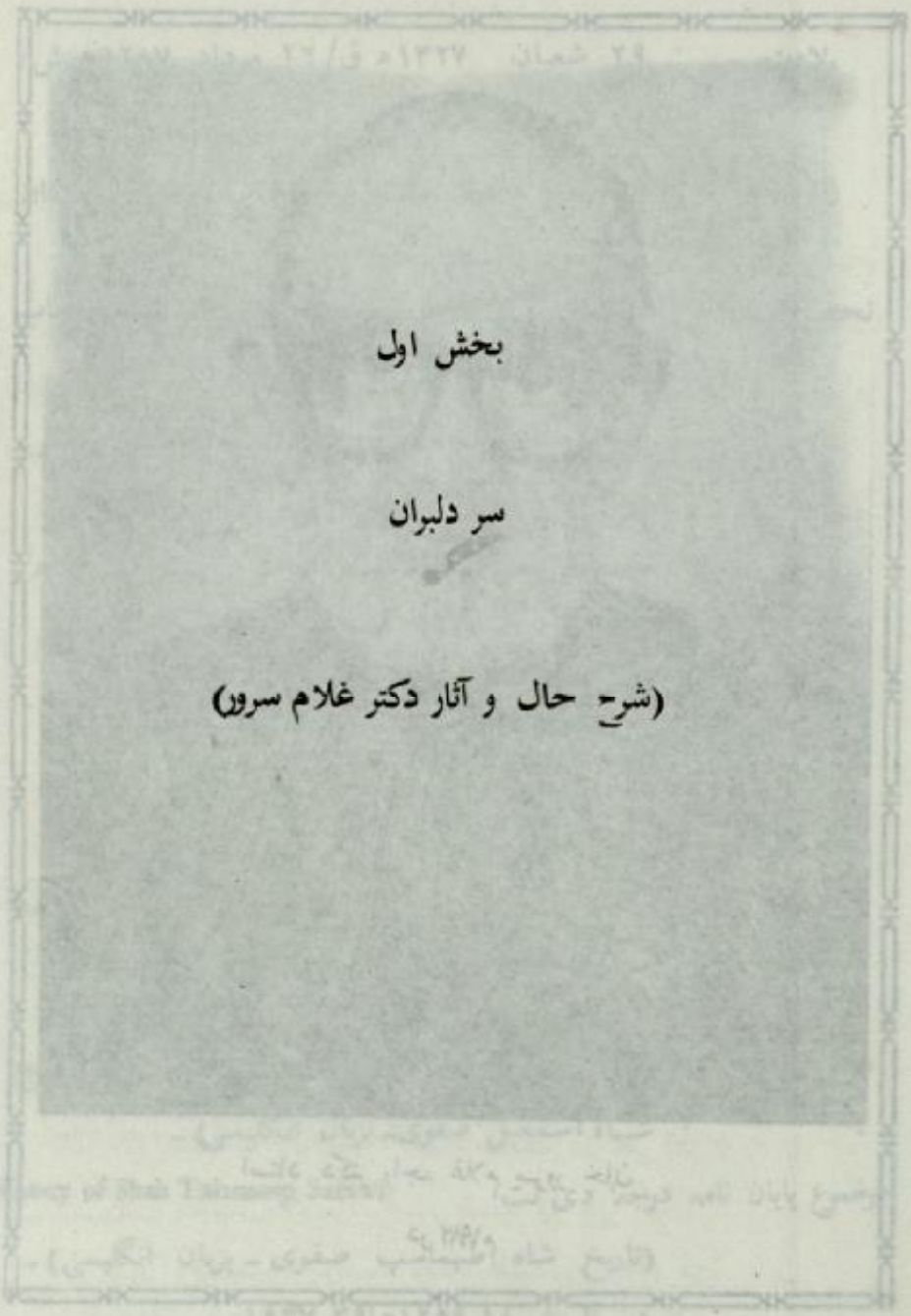

بخش اول

سر دلبران

(شرح حال و آثار دکتر غلام سرور)

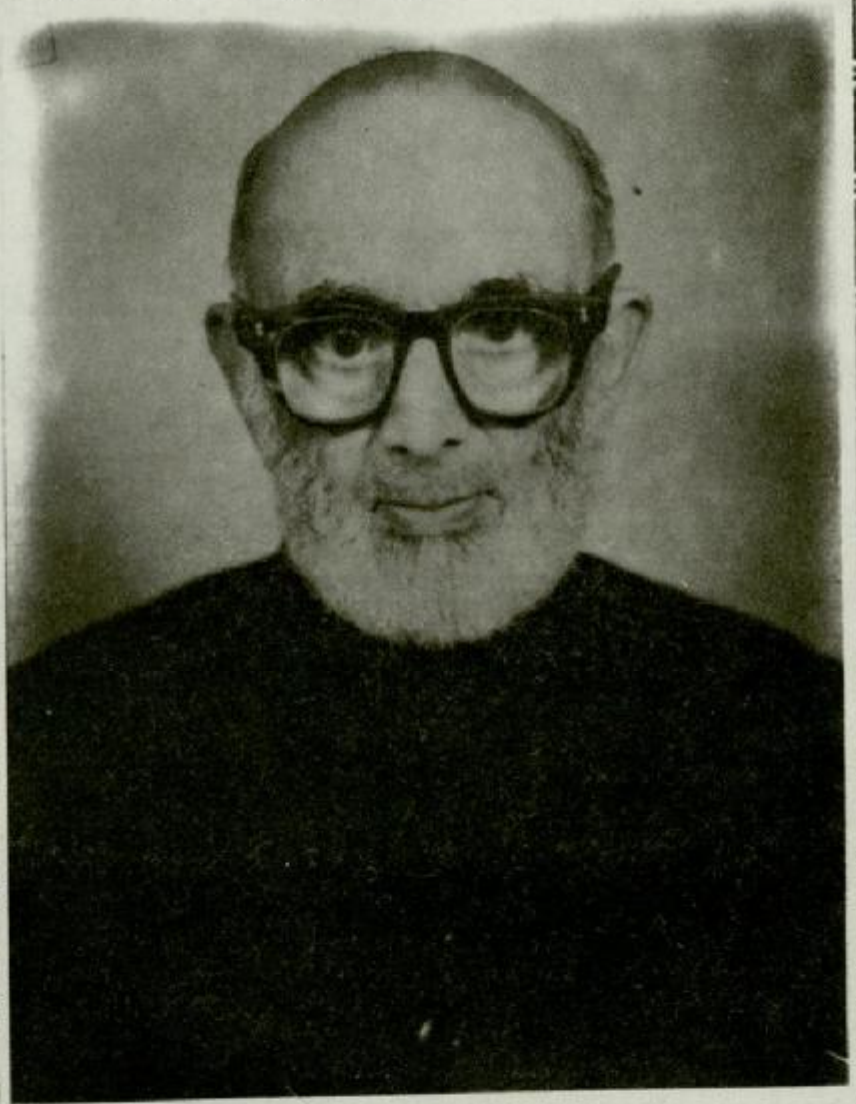

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

در ۱۹۱۲م

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

ولادت : ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ه ق/ ۲۶ مرداد ۱۲۸۷ه.ش/ ۱۷ اوت ۱۹۰۹م -

زادگاه : کالس : قصبه ایست در بخش چکوال، استان پنجاب - پاکستان -

تحصیلات : امتحان دبیرستان (Matriculation) * دانشگاه پنجاب لاهور - در ۱۳۴۵ه ق/۱۹۲۴م -

امتحان دیپلم (Intermediate) : دانشگاه علی گر- در ۱۳۴۷ه ق/۱۹۲۸م -

امتحان لیسانس: همان دانشگاه - در ۱۳۴۹ه/ ۱۹۳۰م -

امتحان فوق لیسانس فارسی: همان دانشگاه - در ۱۳۵۱ه/۱۹۳۲م شاگرد اول -

دورهٔ دکتری در ادبیات فارسی: همان دانشگاه - در ۱۳۵۵ه/۱۹۳۶م نخستین فارغ التحصیل این دوره از طرف دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه علی گر-

موضوع پایان نامهٔ دکتری : History of Shah Ismail Safawi (تاریخ شاه اسمعیل صفوی- بزبان انگلیسی) -

موضوع پایان نامه درجهٔ دی لت History of Shah Tahmasp Safawi (تاریخ شاه طهماسپ صفوی - بزبان انگلیسی) - درسالهای ۵۸-۱۲۵۹ه/۳۹-۱۹۳۷م -

---

* نیای بزرگ دکتر غلام سرور از طرف دولت وقت مخاطب به " راجه " شده بود واین خطاب تاکنون مرسوم است و همراه با نامهای اعضای این خانواده خوانده می شود -

دریافت نشان ها

نشان علمی - در ۱۳۷۸ه/۱۹۵۸م از طرف
وزارت آموزش و پرورش دولت ایران -
نشان سپاس (درجه یک): در ۱۳۷۹ه/۱۹۵۹م
از طرف دولت ایران -

مسافرت به ایران :

اولین سفر در سال ۱۳۵۲ه‌ق/۱۳۱۲ه‌ش ۱۹۳۳م - برای اتمام رساله دکتری در تاریخ شاه اسماعیل صفوی- وی مدت یک سال به تحقیق پرداخت و به شهرهای تهران و اصفهان و شیراز و قزوین و تبریز و اردبیل مسافرت کرد و با استادان آن روزگار هم نشینی نمود -

دومین سفر در سال ۱۹۵۳م همراه با یک هیئت فرهنگی پاکستان و بعنوان نمایندهٔ دانشگاه کراچی - در این سفر به مشهد نیز رفت

استادانِ استاد :

۱ - دکتر هادی حسن ، استاد فارسی در علی گر -
۲ - پرفسور حمید الدین خان، استاد فارسی در علی گر-
۳ - مولانا ضیا احمد بدیوانی، استاد فارسی در علی گر-
۴ - آقای محمد حاذق، استاد فارسی در علی گر-
۵ - عبدالعزیز ، استاد تاریخ اسلامی در علی گر-
۶ - پرفسور غلام سرور، استاد زبان انگلیسی در علی گر-
۷ - دکتر شیخ عبدالرشید، استاد زبان انگلیسی در علی گر-
۸ - دکتر سید ظفر الحسن استاد فلسفه در علی گر -
۹ - آقای محمد یعقوب ، استاد فلسفه در علی گر -
۱۰ - میاں محمد شریف، استاد فلسفه در علی گر-
۱۱ - مولانا احسن مارهروی ، استاد اردو در علی گر -
۱۲ - مولانا سلیمان اشرف ، استاد علوم اسلامی در علی گر-
۱۳ - مولانا محمد ابوبکر شیث ، استاد علوم اسلامی در

عـلی گر۔

۱۴ ۔ رشید احمـد صدیقی، استاد اردو در علی گر۔

۱۵ ۔ غـلام جیلانی برق، استاد در دبیرستان ، چکوال۔

استادِ استادان (یعنی شاگردان او)

۱ ۔ دکتر تنزیل الرحمـان قاضی درگاه عالی سند، کراچی ۔

۲ ۔ ممتاز علی علوی، سفیر پاکستان در کشور های مختلف۔

۳ ۔ دکتر سید محمد، ریاست دانشگاه اسلامی علی گر۔

۴ ۔ دکتر علی رضا نقوی، رئیس بخش فارسی فقه و حقوق شیعه در اداره تحقیقات اسلامی، دانشگاه اسلام آباد ۔

۵ ۔ دکتر مطیع الامام، استاد فارسی دانشگاه کراچی، رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "شیخ شرف الدین یحیی منیری وسهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی" به راهنمائی آستاد دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۶ ۔ دکتر محمد حسین تمیمی انصاری (ساکن گوجر خان) ۔ ۔ رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "مشایخ تونسوی در پاکستان غربی و سهم آنان در تصوف اسلامی" براهنمائی آستاد دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۷ ۔ یوسف جلیل (راولپندی)، رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "سلسلهٔ نقشبندیه و پیشرفت آن تا وفات حضرت مجدد الف ثانی" به راهنمائی دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۸ ۔ دکتر ابو سعید نورالدین (داکا)، رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "اسلامی تصوف اور اقبال" (عرفان اسلامی و اقبـال) به راهنمائی دکتر غلام سرور به تکمیل رساینده است ۔

۹ ـ دکتر عابد علی خان، استاد فارسی، دانشگاه کراچی ـ

۱۰ ـ دکتر ساجد الله تفهیمی، استاد فارسی، دانشگاه کراچی ـ

۱۱ ـ دکتر حسین جعفر حلیم، استاد فارسی، دانشگاه کراچی ـ

۱۲ ـ دکتر ظفیر الحسن، کراچی ـ

۱۳ ـ دکتر اطاعت یزدان، آستاد فارسی، دانشگاه پیشاور ـ

۱۴ ـ سید مرتضی موسوی ـ وزارت اطلاعات پاکستان، اسلام آباد

۱۵ ـ خانم دکتر طاهره صدیقی، رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی

۱۶ ـ خانم صغری بانو شگفته، رئیس بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد ـ

تدریس فارسی

۱ ـ استاد یار در دانشگاه علی گر ـ ۴۸ ـ ۱۹۴۰م ـ

۲ ـ دانشیار و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، در دانشکده اردو در کراچی ـ ۵۵ ـ ۱۹۵۰م ـ

۳ ـ استاد و رئیس بخش فارسی، دانشگاه کراچی ـ ۱۹۵۵م تا ۳۱ اکتبر ۱۹۷۰م ـ

۴ ـ استاد زبان فارسی، در مؤسسه ملی زبانهای نوین در اسلام آباد ـ ۷۴ ـ ۱۹۷۳م ـ

استاد ممتحن رساله های دکتری :

دکتر غلام سرور در تدوین رساله‌های دکتری در دانشگاه‌های مختلف پاکستان سمت ''استاد ممتحن'' را داشته و اکنون نیز دارد ـ (دانشگاه کراچی، دانشگاه سند حیدر آباد، دانشگاه پنجاب لاهور دانشگاه داکا) ـ

دیدار با دانشمندان :

۱ - مرحوم علامه محمد اقبال لاهوری - سه بار با ایشان دیدار کرده است و در آخر در تشییع جنازهٔ او در لاهور شرکت کرد - و بار آخر رباعی اقبال را از دهان او شنیده است

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید

۲ - مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر - در ۱۹۳۳م در تهران و سپس چند بار در پاکستان -

۳ - مرحوم استاد جلال الدین همایی - در ۱۹۳۳م در تهران

۴ - سید جلال الدین طهرانی در ۱۹۳۳م در تهران -

۵ - مرحوم عباس اقبال آشتیانی - در ۱۹۳۳م در تهران -

۶ - مرحوم علامه علی اکبر دهخدا - در ۱۹۳۳م در تهران -

۷ - مرحوم حاج آقا حسین ملک صاحب کتابخانهٔ ملک - در ۱۹۳۳م، در تهران -

۸ - مرحوم دکتر لطف علی صورتگر - ملاقات در پاکستان -

۹ - مرحوم دکتر رضا زاده شفق - ملاقات در پاکستان -

۱۰ - مرحوم استاد حبیب یغمائی - در ۱۹۵۳م در تهران -

۱۱ - مرحوم استاد سعید نفیسی - ملاقات در تهران و پاکستان بایگدیکر مکاتبه نیز داشته اند -

۱۲ - مرحوم دکتر محمد معین - ملاقات در پاکستان - بایکدیگر مکاتبه نیز داشته اند -

۱۳ - مرحوم علی اصغر حکمت - نخستین ملاقات در علی گر - سپس چند بار در پاکستان و تهران با آن مرحوم دیدار کرده و با یکدیگر روابط بسیار صممی و دوستانه و مکاتبه داشته

اند و همیشه کتابهای از طریق ایشان دریافت می داشته است -

۱۴ - مرحوم استاد رشید یاسمی - در تهران -

۱۵ - مرحوم استاد ابراهیم پور

۱۶ - مرحوم استاد مجتبی مینوی -

۱۷ - مرحوم دکتر محمود افشار یزدی

۱۸ - مرحوم سید حسن تقی زاده - در تهران و کراچی -

۲۰ - مرحوم اعتصام الملک پدر پروین اعتصامی -

۲۱ - مرحوم صادق سرمد - روابط دوستانه فیمابین آن دو برقرار بود -

۲۲ - دکتر ذبیح الله صفا - در تهران و کراچی -

۲۳ - استاد محمد محیط طباطبائی - در تهران -

۲۴ - دکتر حسین خطیبی -

۲۵ - محمد حجازی - ملاقات در تهران - وی همهٔ کتاب های خود را به دکتر غلام سرورهد یه کرد -

۲۶ - پرفسور دکتر السانددرو بوسانی Alessandro Bausani خاورشناس ایتالیایی -

آثار فارسی

الف - چاپ شده

۱ - گلهای بهار

۲ - سخن نو - درسه قسمت -

۳ - حرف نو - در دو قسمت -

۴ - نقش تازه - در دو قسمت -

۵ - آثار جاویدان -

۶ - افکار جاویدان -

۷ ـ تاریخ زبـان فـارسی ـ جلد اول ـ

۸ ـ مقدمه جواهرالاولیاء ـ

۹ ـ تصحیح جواهرالاولیاء تألیف باقرین عثمان بخاری ـ

۱۰ ـ قواعد فارسی ـ

ب ـ چاپ نشده

۱ ـ تاریخ ادبیات فـارسی در پاک وهند، جلد اول ـ

۲ ـ ادبیـات جـدید فـارسی ـ

۳ ـ گلشن راز محمود شبستری(متن انتقـادی.

۴ ـ تصحیح جواهر العلوم و خلاصه الالفاظ (ملفوظات مخدوم جهانیان جهان گشت)

آثار اردو

الف ـ چاپ شده

۱ ـ تاریخ ایران قـدیم ـ

ب ـ چاپ نشده

۱ ـ همیشه بهـار (بررسی انتقـادی شرح احوال و آثار ملک الشعراء بـهـار ـ

۲ ـ فرخی یزدی (بررسی انتقـادی شرح احوال و آثار او) ـ

۳ ـ تاریخ ایران بعد از اسلام ـ

۴ ـ تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام ـ

۵ ـ مختصر تاریخ ادبیات فارسی پاک وهند ـ

۶ ـ تاریخ تنقید ادبیات فـارسی ایران ـ

آثار انگلیسی

الف ـ چاپ شده

1. History of Shah Ismail Safawi

(تاریخ شاه اسماعیل صفوی)

2 Descriptive Catalogue of Arabic & Persian Manuscripts at Uch Gilani Library

(فهرست توصیفی نسخه های خطی عربی و فارسی در اوچ گیلانی) ـ

چاپ نشده

1. History of Shah Tahmasp Safawi. (تاریخ شاه طهماسپ صفوی)
2. Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts at Aligarh University.

(فهرست توصیفی نسخه های خطی فارسی در دانشگاه علی گر) ـ

مقالات فارسی

پیرامون ادبیات و شعر فارسی

۱ ـ ادبیات فارسی جدید ـ

۲ ـ ادبیات فارسی در عهد جلال الدین اکبر هلال، وت ۱۹۵۳م

۳ ـ ادبیات فارسی در عهد نور الدین جهانگیر " فوریه ۱۹۵۲م

۴ ـ ادبیات فارسی در عهد شاهجهان " اوت ۱۹۵۴م

۵ ـ ادبیات فارسی در عهد عالمگیر " نوامبر ۱۹۵۴م

۶ ـ ادبیات فارسی بعد از دورهٔ اورنگ زیب فوریه ۱۹۵۵م

۷ ـ ادبیات فارسی در دورهٔ سلاطین مملوکیه دهلی" اوت ۱۹۵۵م

۸ ـ تاریخچه نثر جدید ـ

---

* مجله هلال از طرف دولت پاکستان در کراچی منتشر می شد ـ

۹ ـ تحول در شعر در عصر جدید ـ هلال " مارس و ژوئن ۱۹۶۱م ـ

۱۰ ـ تقدیر از شعر و ادب ـ " مه و اوت ۱۹۶۲م ـ

۱۱ ـ شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دهلی ـ هلال

۱۲ ـ غزنین و لاهور (مرکز شعر فارسی) " مه ۱۹۵۷م

۱۳ ـ فرق بین فارسی قدیم و جدید ـ

۱۴ ـ نظری بر ادبیات جدید فارسی ـ

پیرامون آموزش و پرورش زبان فارسی

۱ ـ بررسی مسایل آموزش زبان فارسی در پاکستان و بخصوص در شهر بزرگ کراچی ـ

۲ ـ تدریس زبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند در زبان قبل و بعد از تقسیم ـ

۳ ـ اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان ـ هلال اکتبر ۱۹۶۲م

اقبال شناسی

۱ ـ اقبال ـ

۲ ـ اقبال و ابلیس ـ مجله صدای پاکستان کراچی ـ

۳ ـ انسان کامل در نظر اقبال ـ هلال ـ ژوئن ۱۹۶۳م

۴ ـ روز اقبال ـ هلال ـ مه ۱۹۵۶م ـ

۵ ـ روز اقبال در تهران ـ هلال ـ اوت ۱۹۵۷م ـ

۶ ـ فلسفه خودی اقبال ـ هلال مه ۱۹۵۴م ـ

۷ ـ مسئله تقدیر و علامه اقبال ـ مجله صدای پاکستان ـ کراچی ـ

۸ ـ مولانا رومی و اقبال ـ

۹ ـ ناله هائی زار اقبال بر خرابه های غزنی ـ
۱۰ ـ هجرت در نظر اقبال ـ مجله صدای پاکستان ـ کراچی ـ

دربارهٔ کتب فارسی

۱ ـ تفسیر طبری و مختصات زبان ـ هنر و مردم، تهران ـ
۲ ـ دیوان عظیم حسینی ـ
۳ ـ ارمغان کشمیر به ایران (کلیله و دمنه) ـ هلال ـ مارس و ژوئن ۱۹۶۲م ـ
۴ ـ کشف المحجوب هجویری ـ هلال ـ مه ۱۹۵۳م ـ
۵ ـ کتاب کشف المحجوب (مختصات زبان) مجله بزم شوق، کراچی
۶ ـ نظری برگلشن راز محمود شبستری ـ

دربارهٔ رجال فرهنگی و سیاسی

۱ ـ ابو علی ابن سینا نابغه جهانگیر ـ
۲ ـ بابر پادشاه ـ مجله بزم شوق، کراچی ـ
۳ ـ بیدل عظیم آبادی ـ هلال، مارس ۱۹۵۷م ـ
۴ ـ محمد علی جوهر ـ بزم شوق، کراچی ـ
۵ ـ خواجه حافظ شیراز ـ مجله حافظ، کراچی ـ
۶ ـ حسن دهلوی ـ هلال ـ فوریه ۱۹۵۶م ـ
۷ ـ امیر خسرو دهلوی ـ هلال ـ اوت ۱۹۵۶م ـ
۸ ـ خیام دوآتشه ـ
۹ ـ حکیم سنائی غزنوی ـ
۱۰ ـ نظر انتقادی بر قصاید سنائی غزنوی ـ
۱۱ ـ نظر انتقادی برمنظومات سنائی غزنوی ـ
۱۲ ـ نظر انتقادی بر دیوان سنائی غزنوی ـ
۱۳ ـ نظر انتقادی بر شرح حال سنائی غزنوی ـ
۱۴ ـ دکتر صورتگر: شرح و آثار او ـ هلال ـ

۱۵ ـ مولوی عبدالحق مؤسس انجمن ترقی اردو و اردو کالج کراچی ـ
۱۶ ـ استاد سخن عظامی هوشیارپوری ـ هلال ژوئن ۱۹۶۵م ـ
۱۷ ـ قائد اعظم محمد علی جناح ـ مجله صدای پاکستان، کراچی ـ
۱۸ ـ قائداعظم مؤسس پاکستان هلال ـ دسامبر ۱۹۵۸م ـ
۱۹ ـ بیاد بود قائداعظم هلال ـ نوامبر ۱۹۵۶م ـ
۲۰ ـ بررسی انتقادی بر تذکرهٔ خواجه قطب الدین بختیار اوشی ـ سروش، اسلام آباد ـ
۲۱ ـ کلیم همدانی ـ هلال ـ دسامبر ۱۹۵۷م ـ
۲۲ ـ بررسی انتقادی بر تذکرهٔ خواجه معین الدین الدین سجزی سروش، اسلام آباد ـ

زبانشناسی

۱ ـ نفوذ فارسی در اردو ـ مندرج در کتاب "پاکستان" از انتشارات وزارت اطلاعات پاکستان، کراچی ـ
۲ ـ نفوذ فارسی در پنجابی ـ

روابط ایران و پاکستان

۱ ـ احسانات ایران بر پاکستان وهند دربارهٔ تصوف ـ
۲ ـ بادهٔ کهن (شرح احوال مسعود سعد سلمان و سابقهٔ زبان و تمدن ایران در پاکستان) ـ هلال ـ ذیقعده و ذی الحجه ۱۳۷۱م ـ
۳ ـ دور نمای تاریخی ورود و صدور کتب بین شبه قارهٔ پاکستان و هند و ایران ـ
۴ ـ روابط تاریخی ایران و پاکستان ـ هلال ـ ذی قعده و ذی‌الحجه ۱۳۷۱ه ـ
۵ ـ روابط فرهنگی بین پاکستان و ایران ـ هلال ـ
۶ ـ شعرای ایرانی نژاد در شبه قارهٔ ـ هلال ـ اوریل و اکتبر ۱۹۶۳م ـ

۷ - شعرای شبه قاره و ناقدین ایرانی - هلال - مارس ۱۹۶۵م -

ایرانشناسی

۱ - انقلاب مشروطیت ایران -

۲ - پیشرفت فرهنگ ایران در عصر جدید - هلال -

متفرقه

۱ - نوروز -

۲ - مذهب عالمگیر -

گفتارهای رادیوئی بزبان فارسی

۱ - روابط سلاطین صفوی با امپراطوران مغل تیموریه

۲ - متصوفین شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۳ - تذکره نویسان اولیاء شبه قارهٔ پاکستان وهند -

۴ - شعرای فارسی گوی شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۵ - مؤرخین شبهٔ قارهٔ پاکستان و هند -

۶ - فرهنگ نویسان شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۷ - تذکره نویسان شعراء شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۸ - دبیران و نامه نویسان شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۹ - شعر فارسی در قرن ششم و هفتم هجری -

۱۰ - اقبال را از آثار او بشناسید -

۱۱ - هنر پروری خانوادهٔ بابریه در شبه قارهٔ پاکستان و هند -

۱۲ - یک شاخه و دو گل -

مقالات اردو

دربارهٔ کتب فارسی

۱ - اخلاق جلالی پر ایک نظر (مروری به اخلاق جلالی) -

۲ - مولانا جامی اور لوائح (مولانا جامی و لوائح او) -

۳ ـ جاوید نامہ میں سخنی بہ نژاد نو پر ایک نظر (مروری بہ منظومہ' نژاد نو در جاوید نامہ) ـ

۴ ـ مثنوی معنوی ـ

۵ ـ سبب تصنیف مثنوی ـ

۶ ـ کیمیائے سعادت پر ایک نظر (مروری بہ کیمیا ی سعادت) ـ

۷ ـ اسرار خودی ـ

۸ ـ رموز بیخودی ـ

پیرامون رجال فرهنگ

۱ ـ تاریخ هائے ولادت و وفات شیخ عطار نیشاپوری ـ مجلہ العلم، کراچی ـ

۲ ـ تاریخ هائے ولادت و وفات شیخ ابو علی سینا ـ

۳ ـ حسرت موهانی اور فارسی شعرا' (حسرت موهانی و شعرای فارسی) مجلہ مہر نیمروز، کراچی ـ

۴ ـ حضرت گیسو دراز اور ان کی فارسی شاعری (حضرت گیسو دراز وشعر فارسی او) مجلہ مہر نیمروز کراچی ـ

۵ ـ امیر خسرو دہلوی ـ

۶ ـ مولانا جلال الدین بلخی رومی ـ

۷ ـ امـــام غزالی ـ

۸ ـ شاہزادی جہان آرا بیگم اور اس کی تصنیفات (شاهدخت جہان آرا بیگم و آثار او) ـ

۹ ـ عباس اقبـال ـ

۱۰ ـ میرزا علی اکبر خان دهخدا ـ

۱۱ ـ حسین کاظم زاده ایرانشهر ـ

۱۲ ـ خاقانی شروانی ـ

۱۳ ـ ڈاکٹر عندلیب شادانی اور چند یادیں (یادهای از دکتر عندلیب عندلیب شادانی) ـ

۱۴ ـ سرکاروں اور درباروں میں طالب آملی (طالب آملی در دربارها و دستگاه ها) ـ

راجع به زبان و ادبیات فارسی

۱ ـ نثر متصوفانه پر ایک نظر (مروری به نثر متصوفانه) ـ

۲ ـ برصغیر پاکستان و هند میں مصنوعی نثر پر ایک نظر (مروری به نثر مصنوع در شبه قارهٔ پاکستان وهند) ـ

مقالات انگلیسی

1. Higher Persian Poetry. Venture, Karachi.
2. Sufistic Poetry. Venture, Karachi.
3. Higher Poetry of Iqbal .Venture, Karachi.
4. Iqbal's Concept of Time. (Unpublished).
5. Rumi's Influence on Iqbal. (,,)
6. Iqbal's Contribution to Persian Language. (,,).
7. The Message of Iqbal.
8. Iran's Contribution to Caligraphy. (,,).
9. The Role of Iran's Cultural Centres in Pakistan (,,).
10. Comparative Study of Nizami and Amir Khousrow, (Published).
11. Oriental Manuscripts in the Uch Library,
(Reprinted from Islamic Research Association Miscellay. Vol. I, I.A.R. Series No. 12, 1948).
12. Shaikh Allah Dad Chishti. (Published in Encyclopaedia Iranica (U.S.A.)

ایجاد مؤسسات فرهنگ

۱ ـ تأسیس اکادمی فارسی در کراچی در ۱۹۶۰م ـ

۲ ـ تأسیس دانشکدهٔ راجه احمد خان در کالس (محل تولد دکتر

غلام سرور در ماه مارس ۱۹۴۸م-

۳- راه اندازی مجلهٔ فارسی "بزم شوق" در کراچی- در ۱۹۶۰م- ده شماره از آن انتشار یافت -

۴- کتابخانه شخصی دکتر غلام سرور. وقتی در ۱۹۴۷م از علی گر به کراچی آمد، کتابخانه خود راکه مشتمل بر یک هزار مجلدکتاب بوده به دانشگاه علی گر هدیه کرد - سپس در پاکستان دوباره به گرد آوری کتب پرداخت - وپس از مدتی حدود دو هزار مجلد کتاب جمع آورده به بخش فارسی دانشگاه کراچی هدیه کرد - قسمتی از کتابخانه او نیز به کتابخانه گنج بخش اسلام آباد منتقل شده است -

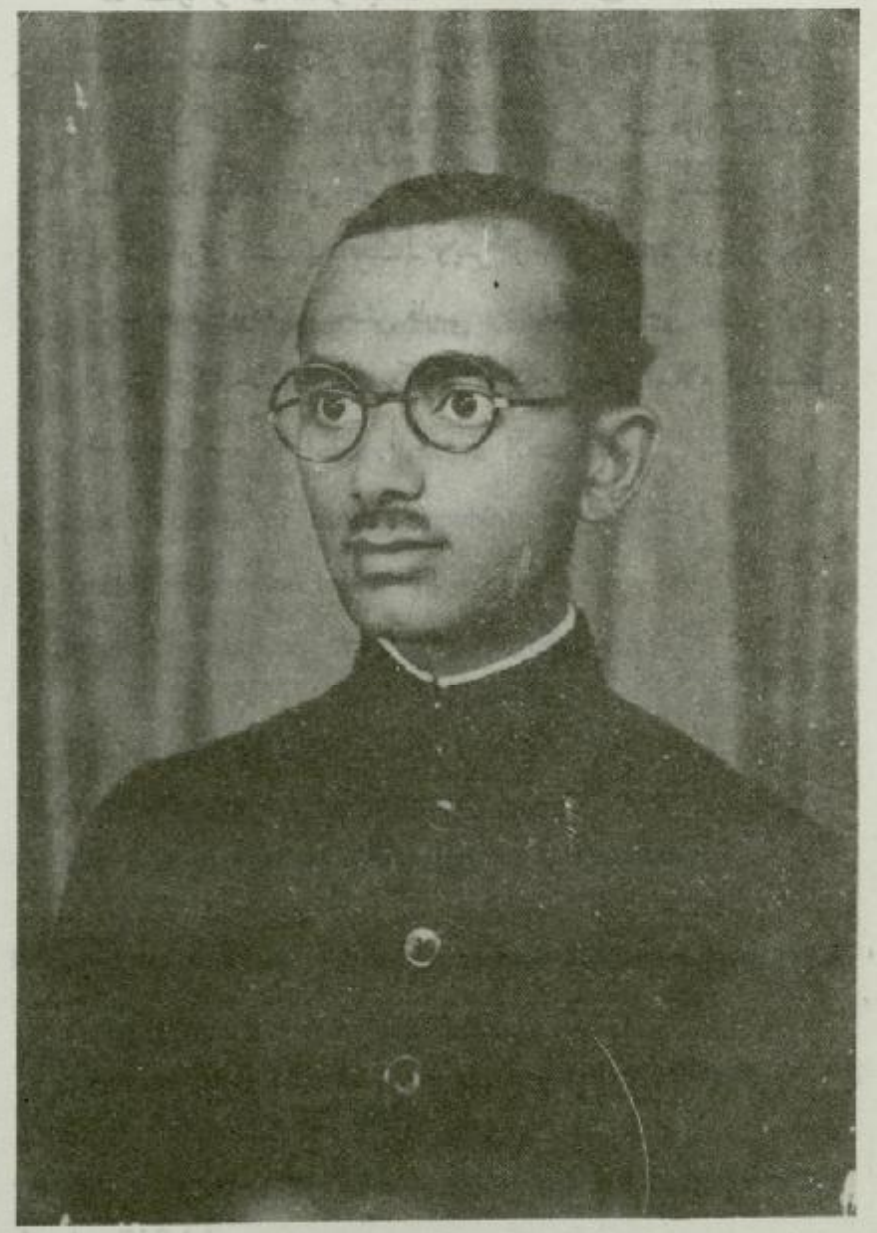

استاد دکتر غلام سرور در ۱۹۳۲م

در ۱۹۶۰م

در ۱۹۳۶م

(پس از دریافت درجهٔ دکتری)

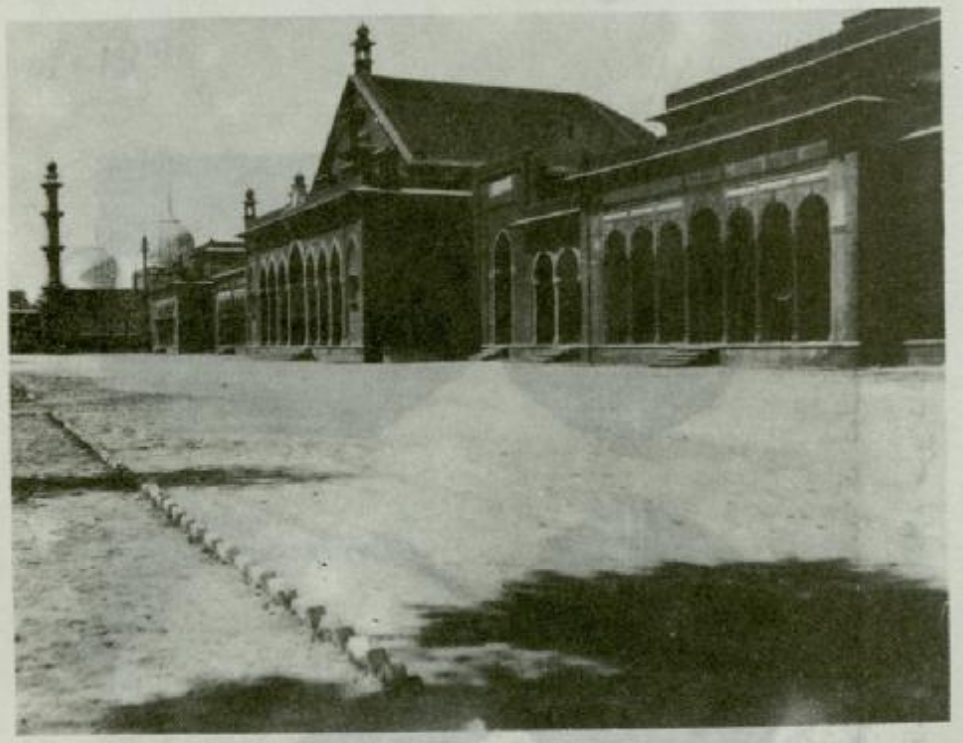

دورنمائی از ساختمان دانشگاه علی گر ـ عکس از دکتر غلام سرور

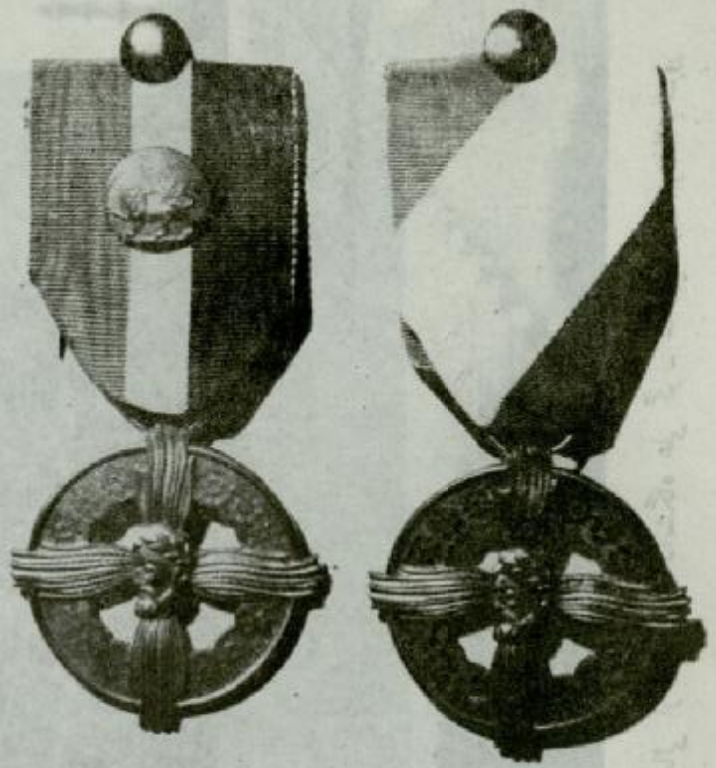

نشان علمی و نشان سپاس که دولت ایران بپاس خدمات ادبی فارسی به دکتر غلام سرور داده بود ـ

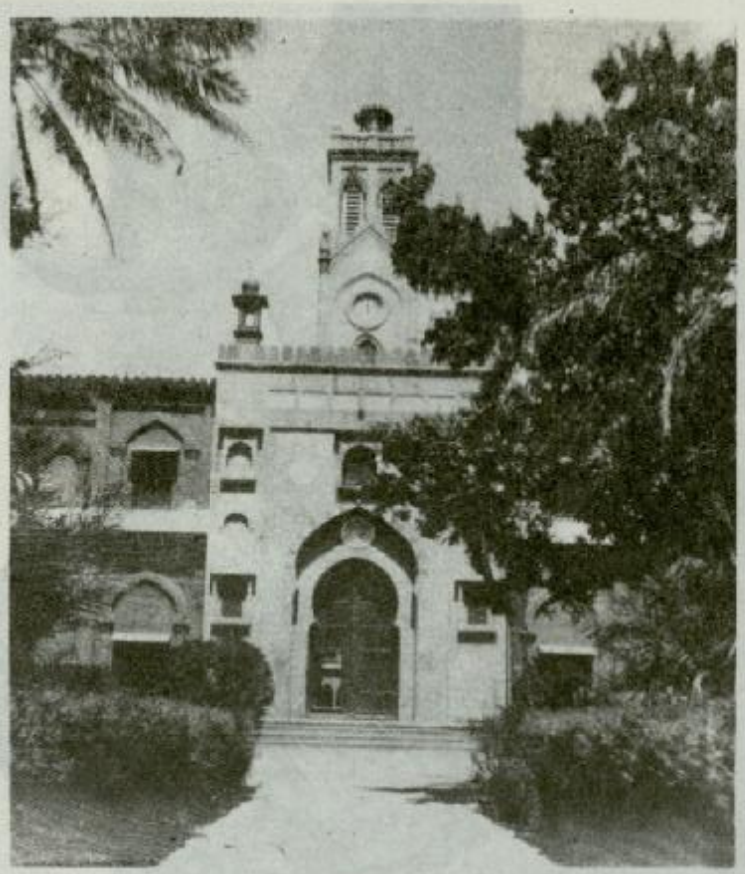

ساختمان دانشگاه اسلامی علی گر ـ عکس از دکتر غلام سرور

بسم الله الرحمن الرحيم

مَالَمْ يَعْلَمْ — عَلَّمَ الْإِنْسَانَ

Doctor of Philosophy

This is to Certify that Raja Ghulam Sarwar has been admitted to the degree of Doctor of Philosophy in Persian in this University at the Convocation of 1937

Vice-Chancellor.

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY,
ALIGARH.

Dated the ... 19

مدرک دکتری که استاد غلام سرور درست پنجاه سال پیش از طرف دانشگاه اسلامی علی گر دریافت کرده ـ با تاریخ اجرای ۷ مارس ۱۹۳۷م ـ

مسافرت دکتر غلام سرور به ایران در ۱۹۵۳م - مرحوم مولوی محمد شفیع باکلاه ترکی خود نیز دیده می شود -

چند قطعه عکس از مرحوم استاد سعید نفیسی باتفاق دکتر غلام سرور- هنگامیکه ایشان در ۱۹۵۶م از بخش فارسی دانشگاه کراچی بازدید کردند -

استاد غلام سرور ـ مرحوم دکتر لطف علی صورتگر ـ آقای رشید فرزانه پور ـ

یکی از اعضای کنسولگری ایران در کراچی ـ دکتر غلام سرور ـ مرحوم دکتر محمد معین ـ مرحوم فروزانفر ـ دکتر عابد علی خان استاد بخش فارسی دانشگاه کراچی ـ در ۱۹۵۸م ـ

دکتر سید علی رضا نقوی *

سیری در آثار استاد سرور

استاد عالیقدر آقای دکتر غلام سرور در حدود نیم قرن بعنوان استاد به دنیای زبان و ادبیات فارسی خدمت کرده است. درین مدت نه تنها تشنگان علم و معرفت را با جرعه‌های علم‌و دانش سیراب کرده، بلکه برای دانش پژوهان نیز ارمغان های گرانبهایی را بصورت کتابهای ارزنده عرضه نموده و موجبات راهنمائی آنان را فراهم آورده است - بعضی ازین آثار قیمتی را برای تدریس به فارسی آموزان دوره‌های مختلف به رشته تألیف در آورده و بعضی دیگر را برای دوستداران و ادبیات فارسی و محققان تاریخ و عرفان نوشته است. اگرچه احصای ارزش کامل این آثار از حیطه امکان این هیچمدان خارج و دور، و حصر کلیه محاسن این درر منثور از حدود مقدرت این بندهٔ بیمقدار بیرون و محظور است،اما سعی می کنم شمه‌ای از کمالات ادبی استاد را بیان کرده، وقبسی از تجلیات انوار عرفانی شان را نشان دهم - این امر مایه کمال افتخار و مباهات است که اینجانب نیز از خوشه چینان تاکستان علم و فن آن استاد بزرگوار است و این نهال بی مایه نیز اصلش از گلستان پرگل و ثمر دانش و هنر ایشان -

آثار استاد را میتوان به دو قسمت پخش کرد : آثار چاپ شده و آثار چاپ نشده -

(۱) آثار چاپ شده

آثار چاپ شده را نیز میتوان بدوقسمت پخش کرد : کتابهای درسی وکتابهای عمومی -

* رئیس بخش فارسی و فقه و حقوق شیعه ؛ ادارهٔ تحقیقات اسلامی وابسته به دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد -

الف ـ کتاب‌های درسی

معرفی آثار استاد با ذکر کتابهای درسی آغاز می گردد که بزرگترین خدمت استاد در همین زمینه بوده است ـ پس از استقرار در پاکستان و تأسیس بخش فارسی در دانشکدهٔ اردو کراچی که استاد بسال ۱۳۲۹ ش/ ۱۹۵۰م به ریاست بخش فارسی آن دانشکده منصوب شدند بلا فاصله متوجه شدند که کتابهای درسی لازم فارسی که احتیاجات دانشجویان فارسی را چنانکه باید و شاید رفع نماید وجود ندارد ـ بنابراین به پیشنهاد پروفسور حلیم رئیس دانشگاه کراچی کمیسیونی بریاست دانشمند گرامی آقای محمد حسین مشایخ فریدنی اولین رایزن فرهنگی ایران در پاکستان در شهر کراچی برای بررسی و تهیه کتابهای درسی فارسی طبق برنامه جدید تشکیل شد که غیر از آقای دکتر فریدنی رؤسای بخش فارسی دانشکده های اردو و سند مسلم و اسلامیه کراچی عضویت آن کمیسیون را داشتند ـ پس از چند جلسه کمیسیون مزبور تصمیم گرفت که کار تهیه و تدوین کتابهای درسی فارسی برای تمام کلاسهای دانشکده های وابسته به دانشگاه کراچی و خود دانشگاه کراچی بعهدهٔ شخص دانشمند استاد سرور محول گردد و قرار شد در موقع تهیه این کتابها به امور ذیل توجه خاصی مبذول گردد :

— مواد کتابها از آثار نویسندگان و شعرایی انتخاب گردد که در دنیای ادبیات فارسی دارای مقام ارجمندی می باشند.

— مواد انتخاب شده از حیث مضامین اخلاقی و معنوی غنی باشد.

— مواد مزبور از حیث ادبی نیز دارای پایگاهی والا و دربارهٔ موضوعات جدی زندگی باشد.

استاد در تهیه و ترتیب این کتابها کمال جدّیت را بخرج داد و بالآخره با تایید خداوند به انجام این کار بسیار مشکل موفق شد و کتابهای زیر را تألیف نمود که از بدو تألیف جزو برنامه درسی نه تنها دانشگاه کراچی بلکه بعضی دانشگاههای دیگر مانند دانشگاههای حیدرآباد پنجاب وپیشاور نیز بوده است ـ تدریس بعضی از ین کتابها از سال ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م آغاز گردید.

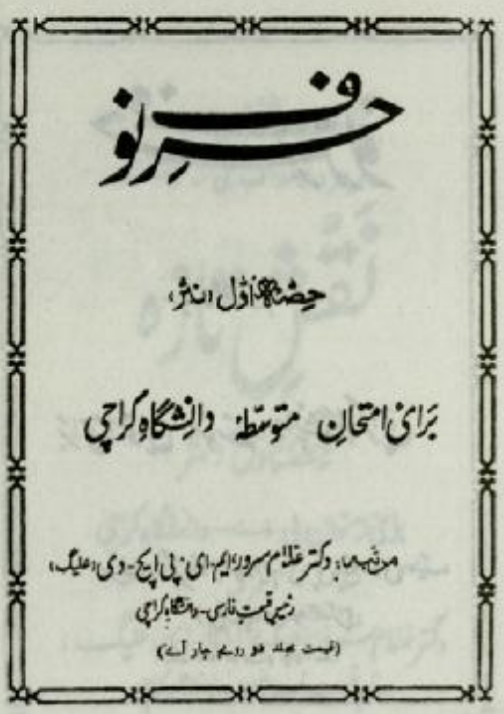

۱ ـ **حرف نو** حصہ (بخش) اول

منتخباتی از نثر قدیم و جدید فارسی دارد و برای سال اول و دوم دورۂ متوسطہ دانشگاہ تألیف شدہ است و دارای ۱۶۰ صفحہ می باشد کہ از انجملہ ۱۹ صفحہ مقدمہ کتاب مشتمل است بر خلاصہ تاریخ نثر فارسی پس از اسلام تا زمان معاصر و ۳ صفحہ درشرح حال حبیب اللہ مختاری (م ۱۹۰۴م) و مرحوم استاد سعید نفیسی و مرحوم محمد حجازی کہ منتخباتی از آثار سہ نویسندہ مزبور بعنوان نمایندۂ نثر فارسی جدید (از ص ۹۵ تا ص ۱۶۰) آمدہ است قبل از این بخش (از ص ۳۰ تا ۹۴) انتخاباتی از متون منثور قدیم (سیاست نامہ نظام الملک طوسی فصل سوم و چہارم) و کلیلہ و دمنہ ابوالمعالی نصر اللہ منشی (حکایات از باب الاسد والثور) و چہار مقالہ نظامی عروضی سمرقندی (انتخابی از مقالہ دوم) بدون شرح حال نویسندگان آثار آمدہ است ـ کتابی کہ دردست ماست چاپ دوم کتاب است کہ بہ سال ۱۹۵۸م انتشار یافتہ است ـ

۲ ـ **حرف نو** حصہ (بخش) دوم

منتخباتی از شعر قدیم و جدید فارسی دارد و مانند جلد اول کتاب

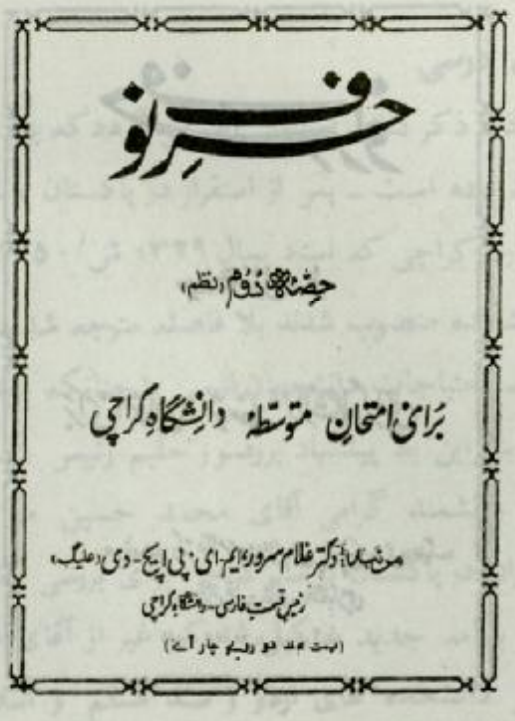

برای سال اول و دوم دورهٔ متوسطه دانشگاه تهیه شده و مانند جلد اول دارای ۱۶۰ صفحه است و از انجمله ۲۲ صفحه مقدمه کتاب دربارهٔ فشردهٔ تاریخ شعر فارسی پس از اسلام تازمان معاصر است که بر عکس جلد اول شرح حال هیچ سراینده ای را در بر ندارد- بقیه کتاب منتخباتی است از قصائد ظهیر فاریابی و سعدی شیرازی و شاهنامه فردوسی و اسرار و رموز اقبال لاهوری و غزلیات عطارنیشا بوری و مولانا رومی و سروده‌های عصر انقلاب مشروطه از اشرف رشتی و پورداود وپروین اعتصامی و اقبال لاهوری (ص ۲۹ تا ص ۱۲۰) و مانند جلد اول‌چاپ دوم آن به سال ۱۹۵۸م انتشار یافته است -

۳ - **نقش تازه** حصه (بخش) اول

مشتمل بر منتخباتی از نثر قدیم و جدید فارسی که برای سال اول و دوم دورهٔ لیسانس تهیه شده و دارای ۱۵۲ صفحه ست- از آنجمله ۲۲ صفحه مقدمه کتاب در ذکر خلاصه‌ای از تاریخ نثر فارسی پس از اسلام تا دورهٔ معاصر که مطالب آن تا صفحه ۲۵ عیناً از مقدمه حرف نو (بخش اول) نقل و مطالب چهار صفحه باقیمانده نیز با اضافات و تغییرات جزئی از همانجا

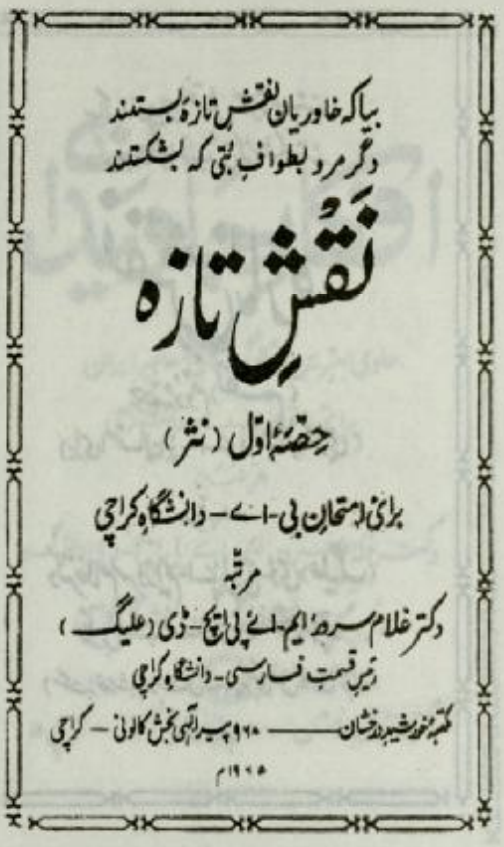
بیا که خاوریان نقش تازه بستند
دگر مرد بطواف بتی که بشکستند

نقشِ تازه

حصّهٔ اوّل (نثر)

برای امتحانِ بی-اے - دانشگاهِ کراچی

مرتبه

دکتر غلام سرور ایم-اے پی ایچ-ڈی (علیگ)

زیرِ قسمتِ فارسی - دانشگاهِ کراچی

مکتبهٔ خورشید رخشان ——— ۹۲۰ پیر الٰہی بخش کالونی - کراچی

۱۹۶۵م

أخذ شده است سه صفحه نیز در شرح‌حال سید حسن تقی زاده و حسین کاظم زاده ایرانشهر و سید محمد علی‌جمال زاده می باشد که منتخباتی از آثار شان درقسمت دوم این کتاب از ص ۹۳ تا ۱۵۲ آمده است (به ترتیب از : کاوه- مشاهیرشرق - سید جمال الدین اسد آبادی ، واز قوهٔ اراده و سر نوشت بشر - مقام قوهٔ عقل و قوهٔ اراده و از تلخ و روشن حق و ناحق) و پیش از این نیز در قسمت اول کتاب منتخباتی از قابوس نامه کیکاوس ابن و شمگیر (باب سوم و پنجم و هشتم و نهم و بیست و هشتم) و کیمیای سعادت امام غزالی (مقدمه و عنوان سوم و چهارم) و رقعات عالمگیری. شاه اورنگ زیب عالمگیر (از ص ۳۳ تا ص ۹۹) آمده است- این کتاب در سال ۱۳۴۲ ش/۱۹۶۵م چاپ و منتشر شده است -

۲- نقش تازه حصه (بخش) دوم

مشتمل بر منتخباتی از شعر قدیم و جدید که مانند بخش اول برای سال اول و دوم دورهٔ لیسانس تهیه شده است و دارای ۱۹۰ صفحه است

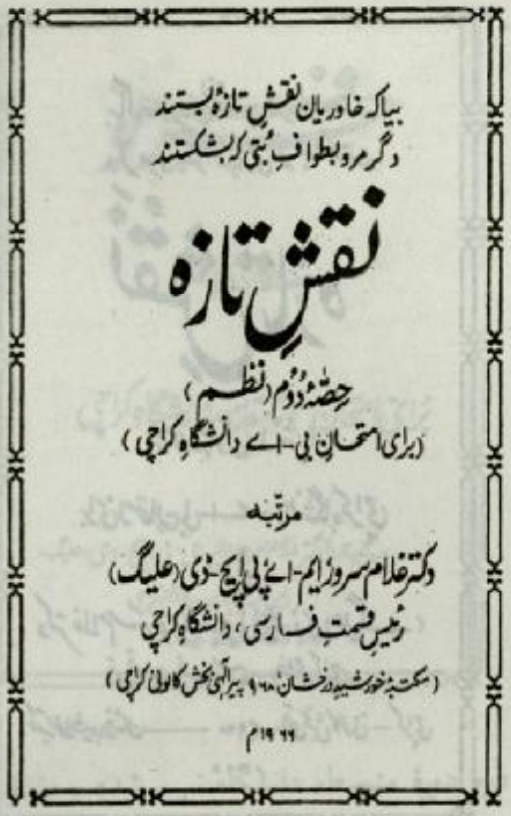
بیاکہ خاوریان نقشِ تازہ بستند
دگر مرو بطوافِ بتی کہ بشکستند

نقشِ تازہ

حصّۂ دوم (نظم)
(برای امتحانِ بی-اے دانشگاہِ کراچی)

مرتبہ
دکتر غلام سرور ایم-اے پی ایچ-ڈی (علیگ)
رئیسِ قسمتِ فارسی، دانشگاہِ کراچی
(سمت بہ خورشید رخشان ۱۰۶ پیر الٰہی بخش کالونی کراچی)

۱۹۶۶م

از انجمله ۲۵ صفحه مقدمه کتاب در ذکر خلاصه ای از تاریخ شعر فارسی پس از اسلام تا دوره معاصر که ۲۶ ص مطالب آن عیناً از مقدمه حرف نو (بخش دوم) نقل و بسیاری از مطالب شش صفحه باقیمانده نیز با بعضی اضافات از همانجا اخذ شده است. بقیه کتاب (از ص ۳۳ به بعد) مشتمل است بر منتخباتی از آثار شعرای قدیم (از ص ۳۳ تا ص ۹۵) از قصائد مسعود سعد سلمان لاهوری و عرفی شیرازی و قاآنی شیرازی و غزلیات عراقی و حافظ و مثنوی مولانا رومی و رباعیات خیام نیشابوری و انتخابی از گویندگان جدید (از ص ۹۶ تا ص ۱۶۰) از قصائد و تمثیلات و قطعات پروین اعتصامی و قصائد و مثنویات و قطعات ملک الشعرا بهار و منظومات و غزلیات و مثنوی اقبال لاهوری - این کتاب در سال ۱۹۴۵ش/۱۹۶۶م چاپ و منتشر شده است -

۵ - افکار جاویدان

حاوی ''بهترین افکار گویندگان معاصر'' و برای دانشجوان دورهٔ فوق لیسانس فارسی و دارای ۲۲۳ صفحه است که از انجمله ۱۹ صفحه

افکارِ جاویدان

حاوی بہترین افکارِ گویندگانِ معاصرِ ایران
برائی امتحانِ ایم-اے-دانشگاہِ کراچی

مرتبہ

دکتر غلام سرور، ایم-اے، پی ایچ-ڈی (علیگ)
رئیسِ قسمتِ فارسی، دانشگاہِ کراچی

مکتبہ خورشید درخشان، ۹۶۸ پیر الٰہی بخش کالونی ۔ کراچی ۵

۱۹۶۳ مسلادی

در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران و وقایع ما بعد (از ص ۹ تا ص ۲۷) و ۲۹ صفحه در تاریخچه شعر جدید باعتبار صورت و موضوع (از ص ۲۸ تا ص ۵۶) و سپس انتخابی از سروده های عارف قزوینی و فرخی یزدی و قصاید و مقطعات و تمثیلات پروین اعتصامی وقصاید و غزلیات و مثنوی ملک الشعرا بهار ومقطعات و قصاید و غزلیات رشید یاسمی و قصاید و غزلیات و مثنوی صادق سرمد (از ص ۵۷ تا ص ۲۲۳)۔ این کتاب بسال ۱۳۳۳ش ۱۹۶۴م چاپ و منتشر شده است۔ این کتاب را استاد به استاد بزرگوار خود مرحوم دکتر سید هادی حسن تقدیم کرده است ۔

۶ ۔ آثار جاویدان

حاوی ''بهترین آثار نویسندگان معاصر ایران'' و برای دورهٔ فوق لیسانس فارسی است دارای ۲۱۶ صفحه میباشد که از انجمله ۲۰ صفحه در تاریخچه مشروطیت ایران و وقایع ما بعد (که عیناً از ''افکار جاویدان''

نقل شده) و ۳۵ صفحه در تاریخچه نثر جدید فارسی است که طی آن استاد به بعضی از مجلات مهم معاصر اشاره نموده است سپس چهار مقاله از ص ۹۶ تا ص ۱۷۱ که هر کدام به عنوان " استاد ادوارد براون انگلیسی " از علامه محمد قزوینی و " اخذ تمدن " از سیدحسن تقی زاده و " تأثیر محیط در ادبیات " از ملک الشعرا بهار و " و تکامل نثر فارسی " از دکتر حسین خطیبی و دو داستان کوتاه (از ص ۱۷۲ تا ص ۲۱۲) بعنوان " مرغ همسایه " از محمد علی جمالزاده و یکی دیگر بعنوان " شبهای ورامین " از صادق سرمد- در آخر کتاب هم شرح حال علامه محمد قزوینی و سید حسن تقی زاده و محمد علی جمالزاده و صادق هدایت آمده اما معلوم نیست چرا شرح حال ملک الشعرا بهار و دکتر حسین خطیبی ذکر نشده است- این کتاب را نیز مانند " افکار جاویدان " استاد به استاد بزرگوار خود مرحوم دکتر سید هادی حسن (م۲۳ مه ۱۹۶۳) اهدا نموده است- این کتاب بسال ۱۳۳۵ش/۱۹۶۶م چاپ و منتشر شده است .

غیر از کتاب های فوق الذکر استاد اسم دو کتاب دیگر زیر را در دیباچه کتاب های ''افکار جاویدان''؛ و ''آثار جاویدان'' ذکر نموده است که اگرچه برای رفع نیاز دانشجویان علیگر ترتیب داده بود، اما ظاهراً جزو کتاب های درسی آن دانشگاه نبوده است چون استاد درین باره اصلاً اشاره ای نکرده است.

۷ ـ گلهای بهار

حاوی بعض اشعار شعرای فارسی معاصر ایران که استاد برای رفع نیاز دانشجویان زبان فارسی دانشگاه علیگر تهیه و تدوین نمود و بسال ۱۳۲۴ش/ ۱۹۴۵م از علیگر چاپ و منتشر کرد. (رجوع شود به ص ۲ دیباچه طبع دوم کتاب های افکار جاویدان و آثار جاویدان از استاد سرور) ـ

۸ ـ سخن نو

حاوی پاره های نثر و اشعاری غیر از آنچه در کتاب ''گلهای بهار'' آمده است. در سه مجلد که استاد مانند گلهای بهار برای رفع نیاز دانشجویان زبان فارسی دانشگاه علیگر تهیه و تدوین نمود و بسال ۱۳۲۶ش/ ۱۹۴۷م از علیگر چاپ و منتشر کرد ـ (رجوع شود به ص ۲ دیباچه طبع دوم کتاب‌های 'افکار جاویدان'' و ''آثار جاویدان'' از تألیفات استاد سرور).

۹ ـ تاریخ ایران قدیم (به اردو) جلد اول

از سلسله تاریخ و ادبیات ایران و حاوی ۱۹۲ صفحه که با مقدمه ای دربارهٔ تاریخ ایران آریایی (از ص ۹ تا ص ۱۶) آغاز می گردد و هشت باب دارد که هر کدام در دو فصل است فصل اول دربیان خانواده‌ای از خانواده‌های قدیمی که بر ایران حکمرانی کرده اند و فصل دوم در ملاحظات عمومی مربوط به هر بخش. این کتاب حاوی احوال خانواده های ماد و هخامنش و پیش دادیان و کیانیان (که ذکر حال آنان در داستانهای ملی ایران آمده است) و خانواده های سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان می باشد و بدین ترتیب جلد اول کتاب با ذکر وقائع سیاسی قبل از اسلام بپایان می رسد ـ این کتاب بسال ۱۳۳۵ش/۱۹۵۶م از کراچی چاپ و منتشر شده است.

باید توجه داشت که استاد جلد دوم این کتاب را نیز که در تاریخ ایران

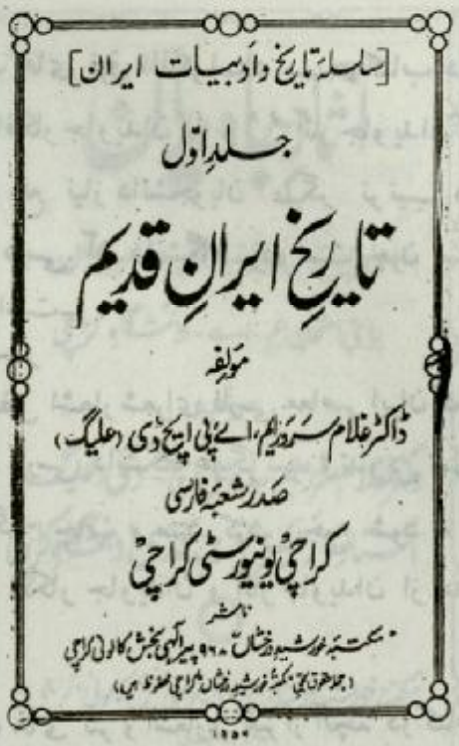

بعد از اسلام می باشد تہیہ وترتیب دادہ است (چنانکہ اسم آن در ذیل کتاب‌های چاپ نشدۂ استاد خواہد آمد) اما این جلد تا کنون چاپ نشدہ است ـ امیدواریم آن کتاب نیز هرچہ زود تر چاپ شود تا دانشجویان فارسی و دوستداران ایران بتو انند ازان استفادہ کنند ـ

۱۰ ـ **قواعد فارسی** (دستور زبان فارسی) بہ زبان اردو

حاوی ۴۸ صفحه که ازانجمله دیباچه ای است (در ۲ صفحه) و سه بخش : بخش اول در صرف است ومبحث اسم و فعل و حرف را شامل است ـ (از صفحه ۸ تا صفحه ۳۰) وبخش دوم درنحو (از ص ۳۱ تا ص ۳۶) و بخش سوم درفصاحت و بلاغت (از ص ۳۵ تا ص ۴۸) است ـ این رساله بسیار مختصر است و گویی دریایی است در کوزه‌ای ـ اما در عین اختصار حاوی بسیاری از مطالب مفید در دستور زبان فارسی برای اردو زبانان می باشد ـ این کتاب بسال ۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م ازکراچی چاپ و منتشر شده است ـ

تذکر

اینجا باید تذکر داد که کلیه کتاب های فوق الذکر چاپ سنگی و بخط نستعلیق است وگاهی املای آن نیز طبق قواعد املای اردو آمده و در تمام موارد اعداد با رسم الخط اردو نوشته شده است مثلاً ۴ و ۷ بصورت ۴ ، ۷ نوشته شده است ـ

همچنین کلیه کتاب‌های فوق الذکر (از شماره اول تا شماره ۱۰) را استاد بامخارج شخص خود چاپ و منتشر کرده است وکار طبع و توزیع نیز به وسیله چانچانه ضیاء برقی پریس ومکتبه خورشید درخشان ، ۹۶۸ پیر الهی بخش کالونی کراچی (که آدرس منزل مسکونی استاد میباشد) انجام گرفته است ـ

ب ـ کتاب‌های عمومی

اما کتاب‌های که استاد برای استفاده عموم دوستداران و محققان زبان فارسی تألیف کرده بقرار زیر است ـ

۱ ـ تاریخ شاه اسماعیل صفوی

(به انگلیسی)بنام History of Shah Ismail Safawi

این کتاب که مشتمل است بر (۱۳+۱۲۷ =۱۴۰ صفحه) اصلاً رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی استاد از دانشگاه علیگر است ـ کتاب به نواب میر یوسف علیخان بهادر نواب سالارجنگ سوم حیدر آباد دکن (هند) تقدیم شده است . ودو بیت فارسی زیر پس از عبارت انگلیسی تقدیم کتاب به نواب آمده است ـ

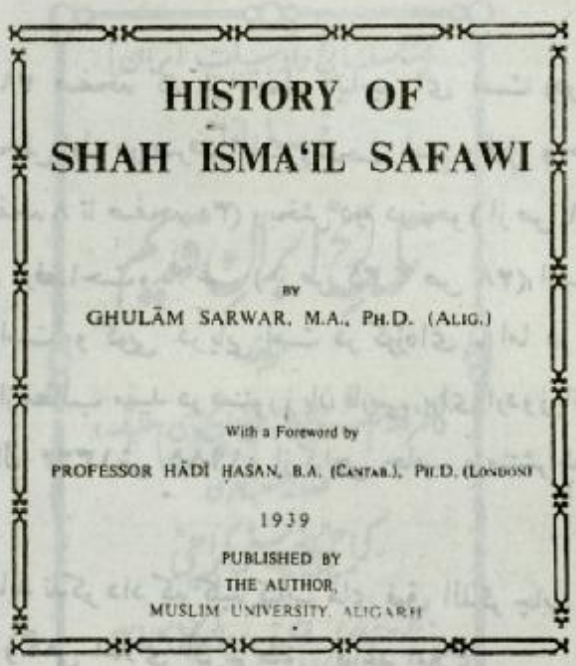
HISTORY OF
SHAH ISMA'IL SAFAWI

BY
GHULĀM SARWAR, M.A., PH.D. (ALIG.)

With a Foreword by
PROFESSOR HĀDĪ ḤASAN, B.A. (CANTAB.), PH.D. (LONDON)

1939

PUBLISHED BY
THE AUTHOR,
MUSLIM UNIVERSITY, ALIGARH

گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

سپس پیشگفتاری(مانند تمام محتویات کتاب بانگلیسی) از استاد استاد مرحوم دکتر سید هادی حسن (در یک صفحه) آمده که طی آن استاد هادی حسن از کار تحقیقی شاگرد خود اظهار رضایت نموده و وی را مورد تشویق قرار داده است.

سپس استاد سرور طی مقدمه مختصری (در یک صفحه ونیم) سبب تألیف کتاب و اهمیت موضوع آن را توضیح داده و در ضمن از نویسندگان ما قبل خود مانند براون و ملکم و مرخم و سائکس وغیره شکایت کرده است که در شرح احوال و زندگانی شاه اسماعیل باوی انصاف نورزیده اند زیرا به قول ایشان کسی که از اجداد خود غیر از کاسه درویشی چیزی بارث نبرده دورهٔ فتوحات خود را از نوجوانی (سیزده سالگی) آغاز نموده و در مدت چند سال باکمک یک مشت پیروان، تمام ایران را زیر سلطهٔ خود درآورد و با یکی از قوی ترین سلاطین عثمانی پیکار نموده و سلطنتی را بنیان نهاد که تا مدت

دوقرن در خانواده او دوام داشت ، سزاوار شرح حال بهتر و مفصل تری بود ـ (ص ۹)ـ

همچنین استاد اضافه کرده است که چون مدارک لازم دربارهٔ موضوع رساله وی در سرزمین هند وجود نداشت قهراً به ایران مسافرت کرده و از آنجا موادی را که بدان دسترسی بود جمع آوری نموده و آن را با کتاب هایی که نسخه‌های خطی آنها در موزهٔ بریتانیا و کتابخانه دیوان هند وجود داشت تکمیل نمود.

در قسمت اول متن کتاب، استاد در آغاز (در ذیل باب اول) منابع خود را (در ۱۴ صفحه) شرح داده و اهمیت هر کدام از آنها را بیان کرده است ازانجمله است تاریخ احوال سلاطین ترکمان از ابو بکر تهرانی و فتوحات شاهی (یا فتوحات امینی)، تألیف صدر الدین سلطان ابراهیم امینی هروی و صفوة الصفا ازدرویش توکلی معروف به ابن بزاز و سلسله نسب صفویه از محمد شفیع حسینی و حبیب السیر از خواند میر و شاهنامه قاسم قاسمی گنابادی و نسخه کتابی در فهرست نسخه‌های خطی موزه برتیانیا تحت شماره ۳۲۴۸ ذکر شده است) و تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسپ از امیر محمود بن خواند میر و احسن التواریخ از حسین بیگ روملو و خلاصة التواریخ از قاضی احمد معروف به میرمنشی قمی و تاریخ عالم آرای عباسی از سکندر منشی وهمچنین اسم نفحات الانس (جامی) ولب التواریخ ونسخ جهان آرا را برده است که بعضی از کتاب های فوق الذکر در شرح وقایع مربوط به سلطنت شاه اسماعیل و شرح حال اجداد وی مورد استفاده بوده است ـ

سپس اضافه نموده که روضة الصفا از مرزا بیگ جنابادی و خلاصة المقال محمد طاهر قزوینی و زبدة التواریخ کمال خان و خلد برین (روضه هشتم) از محمد یوسف و تاریخ اسماعیل (که مؤلف آن‌را نمی شناسیم) و تاریخ سلطانی از سید حسین حسینی وهمچنین کتاب‌های عمومی از نویسندگان هندی کمتر اطلاعاتی دربارهٔ صفویان به دست داده اند.

درشرح حوادث مربوط به خراسان و ماوراء النهر از حبیب السیر و تزک بابری و تاریخ رشیدی از مرزا حیدر و نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب

استفاده شده است و روابط شاه اسماعیل و ترکیه با استفاده از سلیم نامه حکیم الدین ادریس بتلیسی و منشآت سلاطینی ارائه گردیده است همچنین از بعضی سفر نامه‌های سیاحان معاصر اروپایی استفاده شده اما بیانات آنان را مورد حک و تحقیق قرار گرفته است.

باب دوم در بیان اجداد شاه اسماعیل و باب سوم در بیان اوایل زندگانی ومبازهٔ او برای رسیدن به تخت سلطنت است.

در قسمت دوم کتاب، باب چهارم در بیان جنگ‌های شاه اسماعیل بافرمانروایان حریف خود و باب پنجم در لشکر کشی های شاه اسماعیل به شرق و باب ششم در روابط او باترکیه و باب هفتم در شرح احوال و زندگی شاه اسماعیل از (جنگ) چالداران تا مرگ اوست.

در قسمت سوم باب هشتم در بیان سیرت شاه اسماعیل و باب نهم در ذکر سیاست اداری شاه اسماعیل است.

در پایان کتاب سه ضمیمه دربارهٔ آق قویونلوها (در چهار صفحه و نیم) و جدول وقایع تاریخی زمان شاه اسماعیل صفوی در چهار صفحه و نیم و منابع کتاب (در دو صفحه) آمده است.

درآخرکتاب فهرست اسامی اشخاص و اماکن وغیره (در ۱۱ صفحه) آمده است.

خلاصه درین رساله مختصر استاد مطالب جامعی دربارهٔ شرح حال و دوران شاه اسماعیل صفوی آورده است و نظر به اهمیت موضوع کتاب جدّاً توصیه میشود که این کتاب هرچه زود تر به زبان فارسی برگردانده شود و در دسترس علاقمندان تاریخ ایران بویژه تاریخ شاه اسماعیل صفوی قرار گیرد.

این کتاب بسال ۱۳۲۸هش/۱۹۳۹م از دانشگاه علیگر طبع و نشر یافته است.

* A Descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts in the Durgah Library of UCH SHARIF GILANI Bahawalpur State.

سلسلہ مطبوعات اردو اکادمی، بہاول پور

A Descriptive Catalogue
OF THE
ORIENTAL MANUSCRIPTS
IN
THE DURGAH LIBRARY
UCH SHARIF GILANI
BAHAWALPUR STATE
PREPARED BY
Dr. GHULAM SARWAR
(ALIGARH)
URDU ACADEMY
BAHAWALPUR

فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی و فارسی کتابخانه درگاه اوچ گیلانی (بهاولپور پاکستان)

درین فهرست ۳۹۰ نسخه خطی که در کتابخانه بسیار ارزنده درگاه اوچ گیلانی وجود دارد مختصراً به انگلیسی معرفی شده است از انجمله نسخه‌های کتاب هایی درباره قرآن مجید و تفسیرآن و احادیث فقه شیعه وسنی و تصوف وغیره و تاریخ عمومی و تاریخ انبیا و خلفا و ائمه و تاریخ ایران و هند وتذکرهٔ صوفیه وشعرا وسفرنامه وکتاب هایی در فلسفه وطب و علوم مختلف وفرهنگ و دستور و مکاتبات ودیوان‌های شعر و جنگها وکتاب‌های دیگر در موضوعات مختلف۔

این کتاب بهمت اکادمی اردو بهاولپور بسال ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م چاپ ومنتشر شده است۔

۳۔ جواهر الاولیا (فارسی)

تألیف سید باقر بن عثمان بخاری است که استاد آن را تصحیح و تحشیه نموده و به آن دیباچه مختصری افزوده است که طی آن چگونگی پیداشدن نسخه‌های خطی کتاب وتصحیح متن آن را شرح داده است (و مقدمه مفصلی هم بصورت کتاب جداگانه‌ای برای این کتاب نوشته

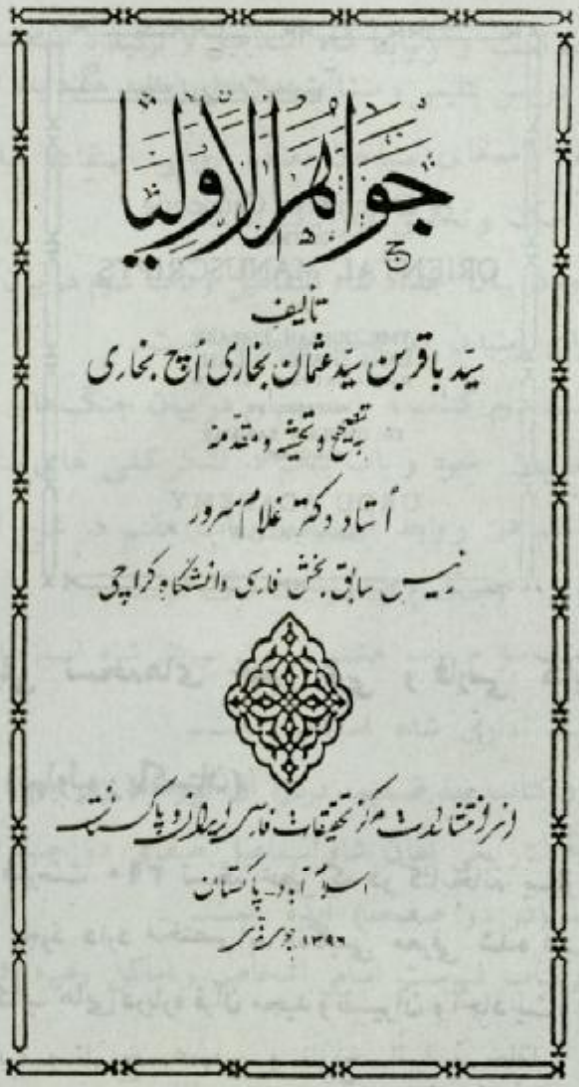

و بچاپ رسانیده است که ذکر آن جداگانه ذیل شماره ۴ خواهد آمد)۔

متن ''جواهر الاولیا'' مشتملست برینج ''جوهر'' در ۵۶۱ صفحه از انجمله :

جواهر اول در فضیلت تمام سورتهای قرآن و آیات آن است که از رسول (ص) منقول است۔

جواهر دوم در فضیلت نودونه نام باری تعالی است۔

جواهر سیوم (سوم) در فضیلت چهل اسم با مؤکلات و در فضیلت نودونه نام حضرت رسول (ص) واجداد و حلیه و مهر نبوتش است ۔

جواهر چهارم در فضیلت درود بر سرور کائنات (ص) و خرقه خلافت

پیران بخاریان و قدم و نعل مبارک پیغمبر (ص) که بزرگان را منقول‌عنه شده‌است ـ

جواهر پنجم (با اضافات) در فضیلت مناجات و ادعیه و چهل و یک اسم یونانی و عربی و نمازکه بر صورت قبر حضرت پیغمبر (ص) بگذارد وثواب خطبه که‌روز جمعه‌بخواند وخاصیت خطبه نکاح حضرت آدم و بحی حوا (ع) و ثواب نمازهای دیگر که از مشایخ عند وسند به تجربه آورده اند ـ

درپایان فهرست نامهای مشایخ وسادات وعلما و اولیا و اشخاص دیگر (از ۵۹۶ ص تا ص ۶۱۱) وسایر فهرست‌های اشخاص و خانواده ها و سلسله‌ها وکتاب‌ها و سورت‌های قرآن و اماکن (از صفحه ۶۱۳ تاصفحه ۶۹۳) وسخن مدیر (در۲ صفحه) و پیشگفتار (در ۲ صفحه) و مقدمه (در ۲۶ صفحه) آمده است ـ سه عنوان اخیر به زبان انگلیسی است ـ

این کتاب بهمت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶م بطبع و نشر رسیده است ـ

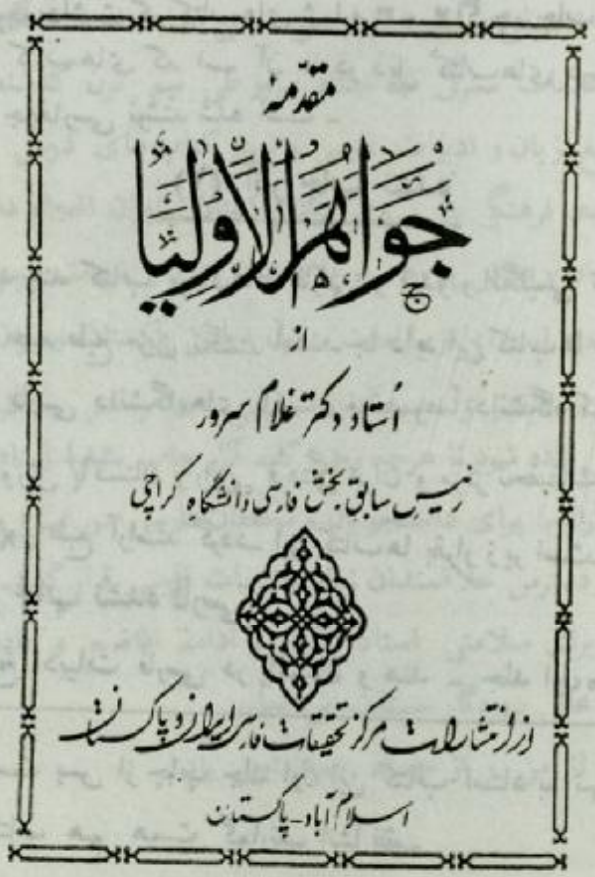

۴ - مقدمهٔ جواهر الاولیا

چنانکه در سطور فوق گذشت استاد مقدمه مفصلی بر کتاب ''جواهر الاولیا'' در ۱۸۵ صفحه نوشته است وطی آن در پنج بخش دربارهٔ امور مختلف راجع به آن کتاب توضیحاتی داده است - بخش اول در شرح نسخه‌های خطی کتاب، بخش دوم در شرح حال مفصل مؤلف و اسلاف وی و سلسله سادات بخاری، بخش سوم در معرفی محتویات کتاب و احوال اجتماعی دورهٔ تالیف کتاب، بخش چهارم در مختصات سبک و زبان کتاب، بخش پنجم در اهمیت کتاب از لحاظ ظاهری و باطنی -

سخن مدیر پیشگفتار و مقدمه مؤلف (هر سه بزبان انگلیسی) که در پایان اصل ''جواهر الاولیا'' هم آمده است، در پایان ''مقدمه جواهرالاولیا نیز عیناً نقل شده است -

تذکر :

باید توجه داشت که کتاب‌های شماره ۳ و ۴ اگرچه چاپ سنگی شده، اما برعکس کتاب‌های که اسم آن ها در ذیل کتاب‌های درسی گذشت، اعداد همه جابفارسی نوشته شده است -

(۲) آثار چاپ نشده

استاد چند کتاب بزبان‌های فارسی و اردو و انگلیسی تألیف نموده، که تاکنون به حلیه طبع مزین نگشته است- جا دارد این کتاب‌ها هم باهمکاری بخش‌های فارسی دانشگاه‌های پاکستان مخصوصاً دانشگاه کراچی و وزارت آموزش و پرورش پاکستان و رایزنی فرهنگی ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بزیور طبع آراسته گردد- این کتاب‌ها بقرار زیر است-

الف - آثار چاپ نشده فارسی

۱ - تاریخ ادبیات فارسی در پاکستان و هند - جلد اول*

---

* امیدوار است پس از چاپ جلد اول این کتاب استاد به تهیه جلدهای دیگر این کتاب هم همت گمارند- انشا الله-

۲ ـ ادبیات جدید فارسی ـ
۳ ـ گلشن راز محمود شبستری (متن انتقادی)ـ
۴ ـ جواهر العلوم و خلاصه الالفاظ، ملفوظات مخدوم جهانیان‌جهانگشت از برجسته ترین عرفای ملتان، با تصحیح و تحشیه استاد که بزودی از طرف مرکز تحقیقات فارسی منتشر می شود ـ

ب ـ آثار چاپ نشدهٔ اردو

۱ ـ همیشه بهار ـ بررسی انتقادی آثار ملک الشعرا بهار و شرح حال او ـ
۲ ـ فرخی یزدی ـ بررسی انتقادی آثار فرخی یزدی و شرح حال او ـ
۳ ـ تاریخ ایران بعد از اسلام ـ
۴ ـ تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام ـ
۵ ـ مختصر تاریخ ادبیات فارسی پاکستان و هند ـ
۶ ـ تاریخ تنقید (نقد ادبیات فارسی ایران ـ

ج ـ آثار چاپ نشدهٔ انگلیسی

۱ ـ تاریخ شاه طهماسپ صفوی ـ
۲ ـ فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه علیگر ـ

نظر به خدمات سترگی که استاد سرور طی نیم قرن گذشته در زمینه تدریس و تبلیغ زبان و ادبیات فارسی و تهیه کتاب‌های درسی و تحقیقی آن و توسعه روابط فرهنگی بین‌دوکشور برادر پاکستان و ایران انجام داده و بدین طریق همه استادان و دانش پژوهان و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی را رهین منت و احسان خود است، از مقامات مسئول دولتین پاکستان و ایران تقاضامی شود که ازین‌استادعالیقدر و خدمتگزار صمیمی علم و هنر تجلیل بسزایی بعمل آید و ترتیبی داده شود تا هرچه زود ترکلیه آثار چاپ نشدهٔ استاد که همانا خزینه ایست گرانبها برای دانشجویان و محققان فارسی در اسرع وقت بطبع و نشر رسیده، در دسترس علاقمندان زبان و ادبیات فارسی قرار گیرد ـ

در پایان برای سلامتی استاد بزرگوار و ادامهٔ افاضه و افادهٔ آن مرد دیندار از درگاه عالی پروردگار مسئلت می نمایم ـ

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد

سخنی دربارهٔ استاد و شاگردی

[مقاله دکتر غلام سرور که بیاد استاد بزرگوار خود مرحوم
دکتر سید هادی حسن استاد و رئیس بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر نوشته است ـ بضمیمه مکاتبات
آن دو فاضل که عمیق ترین احساسات نسبت بیکدیگر
نشان می دهد ـ دانش]

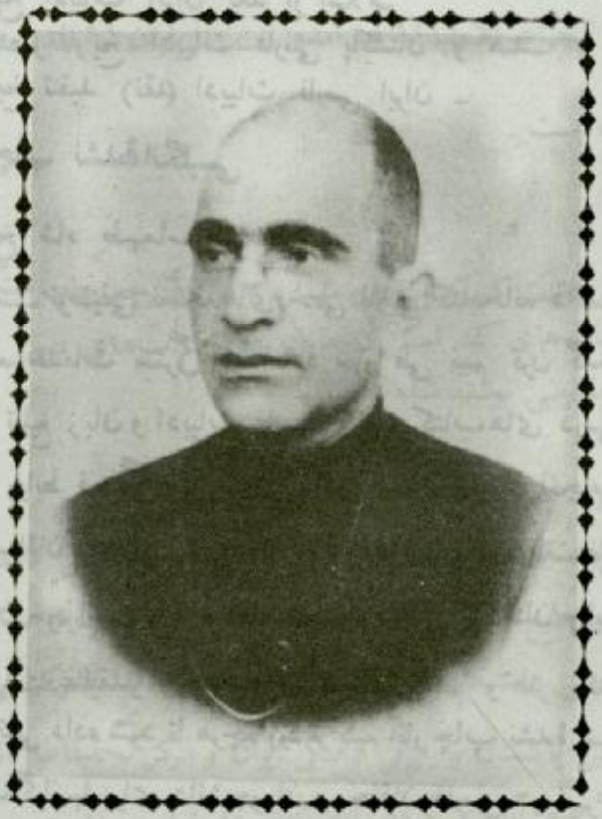

دکتر هادی حسن ـ رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علی گر ـ
دکتر غلام سرور مدت ۱۷ سال در خدمت ایشان بوده است و از
محضر او استفاده برده است ـ

لازم است قبل ازین که بروابط بین استاد و شاگرد بپردازیم نگاهی به دور نمائی بیندازیم که موجبات روابط صمیمی بی سابقه ای را بین استاد و شاگرد فراهم آورد.

اولین بار که من استاد بزرگوار را دیدم موقعی بود که ایشان برای سخنرانی در موضوع ''تاریخ ادبیات فارسی'' در کلاس دوم لیسانس ما (یعنی در او اخر سال ۱۹۲۹م) تشریف آوردند. بزرگواری رادیدم با صورت سرخ و سپید و پیشانی گشاده و قامت بلند. ایشان بزبان انگلیسی چنان سخنرانی فرمودند که به راستی تا آن وقت مانند آن را و بدان گونه جالب و دلپسند هر گز نشنیده بود یم. ایشان هفته‌ای یکبار به کلاس ما تشریف می آوردند وسخنرانی می فرمودند و همه ما باذوق تمام منتظر روز سخنرانی ایشان می بودیم.

پس از آن که من در سال ۱۹۳۰م در امتحان لیسانس موفق شدم، جاذبه همین سخنرانیها مرابه کلاس اول فوق لیسانس کشانید و رابط ای که در سالهای بعد بین استاد و شاگرد مستحکم گردید در همین سال آغاز گردید. و من از درسهای ایشان که بخصوص در موضوع تاریخ ادبیات فارسی می بود استفادهٔ کاملی بردم که در نتیجه آن قوهٔ جاذبه استاد مرا بجانب تحقیق و تدقیق در زبان و ادبیات فارسی کشید.

پس ازاین هانیزکه من درسال ۱۹۳۲م در امتحان فوق لیسانس موفق شدم بمشورت ایشان به دورهٔ دکتری ادبیات فارسی روی آوردم و براهنمائی ایشان بکار تحقیق مشغول شدم. ظاهر است که دانشجوی تازه وارد به صحنه تحقیق نیاز مند راهنمائی استاد راهنما می باشد. بنده نیز در اوائل مرحله تحقیق اصول و ضوابط تحقیق را در محضر ایشان آموختم، و همین که موضوع تحقیق یعنی ''تاریخ شاه اسماعیل صفوی'' (بنیانگذار سلسله صفوی) انتخاب شد من درجستجوی مواد لازم برای رساله خود برآمدم که در نتیجه معلوم شد تمام مواد لازم برای تهیه و تکمیل رساله مزبور در ایران است، و برای فراهم آوردن آن هرچه زود تر باید ایران رفت.

بعد از به دست آوردن گذرنامه از دولت انگلیسی هند، بمشورت

وبند ونصیحت استاد، بزرگوار رخت سفر بر بستم و در سال ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م به اتفاق یک دانشجوی ایرانی موسوم به سید امین بیرجندی که در دانشگاه اسلامیه علی گر مشغول تحصیل بود (زیرا تا آن روزها دانشگاهی در ایران تأسیس نشده بود) از راه کویته بلوچستان باقطار رهسپار ایران شدم.

داستان مسافرت اولین دانشجوی هندی آن دوره به هدف فراهم آوردن مواد لازم برای دکتری راستی تازگی می داشت ، وشرح وقایع مربوط بدوران مسافرت در شهرهای بزرگ ایران و جمع آوری مواد لازم برای تهیه و تکمیل رساله و محبت‌ها و مهربانی‌های استادان و بزرگان و صاحبان کتابخانه های ایران که فراموش نشدنی است. ، موضوعی است جداگانه وبسیار طولانی و مقاله حاضر گنجایش آن را ندارد.

مختصر اینکه من تمام مواد لازم را جمع آوری نموده از راه بوشهر به کراچی و از آنجا به علی گرمراجعت نمودم و تمام مواد فراهم آورده را بخدمت استاد بزرگوار تقدیم نمودم. ایشان حاصل این کار مشکل را بنظر تحسین ملاحظه فرمودند و بندهٔ ناچیز را تشویق نمودند که در آینده نیز کارهای تحقیقاتی را ادامه دهد.

من برای تکمیل کار خود تمام روز را در بخش فارسی می گذرانیدم و در اکثر مواقع محتاج راهنمائی ایشان می بودم و ایشان باکمال مهربانی مشکلاتی را که پیش می آمد حل می فرمودند.

اینک ذکر مختصری از یک واقعه نامطبوع و ناگوار :

روزی در مورد یک واقعه تاریخی بحثی بین ما یعنی استاد و شاگرد در گرفت و من باکمال ادب اصرار می ورزیدم که عقیدهٔ من باید قبول شود. رفتار من ایشان راناراحت کرد وبحث راکنار گذاشته در همان حال به منزل خود تشریف بردند و من در دریای تاسف و پشیمانی غرق شدم. در همان حالت غمناک در بخش فارسی نشسته بودم که بعداز دو ساعت ایشان برگشتند و فرمودند : آقای سرور! ناراحت نباشید، عقیدهٔ شما صحیح بود و من آن را قبول دارم. به این گونه با کلماتی چند مرا از حالت افسردگی و ناراحتی بیرون آوردند و به منزل خود مراجعت فرمودند.

کار تحقیق من در اواخر سال ۱۹۳۵م بتکمیل رسیده و من در ماه آوریل ۱۹۳۶م به درجه دکتری ادبیات فارسی نائل شدم که ازان ایام تاکنون درست پنجاه سال شده است.

اینک ذکر مختصری از روابط صمیمی بین استاد و شاگرد :

من هفده سال تمام هر روز عصر خدمت ایشان می رسیدم - بیشتر اوقات صحبت‌های ایشان پیرامون ادبیات فارسی و انگلیسی بود - قوهٔ حافظه ایشان شگفت آور بود - علاوه بر صدها شعر فارسی عبارات انجیل را به انگلیسی، داستان‌های نمایشی شکسپیر درام نویس معروف انگلیسی، عباراتی از خطابه‌های ناطقین معروف انگلیسی و ''تاریخ عروج و زوال امپراطوری روم'' تألیف گبن نویسندهٔ زبردست انگلیسی را حفظ داشتند. و در اکثر اوقات در کلاس‌های خود بعد از درسهای مخصوص برای دانشجویان می خواندند و همه ما از قوهٔ حافظه ایشان متعجب می شدیم. خاطرات آن وقایع حیرت انگیز تاکنون باقی است.

ایشان مزاجی ضعیف داشته در بعض اوقات که به تب مبتلا می شدند، اظهار ناراحتی بسیار می کردند و در آن حال من همیشه حاضر می بودم و کفهای دست و پای ایشان را مالش می دادم و با این عمل قدری راحت می شدند و می فرمودند : دکتر راجه سرور! بنشینید تا من بخوابم و اکثر اوقات من ساعت‌ها ساکت و صامت می نشستم و بعداز انکه ایشان بخواب می رفتند من آهسته و بی صدا بیرون آمده به منزل خود می رفتم. ایشان این نوع خدمت‌های بنده را که در اکثر مواقع بعمل می آمد بنظر تحسین می نگریستند.

بعد ازان که من در بخش فارسی بتدریس پرداختم و درکارهای اداری بخش فارسی تجربه اندوختم ایشان تمام کارهای اداری را بعهدهٔ من واگذاشتند - بعنوان مثال، دانشجویانی که بعد از تکمیل دورهٔ فوق لیسانس گواهی نامه از یشان می خواستند آنان را به سراغ بنده می فرستادند. من گواهی نامه‌ها را می نوشتم و ایشان امضامی فرمودند.

در مواقعی که برای کارهای مربوط به دانشگاه از علی گر بیرون می

رفتند و بخصوص در سال‌های که برای گرفتن اعانه مالی از اشخاص متمول هند برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی در دانشگاه به مسافرت می رفتند درسهای خود را بمن محول می کردند و من بلطف خداوندی کار را با علاقه تمام بانجام می رسانیدم و از جانب ایشان مورد تحسین قرار می گرفتم.

در اکثر مواقعی که درجه های کارهای درسی و یا تحقیقی موضوع بحث قرار می گرفت، می فرمودند : دکتر راجا توجه کنید. هرکاری را یا اصلاً نباید به آن دست بزنید یا باید به بهترین وجه انجام دهید. خود ایشان همواره به گفته فوق خود عمل می کردند ـ و بندهٔ ناچیز در انجام دادن کارهای خود گفتهٔ فوق ایشان را همواره در نظر داشتم و بکوشش تمام بدان عمل می کرده‌ام و می کنم.

من در آغاز دورهٔ تدریس در دانشگاه اسلامیه علی گر سمت معلمی داشتم و حقوق من کم بود اگرچه در کلاس های فوق لیسانس درس می دادم، ایشان می فرمودند : دکتر راجا ! من در پیشانی شما آیندهٔ درخشانی می بینم. انشا الله شما در آینده موفقیت‌های بزرگ را بدست خواهید آورد. ایشان در مقابل خدمات نا چیز بنده مرا نه بنظر یک شاگرد و دانشجوی بلکه بمنزله فرزند خود می دیدند. و می فرمودند : دکتر راجا از خداوندی خواهم که شما جانشین من باشید. و مقصود گفتهٔ ایشان این بود که از خداوند می خواهم که شما مقام استاد و رئیس بخش فارسی را احراز بنمائید. و راستی اگر من در دانشگاه اسلامیه علی گر می بودم بنوبه خود بدان مقام می رسیدم. وخدای بزرگ وبرتر را صد هزارشکر که بلطف خاص او ودر نتیجه دعاهای استاد بزرگوار خود در دانشگاه کراچی بدان مقام رسیدم ـ

در اوایل سال ۱۹۴۷م که من در علی گر بودم ایشان را کمی افسرده وغمگین می دیدم وگاه گاهی می فرمودند : دکتر راجا بهترین دوستان باید از هم جدا شوند. و من تعجب می کنم که در همان سال طوری از یکدیگر جداشدیم که ازان بعد نتوانستیم یکدیگر را ببینیم. و گفته ایشان که مانند پیشگوئی بود، بکلی درست در آمد. زیرامن در آن سال بعد از تشکیل پاکستان از علی گر به زادگاه خود در پنجاب پاکستان آمدم و باوجود کوشش بسیار نتوانستم

به علی گر بر گردم- وسبب آن نا امنی های راه وقتل وکشتار مسلسل مسلمانان بود و در نتیجه غیبت ممتد روز ۳۱ مارس ۱۹۴۸م بخدمت من در دانشگاه علی گر خاتمه دادند- من به کراچی آمدم و ریاست بخش فارسی را اولاً در اردو کالج وبعد ازان در دانشگاه کراچی داشتم - وکمی بعد مکاتبات بین استاد و شاگرد آغاز گرد ید- (که در پی همین مقاله چاپ می شود) ایشان نامه‌های پراز دردو اند وه بمن می نوشتند وبتأسف تمام می گفتند : دکتر راجا ! کاش که شما در علی گر می بود ید، ولی چه کنیم که نوشته تقد یر برعکس این بوده است-

من در همان ایام سه کتاب درسی برای کلاس های فوق لیسانس تألیف نمودم و هر سه را بنام ایشان مصدر نمودم وگفتم :

هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر
در صحبت شمال و صبامی فر ستمت

خبر بسیار اندوهنا کی از دانشگاه علی گر رسید که استاد بزرگوار روز ۲۳ ماه مه ۱۹۶۳م برحمت حق پیوست و اینجاست که داستان روابط بسیار صمیمی وبی سابقه ای بین استاد شاگردی ویابین پدر و فرزندی برای همیشه خاتمه یافت-

اکنون هر گاه که بیاد محبت های استاد بزرگوار می افتم سیل اشکها از چشمان من جاری می گردد و نیز اکنون خود من حس می کنم که آفتاب عمرم به لب بام رسیده است و نمی دانم کی غروب خواهد کرد و ظاهر است که ازان ببعد تن من در خاک و یاد من از دلها محو خواهد شد-

و مبالغه نیست اگر دربارهٔ خدمات خود بزبان و ادبیات فارسی در طول پنجاه سال کامل گذشته بگویم که :

حاصل عمر نثار ره یاری کردم
شادم از زندگی خویش که کاری کردم

عکس نامه دکتر هادی حسن مرحوم

Department of Persian,
Muslim University,
Aligarh.

Dr. Ghulam Sarwar, M.A. (Persian), Ph.D. (Persian), was a student of mine for some six years. Alike in his manners, morals, and pursuit of knowledge Dr. Sarwar is the best student I have had during my fifteen years' service in the Aligarh University. Dr. Sarwar knows things, and has a clear analytical mind: often I have subjected him to severe mental and physical discipline, and he has so stood the test that his cheek so much as blanched not. He would certainly make an admirable teacher in any Educational Institution of a high standard.

Hadi Hasan
B.Sc., B.A. (Hons.) (Cantab),
Ph.D. (London).
Professor and Chairman
of the Department of Persian.

10.10.1936.

شعبه فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر

(بدینوسیله گواهی میشود) آقای دکتر غلام سرور دارای درجه فوق لیسانس (در فارسی) و دکتری (در فارسی) در حدود شش سال شاگرد اینجانب بوده است - از حیث اخلاق و رفتار و علاقه به دانش پژوهی دکتر سرور بهترین شاگردی بوده که در تمام مدت پانزده سالی که اینجانب بعنوان استاد

(فارسی) مشغول خدمت در دانشگاه علیگر بوده ، داشته ام ـ دکتر سرور از اهل دانش وفکر است و دارای ذهن با استعداد و تحلیل کننده ای می باشد ـ اینجانب مکرر اورا مورد آزمایشهای سخت ذهنی و جسمانی قرار داده ام و او همواره باکمال خوش رویی آن سختیها را تحمل نموده وهیچوقت اظهار کمترین ناراحتی نکرده است ـ اطمینان کامل دارم که او از هرحیث استعداد احراز سمت استادی دریکی از مؤسسات آموزشی را دارد ـ

(امضا) هادی حسن

دارای لیسانس علوم و ادبیات (از دانشگاه کامبریج) و دکتری (از دانشگاه لندن) استاد وریئس شعبه فارسی ـ

مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۳۶م

عکس نامه دکتر هادی حسن مرحوم

University
Aligarh
27 Sept. 1952

My dear Rajah Sahib

You have sent me such a sweet letter that I shall preserve it as a souvenir: it will exhale fragrance wherever it is kept. The actual fact is that I have missed your presence here every day of my life — literally not metaphorically. If you had stayed here I could have sent you to Kabul (for the Govt. of India had consulted me about a suitable person to be sent to Kabul): also you could have had a quick rise at Aligarh for Mr Hazig & Prof. Hamid-ud-din Khan have retired. But Fate was otherwise! Day in & day out I have missed you: I knew I would have to leave you at death; but to leave you in my own lifetime was & has been & will be a torture. But what can man do if Fate determines otherwise.

I have published (a) the Unique Diwan of Muhammad Falaki discovered by me in Madras (b) Mughal Poetry & (c) the Unique Diwan of the Emperor Hungar discovered by me in Patna. These have already been printed & I shall send you a copy each of all the three works: please have them reviewed in the Dawn & send me a cutting of the reviews. Finally my Unique Diwan of Qasim-i-Kahi has been sent to London to be printed by the Royal Asiatic Society as a monograph: I hope they will print it. So curiously during your absence I have been publishing work after work.

You please keep on writing to me. Let me hear at least of your welfare even if I cannot see you or talk to you. I do not believe in wasting a moment of my life. I have still to realize my dream of creating the Medical College & I have one or two other things also to publish —— but you will like the works already published. Please read them also if you have the leisure.

My wife is alright. She also remembers you. And who doesn't? I hope that they are paying you a good salary. If not, I can write to the people in Pakistan & make them pay you a good salary. So please let me know. Please answer immediately.

With love to you & your children & greetings to your wife. How is your health? Hadi

دانشگاه علیگر

مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۲

راجای عزیزم

نامه ای که شما برای اینجانب فرستاده اید بقدری شیرین است که من آنرا بعنوان یادگاری پیش خود نگهداشته ام و آن نامه همواره اطراف

و جوانب خودرا معطر خواهد گردانید ـ حقیقت امراینست که من هر روز جداً احساس دوری از شما را می کرده ام ـ اگر شما در ینجامی ماندید من شمارا به کابل می فرستادم (چون دولت هند مورد یک نفر که شایستگی داشته باشد به کابل اعزام شود از من نظر خواسته است) و حتی در خود دانشگاه علیگر هم بزودی امکان ترفیع درجه داشتید چون آقای حافظ پروفسور حمید الدین خان باز نشسته شده اند ـ اما سرنوشت دیگر گونه بود ـ من هر روز تمام وقت احساس دوری از شمارا می کرده ام ـ می دانم که پس از مرگ من باید شمارا تنها در دنیا بگذارم اما در حال زندگی از شما دورشدن برای من موجب بسیار ناراحتی بوده و هست و خواهد بود ـ اما اگر سرنوشت دیگر گونه باشد. آدم چاره ای ندارد ـ کتابهای زیر از تألیفات اینجانب طبع و انتشار یافته است :

(الف) دیوان محمد فلکی که یگانه نسخه خطی آن را در شهر مدراس بدست آورده ام ـ

(ب) شعر (در عصر) مغول ـ

(ج) دیوان شاهنشاه همایون که یگانه نسخه خطی آن از شهر پتنه بدستم رسیده است ـ

این کتابها بچاپ رسیده است و نسخه ای از هرکدام از ین سه کتاب را برای شما ارسال می دارم ـ نظر خود را دربارهٔ اینها در روزنامه ''دان'' (انگلیسی) چاپ کرده بمن بفرستید ـ اخیراً یگانه نسخه خطی دیوان قاسم کاهی به لندن فرستاده شده است تا بعنوان رساله‌ای بوسیله انجمن سلطنتی آسیایی چاپ شود ـ امیدوارم انجمن مزبور بزودی آنرا بچاپ برساند ـ باکمال حیرت درغیاب شما توانسته ام پشت سر هم کتابهائی انتشار دهم ـ

شما مرتب با من مکاتبه داشته باشید تا من از سلامتی شما با خبر باشم گرچه نمی توانم شمارا ببینم یا باشما صحبت کنم ـ من عقیده ندارم یک ثانیه هم اززندگی خود را تلف کنم ـ هنوز در صددهستم نقشه‌ای راکه برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی کشیده ام جامه عمل بپوشانم همچنین باید یک دو چیز دیگر را انتشاردهم ـ اما (امیدوارم) شما آثار چاپ شده مرا بپسندید ـ اگر

فرصت دارید آنها را بخوانید.

همسرم در کمال صحت و سلامتی است او هم ذکر خیر شمارا می کند و کیست که نمی‌کند ـ امیدوارم (در پاکستان) به شما حقوق خوبی بدهند اگر نمی دهند، من‌میتوانم به اولیای امور بنویسم و آنان را وادار کنم به شما حقوق خوبی بدهند ـ پس در این مورد با من مکاتبه کنید ـ لطفاً جواب این نامه را فوری بدهید.

سلام مشتاقانه برای شما و فرزندانتان و احترامات‌برای همسرتان ، مزاج شما در چه حالست ؟

(امضا) هادی

عکس نامه های دکتر غلام سرور مدظله

Dr. Ghulam Sarwar,
M. A., Ph D. (Alig).
Reader & Chairman,
DEPARTMENT OF PERSIAN,
URDU COLLEGE.

979/20, Pir Ilahi Bakhsh Colony 2,
KARACHI 5 (Pakistan).
10.9.1952.

حضور حضرت والا آقای استاد بزرگوار معظم و مکرم

کنون درست پنج سال می گذرد که این بنده پر تقصیر از اکتساب فیض از محضر آن استاد بزرگوار و مهربان خود محروم مانده این مدت قلیل حقیقةً از طویل‌ترین ادوار حیاتم شمرده می شود زیرا دوری از حضور حضرت ایشان همواره دیناب را در غم دانسته و داشته است و خدا داند تا این دل را بر این بیان شاهی آرام که در تمام این مدت دوری نگذشت که از الطاف بی پایان استاد بزرگوار یاد آوری نکرده باشم و اگر در این موضوع قول عارف رومی را که [illegible] کم برگزار و مبالغه نامی پیمایم ـ عارف رومی، چنانکه خود آنجناب آگاهی دارید از خود بیخود می زند و فریاد می کند که فغان ایشان چنگ بدل شنوندگان می زند از فغانها و فریادها است که می سراید:

اگر دمی غم خود روزی دمی پی تو بر آوردم ـ ـ ـ از آن روز و از آن ساعت پشیمانم پشیمانم

حال این سوال پیش آمده است، چه مرد دانشکده و پرهیزدانشجویان و چه در منزل به پیش دوستان شب و روز یک فکر همی بوده است و لیکن آن فکر لیست از کمالات معنوی استاد بزرگوار که لغات ایشان را شمع راه حیات ساخته و تا جان در تن باقیست این شمع روشنی بخش خواهد بود و این فکر [illegible] دام خواهد داشت.

در اوقاتی که بنده فرصت همنشینی استاد بزرگوار را داشتم بنده ای که جان ضعیف این بنده مسکین در قبضه قدرت و اختیار اوست سوگند که هیچ گاه خیالی نداشتم که از محضر فیض آثار ایشان محروم گردم ولی چون هیچ کس نمی تواند سرنوشت خود را تغییر دهد

این جانب هم برطبق نوشته تقدیر از حضور آنجناب که در اوایل سال، چنانکه حضرتعالی خویشان آگاه هستند [illegible] صورتی [illegible] کوشیدم حضور میسر نشد بعد هم اگر در صدد فرصت جز این در مملکت بحساب امکانات مختلفه ای که [illegible] دست اختیار من [illegible] نمی بود حتماً بحضور رسیده چون سخنوران پیش استاد بزرگوار ایستادم و از تقریرات فرموده ها می خواستم.

اکنون هم اگرچه حضور میسر نیست باز آتش محبت قلبی که از سنه اول [illegible] در دل سوزان بود و اسیر شعله آتش سالها [illegible] ما گرفته و جان حزین را بی قرار ساخته است و خواهد ساخت.

[illegible] این سطر چند [illegible] امروز یکی از [illegible] که چندی پیش [illegible] بلاهور [illegible] کراچی رسیده است [illegible]
[illegible] این حقیرترین بندگان [illegible] حضرت ایشان [illegible]
[illegible] احوال استاد بزرگوار [illegible] بیان کرده است [illegible] چه لذتی بردم و از آن [illegible] حال [illegible]
[illegible] از بیان آن عاجز است [illegible] آتش محبت [illegible] قلم [illegible] سوخت [illegible]
[illegible] قلم بدست می گیرم و این چند حرف [illegible] حقیقی [illegible]
بزرگواری نویسم، سینه را چاک می کنم و سوز دل سوزان را می نمایم.

بخدا سوگند که هرچند از حضور محروم [illegible] آن همه مهربانی های استاد بزرگوار چنان بر لوح قلبم ثبت شده است که [illegible] تا حیات باقیست [illegible] آتش سوزان که در قلبم [illegible] خواهد سوخت و خواهد سوزاند.

[illegible] مطالعه کتب [illegible] از آن استاد بزرگوار [illegible] اگر بگویم که [illegible] کتب [illegible]
[illegible] از ایران [illegible] خواهد بود. در این روزها [illegible] کتب درسی برای
[illegible] مشغول هستم و امیدوارم که [illegible] کاملترین نمونه ای خواهد بود که حاوی بهترین
افکار و آثار نویسندگان و گویندگان ایران امروز [illegible] می نمایم که این بنده حقیر را برای تکمیل
این کار هم توفیق ارزانی فرماید تا به وسیله نام نامی استاد بزرگوار [illegible] روشن سازم.

اگرچه ما همه وجود مسعود استاد بزرگوار را [illegible] لازم می دانیم و خواهیم [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] می آریم و دست بدعا می شویم که [illegible] تبارک و تعالی وجود مبارک حضرت ایشان را برای هدایت [illegible]
[illegible] تا دیرزمانی سلامت دارد و همواره نسیم خوشبوی [illegible] مهر و محبت [illegible] برای ما سوختگان
وادی [illegible]

در آخر فقط یک آرزو دارم و بس که بنوشتن یک کلمه [illegible] خیر و سلامتی آنجناب [illegible] آن بزرگوار [illegible]
این کمترین خدمتگزار و قدیم ترین بندگان را سرافراز [illegible] لسان الغیب [illegible]
[illegible] بحضور [illegible] استاد بزرگوار می رسانیم.

[illegible] استاد بزرگوار
ایام سلامتی مستدام [illegible]

[illegible] استاد بزرگ
[illegible]

◆◆ ◆◆ ◆◆

[illegible]

[illegible]
۳۰ [illegible] ۱۹۵۳
۱۲ [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گرچه یک شعبهٔ بزرگ [illegible] آن که جدا [illegible] من که یک سال و خورده‌ای [illegible] درست [illegible] تمام [illegible]
[illegible] سکوت [illegible] [illegible] یقین [illegible]
[illegible] داشته قربت [illegible]

[illegible]

اینجانب هم وعده‌نامهٔ آن جناب را چند بار خواندم و احساساتی که حضرت اقدس بدان ظاهر فرموده‌اند در من رقت پیدا کرد [illegible]
در این اوقات ایام [illegible] انگلیس [illegible] اکنون هم که [illegible] مشغول هستم [illegible] یادگار آن روزها [illegible]
که بنده فخر نسبت [illegible] آن جناب [illegible] احساسات [illegible]
[illegible] بزرگداشت [illegible] خواست خداوندی [illegible]
[illegible] آن جناب [illegible]
می‌تواند خواست خداوندی را تغییر دهد [illegible] در چنین مواقع در حیات انسانی [illegible]
لیکن [illegible] اگر خواست خداوندی [illegible]
اکنون هم که [illegible]
از سعادت حضور [illegible] آرزوی حقیقی خود نائل شوم.

اینکه مرقوم فرموده‌اید که اگر من [illegible] استاد بزرگوار [illegible]
[illegible] آرزوی
[illegible] فقط همین [illegible] خدمت استاد بزرگوار را مایهٔ سعادت و خوشبختی [illegible] اکنون هم اگر [illegible]
منتهای آرزوی من این است که در حضور باشم ولی

ای بسا آرزو که خاک شده

هرچه راجع به تألیفات گرانبهای خود تحریر فرموده‌اند باعث مسرت گردیدم و آرزوی آن دارم که به زیارت آنها نائل شوم.
[illegible] استاد [illegible] نکته سنج [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] اینجانب در این حال [illegible]
[illegible] چیزی را بصورت تألیف و تصنیف [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible]

اینکه پرسیده‌اید [illegible] حقوق [illegible] آماده [illegible] مرقوم [illegible]
عرض می‌کنم که [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] اگرچه زیاد نیست کم هم نیست [illegible]
اینقدر هم [illegible] شکر پروردگار بر بندگان واجب است.

دانشگاه کراچی تازگی تأسیس شده و اولیای امور دانشگاه برای استادی [illegible] انتخاب [illegible]
آن [illegible] اگر [illegible] پاکستان کسی نیست که سزاوار استادی دانشگاه [illegible]
[illegible] استاد بزرگوار [illegible]
استادی دانشگاه را آنجناب [illegible] فقط برای آن [illegible] استاد بزرگوار [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] حضرت اقدس را [illegible] مایهٔ سعادت و مباهات می‌دانند.

هوای کراچی [illegible] نزدیکی دریا مرطوب است [illegible] هوای گرم و خشک [illegible]
چندان موافق نیست [illegible]
[illegible] وسایل آسایش مهیا [illegible] هرجا خوب [illegible] گفته‌اند:

منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست — هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت

[illegible] اگر نسبت به طول [illegible] بگوییم که:

[illegible] — من از ذوق [illegible] دارم [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۰ آبان ۱۳۳۰ ... از استاد بزرگوار ... تعلم ...

... کپی چاپ شده ... نامه ...

دکتر غلام سرور
ایم - ای ، پی ایچ - دی (علیگ)
رئیس قسمت فارسی

دانشگاه کراچی
کراچی

۲۸ مه ۱۹۵۹

حضور حضرت اجل آقای استاد بزرگوار .

نامهٔ مقدس آن بزرگوار الآن زیارت گردید . بر چشم نهادم و بوسه گرفتم و بی اختیار گفتم :

یار دیرآمد زدور خلوتیان ! دوست دوست را ، دیده غلطی کند ، نیست غلط ، اوست .

همین که نامه را باز کردم ، اشک از چشمانم جاری گردید - و اکنون هم که این سطور را می نگارم - رشحهای جاری نمی گذارند که چند کلمه با اطمینان قلب بنویسم .

هرچه پیش مرقوم فرموده بید از یخانب هم مینا قبول بفرمائید . آیا یادهای آن روزهای فراموش نشدنی که در محضر بزرگوار گذرانیدم ، فراموش شدنیست ؟ نیست ، و نخواهد بود - و یقین دارید ، لطف و محبت آن بزرگوار را ، که نیافتادم و از دست نگویم که ... ما با تو خو کرده ایم تا تو کی خوریم ـ خون جگر خوریم ، اگر ناز می خریم ـ رنج بیهوده ای میبریم .

آرزوی قلبی این حقیر همین بود که تا آخرین سانحات زندگانی خود در محضر استاد بزرگوار خواهم بود و پای از دامن بزرگوار کشیده نمیدم ، و هرگاه از محضر آن بزرگوار جدا می شدم آن بزرگوار می فرمودند : "Pajeb, best friends must part" این کلمات تا کنون در گوش دل طنین انداز هستند ، و چون هر دوره های دوازده سالهٔ زندگانی خود که دور از محضر آن بزرگوار گذرانیدم ، نگاهی می اندازم ، بیهوده خود را از نعمت لطف آن بزرگوار محروم یافتم .

جهان گذران لعبت ، و می گذرد ، ولی رشته های محبت حقیقی گسستنی نیست . اولین بار که چشم بروی مبارک آقای دکتر مهدی حسن افتاد ، فی الفور همان ابهوهای انبوه آقای دکتر ع . حسن را شناختم - و خود را بایشان معرفی نمودم ، و ایشان با کمال لطف و محبت این حقیر را بمنزل خود دعوت فرمودند ، و این حقیر مکرر بای به دیدار بزرگوار آن استاد گرامی را زیارت کردم و از آن ببعد آقای دکتر مهدی حسن گاه گاه این حقیر را بمنزل خود مشرف می فرمایند - چندی قبل که ایشان تشریف آوردند ، من ذکر الطاف حضرتعالی را بمیان آوردم ، و ایشان چنان متاثر گردیدند که فی الفور از صندلی خود ایستادند و از پیشانی من بوسه گرفتند و فرمودند : "یادی چه خوشبخت است که چنین شاگردی را دارد - همیشه از شما شاگردی می بودید" من تا کنون در کمر خود همچنین شاگردی را ندیدم ، که بعد از گذشتن دوازده سال نسبت باستاد خود اینقدر عقیدت دارد . عرض کردم : "این همه از نتیجهٔ لطف مخصوصی است که آن بزرگوار بر این حقیر روا داشته اند"

یکروز در کلاس نشسته بودم ، صحبت از آن استاد گرامی رفت ، و این حقیر خاطب بدانشجویان گردیدم : "من ، خاک پای آقای دکتر ع . حسن برابر هستم ، تا چه رسد که بگویم که من با شخص ایشان برابر هستم" همهٔ دانشجویان بشنیدن این کلمات محو متحیر شدند ، زیرا آنها از ربط معنوی یک استاد و شاگرد بی خبر می باشند .

جناب آقای دکتر مهدی حسن راجع به فراق دائمی آن بزرگوار از رفیق قدیمی خود (بیگم صاحبه) مطلع فرمودند
و من می‌خواستم نامه معذرت‌آمیزی بخدمت آن بزرگوار بنویسم، و براین حادثهٔ فاجعه اظهار تأسف
نمایم که درین اثنا رقیمهٔ شریفهٔ آن بزرگوار رسید، و اینک با تأسف بی‌نهایت اظهار می‌نمایم که
این ضایعهٔ عظیم حقیقةً برای آن بزرگوار از بس شدید بود، و ~~[illegible]~~ اینکه چطور متحمل شده‌اید،
البته شدید نیست. خداوند بزرگوار ایشان را در جوار خود جای، و قلب مضطرب آن
بزرگوار را تسکین دهاد.

درین مدت دوازده ساله هرچه بر سر حقیر گذشت، یک داستانیست بسیار طولانی
که بعدها ذکر می‌نمایم، البته یقین دارید که اگر لطف خداوندی شامل حال این حقیر نمی‌بود، و مهربانیهای
آن بزرگوار در هر صورت مشکل راهنمائی نمی‌نمود، این حقیر بدین درجه نمی‌رسیدم، و بخدائی واحد مهربان
قسم می‌خورم که هرگاه بر کرسی ریاست قسمت فارسی می‌نشینیم همواره بیاد آن بزرگوار می‌افتم،
و می‌گویم بعد از این همه در نتیجهٔ لطف مخصوص آن استاد بزرگوار است، و رنه این حقیر استعداد
حصول این مرتبهٔ بزرگ را نداشتم.

کتابی که مرقوم فرمودید، به بنده نفرستند، تاکنون نرسیده، و امیدوارم در آتیهٔ نزدیکی
می‌رسد، و چشم از دیدار آن روشن و قلب از خواندن آن مسرور می‌گردد.

راجع به خانم و بچه‌ها همه خوش و خرم، و در شاهراه زندگانی قدم زنان و روان هستند.
داستان فراق دوازده ساله بپایان نرسیده و اینک نامه را برای روز بعد کوتاه می‌نمایم
که اشکهای روان دیگر فرصت نوشتن نمی‌دهند.

خاک پای استاد بزرگوار (غلام سرور)

شعر فارسی دکتر غلام سرور

شمع فروزان

در ۱۳۳۶خ شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر باتفاق مرحوم دکتر محمد معین از بخش فارسی دانشگاه کراچی باز دید فرمود ـ بدین مناسبت استاد غلام سرور قطعهٔ ذیل را به شادروان فروزانفر تقدیم کرد :

ای خوش آن ساعت که سوی مرز پاکان آمدی
عزم کوی دوستان کردی ز ایران آمدی
اینقدر مشتاق ارض پاک همکیشان بدی
ای که بر دوش هوا رفتی و پران آمدی
بهر دید خطّهٔ پاکان به حال اضطراب
بادلِ پر جوش، چون سیل خروشان آمدی
ای که در پرواز بودی با ''معین''* خاص بود
مهرخود را عام کردی، سوی خاصان آمدی
تا ببینی خاک پاک مدفن ''اقبال'' را
بادل پر آرزو با روی خندان آمدی
ای که بِتر دلبران گفتی و شادم ساختی
با نگاه گرم با شوق فرزوان آمدی
ای که پیغام صفا دادی ز روح مولوی
طایری از گلشن قدسی خوش الحان آمدی
ای که با ما راز های علم و حکمت داشتی
با زلال مهر سوی تشنه کامان آمدی
ای که بخشیدی به نادا ران متاع بی بها
از دیار معرفت با گنج عرفان آمدی

* اشاره به مرحوم دکتر محمد معین.

ای که ره گم کردگان را ره نمودی بی گمان
در شب تاریک چون شمع فروزان آمدی

○

(منقول از "فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی" تألیف محمد حسین تسبیحی، جلد اول ص ۱۴۰ - ۱۳۹) -

بخش دوم

حدیث دیگران

(تحلیل و تجلیل شخصیت فرهنگی

دکتر غلام سرور از سایر نویسندگان)

دکتر ساجد الله تفهیمی

استاد بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی۔

بخشی از قدردانی های از استاد دکتر غلام سرور

چند روز است که در اثنای مطالعهٔ شمارهٔ دوم مجلهٔ "دانش" یک آگهی به عنوان "قدردانی" به نگاه این جانب خورد۔

قدردانی از دانشمند بزرگواری از این سرزمین پاک که یک جهان علم و ادب از سرچشمه های دانش و فضل او سیراب می شده و می شود۔

قدردانی از یک مؤلف محقق فارسی که آثار او شهرهٔ او را نه فقط تا به ایران بلکه تا به نقاط دور دست جهان مانند انگلستان(۱) برد۔

قدردانی از یک محقق مدقق که تحقیقات او برای محققین تازه کار راه های تحقیق را باز می کنند۔

قدردانی از یکی از گرامی ترین استادان فارسی که صدها از شاگردان او در دانشگاه ها و دانشکده‌ها و اداره های دولتی ومؤسسه های علمی و ادبی در داخل و خارج پاکستان به کارهای تدریسی و تحقیقی مشغول بوده و هستند۔

قدردانی از استاد عالی مقدار این راقم السطور هیچ کاره که سالها

(۱) چون استاد دکتر غلام سرور در اثنای مسافرت انگلستان که درسال ۱۹۸۲ میلادی اتفاق افتاد، برای بازدید از دانشگاه لندن تشریف برد، دربخش فارسی با یک استاد فارسی انگلیسی الاصل مواجه شد وخود را به او معرفی نمود۔ اوفی الفوروبا تحیر گفت:

" O ' Yes ! Author of History of Shah Ismail Safawi ! "

این کتاب پایان نامهٔ درجهٔ دکتری آقای استاد است که درسال ۱۹۳۹م به چاپ رسیده است۔

از گنجینهٔ علم و دانش حضرت او فیض‌ها کسب نموده و می نمایم، یعنی قدردانی از استاد گرامی قدر دکتر غلام سرور، ادام الله فیوضه. مؤسس و نخستین رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی(۲) ـ

چه مایهٔ خوش وقتی و خوش بختی است برای این کمترین شاگردان او که فرصتی بدستش آمد تا به واسطهٔ ریختن سطوری چند در قدرشناسی آن بزرگواری که شناختن قدرهای آو بیرون از حیطهٔ تحریر این کم مایه می باشد، قدر خود را بیفزاید، وگرنه حق اینست که :

چه نسبت خاک را با عالم پاک

به اندیشه افتادم که کدام یک از جنبه‌های شخصیت استاد بزرگوار را سرمایهٔ این سطور بسازم ـ هر چه بیشتر تفحص کردم به عالم تحیر افتادم و بیت زیر حسب حال را بر زبان راندم:

ز فرق تا به قدم هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

بنا بر علاقهٔ خاطری که نیازمندانه و شاگردانه با آن حضرت می دارم، روی توجه خود را به دل آوردم و بالاخر دریافتم که جالب ترین جنبهٔ شخصیت او که بیشتر دامن دل های وابستگان خود را به خود کشیده و می کشد، انهماک و فدا کاری اوست درکارهای تحقیقی که در جمع ارباب دانش و تحقیق هم به ندرت ملاحظه می شود ـ وهمین موضوع را برای ایراد کلماتی چند نسبت به استاد بزرگوار انتخاب می کنیم ـ

انسب می نماید که ابتداءً از مقالهٔ میرزا محمد قزوینی که به عنوان "استاد براؤن انگلیسی" در تجلیل او مرقوم نموده، یک اقتباسی

(۲) استاد دکتر غلام سرور در سال ۱۹۵۵ میلادی بخش فارسی را در دانشگاه کراچی تأسیس نموده و ریاست این بخش را مدت شانزده سال تا بازنشستگی در سال ۱۹۷۱ میلادی بعهدهٔ خود داشته است ـ

را که بی هیچ تفاوت‌ومبالغه حسب حال استاد بزرگوار ماست بیاوریم، تا بزرگداشت او بالفاظ و کلمات دانشمند بزرگ و نویسندهٔ توانائی ایران بشود ـ می نویسد:

"....از صفات مختصهٔ او یکی پشتکار فوق العادهٔ عجیب او بود ـ گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نه کرده بود ـ پرکار ترین و پرشور ترین جوانان را از میدان بدر می کرد، و کسی که چند روز با او محشور می شد و وضع کار کردن او را می دید، ولواینکه خودش هم خیلی‌کارکن بود و هیچ‌تنبلی درخود حس نمی کرد، فی‌الواقع از خودش خجل می شد" ـ

الحق اوهمهٔ اوقات زندگانی خود را به کارهای تدریسی و ادبی و تحقیقی صرف نموده و می نماید ـ و حالا که عمر شریفش از هفتاد و پنج تجاوز کرده است، کارهای علمی و تحقیقی‌را باهمت عالی و عزم راسخ و بدون خستگی و سستی بپایان می رساند ـ و این فداکاری و انهماک فوق العادهٔ او برای همچو ما تازه کاران موجب اعجاب وهم تشویق می شود ـ

یکی از صفات مهم استاد بزرگوار که کم کسی از محققین از آن به این اندازه برخوردار باشد، دقت نظر و باریک بینی اوست ـ مطالعات عمیق و پهناور در موضوعات متنوعه به ویژه تاریخ سیاسی و ادبی ایران و شبه قارهٔ آسیای جنوبی و تذکره‌ها و ادبیات عمومی و متصوفانهٔ فارسی، و قریحهٔ انتقادی طبیعیٔ او استعدادها وصلاحیت های خاصی را برای و نقد آثار ادبی‌با دقت نظر در شخص او به وجود آورده است ـ او این نوع‌توانائی ها را نه فقط درکارهای تحقیقی و ادبی شخصی‌به تمام وکمال به کار می دارد بلکه همیشه آماده است که شاگردان و مستفیدین خود راهم از آنها کاملاً بهره مند فرماید ـ

خوب به خاطر دارم وقتی که استاد بزرگوار به کار تصحیح کتاب

"جواهر الاولیا"(۳) تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری مشغول بود. به کمال تلطف این جانب را به همکاری خود در مقایسه متون نسخه های خطی آن وا داشت. جواهر الاولیاء کتابی است ضخیم. و او در تصحیح متون و نقل نسخه های خطی آن باوجود رعشه در دست راست زحمات زیادفوق العاده را متحمل شده بود ـ راقم السطور از دقت نظری که او در این کار به عمل آورده بود، و از اصول دقیق تصحیح متون و پاورقی نویسی را که او در اثنای مقایسه آنها را به نظر افاده بدین جانب توضیح می داد، البته با دقیقه پای این کار دشوار آشنا شدم ـ

محقق یا منتقد ادبی مسلماً باید با اصول نقد و تحقیق کاملاً آگاهی داشته باشد، و استادی و مهارت کامل او در اینست که او بارعایت اصول مسلمه طرح سنتهای تازه راهم در زمینهٔ تحقیق و انتقاد ادبی بریزد ـ استاد ما این عمل نادر الوقوع را به جای آورده و در تحقیق و نقد ادبی روش مخصوصی را برای خود ایجاد نموده است ـ و لو اینکه او ابتداءً در ضمن بررسی های انتقادی و زبان شناسی فارسی شیوه و طرز مخصوص ملک الشعرا محمد تقی بهار مؤلف "سبک شناسی" را دنبال کرده است که بهترین نمونه های آنرا در "تاریخ زبان فارسی" او می توان مشاهده کرد، ولی بعداً او دراین شیوه بر حسب ویژگی های قریحه و ذوق خود کمی تغییر داد ـ و در نتیجه طرزی پدید آورد که می توان آن را طرز مخصوص او محسوب داشت. و این طرز مخصوصی را می توان به تمام وکمال در مقدمهٔ کتاب "جواهر الاولیا"[۳] مشاهده نمود ـ

از صفات کم مانند استاد بزرگوار یکی دیگر اینکه او در ضمن تحقیق بیشتر توجه خود را به جستجوی شواهد داخلی مبذول می دارد، و درین کار زحمات زیاد باور نکردنی را تحمل می کند و مطالعهٔ دقیق

(۳) کتاب "جواهرالاولیا" با مقدمهٔ مفصل جداگانه درسال ۱۹۷۶ میلادی به اهتمام "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد" انتشار یافته است ـ

ومکرر کتاب مورد تحقیق را به عمل می آورد ـ معمولاً بر شواهد خارجی اعتماد زیاده نمی کند ولی استثناءدر صورت عدم وجود شواهد داخلی نا چار شواهد خارجی را و آنهم پس از تعمق و تأمل بسیار قبول می دارد مقدمه "جواهر الاولیا" بهترین شاهد این دعوی است ـ مقدمه دیگر بر کتاب "خلاصه الالفاظ جامع العلوم (۴)". یکی از مجموعه‌های ملفوظات شیخ جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت که فعلاً به نوشتن آن اشتغال می دارد هم یکی از نمونه های قابل تقلید در زمینه تحقیق می باشد ـ اوبرای جمع آوری مواد لازم برای مقدمه نویسی این کتاب ضخیم هشتصد صفحه به خط ریز خودش راچند بار بدقت نگاه حرفاً حرفاً مطالعه نموده و شواهد داخلی را از متن آن بیرون کشیده است ـ

از صفات مختصه استاد بزرگوار یکی اینکه چون اوبنای یک کار تحقیقی و ادبی رامی گزارد ، ابتداءً یک نقشه اساسی آن راباکلیات و جزئیات موضوع مطرح می کند ، وبعداً در چهار چوب آن فعالیت تحقیقی و انتقادی خود رابه انجام می رساند او دراین نقشه کشی و طرح ریزی چهار چوب مهارت خاصی می دارد ـ نقشه های کشیدهٔ او، چه برای مقاله های مختصر و مفصل وچه برای پایان نامه های تحقیقی درجه دکتری ، این قدر جامع و مکمل ومتوازن می باشد که معمولاً درطی مدت تکمیل آنها احتیاجی برای تحریف و تعویض محسوس نمی شود ـ

از مختصات دیگر استاد اینکه اوهیچ فقره رابدون تحقیق لازم به تحریر درنمی آورد ـ و می توان بر نوشته های وبه ویژه از جنبه تاریخی به طور کلی اعتماد کرد ـ ضمناً او در آوردن سالهای وفات اشخاصی که در مقاله مورد نگارش مذکور می شوند خیلی اهتمام می ورزد ـ دربیان مطالب و مفاهیم

(۴) کتاب "خلاصه الالفاظ جامع العلوم" به تصحیح استاد دکتر غلام سرور به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد، زیر چاپ وانتشاراست ـ

ایجاد و اختصار و جملات کوتاه و فشرده و مکتفی رابه کارمی برد ـ بعموم از استعمال لغات زیاده و ترادف کلمات و جملات احتراز می نماید ـ این نوع تسامحات را در آثار نویسندگان و محققین دیگر هم روا نمی دارد و هرگز از آنها اغماض نمی کند ـ

خوب به خاطر دارم که در زمان دانشجویی رسمی خود بدرجه ام آ ـ (فوق لیسانس) و مخصوصاً در زمانی‌که تازه در میدان تحقیق و نگارش وارد شده بودم ، مسوداتی کمبرای ملاحظه و تصحیح به معرض اومی گذاشتم ، چون آنهارا باز می گرفتم همه پراز دائره ها و خط های قرمزرنگ می بود ـ

استاد بزرگوار همیشه متمایل است از علم و فضل و تجربات و مطالعات ادبی و تحقیقی خود محققین دیگر از شاگردان وغیر شاگردان رامتمنع فرماید ـ می توان مستفیدین اورا بطور کلی به سه گروه زیر تقسیم کرد :

اول کسانی که تحقیقات خود رابرای دریافت درجه دکتری در ادبیات فارسی بطور رسمی براهنمائی استاد بزرگوار دنبال کرده و می کنند ـ

دوم کسانی که تحقیقات درجه دکتری رابطور رسمی با راهنمایان دیگرادامه می دهند ولی ضمناً از علمیت استاد بزرگوار هم استفاده می کنند ـ

وسوم محققین و مولفین دیگری که در ضمن تألیف کتب و مقاله های تحقیقی غیر از پایان نامه های درجه دکتری به غرض مشاورت و استفاده به او مراجعه می کنند ـ

او در افاده های علمی و ادبی و تحقیقی هرگز بخل را از خود نشان نداده است ـ بالعکس او همیشه و در هرحال حتی در اوقات استراحت هم برای این نوع کارها با خوش دلی و به طوع وطبع مستعد و آماده می باشد ـ موضوعات صحبت های او در مجالس رسمی وغیر رسمی همان امور علمی و ادبی و تحقیقی می باشد ، گویا اومشتاق و آرزومند است هم صحبتان خود را هرچه بیشتر از علم و فضل خود مستفیض فرماید ـ

خدمات علمی و ادبی و تحقیقی استاد بزرگوار ،او رانه فقط در حوزهٔ دانشمندان و دوستداران زبان و ادبیات فارسی شبه قارهٔ آسیای

جنوبی و ایران و جهان با احترام و بزرگی معرفی کرد، بلکه خدمات ادبی و علمی فارسی او از طرف خود دولت ایران هم بطور رسمی شناخته است ـ چنانکه در سال ۱۹۵۸ میلادی "نشان علمی" و در سال ۱۹۵۹ میلادی "نشان سپاس" (نشان طلائی درجه اول، ایران) از طرف دولت ایران به او اعطا گردید ـ او در سال ۱۹۶۴ میلادی بر تألیف کتاب "تاریخ زبان فارسی" که یکی از بهترین نمونه های تحقیق و انتقاد و تاریخ ادبی فارسی می باشد، از طرف وزارت فرهنگ وهنر ایران برندهٔ جائزه ادبی نیز بوده است ـ

استاد بزرگوار پس از باز نشستگی از فعالیت رسمی تدریسی و ریاست بخش فارسی دانشگاه کراچی، تمایل بیشتری رابه جانب حق و عرفان از خود بروز داده و فعالیتهای تحقیقی خود را اکثر در زمینه ادبیات متصوفانهٔ فارسی دنبال کرده است ـ چنانکه غیر از تالیف و انتشار مقالات عدیده درین موضوع کتاب ' جواهر الاولیا '' را بازحمات زیاده تصحیح نموده و بر آن یک مقدمهٔ مفصل تحقیقی نوشته است که الحق برای طالبان تحقیق بهترین نمونهٔ کار می باشد ـ

تازه ترین کتابی که استاد بزرگوار در گذشتهٔ نزدیک از عهدهٔ تصحیح متن ضخیم آن به خوبی بر آمده، "خلاصة الالفاظ جامع العلوم '' ' که قبلاً به آن اشاره شده می باشد ـ زحماتی که درکار تصحیح و نقل متن این کتاب ضخیم، و آن هم درسن بیش از هفتاد و پنج سال کشیده، موجب اعجاب و باور نکردنی است ـ فعلاً او به نوشتن مقدمهٔ مفصلی بر کتاب مزبور اشتغال می دارد که یقین است پس از تکمیل دارای اهمیت زیاده می باشد و در دنیای تحقیق و نقد ادبی باب تازه ای را جلوی محققین و منتقدین می گشاید ـ

و لو اینکه استاد بزرگوار در حدود سال ۱۹۷۱ میلادی از فعالیت های رسمی تدریسی و اداری باز نشسته شده است و لی باز هم علاقه و ارتباط شانزده ساله خود را با بخش فارسی برقرار داشته است وهمکاری

و معاونت رسمی و غیر رسمی خود را در امور تدریسی و تحقیقی و اداری، مخصوصاً از حیث عضو متخصص هیئت برنامه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی و با به عهده داشتن سمت راهنمائی رسمی درجهٔ دکتری در ادبیات فارسی تاکنون ادامه داده و می دهد ـ

و ما از خداوند متعال امیدواریم که او استاد بزرگوار را برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی همیشه تندرست و توانا و نیروهای جسمی و روحی وذهنی او را برای افاضه های هر گونه به متوسلین خود پیوسته مستعد و آماده نگهداراد ـ

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

عاشق زبان و شعر فارسی

استاد غلام سرور رئیس گروه فارسی از بزرگترین استادان زبان فارسی در پاکستان است ـ بیدریغ و بدون هیچگونه چشمداشتی به زبان فارسی در کراچی خدمت می کند ـ او عاشق زبان و شعر فارسی است ـ تحصیلات خود را در دانشگاه علی گر به پایان برده، رساله اش را درباب تاریخ شاه اسمعیل صفوی به زبان انگلیسی نگاشته که از جهت شیوهٔ تحقیق و استفاده از اسناد اختصاصی کم نظیر و حقاً در خور ترجمه است و گمان می رود بجا باشد بنیاد فرهنگ ایران که این روزها دست بعضی از محققان همسایه را توی رنگ گذاشته است به بعضی آثار استاد غلام سرور نیز به عین عنایت نظر کنند ـ

غلام سرور علاوه بر این آثار دیگری نیز دارد ـ او گلشن واز شیخ شبستر را تصحیح و تنقیح کرده و آمادهٔ چاپ دارد ـ تاریخ ادبیات فارسی شبه قارهٔ را تالیف کرده، علاوه بر آن شش (هفت) جلد کتاب نیز برای تدریس زبان فارسی در آن سامان نگاشته، و به خرج خود چاپ کرده. و این دیگر واقعاً برای ما عبرت انگیز است ـ

او در سال ۱۳۱۱ (۱۳۱۲ش) به تهران آمده ـ جا دارد که از چنین استادی تجلیل مناسب به عمل آید ـ

(از پاریز تا پاریس ـ چاپ دوم تهران ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ)

دکتر طاهره صدیقی
رئیس بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی ۵

تاریخ زبان فارسی : اثر استاد غلام سرور

(کتابیکه برندهٔ جایزهٔ فرهنگی ایران می باشد)

این امر برای بنده باعث صد افتخار است که رایزنی فرهنگی ایران تصمیم گرفته است که از استاد عالیقدر جناب دکتر غلام سرور تجلیل و تمجید به عمل بیاورد ـ این تجلیل و تمجید برای کسی است که پنجاه سال یعنی نیم قرن گذشته که باخذ درجهٔ دکتری در ادبیات فارسی نائل شده و تمام عمر خود را در تحقیق و تألیف و خدمت بزبان و ادبیات فارسی بسر برده است ـ بنده هم همیشه از آفتاب علم ودانش استاد روشنائی گرفته ام ـ از آن وقت که دانشجو بودم و دورهٔ فوق لیسانس را می گذراندم ، و تا بحال هر وقت که در یک مشکلی گیر می کنم ، می روم پیش استاد عالیقدر، و درست دارم یک دفعه هم نشد که آن بزرگوار از راهنمائی خود داری کرده باشند، بلکه همیشه لطف و عنایت مخصوصی نسبت به بنده نشان داده اند. بنده هم ایشان را بجای پدر خود می دانم و احترام فوق العاده ای برای ایشان قایل هستم ـ بیست سال واندی می گذرد که از محضر استاد عالیقدر کسب فیض می کنم ـ

به خواهش رایزنی فرهنگی ایران راجع به استاد گرانمایه چیزی نوشتن، و انتخاب یک موضوع، کار بسیار دشوار بود، چندین بار به فکر فرو رفتم و پس از تأمل بسیار و تفکر زیادی باین نتیجه رسیدم که شاهکار نویسندگی ایشانرا موضوع مقالهٔ خود بسازم. شاهکاریکه بنام " تاریخ زبان فارسی " موسوم است ـ این کتاب را دانشمند گرانمایه

در سال ۱۹۶۲م بچاپ رسانده، و مورد استفادهٔ دانشجویان و استادان زبان فارسی قرار داده اند ـ تهیه و تدوین این کتاب کار یک روزه نبود بلکه چندین سال ذی قیمت زندگانی خود را خرج این کا نموده، تا شاهکار عظیمی را بدست آورده اند ـ

در حقیقت این اثر بزرگیست که از دست آن دانشمند بوجود آمده است و پیش از آن در شبه قارهٔ پاکستان و هند کسی باین موضوع دسمت نزده بود ـ استاد عالیقدر در سال ۱۹۵۲م پی بردند که کتابهای زیادی راجع به تاریخ ادبیات فارسی بیشتر توجه نویسندگان را بخود جلب نموده است، و لی در مورد تاریخ زبان فارسی هیچ کتابی را سراغ ندارند که در این موضوع تمام ادوار تاریخ بعد از اسلام در ایران را بالعموم و شبه قارهٔ پاکستان و هند را بالخصوص در بر داشته باشد ـ چون استاد بر تاریخ دسترس کامل دارند و پایان نامهٔ دکتری شان (موسوم به تاریخ شاه اسمعیل صفوی) در موضوع تاریخ بوده، لهذا این موضوع را بخوبی درک کردند ـ

استاد فاضل وقتیکه در سال ۱۹۵۳م بعنوان نمایندهٔ دانشگاه کراچی درهیئت فرهنگی پاکستان به ایران به مسافرت ایران تشریف بردند، تمام منابع و مآخذ لازم را جمع آوری نمودند، و بهمراه خود بوطن آوردند، منتها این که هفت سال بادقت تمام آنها را مطالعه کردند، سپس در سال ۱۹۶۰م بنوشتن آن پرداختند، و تقریباً بعد از دو سال تهیه و تدوین کتاب باتمام رسید، و در سال ۱۹۶۲م چاپ شده برای استفادهٔ عموم بدست مردم قرار گرفت ـ این کتابیست که از زحمت ، تحقیق و پشت کار استاد حکایت می کنده و سپس در سال ۱۹۶۴م در دورهٔ وزارت فرهنگ دکتر پرویز ناتل خانلری در

• واز طرف دکتر ضیاءالدین سجادی مورد بررسی قرار گرفته بود ـ ایشان نظر خود را به وزارت فرهنگ ایران چنین اظهار نمودند:

کتاب تاریخ زبان فارسی در قسمت نثر برای شناساندن تاریخ سیاسی ایران از قدیمترین زمانها تاکنون ومعرفی نثرفارسی ونویسندگان ایرانی بدانشجویان وعلاقه مندان زبان فارسی درپاکستان بسیار

جزو کتابهای علمی و ادبی برندهٔ جایزهٔ فرهنگی ایران قرار گرفت، این اعزاز و افتخار بزرگی بود هم برای استاد عالیقدر و هم برای ما پاکستانی ها ـ

امر طبیعی است که یک نویسندهٔ ایرانی اگر می خواست روی این موضوع کار بکند، نظر دقیق او فقط ایران را احاطه می کرد. و از قسمت شبه قارهٔ پاکستان و هند صرف نظر می کرد، اما نظر دقیق استاد عالی مقام پی برده که زبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند دچار تحولات بزرگی شده است، و اگر از آن ذکری نشود این موضوع کاملاً ناقص می ماند، چنانچه قسمت شبه قاره را جزو کتاب نموده خدمت بزرگی بزبان فارسی کرده اند، و منت عظیمی بر غواصان تحقیق گذاشته اند ـ

حالا می رسیم به اصل موضوع یعنی صحبت می شود از محتویات کتاب مزبور ـ کتاب مزبوره بر دو قسمت بزرگ منقسم است :

قسمت اول کتاب تاریخ سیاسی ایران و شبه قارهٔ پاکستان و هند را شامل می باشد ـ تاریخ سیاسی ایران هم دارای دو بخش یعنی وقایع مهم سیاسی دورهٔ قبل از اسلام و وقایع مهم سیاسی دورهٔ اسلام است ـ در دورهٔ قبل از اسلام از خانواده‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی ذکر رفته است، و این دوره از ۸۰۷ قبل مسیح شروع شده بخاتمه ساسانیان و طلوع نیر اسلام به سال ۶۵۲م پایان می رسد ـ سپس وقایع مهم سیاسی دورهٔ اسلام را از آغاز زمان طاهریان در سال ۸۲۰ سال میلادی و دوره های صفاریان و غزنویان و سلجوقیان وخوار زمشاهیان و ایلخانیان و تیموریان ایران و صفویان و زندیان و قاچاریان وقایع مهم سیاسی که تا سال ۱۹۶۰م رخ داده ـ اجمالا ذکر شده است ـ

سپس استاد ارجمند توجه خود را بجانب شبه قاره مبذول نموده

مفید و موثر و در قسمتی هم که از روابط پاکستان و ایران و رواج زبان فارسی در پاکستان سخن بمیان آمده حائز اهمیت است و مؤلف از این جهت خدمات شایسته‌ای به فرهنگ ایران و زبان فارسی انجام داده و در خور تقدیر است ـ

اند. همه می دانند که زبان فارسی در دورهٔ غزنویان وارد شبه قاره گردیده و در ادوار ما بعد سیر تکاملی خود را طی نموده ، در دورهٔ سلاطین دهلی (۱۲۰۶ تا ۱۵۲۶م) بعنوان زبان رسمی شبه قاره شناخته شده، و در دوره‌های طولانی امپراتوران تیموری هند (۱۵۲۶–۱۸۵۷م) به تشویق و سر پرستی آنان به اوج رسیده است ـ استاد فاضل این دوره را به شرح تمام ذکر نموده اند، تا اینکه رهبران احزاب سیاسی، شبه قاره را در سال ۱۹۴۷م از چنگ غاصبان انگلیسی بیرون آوردند، و در نتیجه تأسیس پاکستان به عمل آمد ـ

استاد گرانمایه در قسمت دوم کتاب مزبور سیر تکاملی و پیشرفت زبان فارسی را در سرزمین ایران و در شبه قارهٔ پاکستان و هند هم موضوع سخن قرار داده اند ـ انقلابات و محرکات سیاسی ، از یک جانب محیط یک کشور را عوض می کند ، و از جانب دیگر زبان یک کشور را هم تحت تأثیر خود قرار می دهد، بنا بر این تحرکات و انقلابات سیاسی هر دو سرزمین ایران و شبه قارهٔ پاکستان و هند موجب تحول و تطور زبان این دو کشور شده، و تأثیر عمیقی در زبان فارسی گذاشته است، لهذا استادِ دانش پژوه در این قسمتِ کتاب سعی کرده اند که ابواب و فصول ادوار مختلف قسمت دوم را هم به همان مناسبت و ترتیب ابواب و فصول قسمت اول را بیاورند ، تا اینکه رشتهٔ تطورو تحول زبان فارسی ازهم گسسته نشود ـ

نیز در قسمت دوم کتاب برای اثبات ادعای خود نمونه‌هائی از متون فارسی که در ادوار مختلف تألیف شده، آورده اند، و در ضمن انتخاب متون، اهتمام ورزیده اند که نمونهٔ نثر از سطح علمی دانشجویان کلاس‌های فارسی بالا تر نباشد ، تا اینکه مقصود شان از بین نرود ـ و در آخر نمونه مختصات زبان هر کتاب را بیان نموده مختصات و ممیزات نثر آن دوره را برای ما روشن ساخته اند ـ

ضمناً در آخر کتاب از "نهضت سره نویسی" در ایران هم صحبت

بمیان آمده است، و آغاز و پیشرفت "سره نویسی" را، و عواملی را که در این موضوع کمک نموده، به تفصیل ذکر رفته است و استاد عالیقدر راجع به شبه قارهٔ پاکستان و هند "نهضت سره نویسی" را در آثار ادبی امیر خسرو دهلوی (متوفی ۱۳۲۵م) اشاره می کنند، و می گویند که در دورهٔ اکبر شاه کبیر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵م) ابو الفضل علامی اکبر آبادی اولین کسی است که طرفدار جدی "سره نویسی" در زبان فارسی بوده است، و مؤلفات او نمونهٔ کامل "سره نویسی" در شبه قارهٔ پاکستان و هند می باشد، و لی پس از او کسی ازسبک او پیروی ننموده است -

خلاصه می توان گفت که این کتاب سر مشقی است برای کسانی که می خواهند قدم در وادی پر خطر تحقیق بگذارند - استاد عالی مقام این کتاب را تألیف نموده و منت بزرگی بر ما دانشجویان فارسی زبان گذاشته اند - در آخر از خدای متعال برای صحت و تندرستی استاد خواستارهستیم و امیدواریم خدای تعالی ماشاگردانشان را توفیق پی روی از آن استاد ارجمند دهاد !

◆◆ ◆◆ ◆◆

ما ومجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق

شائد باور نفرمائید که در ۲۵ - ۱۹۲۰م وقتی دکتر غلام سرور و من هم کلاس بودیم آستاد ما غلام جیلانی برق که ادبیات اردو را درس می داد از همه شاگردان خود خواسته بود که تمام اشعار اردو و فارسی اقبال لاهوری را ازبر کنند، بخاطر اینکه اشعار اقبال مظهر و چکیده تاریخ فرهنگی مسلمانان زمان‌های گذشته و راهنمائی مسلمانان این روزگار می باشد - از میان شاگردان مرحوم برق. دکتر غلام سرور و من هنوز زنده ایم که نود در صد سروده‌های اقبال و صدها شعر از بزرگان شعر فارسی ازبر داشتیم و داریم -

خواجه عبدالحمید عرفانی

دکتر مطیع الامام
استاد بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی۔
ترجمه : محمد حسین تسبیحی

۵۰ سال در خدمت فارسی

دکتر غلام سرور از آن معدود دانشمندان پاکستانی است که بیشتر از ۵۰ سال از زندگانی خودش را در فرا گرفتن و تدریس فارسی و یا به تحقیق و تتبع و تألیف و تصنیف در زبان و ادب فارسی مشغول بوده است، نگارندهٔ این گفتار، از سی و چهار سال پیش، در ۱۹۵۲م، از طریق زبان فارسی با ایشان مرتبط گردید من در این وقت در دانشکدهٔ اسلامیه کراچی استادیار فارسی بودم و آقای دکتر غلام سرور در دانشکدهٔ اردو (اردو کالج) استاد و رئیس بخش فارسی بود ـ من برای توضیح بعضی مشکلات ادب فارسی، پیش یک دوست ایرانی رفتم ـ ایشان مرا به آقای دکتر سرور معرفی کرد بدین معنی که "او از من مشکلات شما را بهتر میتواند توضیح بدهد" از آن زمان ارتباط نگارنده با آقای دکتر سرور شروع شد و الحمدلله تاکنون برقرار است ـ در این مدت دراز، به یادم نمی آید که از استاد دکتر سرور کمکی بعنوان راهنمائی درخواست کرده باشم و ایشان از آن سرباز زده باشند ـ کمتر کسی را سراغ دارم که در ترویج و گسترش علم مانند آقای دکتر سرور وسعت قلب و نظر داشته باشد ـ شب و روز، و در هر ساعت که باشد، ممکن نیست کسی مشکل خود را پیش ایشان ببرد و نا امید برگردد ـ

سه سال پس از اولین ملاقات من با ایشان، آنگاه که بخش فارسی در دانشگاه کراچی تأسیس گردید، آقای دکتر سرور ریاست آنرا بعهده گرفت و چند روز بعد، نگارنده نیز بعنوان دبیر این بخش مشغول بکار گشتم ـ آقای دکتر سرور مرا مشورت داد که اگر

در شغل خود میخواهی پیشرفت داشته باشی بموازات کار تدریس و تعلیم تحقیق و تتبع راهم باید واجب و لازم بشماری. لذا بنا بر مشورت ایشان عمل کردم. و کار تحقیق را شروع کردم و لیکن به علت اینکه یکی از همکاران به مرخصی طولانی رفته بود و کار تدریس زیاده شده بود، مدت زمانی این کار به تعویق افتاد. اما وقتی که دوباره کار سنگین تدریس تا حدی سبک شد. کار تحقیق از سر نو آغاز گردید و برای موضوع تحقیق خود بدان منظور که مواد تحقیق را بدست بیاورم، دوباره بار سفر به هندوستان بستم، و پس از چند سال کوشش و نیز در نتیجهٔ راهنمائی آقای دکتر سرور. رسالهٔ من تحت عنوان "شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وسهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی" به زبان فارسی به طوری که دانشگاه کراچی این رسالهٔ فارسی را برای اهدای درجهٔ دکتری فارسی به این جانب پذیرفت ـ

همه استادان بخش فارسی از لحاظ درجه، خود را شاگرد آقای دکتر غلام سرور می شمردند ـ بدین جهت در کارهای تعلیماتی و نظم و ترتیب آن بخش، همیشه با ایشان مشورت میکردند و برای مشورت و راهنمائی های ایشان ارزش خاصی قائل بودند ـ بنا بر کوشش ایشان بود که استادان بخش همانند ارکان یک دسته (تیم)، باهم همکاری و معاونت می کردند ـ

آقای دکتر برای دانشجویان روش مشفقانه ای داشت ـ با کوشش تمام تدریس می کرد، مواد درسی فراهم میکرد، وکارهای نوشته شده و تکالیف آنان را سر موقع تصحیح می فرمود ـ البته در اصلاح اشتباهات نسبت به هیچکس ارفاق نمی کرد ـ و شاگردان از این لحاظ همیشه از وی می ترسیدند ـ علاوه بر اوقات تعلیم، در سرگرمی های غیر درسی، به تربیت دانشجویان توجهٔ خاصی را مبذول میداشت ـ برای ترتیب جلسات علمی دانشجویان خودش یا دیگر استادان نظارت داشتند اما

شماره ...
اسلام آباد-پاکستان

دانشجویان خود شان مسئولیت اداره چنین برنامه ها را داشتند و بدین وسیله به آنها در زندگی آینده شان، برای پذیرفتن مسئولیت های گونا گون، موقعیت های فراهم می کرد ـ

علاوه بر مسئولیت تدریس، آقای دکتر در کارهای تحقیقی بسیار جدی بود ـ در دانشگاه یا خارج از دانشگاه، به زبان و ادب فارسی، مقالاتی می نوشت و سخنرانی میکرد و یا از رادیو پاکستان در موضوعات مختلف زبان و ادب فارسی برنامه های اجرا میکرد و این یک برنامهٔ دائمی و مرتبی بود ـ باوجود اشتغال بسیار به تدریس، وی کار های تحقیقی را هیچ وقت فراموش نمیکرد ـ و گفتارها و مقالات گونا گون منبوشت یا کتابهایی را تصحیح و تنقید و برای چاپ آماده میکـــرد ـ

آقای دکتر به موازات کارهای تحقیقی خود، راهنمائی دانشجویانی را نیز بر عهده داشت که به کار های تحقیقی مشغول بودند، و این کار را با توجه بسیار و دقت فراوان انجام می داد ـ بعلت باریک بینی و روش دقیق انتقادی که داشت دانشجویانی را که در میدان تحقیق گام بر میداشتند، حق تربیت صلاحیت سنجشگرانه کاملاً ادا میکرد ـ

به ایران و زبان و ادب فارسی علاقه داشت، بنا بر محبت راستین بود که آقای دکتر با هر دانشمند و ادیب ایرانی که به پاکستان می آمد ارتباط برقرار میکرد، به طوری که وقتی در سال ۱۹۵۵م نخستین هیئت فرهنگی ایرانی به سرپرستی وزیر آموزش و پرورش وقت آقای رضا جعفری وارد پاکستان گردیدند، آقای دکتر در دانشکدهٔ اردو، محفلی با شکوه ترتیب داد و از ایشان و همراهانش پذیرائی گرمی بعمل آورد ـ اعضای دیگر این هیئت عبارت بودند از دکتر لطف علی صورتگر، دکتر حسین خطیبی، دکتر مهدی بیانی، و آقای صادق سـرمـد ـ طول مدتی که آقای دکتر ریاست بخش فارسی در دانشگاه، کراچی

را بعهده داشت برخی از برجسته ترین دانشمندان ایرانی به پاکستان آمدند. و آقای دکتر از آنها دعوت کرد که به دانشگاه بیآیند و آنجا سخنرانی کنند ـ از جمله دانشمندانی که دعوت شدند میتوان بویژه استاد سعید نفیسی. استاد بدیع الزمان فروزانفر و دکتر محمد معین را نام برد ـ

از آغاز تأسیس خانه های فرهنگ ایران در پاکستان. ارتباط آقای دکتر با رایزنی فرهنگی ایران برقرار بود ـ آقای دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی نخستین کسی بود که با آقای دکتر به اندازه‌یی پیوستگی های نزدیک داشت که بنا بر تشویق آقای دکتر نامبرده قبول کرد ریاست برنامه‌ٔ کتاب های درسی فارسی دانشگاهی را بر عهده بگیرد ـ به همین ترتیب آقای دکتر با رایزن های فرهنگی بعدی نیز ارتباط برقرار داشت ـ

سخنی دربارهٔ شخصیت آقای دکتر سرور کامل نمی شود تا وقتی که یادآوری نگردد که صلاحیت احراز مراتب اعلای علمی و تحقیقی و درجات ممتاز دانشگاهی آقای دکتر در عادات و اخلاق خود همیشه نهایت سادگی را رعایت می کرد و از تظاهر و خود نمائی دوری می جسته است و همین نشانهٔ ممتاز یک دانشمند راستین است ـ

◆◆ ◆◆ ◆◆

دکتر سید حسین جعفر حلیم

استاد بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی ـ

پروفسور دکتر غلام سرور در مقام یک استاد

بی غم عشق تو صد حیف زعمری که گذشت
پیش ازین کاش گرفتار غمت می بودم

استاد دکتر غلام سرور حقیقةً از زمرهٔ استادانی میباشد که شخص علاقمند بدانش و ادب فارسی و کار تحقیق و پژوهشهای علمی اگر باچنین شخصیتهای مبرز آشنا نشود یا هیچ وقت از محضر درس ایشان استفاده نکرده یا اقلاً به دیدار شان مشرف نگردد در حقیقت زیان کرده است ـ

من ناچیز واقعاً خوشوقتم و افتخار دارم که نه فقط به دیدار آقای استاد دکتر غلام سرور سرافراز شدم وبا ایشان آشنا گشتم بلکه چندین سال از محضر درس چنین استاد بزرگوار درحد استعداد و توانائی استفاده و خوشه چینی کردم ـ

اولین دیدار و آشنائی با ایشان تقریباً بیست و هفت سال پیش بموقعی صورت گرفت که بنده در دانشکدهٔ دولتی ناظم آباد کراچی مشغول تحصیل بودم و سمت دبیری انجمن ادبی فارسی دانشکدهٔ مزبور را بعهده داشتم ـ اتفاقاً برای جلسهٔ سالانه انجمن ادبی فارسی مذکوره قرار شد که از استاد بزرگوار بعنوان میهمان خصوصی دعوت شود، این وظیفه بعهدهٔ من گذاره شد ـ

باری، من بمنزل استاد بزرگوار رفتم وچون با شخصیت جذاب استاد گرامیقدر روبرو شدم، چنان مسحور و بیخود شدم که کیفیت آن موقع را شاید این شعر نظیری ترجمانی باشد :

پایم به پیش از سر این کو نمی رود
یا ران خبر دهید که این جلوه گاه کیست

استاد بزرگوار را باکمال سادگی یک پیکر خلق و مروت و نمونه شفقت و محبت یافتم ایشان دعوت مارا باکمال میل پذیرفتند و در آن جلسه شرکت فرموده با ایراد نطق گرانبهای خود مارا مفتخر و بهره ور ساختند ـ

ازان ببعد بخدمت استاد عالیقدر گاه گاهی میرسیدم و از سخنان دلپذیر و پند آمیز چون گهرهای آبدار و مشورتهای مفید و جانفزای او متمتع و بهره مند می شدم ـ

در ۱۹۶۰م م چون کلاسهای متوسطه دانشکده را تمام کردم و خواستم که برای دورهٔ لیسانس (بی ـ اے آنرز) در دانشگاه کراچی ثبت نام کنم ، برای مشورت و رهنمائی خدمت استاد بزرگوار رسیدم و با ایشان مطلب را درمیان گذاشتم ـ ایشان بعد از راهنمائی های لازم فرمودند : '' شما که در فارسی نمره های عالی گرفته اید اگر علاقه دارید در دورهٔ لیسانس نیز فارسی را انتخاب کنید '' ! من پیشنهاد استاد را با دل و جان قبول کردم و بعد از ثبت نام در دانشگاه دیگر بطور مستقیم در زمرهٔ شاگردان ایشان در آمدم ـ

استاد بزرگوار به شاگردان خود پند و نصیحت زیاد می دادند و هیچ موقع ازان دریغ نمی فرمودند وچون دورهٔ لیسانس تمام شد و دورهٔ فوق لیسانس را آغاز کردم ، با استاد بزرگوار درس بیشتری می گرفتم و در خدمت ایشان بیشتر می بودم و از درس وسخنان ارزندهٔ ایشان بیشتر استفاده می کردم ـ

طرز و روش تدریس استاد چنان دلاویز و دلنشین بود که تقریباً بیشتر درس را در همان جا به شاگردان می آموختند ـ در دوران تدریس هر کلمه تازه و نورا چنان معنی میکردند و هر نکته و مطلب را بطوری شرح و توضیح میدادند که در دلها نقش می بست ـ

اگر کسی از شاگردان ابتکار و ابداع بروز می داد، استاد او راخیلی

تشجیع و تشویق می نمودند ـ

استاد بزرگوار در تلفظ کلمات و ادای جملات و بخصوص در خواندن عبارات فارسی که بدون نقطه نوشته می شده به شاگردان خود توجه خاصی میدادند ـ چرا که گفته اند : " درست و صحیح خواندن نیمه فهمیدن معنی است ـ"

در این موضوع سخنی چندهم دربارهٔ توجه خاص استاد بوظائفی که مربوط به تکمیل درسهای مختلف در کلاسهای فوق لیسانس است بیان نمائیم ـ

اکثر اوقات درسهای لازم در آخر سال تحصیلی به تکمیل نمی رسید و ایشان از این جهت ناراحت میشدند و شاگردان خود را در منزل می طلبیدند و بقیه درسها را در مدت مقرر بتکمیل میرسانیدند تا شاگردان به خاطر عدم تکمیل درسهای لازم ناراحت نباشند و در امتحان نهائی با آرامش خاطر شرکت نمایند ـ و اینجانب نیز در این نوع مجالس درسی در منزل ایشان شرکت می کردم ـ

من دورهٔ فوق لیسانس را با موفقیت و امتیازات پیایان رسانیدم و بنا بر پیشنهاد استاد بزرگوار و آرزوی دیرینه خودم (که از دوران تحصیلات دبیرستانی در باغچه دل چون نهال نازکی می پروراندم)، برای دورهٔ دکترا در دانشگاه کراچی ثبت نام کردم و برای راهنمائی در تهیه پایان نامه دکتراشورای دانشگاه همین استاد مشفق و مهربان را انتخاب کرد اما متاسفانه نتوانستم برای تهیه پایان نامه از راهنمائی های ایشان زیاد و طبق دلخواه خود استفاده کنم چون برای تحقیق و پژوهش از دانشگاه تهران بورس گرفتم (که این هم در نتیجه مساعی استاد بزرگوار بود) ومن رهسپار ایران شدم و بعد از گذراندن پایان نامه از دانشگاه تهران بدرجه دکتری نائل آمدم ـ در آن مدت هم که در خارج وبظاهر از استاد بزرگوار دور بودم ، از پند و نصیحت و راهنمائی های لازم ایشان بی بهره و محروم نمی بودم، چون نامه های با شفقت و پر محبت ایشان گاه گاهی مرا سرافرازی و دلگرمی می بخشید ـ و این

همه لطف و محبت ایشان که در دوران تحصیلات بمن، و به همه شاگردان خود فرموده اند و هنوز هم میفرمایند، حقیقتاً شاگردان را به مطالعه و تحقیق و پژوهش علاقمند می گرداند ـ و شاید در همین مورد نظیری نیشا پوری گفته است ـ

درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی
جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را

راهنمائی های استاد بزرگوار دکتر غلام سرور تنها در محدوده درس و مطالعه و کار تحقیق و پژوهش علمی نبود بلکه ایشان در سایر شئون زندگی نیز شاگردان را راهنمائی می فرمودند ـ ایشان در کلاس وظیفه استادی را انجام می دادند و خارج از کلاس روش پدرانه داشتند، و برای حل مشکلات شاگردان خود باکمال لطف و محبت تاحد امکان سعی و راهنمائی میکردند ـ ایشان به تهذیب اخلاق شاگردان توجه خاصی مبذول داشتند و از اختیا رشعائر اسلامی تاکید بسیار به شاگردان میکردند ایشان سعی داشتند که شاگردان، در ضمن کار تحصیلات و آموختن علوم مختلف از نظر تربیت اخلاقی هم خوب شوند ـ گوئی ایشان عقیده داشتند که فقط درس خواندن و در امتحان شرکت جستن و مدرک گرفتن کافی نیست، بلکه یک فرد تحصیل کرده باید خوب تربیت شود و اخلاق پسندیده هم داشته باشد ـ و برای همین منظور در بخش فارسی دانشگاه کراچی، استاد بزرگوار یک انجمن ادبی فارسی تشکیل داده بودند و سرپرستی آن را بعهده داشتند، در برنامه های اجتماعات آن انجمن به تربیت اخلاقی شاگردان توجه خاصی می فرمودند ـ گویا این اجتماعات انجمن ادبی فارسی یک دورهٔ تربیتی می بود و ما از آنجا چیز های زیاد یاد گرفته ایم ـ

خلاصه اینکه ماهرچه در این نوع اجتماعات و جاهای دیگر از استاد بزرگوار یاد گرفته ایم در زندگانی بعد از دوران تحصیلات ما یک درس عظیم بوده است که توجه به آنها درصحنه زندگی برای ما

موفقیت پیشرفت در برداشته و امروز نیز که باز نشسته شده اند، باز بابخش فارسی دانشگاه رابطه ای استوار دارند و هنوز تا حد امکان با استادان بخش فارسی که تقریباً همه از شاگردان ایشان میباشند، راهنمائی می کنند ها و ازپیشنهادهای لازم دریغ نمی نمایند ـ سرگذشت این استاد بزرگوار که بیش از پنجاه سال بزبان وادب فارسی خدمت کرده و هنوز در پیرانه سر و حال ناتوانی کار تحقیق و پژوهش را مانند جوانان ادامه می دهد برای ما یک سرمشق وسبب دلگرمی و تشویق فراوان می باشد ـ و ما برای او از صمیم قلب بحضور یزدان پاک دعا می کنیم :

هزار سال بمانی هزار سال دگر
بزنده بودن تو صد هزار مصلحت است

محمد حسین تسبیحی

کتابدار کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ـ

مکاتبات ادبی

آستاد دکتر راجه غلام سرور مدتی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به تحقیق و تتبع پرداخته و مشغول تصحیح "جواهر الاولیاء" بوده که متنی است در شرح آثار و عقاید و افکار مشایخ و پیران و پیشوایان فرقه بخاریان در اوچ شریف بخاری در استان پنجاب ـ بدین جهت این حقیر گاهگاهی با ایشان به گفت و گو می نشست و از دانش و فضل و ادبشان برخوردار می شد ـ

نخستین کاری که شایسته بود انجام بدهم، نگارش مقاله‌یی بود، تحت عنوان "غلام سرور جهلمی" که بیان کنندهٔ شرح احوال و آثار ایشان بود و در مجلهٔ "وحید" چاپ شد(۱) ـ دومین کاری که بایسته است صورت تحقیق بخود بگیرد، گرد آوری و تهیه و تنظیم نامه هایی است که دانشمندان و ادیبان و شاعران ایرانی به او نوشته اند ـ این نامه ها را می توان از لحاظ ادبی، تاریخی، محبت، وداد و تفاهم دوستانه مورد توجه قرار داد و این گونه نتیجه گیری نمود که استادان ادب و نویسندگان هنر شعار ایران تا چه پایه می کوشیده اند که زبان فارسی را در خارج از مرزهای ایران ترویج دهند و موجب جذب قلوب و جلب روح های فارسی دوستان و فارسی نویسان و شاعران گردند

دکتر غلام سرور بیش از بیست تألیف و متجاوز از پنجاه مقاله بزبان فارسی دارد و دو بار بایران سفر کرده است و یک نشان علمی و یک نشان سپاس درجه یک دریافت نموده است ـ

امّا آنچه که بدانها بسیار اهمیت می دهد و در حقیقت لباس روحانیت و معنویت بر آنها می پوشاند نامه هایی است که از دوستان ادیب و دانشمندان شاعر ایرانیش در خواندگان دریافت داشته است و همچون جان شیرین آنها

(۱) سپس همان مقاله را درکتاب خود "فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی" جلد یکم ص ۱۳۶ ـ ۱۴۱، نیز چاپ کرده ام ـ

را دوست می‌دارد وبدانها عشق می ورزد ـ

بنا به خواهش نگارندهٔ این سطور، چند تا از این نامه‌ها را اجازه داد تحت عنوان "مکاتبات ادبی" در اختیار خوانندگان قرار دهم-باشدکه دوستی ها ومحبت ها و علایق فرهنگی و روابط ادبی و تفاهمات هم کیشی وبراد ری دو کشور ایران و پاکستان محکم تر و استوار تر گردد ـ

اینک آن نامه‌ها

نخست نامه هایی که شادروان آستاد سعید نفیسی به آستاد دکتر غلام سرور نگاشته است:

نامهٔ یکم

«تهران ۲۶ نوامبر، ۱۹۳۳ = آبا نماه ۱۳۱۲»

آقای عزیزم، امیدوارم که بوصول این مکتوب بکمال صحت وکامیابی بمقصد رسیده باشید و در این سفر ازهر جهت بشما خوش گذشته باشد و نیز امیدوارم که در سفر ایران آنچه مطلوب و دلخواه شما بوده است یافته باشید و از دیار ما خوشنود باز گشته باشید و بار دیگر در تابستان آینده ما را از دیدار خود در تهران شاد کنید ـ البته‌هرگاه خدمتی در تهران داشته باشید با کمال شوق در انجام آن حاضر خواهم بود و بدون مضایقه هر کاری در ایران دارید بمن رجوع کنید ـ چون قرار بود بعضی کتابهایی که ازهندوستان می خواهم برای سرکار بنویسم اینست که اجازه می‌خواهم بنا بر معهود صورت چند کتابی را که برای مخلص غایت لزوم را دارد در ذیل بنویسم:

(۱) کتاب دول الاسلام تألیف ذهبی، چاپ حیدر آباد دکن ـ

(۲) تذکرة الحفاظ تألیف ذهبی، چاپ حیدر آباد دکن ـ

(۳) مرآت الجنان و عبرة الیقظان تألیف یافعی، چاپ حیدر آباد دکن ـ

(۴) الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیه تألیف ابن ابی الوفاء چاپ حیدر آباد دکن

(۵) الدرر الکامنه فی اعیان المائته الثامنه تالیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدر آباد دکن ـ

این هر پنج کتاب در مطبعه دایرة المعارف النظامیه در حیدرآباد دکن چاپ شده وباکمال سهولت می توان یافت ـ کتاب دیگرکه برای مخلص لازم است ، کتاب نظام التواریخ قاضی بیضاوی است که قطعاً در هندوستان چاپ شده ولی نمی دانم در لاهور چاپ شده است یا در لکهنو یا درجای دیگر ـ تمنی دارم آنرا هم تدارک فرمائید ـ این کتابها را بهر قیمتی که هست برای مخلص تهیه کنید، قیمت آنها هر چه می شود بنویسید یا حواله روپیه می فرستم و یا بکتابخانهٔ طهران بحساب سرکار می پردازم و یا در عوض آن چیزی که از ایران خواسته باشید تقدیم می کنم ـ بهتر آنست که مستقیماً با پست با عنوان مطبوعات سفارشی باسم بنده بطهران بفرستید و البته کرایهٔ پست راهم مرقوم دارید که علاوه بر قیمت کتاب تقدیم دارم ـ

همواره با بی صبری منتظر وصول رقیمه و رجوع خدمات هستم مخصوصاً هر وقت آقای پروفسور حبیب[1] را ملاقات می کنید سلام مرا برسانید ـ به آقای دکتر هادی حسن هم سلام می رسانم ـ

مخلص سعید نفیسی

نامهٔ دوم :

سه راه سپه سالار تهران ۷ تیرماه ۱۳۱۳م

آقای عزیزم ، بسیار از حضور مهربان شما شرمنده ام که درین مدت نتوانستم جوابی برقیمهٔ اخیر شما بنویسم ـ سبب آن بود که گذشته از گرفتاری بسیار، مدتهای مدید بیمار افتاده بودم و حرکت کردن نمی توانستم ، بواسطه کارکردن بسیار اعصاب سست شده و از کار مانده بود و طبیب برای بهبودی زحمت بسیار داشت بحمد الله چند روزی را که از خطر جسته ام. در این دوسه روز چندین دفعه آقای پرویز مدیر کتابخانه طهران فرستاده بود و صورت حساب سرکار را می خواست در همین مدت مرض ، آن مرقومهٔ سرکار را که قیمت کتابها در آن نوشته شده بود گم کرده ام وهر چه می گردم نمی یابم ـ کتابهائی که به بنده رسیده چهار جلد مراة الجنان یافعی و دو جلد تاریخ دول اسلام ذهبی و دو جلد جواهر المضیئة است ـ قیمت آنها را نوشته بودید ولی چون مراسله سرکار را نیافتم یادم نیست شاید در حدود سی روپیه باشد در هر صورت

---

(۱) استاد تاریخ وعلوم سیاسی دردانشگاه اسلامیه علی گرکه به سال ۱۹۷۳م وفات یافت ـ

هر چه هست خواهشمندم با کمال سرعت مرقوم دارید پس از وضع قیمت حبیب السیر بپردازم ـ حبیب السیر را چنانکه سابقاً نوشته بودم گویا سیزده تومان خریده ام و آنهم درست یادم نیست زیرا که بیماری این مدت همه چیز را از یاد من برده است ـ

درهر صورت خودتان بمراسلهٔ پیش من رجوع کنید و هر چه در آن مراسله نوشته ام همانست ـ اما کتابی که خواسته بودید از کتابخانهٔ مدرسهٔ سپه سالار نسخه بردارم همان وقت که رقیمهٔ عالی رسید فوراً شرحی به مدیر مدرسه نوشتم و کاتبی را معرفی کردم که با و اجازه بدهند از روی آن کتاب نسخه بردارد و ده تومان هم بآن کاتب پول پیش دادم درین مدت بیماری من خبری ازو نشد ـ دیروز که در پی او فرستادم معلوم شد چند صفحه ای پیش ننوشته و درین میان مدیر مدرسه تغییر کرده و مدیر جدید اجازه نداده است، و همین طور کار نا تمام مانده ـ دوباره امروز خود بمدرسه رفتم و اجازه ای از نو گرفتم که کتاب را نسخه بردارند و کاتب را روانه کردم ـ امیدوارم درین صورت تا یک ماه یا بیست روز دیگر تمام کتاب حاضر شود و خود برای سرکار خواهم فرستاد، از طرف دیگر از سرکار هم مدتی است بی خبرم، بسیار خوب می شد اگر می توانستید دوباره امسال سفری بطهران بکنید و مخصوصاً در جشن هزار سالهٔ فردوسی در طهران باشید، اگر هم نتوانید هر خدمتی در طهران باشد بمن رجوع کنید ـ

نمی دانم در باب کتابهای دیگری که از حیدرآباد خواسته بودم که تذکرة الحفاظ و دررالکامنه و نظام التواریخ بیضاوی باشد چه اقدام فرموده اید ؟ امیدوارم در تهیه آنها نیز تاکید و اصرار بکنید که بهمین زودی تهیه شود و قیمت آن هر چه هست مرقوم دارید بفرستم ـ

در این دو سه روز کتاب تازه ای در تاریخ صفویه بدست آورده ام که گویا نسخهٔ آن در هیچ جا نباشد و شاید این نسخه منحصر بفرد باشد و آن کتابیست باسم «نقاوة الاثار من ذکر الاخیار» تالیف محمود بن هدایت الله افرشتهٔ نطنزی که در شیراز در سال ۹۹۸ شروع کرده و تا وقایع سال ۱۰۰۷ هجری رسانده است ـ اگر مایل باشید ازین کتاب هم برای کار خود استفاده

کنید ممکن است مرقوم دارید فوراً می دهم نسخه‌ای از روی آن برای سرکار نویسند زیرا که گمان می کنم نسخهٔ دیگری نداشته باشد ـ

در هر صورت باز هر خدمتی در طهران باشد بمخلص بنویسید با کمال شوق انجام خواهم داد و خیلی شرمنده ام که بواسطه کسالت تا این حد از انجام خدمات شما قصور کرده ام ـ

مخلص سعید نفیسی

نامهٔ سوم

از آقای حسین پرویز بدکتر غلام سرور جهلمی

۱۳۱۳/۵/۱۲ (کتابخانهٔ طهران، طهران، خیابان لاله زار، نمرهٔ ۱۲، نمرهٔ تلفن ۶۰۷) ـ

دوست عزیزم را قربان، باید خدا را شکر کنم که روز گذشته چشم به خط ۲۱ ژوئیهٔ شما روشن شد و آنکه خود را «بد عهد» مرقوم داشته اید چنین چیزی از متخیلهٔ مخلص نگذشته و نخواهد گذشت و اخلاص تا ابد برقرار است بدون آنکه ذرهٔ از آن کاسته شود ـ

راجع به کتب درخواستی آقای نفیسی شرحی مرقوم داشته بودید که با زحمت (بقول هندی ها) دستیاب شده ارسال داشته اید و با پست هوائی هم بایشان مرقوم داشته اید که ۴۹ روپیه و نه آنه قیمت را باین جانب بدهند فوری به توسط پست شهری بایشان مراتب را اطلاع دادم الساعه آمدند این جا، مختصری هم نوشتند، در جوف فرستادیم و حساب کردیم معادل بدهی که دارند اجرت کتابت و قیمت حبیب السیر را داده اند که البته بعد صورت می دهند ـ

راجع بآمدن خودتان به طهران و تجدید عهد بی نهایت همه خوشحال شدیم و امیدواریم که بزودی زیارتتان نصیب شود ـ و باز چندی درک فیض کنیم . . .

از رفقا که سلام به آنها رسانده اید آقای یثربی برحمت خدا پیوسته اند و خیلی هم متأثر هستیم، آقای سردار فاتح که حضوراً عرض خواهد شد گرفتارند ـ

قریب ۹ ماه می شود که آقای حاج ملک مشهد رفته اند اگر از آن راه

به ایران آمدید می توانید ملاقاتشان کنید، چون بزودی طهران نخواهد آمد. بسایرین سلام جنابعالی را ابلاغ می کنم.

هوشنگ همیشه جویای سلامت شما می شود و از دو چرخه و فرفره حرف می زند. دیروز تا گفتم مکتوب آقای غلام سرور آمده. گفت دو چرخه هم جوف داشته؟ گفتم: داده اند بسازند! باری بچگی عالم خوشی است.

خدمت آقای دکتر(۱) سلام مخصوص دارم.

هر گاه اتفاقاً فرهنگ رشیدی، وس و رامین، ظفر نامه که هر سه در کلکته طبع شده دستتان افتاد همراه بیاورید.

فعلاً بیشتر ازین مزاحم نمی شوم. دوم جمعیت است ونمی گذراند با شما صحبت کنم. فرمایشی باشد مرقوم دارید. مخلص: ح پرویز

نامهٔ چهارم:

(از سعید نفیسی به دکتر غلام سرور جهلمی).

۱۳۱۳/۵/۱۶ خورشیدی

آقای عزیزم دو مرقومهٔ سرکار بفاصلهٔ دو روز رسید. از فرستادن کتابهائی که مرحمت فرموده بودید کمال امتنان را دارم، البته تا چند روز دیگرخواهد رسید.

بسیاراز دیدارشما درطهران شاد خواهم شد و امیدوارم در جشنهای امسال از هر حیث بشما خوش بگذرد. کتاب تاریخ صفویه کتاب خانه مدرسه سپه سالار نزدیک بتمام شدن است. گمانم آنست که تا یک هفته دیگر تمام شود. البته فرستادن آن ضرور نخواهد بود زیرا که بهمین زودی خود در طهران تشریف خواهید داشت. تاکنون خرج کتاب نزدیک بیست تومان شده است و چند تومان دیگر هم خرج خواهد داشت. درین صورت قیمت کتابهائی را که برای بنده فرستاده اید، بهمان میزانها می شود، و اگر چیزی مقروض شدم یا به خودتان در طهران تقدیم خواهم کرد، یا به آقای پرویز تقدیم خواهم داشت.

از کتابهائی که مرقوم داشته اید بقیه را طالب نیستم، فقط دورهٔ پنج جلدی شعر العجم را لازم دارم که تمنی دارم همراه خود بیاورید.

چون با کمال عجله این چند سطر را درکتابخانه طهران نوشتم بهمین

(۱) منظور مرحوم دکتر هادی حسن.

مختصر قناعت می کنم و بهمین زودی شرح دیگری عرض خواهم کرد و با بیصبری منتظر دیدار شما درطهران خواهم بود ـ

سعید نفیسی

نامه پنجم

طهران ۲۶ فبروری ۱۹۳۴ = بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشیدی

سعید نفیسی، سه راه سپه سالار

آقای عزیزم، مکتوب ۲۰ فبروری دیروز رسید، امسال بواسطهٔ برفهای بسیار بیشتر راهها بسته بود و بهمین جهت مکتوب شما دیر تر از آنچه می باید رسیده است ـ مکتوب پیش که رسیدفوراً در صدد شدم حبیب السیر چاپ تهران را برای شما آماده کنم اما هر چه در تهران جستجو کردم یافت نشد، ناچار باصفهان نوشتم و در آنجا یک نسخه یافتند که یک صحیفه از آغاز آن افتاده است و در اوایل نیز چهار صحیفه ناقص دارد و لی چون صحیفه اول خطبهٔ کتاب است و چند سطر بیشتر نبوده و چهار صحیفه‌ای که در اوائل افتاده در شرح احوال انبیا است ـ گمان ندارم برای شما ناقص باشد، و چون نسخهٔ بهتر ازین با همه جستجوهای من بدست نیامد این نسخه را فرستادم عجالتاً داشته باشید درسرفرصت نسخهٔ دیگری برای شما تدارک خواهم کرد ـ بهمین جهت امروز آنرا بکتابخانهٔ طهران سپردم که با همین مراسله برای شما بفرستند ـ امیدوارم با همین مراسله بدست شما برسد و اگر در فرستادن آن تأخیر کردم گمان نبرید که کوتاهی کرده ام ـ این چندروز در جستجو و خواستن از اصفهان گذشت ـ امروز بقم و مشهد و تبریز نوشتم که اگر نسخهٔ دیگری شود برای من بفرستند بمحض این که برسد بپست خواهم داد ـ

از فرستادن کتاب جواهر المضیئه و دول الاسلام و مرآة الجنان بسیار ممنون شدم، تاکنون نرسیده است و البته تا چند روز دیگر خواهد رسید بمحض این که برسد اطلاع خواهم داد وقتی که رسید قیمت آنرا حساب می کنم و بکتابخانهٔ تهران می پردازم، ولی الطاف شما را نمی توانم بحساب آورم. در باب کتاب تذکره الحفاظ و درر الکامنه نیز تمنی دارم دوباره تأکید بفرمائید اما کتاب نظام التواریخ قطعاً در حیدر آباد چاپ شده و من خود دو سال پیش در اروپا دریکی از کتابخانه‌ها دیده‌ام و عنوان آنرا یادداشت کرده ام اینست ـ

Abdollah ibn - Umar ibn - Muhammad Al-Baidavi, Kitab Nizam at - Tawarikh, Publ. by Hakim Sayyid Shams Allah Qadiri- Haiderabad (Deccan) 1930 - 102 p. lih. (Historical Society of Haidarabad - Historical text Books Series No. 1).

اگر بهمین نشانی از حیدرآباد بخواهید قطعاً خواهید یافت :. در ضمن خواهش دارم بحیدرآباد که می نویسید چندین رساله عربی از ابو نصرفارابی که شاید ده رساله باشد در آنجا چاپ شده است و همین مطبعه‌ای که جواهر المضیئه وغیره را چاپ کرده آنها را هم بطبع رسانده است لطف کنید ویک نسخه از تمام آن رسائل فارابی برای من بخواهید و قیمت آنها را نیز هرچه باشد مرقوم دارید ـ عجالتاً برای کتاب جیب السیر ده تومان باصفهان فرستاده‌ام و هنوز قیمت آنرا اطلاع نداده اند ـ قیمت آن هرچه باشد حساب خواهم کرد و بقیه را چنانکه نوشته بودید بکتابخانه طهران به آقای حسین پرویز خواهم داد که به حساب شما بگذارند و همیشه منتظر رجوع خدمت از سوی شما هستم ـ

نامهٔ ششم

(از شادروان دکتر محمـد معین)

تهران ۱۹ فروردین ماه ۱۳۴۲ (خورشیدی) ـ

دوست فاضل آقای دکتر غلام سرور استاد زبان فارسی ، دانشگاه کراچی ، کارت تبریک شریف زیارت شد ـ از لطف آن جناب بسیار ممنون شدم ـ امیدوارم که زبان و ادب فارسی ــ که شما نگاهبان استوار آن در پایتخت کشور عزیز پاکستان هستید ــ بیش از پیش ترقی کند و نیز امید دارد که سرکار را بار دیگر در تهران یا کراچی زیارت نماید ـ

محمـد معین

نامهٔ هفتم

(از استاد علی اصغر حکمت) ـ

فروردین ماه ۱۳۴۳

علی اصغر حکمت ، فیشر آباد ، تهران ـ

دوست دانشمند محترم ، از لطفی که بمناسبت عید نو روز نسبت باین

جانب مبذول فرموده اند کمال تشکر را دارم ـ امیدوارم وجود محترم پیوسته قرین سلامت و موفقیت باشد ـ انتظار دارد از برکات و آثار علمیه و تحقیقات ادبی آن استاد دانشمند همیشه برخوردار و مستفیض گردد ـ از خداوند توفیقات کامل برای وجود شریف مسئلت دارد ـ

العبید علی اصغر حکمت

نامه هشتم

(از استاد سعید نفیسی) ـ

اسفند ماه ۱۳۱۴ خورشیدی

آقای عزیزم، رقیمهٔ عالی را که ۱۳ مارس تاریخ داشت سه روز پیش زیارت کردم، سبب آنکه مدتی بود درطهران نبودم ـ امسال بواسطهٔ سفر چند ماهه که کرده بودم ازهمه کارها باز مانده‌ام و از آن جمله در حضور سرکار شرمسار شده ام ـ پیش از حرکت ازطهران نسخهٔ تاریخ شاه اسمعیل را که برای سرکار داده بودم نوشته بودند، به یکی از محصلین دانشگاه (یونیورسیتی) طهران سپردم و عنوان سرکار را هم دادم که بفرستد ـ الان آن محصل درطهران نیست، باو نوشتم که ببینم یکجا فرستاده و گمان نمی کنم نفرستاده باشد، ممکن است در این میان به سرکار برسد، اگر نرسید فوراً خبر کنید باز می دهم نسخهٔ دیگری از روی آن بنویسند همچنین نسخه های نسبنامه و نقاوة الاثار را پیش از رفتن بدیگری سپرده بودم ـ دیروز که تحقیق کردم معلوم شد عنوان سرکار را که با او داده ام گم کرده است بهمین جهت نفرستاده لهذا با همین پست خودم فرستادم اما برای اجرت استکتاب بهیچ وجه پولی لازم نیست زیرا که سرکار برای من کتابهائی چند فرستاده اید و باید قیمت آنرا با یک دیگر حساب کنیم ـ امیدوارم این مکتوب به موقع به سرکار برسد و رسالهٔ خود را بتوانید بانجام دهید ـ جلد پنجم شعر العجم را هنوز آقای پرویز ببنده نداده اند، چون نبوده‌ام و ایشان هم شاید نمی دانسته اند ـ سه روز پیش به‌طهران بر گشته ام، بهمین جهت بوده است، البته می فرستم می گیرند و ازین لطف عالی بسیار متشکرم ـ منشات فریدون بیک در طهران بسیار کمیابست از همه جا پرسیدم

نداشتند احتمال می دهم و شاید بتوان پیدا کرد و به همه کس سپرده‌ام که هر وقت پیدا شد خبر کنند فوراً برای شما خواهم فرستاد ـ این کتاب دو چاپ دارد و چاپ دوم آن بهتر است ـ در هر صورت می کوشم که حتماً نسخه‌ای تدارک کنم ـ

اما تاریخ عالم آرای عباسی در طهران بتوسط میرزا محمود کتابفروش درسال ۱۳۱۴ قمری چاپ شده است بقطع رحلی ـ

ازین ببعد باز تا مدتی درطهران خواهم بود ـ هر فرمایش داشته باشید بنویسید ـ و امیدوارم دیگر از حضور عالی شرمنده نباشم و این کوتاهی این مدت بواسطهٔ سفر و دوری ازطهران بود و ازین پس هر خدمتی باشد با کمال شتاب انجام خواهم داد ـ

مخلص شما سعید نفیسی

این مقاله ازکتاب فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی جلد دوم ص ۲۰۲ ـ ۲۱۱ گرفته شده است ـ

◆◆ ◆◆ ◆◆

تقدیم به حضور استاد دکتر غلام سرور

وقار سروران

سرودهٔ

سید منصور علی سلیم سهروردی

دانشجوی درجه دکتری، بخش فارسی دانشگاه کراچی

ادای دلبران دارد، وقار سروران دارد
فروغ شمع آگاهیش خیره چشم و جان دارد
دل پاکش تجلی صفای صوفیان دارد
نوای عاشقان دارد، صدای صادقان دارد
غلام سرور است اسم گرامی قدر استادم
باین افتادگی اوج عیار سروران دارد
زهی این انطباق لفظ و معنی در وجود او
که اسمش هم غلامی شه کون و مکان دارد
بغایت مفتخرهستم که خاک آستان او
پی آوارگان شوق یک دارالامان دارد
قطار اندر قطار ارباب معنی شامل درسش
درخت دانش و علمش هزاران سایبان دارد
همه اندیشه و عرفان، سراپا فکر و آگاهی
که دانش باوجودش ارتباط جسم و جان دارد
گهی حیرت فزا خاموشیِ او بهرِ شاگردان
گهی یک ابتسام افروز نطق گل فشان دارد
نیارم شکوه ای بر لب اگر زخم دلی دارم
که جراح نگاهش چارهٔ زخم نهان دارد
عجائب باغبانی هست و طرفه گلشن آرائی
بهارستان تدریسش کجا خوف خزان دارد

هنرمندی پی گستردن دانش چنین باید
که در پیشش محصل کاروان در کاروان دارد

شده او زایر کعبه ز بهر خیر فی‌الدارین
ازان روح کاخ ایمانش فروغ جاودان دارد

اقامت گاه تسکین شد دلش از عشق ربانی
فراغ خاطر از اندیشهٔ سود و زیان دارد

زهی شخصیت استاد دانشگاه بی همتا
که او بهر فروغ علم روشن شمع جان دارد

ندیده چشم گیتی این چنین نقاد زیرک را
که کشاف خطا، فکر حقایق ترجمان دارد

بجای جرعه ای دریا عطا گشته است طبع او
برای هر محصل او مزاج بحر و کان دارد

چسان او را موانع از ره او بر حذر دارد
که او با عزم پولادین هدف را درمیان دارد

زعیم اهل دانش، آن پژوهشگار لاثانی
که آثارش بخوبی‌ها ضیای جاودان دارد

چه بی حد لطف دارد محضر آستاد جان پرور
که نطق گوهر افشانش حقایق بر زبان دارد

اگر یک بار می بوسد کسی جام طرب زایش
سروری بر علیه میگساران جهان دارد

گهی خاموشیش منجمله اسباب حیرانی
گهی گفتار شیرینش، شکر اندر دهان دارد

جلال آشکارایش ، جمال دلنشین در بر
ضمیرش یک جهان الفت برای مانهان دارد

جبینش مطلع صبح یقین اندر شب تیره
نگاهش تیغ بُرّان در کمین بهر گمان دارد

حضورش حامل تأثیر انفاس مسیحائی
غیابش طالبان علم را آتش بجان دارد

چه طرفه طالب المولی است ذوق بندگی هایش
که مطلوب خلایق او گروه طالبان دارد
قبول عام در دنیا ی دون کاریست بس مشکل
یقیناً طالعش نوعی قران اختران دارد
یکی بر حسن خلقش بی نهایت آفرین بر لب
یکی بر علم و فضل انگشت حیرت در دهان دارد
درشتی در وجودش گرچه گشته جزء لاینفک
ولی دراصل او طبع حریر و پرنیان دارد
سخنهایش دلیل نکته پیرایی بی همتا
مقالاتش جهان علم را رطب اللسان دارد
همیشه درپی تغییر و ایجادست طبع او
تفوق بر همه دانش پژوهان جهان دارد
یقیناً گوهر مقصد بدست آرد هر آنکس کو
پی تکمیل تحصیلات سر بر آستان دارد
چنین شخصیت دانش پناهی من ندیدستم
که او آغوش استقبال بهریک جهان دارد
نبرد زیست در چشمش فقط بازیچه طفلان
بمیدان عمل او طالع صاحب قران دارد
الهی عمر خضرش ده که فیض ظل ممدودش
اشارتها پی رسم و ره منزل نهان دارد
باین بی ارزشی شاگرد آن والا گهر هستم
سلیم این ربط بالتحقیق ربط جاودان دارد

ڈاکٹر احمد حسین قریشی قلعہ داری
استاد شعبہ اردو، گورنمنٹ زمیندار کالج ۔ گجرات ۔ پاکستان

راجہ غلام سرور سے میرے دوستانہ مراسم

۱۹۶۷ء کے پس و پیش کی بات ہے کہ میں دفتر ایری گیشن ریسرچ لاہور میں گیا ۔ وہاں میرے پھوپھی زاد ڈاکٹر نذیر احمد صاحب ڈائریکٹر تھے ۔ ڈاکٹر صاحب دفتر میں تھے ۔ ان کے سامنے کرسی پر ایک صاحب درمیانہ قد ، شیروانی پہنے ، عینک لگائے ، سر پر قراقلی ٹوپی سجائے ، علی گڑھ کی وضع قطع میں بیٹھے تھے ۔ اور ان دونوں کے درمیان ہلکی سی مزاحیہ گفتگو ہو رہی تھی ۔ ڈاکٹر نذیر احمد اپنے شعبہ کی ایک گرانبہا کتاب میز پر سے تلاش کر رہے تھے ۔ اس کتاب کے اوپر ایک فارسی کتاب رکھی ہوئی تھی ۔ چند لمحہ کے بعد ڈاکٹر صاحب نے اس کو فارسی کتاب کے نیچے سے تلاش کر لیا اور سامنے بیٹھے آدمی کو ذرا چھیڑتے ہوئے بولے یہ کیا فضول کتاب میری میز پر آ گئی ۔ وہ صاحب ذرا چڑ سے بولے ۔ تو ڈاکٹر صاحب نے کہا میری کتاب پورے بارہ سو روپے کی ہے ۔ ان صاحب نے کہا : مجھے بارہ سو روپے سے غرض نہیں، دونوں کتابیں آزمائش کے طور پر باہر سڑک کے فٹ پاتھ پر رکھ دو ۔ آپ کی بارہ سو روپے والی کتاب کی طرف کوئی دیکھے گا بھی نہیں ۔ ہر کوئی اس فارسی کتاب کی طرف لپکے گا ۔

میں ان دونوں کی اس پُر مزاح گفتگو سے محظوظ ہو رہا تھا ۔ ڈاکٹر صاحب نے بتایا : یہ میرے دوست ہیں ڈاکٹر راجہ غلام سرور صاحب ۔ میرے علی گڑھ کے کلاس فیلو ہیں ۔ آج کل کراچی یونیورسٹی میں شعبہ فارسی کے صدر ہیں اور بڑے عالم فاضل آدمی ہیں ۔ میرے ان سے برادرانہ مراسم ہیں ۔ فارسی ادبیات کا استاد سن کر میں فوراً چونکا ۔

مجھے بھی بچپن سے فارسی ادبیات کا بے حد شوق رہا ہے۔ میری ابتدائی تعلیم مسجد میں فارسی ادبیات سے ہی شروع ہوئی تھی۔ راجہ غلام سرور سے میرا اس سے پہلے بالکل کوئی تعارف نہ تھا بلکہ اس وقت تک میں نے ان کا نام تک بھی نہیں سنا تھا۔ پہلے تو ان سے رسمی سی گفتگو رہی اور فارسی ادبیات ہی موضوع رہا بعد میں جلد ہی کھل کر باتیں ہونے لگیں۔

اس گفتگو میں میں نے والہانہ انداز میں شکایت کی کہ کراچی سے مجلہ '' ہلال '' فارسی زبان میں شائع ہوتا ہے۔ میں نے دو تین دفعہ اشاعت کے لئے وہاں مضامین بھیجے ہیں وہ شائع نہیں کرتے بڑے متعصب لوگ ہیں۔ راجہ صاحب یہ شکایت سن کر پریشان سے ہوئے اور فرمانے لگے میں '' ہلال '' والوں سے دریافت کروں گا۔ میرے ان سے بہت اچھے مراسم ہیں۔

مجلس برخاست ہوئی۔ راجہ صاحب ڈاکٹر نذیر احمد کے ہمراہ ان کے گھر روانہ ہوئے۔ راجہ صاحب ڈاکٹر صاحب کے گھر اکثر جایا کرتے اور کئی کئی دن تک وہاں قیام کرتے۔ ڈاکٹر نذیر احمد صاحب نے بتایا کہ میری کوٹھی میں ایک کمرہ صرف راجہ صاحب کے لئے مخصوص ہے جس کو ہم راجہ صاحب کا کمرہ کہا کرتے ہیں کیونکہ جب بھی راجہ صاحب تشریف لاتے ہیں اسی کمرے میں قیام کرتے ہیں۔

میں گجرات واپس آیا تو راجہ صاحب کی محبت بھری گفتگو میرے دل و دماغ میں بس رہی تھی۔ کچھ ہی دنوں بعد راجہ صاحب کا کراچی سے خط آ گیا۔ اس میں لکھا تھا:

'' میں نے مجلہ '' ہلال '' والوں سے دریافت کیا ہے۔ ان کو اعتراض ہے کہ آپ کے مقالات طویل ہوا کرتے ہیں۔ نیز وہ گہری تحقیق کے حامل ہوتے ہیں '' ہلال '' ان کا متحمل نہیں ہوسکتا۔ یہاں صرف ہلکے پھلکے، مختصر مضامین شائع ہوتے ہیں۔ وہ یہ بھی کہتے ہیں کہ آپ فارسی قدیم میں مضامین لکھتے ہیں جو متروک ہو چکی ہے۔ یہاں صرف رائج الوقت سکہ چلتا ہے۔ آپ اپنے مقالات مجھے ارسال کر دیا

کریں ۔ میں ان کا اختصار کر دیا کروں گا اور ان کو جدید فارسی میں بھی بدل دیا کروں گا "۔

میں راجہ صاحب کی اس پیش کش سے بے حد متاثر ہوا کہ کتنا خلیق آدمی ہے ۔ بے غرض و بے مقصد دوسروں کا بوجھ اٹھانے کو تیار ہے ۔

اس خط کے بعد راجہ صاحب نے اپنی چند تصانیف تحفہ کے طور پر ارسال کیں ۔

راجہ صاحب تعطیلات گرما میں کراچی سے اپنے گاؤں کالس آ جایا کرتے تھے ۔ تعطیلات کا وقت آیا ۔ راجہ صاحب نے کراچی سے خط لکھا کہ میں ۱۵ جولائی ۱۹۶۷ء کو کراچی سے ریل پر سوار ہوں گا اور ۱۶ جولائی کو گاڑی گجرات سے گذرے گی ۔ مناسب ہو گا آپ اسٹیشن پر تشریف لے آئیں تاکہ سرسری ملاقات ہو جائے ۔ راجہ صاحب کسی وجہ سے ایک دن پہلے ہی ۱۵ جولائی کو گجرات سے گذر گئے اور میں معین تاریخ کو اسٹیشن پر محو انتظار رہا ۔ دوسرے دن راجہ صاحب کا خط آیا جس میں انہوں نے صورت حالات سے آگاہ کیا اور فرمایا میں معذرت خواہ ہوں، آپ کو تکلیف ہوئی ۔ اس کا کفارہ میں خود گجرات آ کر ادا کروں گا ۔

چنانچہ ایسا ہی ہوا ۔ راجہ صاحب تاریخ تعین کر کے ۳۰ جولائی ۱۹۶۷ء کو گجرات تشریف لائے اور معذرت خواہ ہوئے ۔ آپ دوپہر کے ایک بجے گجرات پہنچے ۔ آتے ہی فرمانے لگے ذرا بازار جانا ہے ضروری کام ہے ۔

ہم دونوں بازار کی طرف روانہ ہوئے ۔ حضرت شاہ دولا دریائی علیہ الرحمۃ کے دربار پر حاضری دی ۔ پھر بازار میں داخل ہوئے ۔ راجہ صاحب پھل خریدنے لگے ۔ میں سمجھ گیا کہ تکلفات میں الجھ رہے ہیں ۔ پنجاب کی پرانی روایت اور وضع داری ہے کہ کسی کے گھر خالی ہاتھ نہیں جایا کرتے ۔ میں نے راجہ صاحب کو بلا تکلف پھل وغیرہ خریدنے سے روکنا چاہا ۔ لیکن ان کی وضعداری آڑے آئی ۔ نستعلیق لہجے میں فرمانے لگے آپ چپ رہیں یہ میں آپ کے لئے نہیں خرید

رہا ۔ راجہ صاحب اشیا خرید تے رہے ۔ میں خاموش تصویر بنا کھڑا رہا ۔ میزبان ہونے کی حیثیت سے راجہ صاحب کا یہ بوجھ میں نے اٹھانا چاہا مگر انھوں نے منع کر دیا ۔

راجہ صاحب نے سامان تھام لیا اور ہم دونوں کالری دروازہ میں پہنچے ۔ وہاں راجہ صاحب نے مٹی کے برتن دیکھے ۔ گجرات شہر کی مشہور ترین صنعت مٹی کے کاغذی پیالے ہیں ۔ دیکھ کر بہت ہی خوش ہوئے اور اسی خوشی کی رو میں دو درجن پیالے خرید لئے ۔ میں نے گزارش کی اتنے پیالے کیا کریں گے ۔ فرمانے لگے کراچی کے دوستوں کے پاس خالی ہاتھ تو نہیں جانا ہے ۔ خدا کا شکر ہے عجیب وغریب تحفہ مل گیا ہے ۔ میں راجہ صاحب کی اس وضعداری پر بہت ہی حیران ہوا۔

راجہ صاحب یہ سامان اٹھائے میرے ہمراہ گھر کی جانب آ رہے تھے ۔ راستے میں ایک صاحب راجہ صاحب کے لباس اور وضع قطع میں نظر آئے ۔ پوچھنے لگے یہ کون صاحب ہیں ۔ میں نے عرض کیا یہ شیخ انعام اللہ صاحب ہمارے ہاں سر سید کالج گجرات کے پرنسپل ہیں ۔ کہنے لگے علی گڑھ کے تعلیم یافتہ ہیں ۔ میں نے کہا شاید ۔ میں ابھی تعارف کرانے والا ہی تھا کہ راجہ صاحب نے خود ہاتھ بڑھایا اور کہا السلام علیکم ! آپ علی گڑھ یونیورسٹی میں پڑھتے رہے ہیں ؟ شیخ صاحب نے ہاں میں جواب دیا ۔ دونوں صاحب فوراً ایک دوسرے سے بغل گیر ہو گئے اور ایک دوسرے سے پوچھنے لگے آپ کس سن میں علی گڑھ میں تھے ۔ آخر میں تھوڑی سی محبت بھری گفتگو کے بعد اپنی اپنی راہ لی ۔

راستے میں میں نے پوچھا کہ ہمارے پاس سے ہزاروں انسان گذرے ہیں آپ نے کسی سے مصافحہ نہیں کیا بلکہ سلام تک نہیں کیا ۔ علی گڑھ کو کیا سرخاب کا پر لگا ہوا ہے کہ آپ نے وہاں کے تربیت یافتہ کو پہچان لیا اور گرمجوشی بھی دکھائی ۔ پھر علی گڑھ تو بھارت میں رہ گیا ، بات ختم ہوئی ۔ کہنے لگے علی گڑھ کسی علاقے یا دروديوار کا نام نہیں ۔

علی گڑھ ایک تہذیب کا نام ہے ۔ چونکہ میں نے اس تہذیب میں تربیت پائی ہے اور وہ تہذیب اپنائی ہے لہذا مجھے وہاں کے ہر ایک تربیت یافتہ سے بے حد پیار ہے ۔

ہم گھر پہنچے ۔ راجہ صاحب نے پیالے اپنے پاس رکھ لئے اور دیگر تکلفات کا سامان مجھے دے دیا اور کہا یہ اندر لے جاؤ ۔ آپ کا نہیں بچوں کے لئے ہے ۔ کسی کے معاملے میں آپ کو دخل دینے کا کوئی حق نہیں ۔

میں گجرات میں اس وقت کرائے کے مکان میں رہتا تھا جو کہ بہت ہی تنگ و تاریک تھا ۔ مگر راجہ صاحب کی محبت بھری شخصیت سے میری پریشانی دور ہوئی ۔ مجھے اس دن وہ مکان تنگ و تاریک نہیں نہایت کشادہ اور باغ و بہار نظر آتا تھا ۔ راجہ صاحب نے دو دن میرے پاس قیام فرمایا ۔

دوسرے دن راجہ صاحب کسی کام کے لئے اٹھ کر ہمارے گھر کے صحن میں آئے تو ہمارے ہاں روٹیاں پکانے کے لئے چھوٹا سا تنور گھر والوں نے لوہے کے ایک برتن (تغار) میں تیار کر رکھا تھا جسے وقتاً فوقتاً جہاں چاہتے ضرورت کے مطابق رکھ لیتے ۔ راجہ صاحب کو یہ چیز بہت ہی عجیب و غریب نظر آئی ۔ وہ اس کے پاس کھڑے ہو گئے اور غور سے دیکھنے لگے اور بہت خوش ہوئے ۔ ادھر میرے گھر والے اپنی جگہ شرمسار کہ اتنے بڑے عالم فاضل کی نظر کس چیز پر پڑی ۔ عورتوں کا مزاج ہوا کرتا ہے کہ ہمیشہ اعلی و عمدہ اور خوبصورت اشیا کی نمائش کی عادی ہوتی ہیں ۔ بہر حال تنور کی نمائش سے گھر والوں کا احساس سبکساری دور ہوا اور مجھے راجہ صاحب کے ذوق تجسس و تحقیق پر حیرت ۔

راجہ صاحب کا جمالیاتی ذوق و شوق عالمگیر نوعیت کا ہے ۔ وہ ہر چیز کے حسن و قبح سے ایک ہی نظر میں آگاہ ہو جاتے ہیں لیکن ان کی سب سے زیادہ دلچسپی علم و حکمت اور کتابی دنیا سے ہے ۔ میرے پاس مخطوطات کا ایک بڑا ذخیرہ موجود ہے ۔ راجہ صاحب کے لئے

اس سے بڑھ کر اور کیا نعمت ہوسکتی تھی ۔ وہ دو دن اور دو رات میری کتابیں دیکھتے رہے ۔ میں حیران ہوا راجہ صاحب جس کتاب کو ہاتھ لگاتے اس کی حقیقت سے حسب عادت جب تک پوری آگاہی حاصل نہ کر لیتے ہاتھ سے نہ چھوڑتے ۔ ان کے اس دو روزہ قیام میں میں نے بہت سی علمی باتیں سیکھیں اور کتاب شناسی کی صحیح راہ نمائی مجھے راجہ صاحب سے حاصل ہوئی ۔

راجہ صاحب یکم اگست ۱۹۶۷ء کو گجرات سے کالس واپس روانہ ہوئے ۔ تعطیلات ختم ہو رہی تھیں ۔ چند دن کالس میں گذار کر کراچی واپس ہوئے ۔ ان کی محبت اور شفقت کا تقاضا تھا کہ ہر ہفتے اپنی خیریت اور احوال و آثار سے آگاہ کرتے رہے ۔ کچھ تاخیر کے بعد اچانک ۱۷ نومبر ۱۹۶۷ء کو گرامی نامہ موصول ہوا کہ میں اس ہفتے خط نہیں لکھ سکا ۔ میرے حقیقی بڑے بھائی راجہ احمد خان صاحب اپنے گاؤں کالس میں وفات پا گئے ہیں گاؤں گیا ہوا تھا ۔ اسی پریشانی میں آپ کو راستے میں اطلاع نہ کر سکا ۔

راجہ صاحب کے اس خط سے مجھے بے حد قلق ہوا ۔ میں چاہتا تھا کہ حاضر خدمت ہو کر تعزیت کرتا لیکن راجہ صاحب نے خط کراچی واپس جا کر لکھا تھا اور میں کراچی تک کا سفر طے نہیں کر سکتا تھا ۔ تعزیت نامہ اور مرحوم کا قطعہ تاریخ وفات لکھ کر کراچی ارسال کردیا ۔ قطعہ حسب ذیل ہے ۔

بر مرگ راجہ احمد خان

اے دریغا از جہان آں مرد عالی شان رفت
رونق بزم جہاں و راحت ہر جان رفت
بازوی راجہ غلام سرور عالی مقام
از دل و جانش قرار و لطف و اطمینان رفت
یادگار راجگان و تاجدار دودمان
رونق و توقیر عالم منبع احسان رفت

بود در عالم چو از نسل بزرگ یادگار
فاش گویم یک جہاں از محفل امکان رفت
گفت بر رسم بزرگان احمد خستہ دروں
سال ترحلیش : گرامی قدر احمد خان رفت = ۱۹۶۷ء
رونہاں کرد از سر بزم جہاں ہم گفت سال
ہاتف غیبی بگوشم : راجہ احمد خان رفت = ۱۳۸۷ھ
بر مزارش روز و شب آن خالق کون و مکان
رحمت و غفران ببارد لائق غفران رفت

° ° °

ہماری معاشرت کا ایک المیہ یہ بھی ہے کہ ایک پڑھا لکھا، دانشور انسان سرکاری ملازمت میں جب تیس چالیس سال بسر کر لیتا ہے اور ایک ماحول و معاشرت اس کے خون کا حصہ بن جاتی ہے تو اس کو ایک معین عرصہ کے بعد اس سے علیحدہ کر دیا جاتا ہے۔ جس سے دو خوفناک پریشانیاں سامنے آتی ہیں۔ ایک تو وہ ماحول جہاں زندگی کے تیس چالیس سال گذرے اس سے علیحدہ ہو کر فارغ وقت بسر کرنا سوہان روح ہو جاتا ہے اور نئے حالات سے مطابقت پیدا نہیں ہوتی۔ دوسرے زندگی کا معیار اور آمدنی و اخراجات میں تضاد، جس سے ملازمت سے سبکدوش ہونے والا آدمی پریشان حالی کا شکار ہو جاتا ہے۔

۱۹۷۰ء راجہ غلام سرور صاحب بھی مدت معین بسر کرنے کے بعد ملازمت سے سبکدوش ہوئے تو یہی پریشانیاں سامنے کھڑی تھیں۔ وطن واپس آ گئے۔ لیکن راجہ صاحب کی شخصیت اور علم وفضل سے ایک زمانہ آشنا تھا۔ ۱۹۷۲ء میں مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپنڈی (اب اسلام آباد) نے کچھ علمی و ادبی کاموں کو سرانجام دینے کی پیش کش کی اور راجہ صاحب بطیب خاطر مرکز سے منسلک ہو گئے۔ مرکز نے انہیں کتاب جواہر الاولیا مصنفہ سید باقر بن عثمان بخاری کی تصحیح و تحشیہ کا کام سونپا۔ اس کتاب کا ایک مخطوطہ مرکز کے کتب

خانے میں موجود تھا مگر دوسرے نسخے کی بھی ضرورت تھی تاکہ تقابل کیا جا سکے راجہ صاحب نے مجھے خط لکھا کہ اگر آپ اس کتاب کے متعلق جانتے ہوں تو مطلع کیجیے ۔ اتفاق سے میں یہ جانتا تھا کہ اس کتاب کا ایک نسخہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری لاہور میں موجود ہے ۔ اور اس کی ایک تلخیص مرے جد امجد علامہ سید احمد ناظم نے تیار کی تھی وہ میرے پاس موجود تھی ۔

میں نے راجہ صاحب کو ان معلومات سے آگاہ کر دیا۔ راجہ صاحب خط ملتے ہی مرکز کے کتابدار آقائے محمد حسین تسبحی کے ہمراہ گجرات تشریف لائے ۔ میں نے ملخص نسخہ راجہ صاحب کے حوالے کر دیا اور میری نشان دہی پر دونوں صاحبان لاہور چلے گئے اور پنجاب یونیورسٹی کے نسخے کا عکس حاصل کر لیا ۔

راجہ صاحب نے تصحیح کا کام شروع کر دیا اور مجھے بار بار لکھتے رہے کہ آپ کا ملخص نسخہ میری بڑی راھنمائی کر رہا ہے ۔ مجھے گمان ہے کہ آپ کے کتابخانہ میں اصل نسخہ بھی موجود ہو گا ۔ مگر آپ وہ نسخہ دکھانے سے گریز کر رہے ہیں ۔ اس گمان کے پیش نظر وہ پھر گجرات آئے اور اصل نسخہ کے متعلق تجسس فرماتے رہے ۔

ان کے اس نوع کے تجسس سے میں پریشان تھا کہ اسی دوران میرے محترم دوست سید شریف احمد شرافت نوشاھی مرحوم (م ۱۴۰۳ھ) مصنف شریف التواریخ تشریف لے آئے ۔ شرافت صاحب سے میرے برادرانہ مراسم تھے اور وہ اکثر غریب خانہ پر تشریف لاتے اور دو تین دن تک قیام فرماتے ۔ میں نے جواھر الاولیاء اور مرکز والوں کے تجسس کا ذکر کیا تو کہنے لگے جواھر الاولیاء کا ایک خوبصورت نسخہ میرے دوست مولوی غلام رسول مخدوم ساکن کوٹھہ لکاں (ضلع گوجرانوالہ) کے پاس بھی موجود ہے میں نے شریف التواریخ لکھتے وقت اس سے استفادہ کیا تھا ۔ یہ سنتے ہی میں نے راجہ صاحب کو بذریعہ خط اطلاع کر دی ۔ وہ اس نسخہ کی اطلاع کو ایک خیر موھوم جانتے تھے ۔ لہذا

وہ خود گجرات تشریف نہ لائے ۔ البتہ ۲۲ اپریل ۱۹۷۳ء کو علی الصباح آقائے محمد حسین تسبیحی آ دھمکے اور کہنے لگے اسی وقت کوٹھہ لکاں چلو۔ چنانچہ ان کے ساتھ کوٹھہ لکاں گیا ۔ یہ آبادی صرف تین چار مکانوں پر مشتمل تھی ۔ مولوی غلام رسول مخدوم سے ملاقات ہوئی ۔ وہ جواھر الاولیاء کا نسخہ نکال لائے ۔ تسبیحی صاحب حیرت سے اِدھر اُدھر دیکھتے اور کہتے اللہ کی شان یہ جگہ جنگل میں کہاں اور جواھر الاولیاء کہاں ؟ مولوی صاحب سے نسخہ فروخت کرنے کی التجا کی ۔ کہنے لگے یہ نسخہ سید شریف احمد شرافت کے مشورے سے فروخت کر سکوں گا ۔ ان کی اجازت کے بغیر نہ فروخت کیا جا سکتا ہے اور نہ ھی مستعار دیا جا سکتا ہے ۔ ہم واپس چلے آئے ۔

شرافت نوشاھی صاحب گجرات تشریف لائے ۔ میں نے مولوی غلام رسول صاحب والا واقعہ بیان کیا ۔ کہنے لگے راجہ صاحب اور تسبیحی صاحب کو ۱۶ مئی ۱۹۷۳ء کو اپنے ھاں بلا لیں ، میں غلام رسول صاحب سے جواھر الاولیاء کا نسخہ لے آؤں گا پھر جیسے بھی ہوا معاملہ طے ہو جائے گا ۔

۱۶ مئی ۱۹۷۳ء کو راجہ غلام سرور اور آقائے تسبیحی راولپنڈی سے صبح سویرے ہی گجرات پہنچ گئے ۔ شدید بارش ہو رہی تھی ۔ سید شرافت صاحب کو تیس میل دور موضع ساہن پال سے گجرات پہنچنا تھا ۔ ان کا شدت سے انتظار تھا ۔ مہمان مایوس ہو کر واپس لوٹنے کو تیار تھے کہ یکدم شرافت صاحب اپنے برادر زادہ عارف نوشاھی کو ساتھ لئے آ پہنچے ۔ آتے ہی جواھر الاولیاء کا مطالبہ ہوا ۔ راجہ صاحب دیوانہ وار کتاب کی طرف لپکے اور ھاتھوں میں لے کر ایک کونے میں بیٹھ گئے اور کتاب دیکھنے میں اس قدر محو ہو گئے گویا وہ اس جہان ہی میں نہیں ۔

شرافت صاحب کا میں نے آقائے تسبیحی سے تعارف کرایا ۔ شرافت صاحب اپنی کچھ تصانیف بھی ساتھ لے آئے تھے ۔ تسبیحی صاحب

اس دانشور کی تصانیف دیکھ کر حیرت و استعجاب کے سمندر میں ڈوبے جاتے تھے ۔ انہوں نے اس طرح کا عالم فاضل انسان اس سے پہلے کبھی نہیں دیکھا تھا ۔ یہ لوگ شرافت صاحب کی عظمت سے بے حد متاثر ہوئے ۔ یہ صورت حالات کوئی ڈیڑھ گھنٹہ جاری رہی ۔ آخر میں میرے ایما پر جواہر الاولیاء کا نسخہ تسبیحی صاحب نے مرکز کے لئے چار سو روپے میں خرید لیا اور دوستوں نے اپنی اپنی راہ لی ۔

راجہ صاحب جواہر الاولیاء کی تصحیح وتحشیہ میں اس قدر محو ہوئے اور انہماک دکھایا کہ خط وکتابت اور میل ملاپ کی سب باتیں بھول گئے اور آج تک یہی صورت حالات ہے ۔ حتی کہ جواہر الاولیاء ۱۹۷۶ء میں چھپ کر بھی آ گئی ۔ معلوم نہیں یہ صورت حالات کیوں پیدا ہوئی اور اس کے اسباب کیا ہیں ؟ بہرحال عزیز القدر عارف نوشاہی کے ایماءپر اپنی اور راجہ صاحب کی دوستی کی پرانی داستان ہم راجہ غلام سرور صاحب کی نذر کرتے ہیں کہ مہربان دوستوں کی یادیں بھولنے والی نہیں ہوا کرتیں ۔ یادداشتہائے پارینہ کے اس نذرانے کے ساتھ ساتھ ہم محترم ڈاکٹر غلام سرور صاحب کی خدمت عالیہ میں عرض کرتے ہیں :

کبھی ہم بھی تھے تیرے آشنا تجھے یاد ہو کہ نہ یاد ہو

◆◆ ◆◆ ◆◆

پروفیسر کلیم سہسرامی

استاد شعبہ السنہ، راجشاہی یونیورسٹی، راجشاہی، بنگلہ دیش

حکایت قدآن شوخ ۰۰۰

مجلہ ''دانش'' نے جب اعلان کیا کہ فارسی زبان و ادب سے متعلق ڈاکٹر غلام سرور صاحب کی پچاس سالہ خدمات کے اعتراف میں ایک مخصوص نمبر شایع کیا جائے گا تو میں نے ارادہ کر لیا تھا کہ ان پر ضرور کچھ لکھوں گا لیکن یونیورسٹی کی مصروفیات اور مارچ ۱۹۸۶ء میں ایران کے سفر کی وجہ سے مقالہ بھیجنے کی آخری تاریخ ختم ہو چکی تھی۔ لیکن مدیر ''دانش'' کے اصرار نے نہ صرف مجبور کر دیا بلکہ دل کا تقاضا بھی تھا کہ ڈاکٹر صاحب کے لطف و کرم کا تذکرہ ضبط تحریر میں لانے کی کوشش کروں تاکہ ان کی زندگی کا ایک رخ روشنی میں آجائے۔ یہ سوچ کر ذہن یک بیک آمادہ ہوگیا اور میں نے یہ مصرع پڑھتے ہوئے قلم کو جنبش دی۔

ذکر اس پری وش کا اور پھر بیان اپنا

جب تک انسان کا ایک دوسرے سے واسطہ نہ پڑے اس کی خوبیوں اور خامیوں کا اندازہ لگانا مشکل ہے۔ اس کی تحریریں پڑھ کر یا اس کی علمی فضیلت کا تذکرہ سن کر اس کے علم و فضل کا تو اندازہ لگایا جا سکتا ہے لیکن اس کے کردار و گفتار اور عادات و اخلاق کے متعلق کوئی رائے قائم کرنا دشوار ہے۔ بہ کلیہ تمام و کمال ڈاکٹر غلام سرور صاحب پر صادق آتا ہے، مجھ سے نہ کبھی کی دید و شنید، نہ تعارف و شناسائی، فارسی مجلہ ''ہلال'' میں ان کے چند مضامین فارسی اہل علم اور زبان و ادب سے متعلق نظر سے گذرے تھے۔ اور اسی وسیلے سے ان کی تصویر کی بھی زیارت ہوئی تھی، اس کے باوجود ہم دونوں

ایک دوسرے کے لئے اجنبی تھے -

۱۹۶۲ء میں اردو، فارسی کی تدریس کے لئے میرا تقرر راجشاہی یونیورسٹی میں ہو چکا تھا لیکن یونیورسٹی نے یہ شرط لگا دی تھی کہ مجھے فارسی میں بھی ایم - اے کرنا ہوگا کیوں کہ میں فارسی بھی پڑھایا کرتا تھا۔ یہ فکر دامن گیر تھی کہ جہاں تک جلد ہو اس منزل سے گذر جاؤں ورنہ ملازمت مستقل نہ ہوگی۔ چند دنوں کی فرصت میں راجشاہی سے ڈھاکے گیا ہوا تھا۔ شام کو استاد محترم ڈاکٹر عندلیب شادانی کی ملاقات کو ان کے یہاں حاضر ہوا تو وہاں ڈاکٹر غلام سرور صاحب تشریف رکھتے تھے، شادانی صاحب نے میرا تعارف کرایا، ڈاکٹر صاحب بڑی خندہ پیشانی سے ملے۔ میری ملازمت اور ڈگری کی تفصیل دریافت فرمائی۔ عرض کیا کہ میں صرف اردو کا ایم - اے ہوں، یونیورسٹی کی قید کے مطابق فارسی میں بھی ایم - اے کرنا ہے، لیکن بعض کتابیں نہیں ملتیں۔ جب تک تیاری اطمینان بخش نہ ہو امتحان میں شریک ہونا مناسب نہیں سمجھتا، ڈاکٹر صاحب نے میرے خیال کی تائید کی۔ اس کے بعد نماز مغرب کے لئے کھڑے ہو گئے۔ نماز کے بعد شادانی صاحب سے رخصت ہوئے اور یونیورسٹی کے مہمان خانے کی طرف روانہ ہو گئے جو موجودہ آرٹس فیکلٹی کے احاطے میں انسٹی ٹیوٹ آف موڈرن لنگویجز کے پہلو میں بنا ہوا تھا، میں ان کے ساتھ ہو لیا، ڈاکٹر صاحب نے راستے میں ان کتابوں اور مصنفین کی تفصیل پوچھی جو میری دسترس سے باہر تھے۔ میں نے صاف صاف بتا دیا، پھر مختلف موضوعات سے متعلق استفسار کیا کہ اس سلسلے میں کون سی اور کیا کیا کتابیں پڑھی ہیں؟ یہ تفصیل بھی عرض کی۔ پھر فرمانے لگے کہ جدید فارسی شاعری کے کے متعلق جو کچھ میں نے مطالعہ کیا ہے بہت کافی ہے کیوں کہ اس کے علاوہ اس موضوع پر مزید مواد نہیں ملتا - ہاں کاظم زادہ ایرانشہر کے حالات اور اسلوب نگارش پر وہ خود نوٹ لکھ کر مجھے بھیج دیں گے - بڑی تسلی ہوئی۔ پھر میں نے گزارش کی کہ ایرانی لسانیات پر مختلف

کتابوں کے مختلف حصوں کا مطالعہ کرنا پڑتا ہے جس سے ذہن میں امتحان کی ضرورت کے لئے باضابطہ مواد مرتب نہیں ہوتا اور بعض باتیں واضح بھی نہیں ہوتیں ۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ اس کے لئے بھی وہ مجھے مواد بھیج دیں گے۔ ان سے جب میں رخصت ہونے لگا تو مجھے تاکید کی کہ امتحان ضرور دے دوں ' امتحان کی تیاری اور مطالعے کے دوران جو دریافت طلب باتیں ہوں خط کے ذریعے ان سے استفادہ کرنے کی کوشش کروں ۔ ڈاکٹر صاحب نے کراچی پہنچتے ہی ازراہ کرم حسب وعدہ مجھے کاظم زادہ ایرانشہر کے حالات اور طرز نگارش پر ایک مفصل تحریر اور اس کے ساتھ اپنی گران قدر تالیف '' تاریخ زبان فارسی '' بھیج دی ، یہ کتاب میرے لئے ایک نادر تحفہ تھا ۔ اس طرح گویا دو پرچوں یعنی جدید فارسی نثر اور ایرانی لسانیات میں جو کمی تھی وہ بدرجہ احسن پوری ہوگئی ، ڈاکٹر صاحب کی عنایت ، شفقت اور معاونت کا یہ ادنیٰ سا کرشمہ تھا جس کا شکریہ لفظوں میں ادا نہیں ہوسکتا ۔

۱۹۶۵ء میں حکومت ایران کی وزارت فرہنگ و ہنر نے پاکستانیوں کو فارسی میں ڈاکٹریٹ کے لیے بیس وظیفے دیئے تھے ۔ مشرقی پاکستان سے قرعہ فال میرے نام بھی پڑا ' میں نے راجشاہی یونیورسٹی کے ارباب حل و عقد کو نوٹس دے دیا تھا کہ چھ مہینے کے بعد اردو میں ڈاکٹریٹ کے لئے مقالہ پیش کروں گا ۔ اس لئے استاد محترم ڈاکٹر شادانی سے فون پر مشورہ کیا کہ مجھے ایران جانا چاہئے کہ نہیں ۔ انھوں نے فرمایا کہ ضرور چلے جاؤ، واپسی کے بعد اردو کی ڈاکٹریٹ کر لینا ۔ یہ گھر کا معاملہ ہے۔ جب میں نے تہران یونیورسٹی کے نصاب اور طریقہ تعلیم کے بارے میں دریافت کیا تو فرمایا کہ ڈاکٹر غلام سرور صاحب کو خط لکھ کر تفصیل پوچھ لو ، انھیں تازہ اطلاعات رہتی ہیں ، اور وہ بہتر مشورہ دے سکیں گے ۔ چنانچہ میں نے کراچی یونیورسٹی کے پتے پر انھیں خط لکھا ، لیکن ایران میں پاکستانی سفارت خانے کے پیہم تقاضے اور تار کی وجہ سے چند ہی دنوں میں کراچی روانہ ہوگیا ۔ اور دوسرے ہی روز رات کے وقت

تہران کے لئے پرواز تھی ۔ معلوم ہوا کہ ڈاکٹر صاحب کراچی میں تشریف نہ رکھتے تھے اسی لئے بروقت جواب تحریر نہ فرما سکے ، نومبر ۱۹۶۵ء کی آخری تاریخیں تھیں ، اور جاڑوں کا موسم شباب پر آ چلا تھا ، تہران پہنچ کر اس شباب کی تکمیل دیکھی جس کا پہلا تجربہ تھا ۔

۱۹۷۰ء کی ۲۱ مارچ کو ڈاکٹریٹ لے کر جب کراچی واپس پہنچا تو یونیورسٹی میں ڈاکٹر غلام سرور صاحب کا نیا زحاصل ہوا ، اور بے اختیار سودا کا یہ شعر زبان پر آ گیا :

سرسری ان سے ملاقات ہے ۔ گاہے ماہے
صحبت غیر میں گاہے ، سر راہے گاہے

بڑی خندہ پیشانی اور محبت سے ملے ۔ میری تحقیق کا موضوع اور ایران میں پاکستانی طلباء کی علمی و تحقیقی سرگرمیوں سے متعلق سوالات کرتے رہے ، میں نے تفصیل بتائی تو انھیں کچھ زیادہ تعجب نہ ہوا ، کیوں کہ وہ ایران کے طریقہ تعلیم اور پاکستانی طلباء کے ذہنی رجحان اور علمی وابستگی سے بہ خوبی واقف تھے ۔ لیکن طلباء کے مقالہ تحقیقی کی خوبیوں اور خامیوں سے متعلق جو نقطہ نظر میں نے پیش کیا تھا ، ڈاکٹر صاحب اس سے متفق ہو گئے ۔ پھر اپنے تمام رفقائے کار سے مجھے ملایا اور ان کے ساتھ چائی پی ، اور یہ پروگرام مرتب کیا کہ ایک دن میں ان کے شعبے میں ایران سے متعلق اپنے تاثرات پیش کروں ۔ لاکھ معذرت کی لیکن ان کے پیہم اصرار اور مدھم اور محبت آمیز لہجے نے مجبور کر دیا ، ہاں اسی کے ساتھ ساتھ میرے ایک قدیم استاد ڈاکٹر مطیع الامام صاحب (ریڈر شعبہ فارسی) کی تاکید بھی ہوتی رہی کہ میں وقت نکال کر ان کے شعبے کی '' انجمن فارسی '' کے استقبالیہ میں ضرور شرکت کروں ۔ بہرصورت میں حسب وعدہ ایک دن کراچی یونیورسٹی کے شعبہ فارسی میں حاضر ہوا ، جلسے کے آغاز میں استاد مکرم ڈاکٹر مطیع الامام صاحب نے چند تعارفی کلمات کہے اس کے بعد ڈاکٹر غلام سرور صاحب نے اپنے مخصوص اور پرتاثیر انداز میں حوصلہ افزا کلمات فرمائے اور مجھ سے ایران کے متعلق تاثرات پیش کرنے کی فرمایش کی ، اتفاق سے سوائے ڈاکٹر عابد علی خاں

صاحب کے شعبے کے سبھی لوگ تھے، اس اجتماع کو دیکھ کر میں نے حسرت موہانی کا یہ شعر پڑھا :

جمع ہوئے ہیں کیوں حسین گرد مرے مزار کے
پھول کہاں سے کھل پڑے، دن تو نہ تھے بہار کے

مجمع پر خوشگوار اثر ہوا، اور میں نے سلسلہ کلام شروع کیا، یہ طے تھا کہ صرف آدھ گھنٹہ تقریر کروں گا، لیکن جب میری گفتگو کا سلسلہ ختم ہوا تو ڈیڑھ گھنٹہ ہو چکا تھا۔ میں نے معذرت چاہی کہ وقت زیادہ ہو گیا، اس کے جواب میں صاحب صدر نے فرمایا کہ ابھی تو سوالات باقی ہیں۔ بہر کیف ' علم و ادبی سوالات کے علاوہ خواتین کی طرف سے خصوصاً ایرانی کھانوں اور روٹی کی مختلف قسموں پر سوالات کے جواب دینے پڑے۔ جلسے کے اختتام پر ڈاکٹر غلام سرور صاحب نہایت اصرار سے مجھے اپنے ہم راہ لیتے گئے اور دوپہر کا کھانا ساتھ ہی کھلایا۔ آدھ گھنٹہ آرام کرنے کے بعد چائے کا انتظام کیا اور مجھ سے فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں کیوں نہیں آ جاتے، میں نے دریافت کیا وہ کس طرح ممکن ہو سکتا ہے؟ انھوں نے بتایا کہ وہ جون میں اپنے عہدے سے سبکدوش ہو رہے ہیں، میں ایک درخواست لکھ کر یہاں دیتا جاؤں ان شاء اللہ پھر شعبے کی رضا مندی سے یونیورسٹی بلوا لے گی۔ چنانچہ دوسرے دن میں نے ایسا ہی کیا، ڈاکٹر اشتیاق حسین قریشی مرحوم جو اس وقت وائس چانسلر تھے جب ان سے ملا تو ایران کی یاد تازہ ہو گئی، وہ پاکستانی ایران شناسوں کے سربراہ کی حیثیت سے تہران یونیورسٹی میں منعقد ہونے والے ایک بین الاقوامی سیمینار میں تشریف لے گئے تھے، اس وقت شادانی صاحب نے خاص طور پر مجھے ان سے ملا دیا تھا، قریشی صاحب کو یہ سن کر تعجب ہوا تھا کہ راجشاہی یونیورسٹی میں فارسی کی تدریس کا بھی انتظام ہے۔ بہر کیف میری موجودگی میں قریشی صاحب کے پاس میجر آفتاب حسین صاحب اور ڈاکٹر سلیم صاحب بھی تشریف رکھتے تھے۔ ان تینوں حضرات نے کچھ اس انداز سے مجھ سے گفتگو کی کہ میرا

انٹرویو ہو گیا ، برسبیل تذکرہ جب شعبہ فارسی کا ذکر آیا تو قریشی صاحب نے فرمایا کہ اگر آپ کراچی یونیورسٹی آنا چاہیں تو ایک درخواست شعبہ فارسی کو اور ایک اپنے کسی دوست کو دیتے جائیے ' ڈاکٹر غلام سرور صاحب کی ملازمت میں مزید توسیع نہ ہو سکی ۔ وہ جون میں سبک دوش ہو رہے ہیں ، اس کے بعد میں آپ کو بلا لوں گا ، ایک یونیورسٹی سے دوسری یونیورسٹی آنے میں کوئی زحمت نہ ہوگی ۔ ان امور کی طرف بطور پیش بینی ڈاکٹر غلام سرور صاحب نے قبل ہی توجہ دلائی تھی ، اس لئے یہ نتیجہ نکالنا بے جا نہ ہوگا کہ میرے جیسے ایک اجنبی طالب علم پر ڈاکٹر صاحب کی یہ کرم فرمائی ، دعوت ، سرپرستی اور شعبے میں استاد کی حیثیت سے ماموریت کی پیش کش ایک نعمت غیر مترقبہ سے کم نہ تھی ،

میری راہ میں ہند و پاک کی جنگ (۱۹۷۱ء) حایل ہو گئی ورنہ آج میں کراچی یونیورسٹی میں ہوتا ، یہ تو میں نہیں بتا سکتا کہ شعبے میں میری تقریر سے متاثر ہونے کے بعد انھوں نے یہ مستحسن اقدام کیا یا ان کے لطف و کرم اور محبت و شفقت کا یہ عام انداز ہے ، یہ ایسی باتیں ہیں جنھیں نہ تو کبھی نظر انداز کیا جا سکتا ہے اور نہ ذہن فراموش کر سکتا ہے ، یہی وجہ ہے کہ ایک عرصہ گذر جانے کے بعد اب بھی یہ تمام باتیں میرے ذہن کے پردے پر مرتسم ہیں ، اور انھیں کی بدولت ڈاکٹر صاحب کی یاد نہ دل سے فراموش ہو سکتی ہے اور نہ ذہن سے دور ۔

میرے تہران کے دوران قیام میں ایرانی اساتذہ کا ایک وفد پاکستان آیا تھا ۔ اس نے کراچی یونیورسٹی کا بھی دورہ کیا تھا ۔ فارسی زبان و ادب کی تدریس و تعلیم کے موضوع پر ڈاکٹر غلام سرور صاحب سے اراکین وفد کی گفتگو ہوئی تھی ، ڈاکٹر صاحب نے انھیں اپنی تصنیفات و تالیفات کا سیٹ پیش کیا تھا ۔ اس وفد کے ایک رکن ڈاکٹر باستانی پاریزی جو تہران یونیورسٹی کے شعبہ تاریخ میں استاد تھے ، واپسی پر مجھ سے فرمانے لگے کہ اس مرتبہ پاکستان کے دورے میں عجیب و غریب تجربہ ہوا ہے جس سے بڑی حیرت ہی نہیں عبرت بھی ہوتی ہے ۔ میں نے جب

استفسار کیا کہ ذرا تفصیل بتائیے تو فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں ڈاکٹر غلام سرور صاحب زندگی کے لہو سے فارسی کا چراغ روشن کئے ہوئے ہیں ، شعبے میں تدریس اور انتظامی امور کی مصروفیت کے بعد وقت نکال کر فارسی کتابوں کی ترتیب و تدوین میں خون پسینہ ایک کرتے ہیں ، نہ یونیورسٹی ان کی مالی معاونت کرتی ہے اور نہ کوئی پبلشر ان کی کتابیں چھاپنے کے لئے تیار ہے وہ اپنے ہی روپیوں سے کتابیں چھاپتے ہیں اور خود ہی پروف بھی پڑھتے ہیں گویا

خود کوزہ وخود گوزہ گر وخود گل کوزہ

کے مصداق ابتدا سے انتہا تک کتاب کی تیاری کی منزل اس پیرانہ سالی میں بھی بڑی تندہی اور ذمہ داری سے انجام دیتے ہیں ، یہ امر واقعی باعث حیرت و استعجاب ہی نہیں باعث عبرت بھی ہے اس لئے کہ اردو وہاں کی سرکاری زبان ہے جو فارسی سے بہت قریب ہے لیکن فارسی کے نام پر کوئی شخص کسی منزل میں ان کی معاونت کے لئے آمادہ نہیں ۔ ڈاکٹر صاحب کے پیش نظر نہ صرف طلباء کا مفاد ہے بلکہ فارسی زبان کے زوال و استقلال کا مستقبل بھی ہے ، اس سے ان کی بے لوث اور مخلصانہ سعی وکوشش کا اندازہ ہوتا ہے ، وہ تو بقول غالب :

نہ ستایش کی تمنا نہ صلے کی پروا

بے نیاز ہو کر اپنے کام میں لگے رہتے ہیں ' اگر اسے ان کے طلباء ، شعبے کے اساتذہ اور یونیورسٹی نے نہ سراہا تو یہ مسلمان قوم کی بد بختی و نادانی ہے ۔ ان باتوں کو جب میں نے کراچی میں دہرایا تو ڈاکٹر صاحب فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں شعبہ فارسی سب سے چھوٹا ہے اور کبھی کبھی اپنوں اور بیگانوں کی نظروں پر بھی چڑھ جاتا ہے ۔ لوگوں کی مخالفتوں کے درمیان فارسی کا چراغ جلائے رہنے کی ہمت اور حوصلہ کرتا رہتا ہوں بالکل اسی طرح جیسے کوئی آندھی کے تھپیڑوں میں سر راہ چراغ جلائے ، اس بات کا اندازہ لگانا مشکل ہے کہ وہ فارسی زبان و ادب سے وابستہ ہیں یا فارسی زبان و ادب ان پر وارفتہ و شیفتہ ۔ البتہ اپنی گونا گون

مصروفیات اور درس و تدریس کے با وجود ڈاکٹر صاحب کبھی خستہ نظر نہیں آتے ، پیرانہ سالی میں جوانوں کا حوصلہ تو سبھی کو قدرت کی طرف سے ودیعت نہیں ہوتا، یہ تو نصیبوں کی بات ہے، وہ اچھے برے حالوں میں فارسی کی رفاقت کرتے رہے، اور فارسی ان کے دم قدم کی برکتوں سے اب بھی کراچی یونیورسٹی میں قائم و دائم ہے۔

پاکستان دو حصوں میں بکھر گیا اور اس کے نتیجے میں بنگلادیشی حکومت کی تشکیل ہوئی تو مجھے بڑی پریشانی ہوئی کہ اب میرے شعبے کا مستقبل کیا ہوگا فارسی کتابیں تو یہاں نا پید ہیں میں نے مخدومی ڈاکٹر مطیع الامام صاحب کے توسط سے ڈاکٹر غلام سرور صاحب سے گزارش کی وہ اپنی مطبوعات بھیج دیں تاکہ میں فارسی کو زندہ رکھنے کی کوشش کروں۔ ڈاکٹر صاحب اتفاق سے اس وقت کراچی میں میں تشریف رکھتے تھے، ازراہ عنایت میری فرمایش پوری کر دی ، اور میں ان کی دیرینہ سرپرستی سے بہت متاثر ہوا ۔

۱۹۷۷ء میں جب آخری بار کراچی گیا تھا تو ڈاکٹر صاحب ملک سے باہر تھے ۔ اس لئے ان کا نیاز حاصل نہ ہو سکا ۔ شاید یہ میری کم نصیبی تھی لیکن ان کی یاد تازہ رکھنے کا بھی ایک وسیلہ ہے کہ یہ مصرع بار بار پڑھتا رہوں :

حکایت قدآں شوخ دل نواز کنم

بخش سوم

مقالات تقدیمی به دکتر راجه غلام سرور

دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی

رایزن فرهنگی و سفیر سابق ایران در پاکستان.

اردو و پیوستگی های آن با فارسی دری

مقدمه تاریخی

اهالی هند وقتی در مقابل اسلام قرار گرفتند که تاریکترین ادوار تاریخ خود را می گذراندند. دین عوام مشتی تشریفات و خرافات سخیف از قبیل پرستش تماثیل و صور و مار (۱) و گاو (۲) و بوزینه (۳) ... و ستایش آسمان و خورشید و ماه و ستاره و فجرو رعد و برق و آتش (۴) ولینگا (۵) و تقدیس فضله و بول گاو ... بود. نابرابری انسان‌ها و مزیت طبقه‌ای بر طبقه دیگر از اصول دین هندوئی شمرده می شد(۶) - همسران مرد متوفی را با جنازه شوهر زنده زنده می سوزاندند (۷) - نوزاد دختر را اگر کسی به نامزدی پسر خود نمی پذیرفت شکم می دریدند و اگر نامزد او می مرد تاپایان زندگی حق ازدواج نداشت (۸) - رسم چند همسری برای زنان (۹) و مردان (۱۰) بدون هیچ قاعده رواج داشت - طبقه وسیعی از مردم را نجس می شمردند و آنانرا منحصر به کارهای پست از قبیل تنظیف مستراح و حمل زباله می گماردند (۱۱) - برهمنان و امیران و سرداران فعال مایشاء بودند و بر جان و مال، و شرف طبقات دیگر سلطه نامحدود داشتند - برده داری و ربا خواری و تکاثر و کثر و بی نظمی در اقتصاد و کشاورزی و فقدان عدل و امنیت و شیوع جهل و خرافات و بی سوادی ... بهشت هند را برای طبقه محروم به صورت جهنمی سوزان در آورده بود - در چنان مقطع از تاریخ بود که اسلام از شمال غرب و جنوب به آن خطه روی آورد و عمیق ترین و پر برکت ترین انقلاب را درآن سر زمین به ثمر رسانید - این انقلاب مقدس گرچه چون طغیان نیل ابتدا با جنگ و ویرانی همراه بود ولی سرانجام آبادانی و سرسبزی به بار آورد - اسلام در هند

نیز مانند ایران مورد استقبال طبقه محروم قرار گرفت (۱۲) و آنان بودند که سلاحهای خود را بر زمین می گذاشتند و فاتحان مسلمان را برای استقرار شریعت توحید و مبارزه باشرک و ظلم یاری می دادند ـ تنها برهمنان و اشراف و جنگاوران مزدور و زمینداران بزرگ و رباخواران و سرمایه داران ۰ ۰ ۰ بودند که مذبوحانه مقاومت کردند و سرانجام معدوم یا از صحنه خارج شدند ـ

ورود اسلام به شبه قاره

ورود اسلام و انتشار آن در هند طی چند مرحله انجام گرفت ـ نخستین بار در سال ۳۳ هجری در عهد معاویه بن ابی سفیان جنگاوران عرب به سرکردگی مهلب بن ابی صفره ازدی (۱۳) از گذرگاه خیبر (۱۴) به هند شمالی تاخته پیشاور و لاهور را تاراج کردند و بعد از قتل و غارت و جمع ثروت و برده بسیار همان راه که آمده بودند برگشتند ـ گزارشی از تبلیغ اسلام یا بنای مسجد درین ترکتازی در تاریخ نیامده است ـ

مرحله دوم از مغرب و از راه بلوچستان و دریای عمان بود ـ محمد بن قاسم ثقفی (۱۵) داماد و پسر عم هفده ساله حجاج بن یوسف امیر عراقین به حکم او همراه با مخلوطی از سربازان عرب و ایرانی و شاید بلوچ (۱۶) از راه شیراز و بلوچستان و مکران به سند آمد و آن کشور را فتح کرد و داهر بن چچ بن سیلائیچ پادشاه آنرا در روز پنجشنبه دهم رمضان ۹۳ه به قتل رسانده (۱۷) همسرش را تصاحب کرد (۱۸) و دخترانش را به دمشق به حرم ولید بن عبدالملک اموی فرستاد (۱۹) ـ از غنائم نقدی نیز صد و بیست ملیون درهم تقدیم حجاج نمود (۲۰) ـ وی بیش از سه سال در سند نماند و پس از مرگ حجاج معزول و به عراق فرا خوانده شد ـ همه اموالش را مصادره نمودند و خودش را در زندان واسط زیر شکنجه کشتند ـ در لشکرکشی محمد بن قاسم اسلام و زبان عربی در سند پرا کننده شد و جمع کثیری از اهالی آن خطه به مسلمانی گرائیدند و به جای بتکده‌ها و با مصالح آنها مساجد بسیار ساخته شد ـ

راه سوم ورود اسلام به هند از جنوب و جنوب غربی بطور مسالمت آمیز بود ـ بازرگانان تازی از ایام قدیم با کمک دریانوردان ایرانی به بنادر خلیج فارس و اقیانوس هند تا شرق دور رفت و آمد می کردند (۲۱) و در بندر

کالیکوت و کلمبو مرکز تجارت دایر کرده بودند ـ در اواخر قرن سوم هجری آخرین پادشاه خاندان شیرامندل در کالیکوت به دست همین بازرگانان مسلمان شد و به نام عبد الرحمان سا موری موسوم گردید. او خود بعد از قبول اسلام به بلاد عرب هجرت کرد ولی به سفارش وی مالا باریان به مسلمانان محبت نمودند و آنانرا در بلاد خود جای دادند و برای ایشان یازده مسجد بنا نمودند. تا امروز بین هندوان جنوبی و ساحل غربی بعض سنن اسلامی جریست (۲۲) ـ

غزنویان و استقرار دولت اسلامی در لاهور

مرحله چهارم ورود اسلام به هند از اواخر قرن چهارم هجری آغاز گردید ـ سبکتگین از ۳۶۹ه حملات خود را به هند شروع کرد و بعد از او پسرش محمود از ۳۹۱ تا ۴۱۷ه به این لشکر کشی‌ها ادامه داد ـ او جیپالیان و ملوک راجپوت قنوج و سایر خاندان های شاهی هند شمالی را پنجاب برانداخت و بلاد پیشاور (۳۹۱ه) و بهاطنه (۳۹۵ه) و ملتان (۳۹۶ه) و کانگره (۳۹۹ه) و تهانیسر (۴۰۲ه) و نندونه (۴۰۲ه) و قنوج و میرته (۴۰۹ه) و قیرات و ناردین (۴۱۲ه) و لاهور (۴۱۲ه) و کالنجر (۴۱۳ه) و از همه مهمتر سومنات (۲۳) (۴۱۷ه) را در شبه‌جزیرهٔ گجرات تسخیر نمود ـ محمود بتکده‌های بزرگ را به مسجد تبدیل کرد و رسم بت پرستی را در بلاد مفتوحه برانداخت ـ در حملات برق آسایش امان خود علاوه بر جمع ثروت و بردهٔ بی شمار پایگاه های عظیم بت پرستی (مانند سومنات و میرته را ویران کرد و میلیون ها هندورا به اسلام در آورده و سطح زندگی ایشانرا بالا برد و هند را به دنیای متمدن مربوط ساخت ـ (۲۴)

از امتیازات اسلام غزنوی همراه بودن آن با فرهنگ چهار صد ساله اسلامی ایران و زبان و ادبیات فارسی دری بود که اسلام در پرتو آن بعدها به دور ترین نقاط آسیا رسید. غزنویان دولنگه دروازه هند را بر روی جهان اسلام گشودند و راه ورود معارف اسلامی را بر آن خطه هموار کردند. از آن پس هند میدان تلاقی افکار و آراء دینی و فلسفی بدون سانسور گردید. هندوان تعلیم اسلامی و زبان فارسی را از ایرانیان فرا گرفتند و فارسی را به عنوان زبان

مشترکه اسلامی و زبان علمی و ادبی و عرفانی و وجه امتیاز خود بر سایر اقوام هندی بر گزیدند. کلمات فارسی در زبان‌های بسیار هند (تعداد آنها در سر شماری ۱۹۵۱م فقط در کشور هند ۱۲۵ بان و لهجه بوده است) (۲۵) راه یافت و خط فارسی جای خطوط هندی را گرفت ـ معارف و ادبیات هندوئی افکار اسلامی بارور گردید ـ تصوف هندی با تصوف اسلام در آمیخت ـ کتاب‌های بسیار از سنسکرت ترجمه شد و در لاهور و ملتان و دهلی و سایر بلاد هند مساجد و مدارس احداث گردید و در نظامیه‌ها (۲۶) طلاب مسلمان به فرا گرفتن علوم شرعی و آموختن زبان فارسی و عربی پر داختند. ، خلاصه آنکه از ترکیب فرهنگ باستانی هند با فرهنگ اسلامی ایران فرهنگ نوی به وجود آمد که در تاریخ به نام فرهنگ هند و اسلامی یا هند و ایرانی معروفست ـ محمود غزنوی ارگ لاهور را که مزک کور نام داشت ویران نمود و به جای آن "محمود پوره" یعنی محمود آباد (لاهورجدید) را بنا نمود و به سال ۴۱۹ه در آنجا به نام خود سکه زد ـ این شهر نو بنیاد مقر سلطنت غزنویان در هند و مرکز ترویج اسلام و فرهنگ اسلامی در سراسر هند گردید و پایگاهی شد که بعدها غوریان و ممالیک و افاغنه و گورکانیان و سایر کشور گشایان مسلمان از آنجابه سایر بلاد شبه قاره هند حمله کنند ـ (۲۷)

دولت‌های مسلمان و پارسی گو

از سال ۴۱۲ه که لاهور جدید ساخته شد تا سال ۱۲۷۴ه (۱۸۵۷م) که هند رسماً مستعمره انگلیس گردید بیش از سی خاندان مسلمان در گوشه و کنار شبه قاره پادشاهی کردند ـ مانند غزنویان (۴۱۲ ـ ۵۸۲ه) غوریان و ممالیک (۵۸۲ـ۶۸۹ه) خلجیان (۶۸۹ـ ۷۲۱ه) آل تغلق (۷۲۱ـ ۸۱۵ه) ملوک سادات یا خضر خانی ۸۱۷ـ ۸۴۸ه) افاغنه لودی (۸۵۲ـ۹۳۲ه) سلاطین مغول کبیر یا گورکانیان (۹۳۲ـ۱۲۷۴ه) وافاغنه سوری و شاهان بنگال و شاهان جنپور و جامان سند و ملوک لنکاه در ملتان و ملوک شرقی در بهار . . . وشاهان کشمیر و خاندیس ومالوا و گجرات و بهمن و عدلشاهی و برید شاهی و نظام شاهی و قطب شاهی در دکن ـ این خاندان‌ها هرجا تشکیل سلطنت می دادند یک محیط ایرانی در اطراف خود به وجود می

آوردند ورجال وسرواران و علماء و صوفیان وشاعران و دبیران و صنعتگران ۰ ۰ ۰ فارسی زبان ارکان دولت ایشان را تشکیل می دادند ـ بومیان نیز به حکم الناس علی دین ملوکهم هم مسلمان می شدند و هم فارسی می آموختند ـ (۲۸) درقرن ششم هجری لاهور و ملتان و دهلی قبه الاسلام و دارالعلوم هند بود و مساجد عالی در آنها ساخته شد که باشکوه ترین آنها قبه الاسلام (۲۹) دهلی است ـ

قطب الدین ایبک (ف ۶۰۷ ه) مملوک و سردار رشید شهاب الدین غوری نخستین پادشاهی است که دهلی را به یک پایتخت اسلامی مبدل کرد در جای بتکده بزرگ شهر وبا مصالح آن مسجد جامع قبه الاسلام را بنا نمود که منار بلند سنگی آن زیبا ترین و بلند ترین مناره در مساجد جهان اسلام است ـ (۳۰) دامادش شمس الدین التتمش (۳۱) که جلال الدین خوارزمشاه را از هند بیرون راند مردی صوفی مشرب وشاعر پرور بود و به خواجه قطب الدین بختیار کاکی ارادت می ورزید ـ نور الدین محمد عرفی صاحب تذکره لباب الالباب از پناهندگان دربار او بود و کتاب جوامع الحکایات را در هند به نام نظام الدین محمد بن ابی سعید جنیدی وزیر ایلتتمش تالیف کرد ـ

بعد از آل ایلتتمش نوبت سلطنت دهلی به آل بلبن رسید ـ سر دودمان این سلسله غیاث الدین بلبن ممدوح امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی و معاصر مشایخ بزرگ هند فرید الدین مسعود شکر گنج وبهاء الدین زکریا ملتانی و پسرش شیخ صدر الدین ونیز خواجه قطب الدین بختیار کاکی بود ـ

بعد از آل بلبن خلجیان هند را بصورت یک کشور مسلمان فارسی گو در آوردند ـ علاء الدین خلجی کم و بیش سراسر هند را تصرف کرد و درعهد او مساجد و نظامیه ها وخانقاه‌ها و محاکم شرع ومجالس درس و حلقات ذکر و ارشاد در همه جادایر گردید ـ چون امام ابوحنیفه (۳۲) تنها امام مسلمان است که قبول جزیت را از مشرکان اجازه داده است ـ علاء الدین برای حفظ جان اتباع هندوی خود وتامین در آمد بیشتر برای خزانه دستور داد مذهب حنفی مذهب رسمی و دولتی باشد که تا امروز این حکم به

قوت خود باقیست ـ

خاندان تغلق به خصوص غیاث الدین و پسرش محمد و برادرزاده اش بار یک همه مروج زبان فارسی و مشوق علم و ادب بودند ـ گویند امیر محمد سعدی را به هند دعوت کرد و به امر باریک کتب بسیار از سنسکرت به فارسی ترجمه گردید ـ

همزمان با پنجاب و دهلی در دکن و بنگال و مالوا و گجرات و کشمیر نیز ... فرهنگ اسلام دوشا دوش زبان فارسی مقام اول را احراز کرد و تا اقصی نقاط جنوب هند پیش رفت ـ در دربارهای فارسی زبان دکن مذهب تشیع قبل از صفویه شیوع و رسمیت یافته بود ـ (۳۳) سلطان احمد بهمنی دست ارادت به شاه نعمت الله ولی داد ـ محمود بهمنی به واسطه وزیر خود فضل الله اینجو شیرازی حافظ را از شیراز به دکن دعوت نمود ـ (۳۴) وزیر اعظم بهمنیان خواجه محمود گاوان گیلانی ممدوح جامی درپشیرفت فرهنگ ایران در دکن و تشویق علمای شیعی وشعرای ایرانی مساعی جمیله به کار برد ـ (۳۵) خاندان عادلشاهی به محض طلوع کوکب شاه اسماعیل در افق ایران پیوستگی خود را به دولت صفوی اعلام نمودند و برمنابر دکن خطبه به نام امامان دوازده گانه و شاه اسماعیل خواندند ـ

مغول کبیر یا دولت گورگانی

در دوران طولانی سلطنت گورکانیان فرهنگ ایران و زبان فارسی به منتهای کمال رسید ـ لااقل ۱۸۶ سال از این دوران یعنی از فتح دهلی به دست بابر ۳۶ (۹۳۲ه) تا مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸ه) را باید عصر طلائی ادب و هنر ایرانی و برتر از دوران محمود وسنجر دانست ـ زیرا در این فرصت بی نظیر آثار ذوق وکمال و نظم و نثر فارسی وصنایع ظریف ایرانی از قبیل نقاشی وحجاری و میناکاری و خوش نویسی و فلز کاری و موزائیک تراشی و کاشی سازی و قالی بافی و زری دوزی و معماری و گچ بری وتذهیب وجواهر سازی و زرگری و فنون موسیقی ... مانند سایر مظاهر کمال وهنر ایرانی در هند به بالا ترین مرحله رسید ـ بنای تاج محل در آگره که

سرمعمارآن استاد عیسی اصفهانی بوده و طرح و جواهرکاری تخت طاووس، شاهکار سعید اگیلانی شاعر و زرگر باشی شاهجهان ـ که نادرشاه افشار در تاراج دهلی آنرا به یغما برد ـ دو نمونه از هنر و ذوق ایرانی در عهد گورکانیان است ـ

خلاصه آنکه در عهد اسلامی هند و بعد از غزنویان از تلفیق وتر لیک دو فرهنگ عظیم هند و ایرانی ملتی عظیم و پیش تاز و دولتی نیرومند در شبه قاره قد علم کرد که از تاریخ فتح لاهور تا سقوط امپر اطوری گورکانی (۴۱۲ـ۱۲۷۴ه) پیوسته قدرت اول را درین خطه در دست داشته است ـ همان قدری که از سال (۱۳۲۷هش/۱۹۴۸م) در جمهوری اسلامی پاکستان متجلی می باشد ـ

درهم شدن کلمات فارسی و هندی

جنگجویان و بازرگانان عرب اسلام را در سند و مالابار و جنوب هند رائج کردند و مساجدی نهادند لیکن نتوانستند در اجتماع و اقتصاد و زبان و فرهنگ هند یان تأثیر بنیادی بر جای گذارند ـ اما از دوره غزنوی که مسلمان ایرانی در لاهور مستقر گشتند و علوم و آداب اسلامی و تمدن ایرانی را همراه به زبان فارسی به پنجاب منتقل نمودند انقلاب بزرگ فرهنگی در هند آغاز گردید ـ ایرانیان به خواندن و آموختن زبان و علوم و آداب هندی روی آوردند و هندیان نیز به حکم ضرورت به آموختن زبان فارسی پرداختند ـ مترجمان بسیار برای ترجمه از فارسی به هندی و بالعکس در دولت غزنوی استخدام شدند ـ نام دوتن از ایشان تیلک و بهرام (۳۷)، در زمرهٔ مترجمان سلطان محمود در تاریخ ثبت است ـ از برخورد و افکار و زبان‌های فارسی و هندی سبک خاصی در هنر و ادب به وجود آمد که به نام سبک هند و ایرانی معروفست ودر جنب زبان فارسی زبان اردو ساخته شد که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان است ـ

از عصر ساسانی در نتیجه جوار و مناسبات بازرگانی بعض کلمات سنسکریت در فارسی و عربی داخل شد ـ واژه‌های مسک، زنجبیل، کافور، طبرزد، صبح، ضیاء ... که اصل آنها سنسکریتی است در قرآن مجید و ادب عربی جاهلی (۳۸) و فرس میانه دیده می شود ـ در فارسی دری

نیز از دیر باز کلمات بهاء ، قرنفل ، نیلوفر، شل (نوعی سلاح) کتاره (قداره) جمدر (دهره جم) دهره (نوعی خنجر) انبه، چمپا، شالی ، نارگیل، جنگ (کشتی کوچک) جنگل، جنم (کالبد) آش، لوتی (نوعی خوراک) جوگ، یوغ ، آذوغه، تیوسه (عطسه) برشکال (موسم باران) چتر، کمی (بوزینه) تارا(۳۹) (ستاره) چیت ، ململ، کرباس، چاپ ... وصدها کلمه هندی وارد شده است- شاعران عصر غزنوی مانند فرخی سیستانی (م۴۲۹ه) و منو چهری دامغانی ۴۰ (م۴۳۲ه) وشعرای قدیم لاهور چون ابو عبدالله النکتی البخاری و مسعود سعد سلمان در صف اول شاعران فارسی بودند که واژه‌های هندی را در شعر خود داخل کردند- نکتی و مسعود سعد علاوه بر دیوان‌های فارسی و تازی دیوانی هم در شعر هندی داشته اند که اکنون در دست نیست و نمیدانیم به کدام لهجهٔ پارا کریت بوده است (۴۱)-

از همین زمان گویندگان و نویسندگان هندی شروع به جذب کلمات فارسی دری در آثار خود کردند و هرچه بر ارتباطات دینی و سیاسی افزوده می شد این کلمات در نظم و نثر هندی بیشتر به چشم می خورد- یکی از منظومه‌های قدیم هندی که واژه‌های فارسی در آن دیده می شود اشعار چندکوئی شاعر هندی قرن ششم هجری است- وی به سال ۵۸۹ه در اشعاری باعنوان " پرتوی راج رئیس " که در مدح راجه اجمیر سروده بود واژه‌های فارسی ذیل را به کار برد : مست، محل، پروردگار، هجرت (حضوت) خدا، پگام (پیغام) خبر، سرتان (سلطان) بادشاه، سلام، خلق، دنیا، ساهب (صاحب) فرمان ... (۴۲)-

صوفیان پارسی گو و شاعران مسلمان که بین توده‌های مردم به سرمی بردند و برای عامه سخن می گفتند نخستین گویندگان بودند که فارسی و هندی را در هم آمیختند و آثار اولیه زبان اردو را به وجود آوردند- معروفترین ایشان شاعر پارسی گو و عارف موسیقی دان بزرگ هند امیر خسرو دهلوی یا هندوی (۶۵۱–۷۲۵ ه) بود- وی علاوه بر اشعار مخلوط فارسی هندی، چنانکه در مقدمه دیوان غرة الکمال تصریح نمود، دیوانی هم در شعر هندی داشته است که لابد به زبان دهلی و میرته یعنی " برج بهاشا" بوده است-

دانشگاه علیگره به سال ۱۹۱۶م یک دیوان هندی منسوب به امیر خسرو به نام جواهر خسر وی منتشر نمود و آنرا بهترین نمونه اردوی قدیم معرفی کرد. لیکن پختگی سبک و فصاحت کلام و قوت تألیف و نوع کلماتی که درین دیوان دیده می شود ابتدائی بودن و قدمت و اصالت این اثر را تضعیف می کند و نمی توان باور کرد چنین اشعار جا افتاده در زمان خسرو به اردو سروده شده باشد.(۴۳)از قول و غزل هندی و ریخته امیر خسرو که به قول تقی اوحدی در عرفات العشقین ـ تا زمان سلطنت شاه جهان و به روایت میر تقی میر در نکات الشعراء تا عصر محمد شاه گورکانی به وسیله مطربان هند خوانده می شد اثری باقی نمانده است. بعضی اشعار هندی یا ریخته (مخلوط از فارسی و هندی) که امروز در شبه قاره به امیر خسرو منسوب می شود به احتمال قوی ساختگی است و به او ربطی ندارد.(۴۴)

زبان اردو چگونه ساخته شد

هر زبان مخلوط ابتدا در محاوره عامه و در ترانه های کوچه و بازار شکل می گیرد و سپس لفظ قلم و زبان نظم و نثر می شود. زبان‌های فارسی دری و ترکی خاور میانه و هندوستانی (اردو) نیز از این قاعده مستثنی نبودند. معروفترین زبان مخلوط آسیائی که بعد از عربی و فارسی و ترکی وسیع ترین زبان اسلامی و لهجه مشترک مسلمانان پاکستان و هند شمالی است زبان اردو است. این زبان از وقتی آغاز شد که سلطنت بادوام ممالیک در دهلی مستقر گردید و هندوان در دولت اسلامی به خدمت پرداختند و فارسی خوانی و فارسی نویسی و تنظیم اسناد و دفاتر و تحریر نامه‌های دولتی و رسمی به فارسی، مامور شدند. زبان اردو شاخه‌ای از فارسی نیست همانطور که فارسی دری هم شاخه ای از عربی به شمار نمی آید. اصل آن " برج بهاشا "(۴۵) است که از فروع زبان شورسینی پاراکریت و زبان مردم دهلی و میرته و توابع آنها بوده و واژه‌های فارسی دری برآن وارد شده است. این زبان مخلوط را ابتدا ریخته یعنی درهم و آمخیته از کلمات مختلف ـ می نامیدند. نام اردو (۴۶) یادگار اردوگاههای سلاطین گورکانی از قرن هفد هم میلادی است ـ در اردوی شاه جهان (م۱۰۷۶ /۱۶۶۶) سربازانی از ایران و ترک و هندی

درهم آمخیته بودند و در نتیجه معاشرت زبانی مخلوط پیدا کردند که به نام "زبان اردوی معلی" موسوم شد. این زبان در دهلی به وجود آمد و در اردوی سلاطین گورکانی شکل گرفت. سپس در دربار شاهان شیعی دکن صاحب ادبیات و نظم و نثر شد و باز در دهلی و سپس لکهنو به کمال رسید. معذلک مانند فارسی دری که مرزی برای ورود واژه‌های تازی ندارد درین زبان نیز کلمات فارسی و اخیراً انگلیسی به کثرت و بدون ضابطه وارد شده است.

سپاهیان علاء الدین خلجی به سال ۶۹۶ه دکن و گجرات را فتح کردند. از آن پس حکمران (صوبه داران) این دو استان با خدم و حشم و سپاهیان وکارمندان دولت و پیشه وران و صنعتگران ... از دهلی به بلاد مفتوحه می رفتند و طبعاً زبان مردم دهلی را نیز با خود می بردند. در سال ۸۰۱ه تیمور لنگ دهلی را فتح و قتل عام کرد(۴۷)و آن شهر بزرگ را به صورت ویرانه‌ای هولناک باقی گذاشت. بقیة السیف اهالی آن شهر به دکن و گجرات مهاجرت کردند. مظفر شاه گجراتی و سلاطین دکن از پناهندگان به خصوص از اهل علم و هنر و تصوف به گرمی پذیرائی نمودند و این خود از اسباب توسعه زبان اردو و رواج آن در گجرات و دکن بود. در اواخر ایام شاه جهان که میر جمله اصفهانی از دکن به دهلی آمد و به صدارت دولت گورکانی منصوب گردید، همچنین در عهد سلطنت طولانی اورنگ زیب عالمگیر که قبلاً حکمران و فاتح دکن بود بار دیگر دهلی مرکز ترقی و مجمع شاعران و نویسندگان اردو گردید. اورنگ زیب نخستین پادشاه گورکانی بود که در مکاتبات خود از اردو استفاده کرد. بعد از او خاندان شیعی مذهب آصف الدوله خراسانی معروف به" نواب اودھ" در لکهنو به استقلال رسیدند(۴۸)و ادبیات و زبان اردو به تشویق و حمایت ایشان که غالباً در دو زبان فارسی و اردو شاعر بودند در قله کمال قرار گرفت و پایه‌های آن به قدری استوار گردید که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره و وجه امتیاز ایشان بر سایر جوامع هندی و صاحب آثار جاودان نظم و نثر ورابطه ناگسستنی ایران و پاکستان است.

نظم و نثر اردو در دکن

نظم و نثر اردو بر محور فارسی و به تقلید از فارسی و باخط نستعلیق فارسی در دهلی نشأت گرفت (۴۹) و مانند فارسی دری ادبیات آن با شعر آغاز گردید ـ شاعران مسلمان شبه قاره از عهد ولی دکنی (۱۰۷۹–۱۱۵۵ه) نخستین شاعر بزرگ و صاحب سبک اردو تا عصر حاضر که قرن اقبال لاهوریست پیوسته فارسی گوئی را موجب فخر خود می دانستند ـ اسد الله غالب دهلوی (۱۲۱۲–۱۲۸۵ه) بزرگترین غزلسرای اردو درین باره گوید ـ

فارسی بین تابینی نقش های رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ منست
فارسی بین تابینی کاندر اقلیم خیال
مانی وارژنگم و این نسخه ارتنگ منست
راست می گویم من و از راست سرنتوان کشید
آنچه در گفتار فخر تست آن ننگ منست

و حکیم امت دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۹ ـ ۱۳۱۷ش) چنین فرموده است :

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت
خامهٔ من شاخ نخل طور گشت (۵۰)

چنانکه گذشت قدیم ترین آثار شعر اردو در مثنوی‌ها و قطعات و کلمات فارسی هندی امیر خسرو به چشم می خورد ـ معاصراو راجه جی چند در دهلی محافل مشاعره ترتیب می داد و به هر شاعر که ترانه‌ای (دوهره) در زبان مخلوط هندی فارسی بسازد یک سکه طلا جائزه می داد ـ (۵۱) زیبا ترین نو باوه‌های شعر اردو ترانه‌ها و مثنوی‌های صوفیانه بود که باتلفیق افکار و مضامین و اصطلاحات عرفان هند و اسلامی به وزن عروضی سروده می شد ـ گرونانک (۱۴۶۹–۱۵۳۸م) مؤسس مذهب هندو اسلامی سیکه و کبیر

صوفی نامبردار هندو (۱۴۴۰ - ۱۵۳۸م) وملک محمد جائسی(۵۲)(م۱۰۳۳ه) مترجم کتاب " پدم وت " از سنسکریت به فارسی وتلسی داس (م ۱۰۳۳ق) شاعر بلند آوازه هندو از پیشقدمان ترکیب واژه‌های فارسی دری در لهجه پنجابی و برج بهاشا بوده اند.

شاهان ادب پرور دکن در بیجاپور و گلکنده و احمد آباد وبیدر باتشویق شاعران اردو موجب توسعه این زبان شدند. در عهد سلطنت علی عادل شاه (۹۶۵—۹۸۸ه) صوفی بنام میران جی شمس العشاق در بیجاپور رساله یی در تصوف به نام خوش نامه شامل دو هزار بیت و رساله دیگری در همین معنی در پانصد بیت در لهجه مخلوط فارسی دکنی به نظم آورد و اصطلاحات فارسی و عربی صوفیان را در آنها به کار برد. پسرش خلیفه شاه برهان الدین ارشاد نامه و اشعار عرفانی دیگر را به زبان گجری(گجراتی) تصنیف نمود. در عهد ابراهیم عادل شاه ثانی (۹۸۸-۱۰۳۷ه) شاعری به نام عبدل (عبدالغنی) قسمتی از تاریخ زندگی آن پادشاه را در مثنوی ابراهیم نامه تألیف نمود. در همان زمان شاعر دیگری به نام حسن شوقی مثنوی ظفر نامه شاهی را در شرح پیروزی نظام شاه دکنی در جنگ تالی کوت (۹۷۲ه) و مثنوی میزبانی را درشرح سور عروسی سلطان محمد عادل شاه به رشته نظم در آورد که همه به اردوی دکنی است. غزلیاتی هم به همین زبان از شوقی عادل شاه ثانی شاعر وموسیقی دان و مؤلف کتاب "نورس" در هنر موسیقی - که مقدمه ظهوری ترشیزی به آن به نام سه نثر ظهوری معروف است. لغات واصطلاحات و امثال و تعبیرات فارسی براردوی دکنی غالب شد و شاعران و نویسندگان قابلی درین زبان پیدا شدند. در عهد سلطنت محمد عادل شاه ((۱۰۳۷—۱۰۶۷ه) سه اثر معروف در اردو تألیف شد. ۱ - کتاب " چندر بهان مهیار" تألیف میرزا مقیم خان مقیم (۱۰۵۰ه) ۲ - کتاب جنت سنگار یا قصه بهرام ترجمه منظوم ملک خوشنود از هشت بهشت امیر خسرو دهلوی (۱۰۵۵ه) ۳ - خاور نامه- خاوران نامه- ترجمه منظوم قصص خاور نامه فارسی در شرح دلاوریهای علی علیه السلام و یارانش که اصل آنرا مولانا

حسام الدین معروف به ابن حسام (م۸۷۵ه) تألیف وکمال خان رستمی آنرا به اردو ترجمه نموده است. علی عادل شاه که از ۱۰۲۷ تا ۱۰۸۳ه سلطنت کرد شاعر بود و شاهی تخلص می کرد. ملک الشعرای دربار او نصرتی مثنوی های گلشن عشق (۱۰۶۷ ه) و علی نامه در شرح جنگهای عادل شاه و تاریخ اسکندری را در تاریخ زندگی سکندر عادل شاه، آخرین شاه سلسله عادل شاهی، به زبان اردو به نظم کشید که از مدارک معتبر تاریخی است.

در همین زمان در بیجاپور شاعر دیگری بنام سید میران هاشمی مثنوی یوسف و زلیخا و آثار بسیار دیگر را به اردو سرود. علاوه بر بیجاپور شهر گلکنده پایتخت نظام شاهیان نیز مرکز علم و هنر و شعر و ادب فارسی و اردو بود. پنجمین پادشاه سلسله قطب شاهی، سلطان محمد قلی قطب شاه (۹۸۸–۱۰۲۰ه) شاعری باذوق و ادب پرور بود و کلیات فارسی و اردوی شامل اشعار دل انگیز است. جانشین او محمد قطب شاه (۱۰۲۰ ۱۰۳۵ه) نیز شاعر بود وظل الله تخلص می کرد. پسر محمد قطب شاه، عبدالله قطب شاه نیز شاعر بود و دیوان شعر اردو و فارسی او در دست ست.

در عهد سلطنت قطب شاهیان سه شاعر در اردوی دکنی نامبردار شدند ۱ ـ وجهی که مثنوی قطب مشتری را به نظم آورده است. این مثنوی به همت انجمن ترقی اردو به چاپ اسیده است. ۲ ـ غواصی که دو مثنوی سیف الملوک بدیع الجمال (۱۰۳۵ه) و طوطی نامه او (۱۰۴۹ه) بسیار مشهور است. مثنوی اول ترجمه از داستان فارسی به همین نامست و طوطی نامه در اصل توسط ضیاء نخشبی به فارسی تألیف شده و غواصی آنرا به نظم اردو در آورده است ـ ۳ ـ ابن نشاطی مصنف منظومه پهول بن که ترجمه‌ای از داستان فارسی بساتین است. این مثنوی در ۱۰۷۲ق سروده شد و پراست از صنایع و تکلفات ادبی که تقلیدی از سبک ظهوری به شمار می رود.

در عهد سلطنت ملک احمد بحری مؤسس سلسله نظام شاهی شاعری با تخلص اشرف مثنوی "نوسرهار" را در مرثیهٔ شهدای کربلا به زبان اردو سرود (۹۰۹ه) که از نمونه‌های خوب اردوی دکنی است. شاعر دیگری

بنام شهاب الدین قریشی در زمان سلطنت امیر بزید در بید ر مثنوی بوگ بل را که ترجمه داستان هندی کوک شاستر است به نظم آورد (۱۰۲۳ه) ۰ ۰ ۰ خلاصه آنکه زبان اردو در بلاد دکن نضج گرفت و واژه‌های فارسی در آن برجای واژه‌های دکنی و گجراتی نشست و نظم و نثر اردو در موازات فارسی ترقی کرد و حتی در ادای کلمات هندی از فارسی تقلید شد و کلام اردو ظاهراً و باطناً رنگ فارسی به خود گرفت۔ (۵۳)

اردو در دهلی و آگره تحت الشعاع فارسی بود

در عهد سلطنت افاغنه لودی در دهلی و آگره (۸۵۲–۹۳۲ه) رونق زبان فارسی به کمال رسید۔ سلطان سکندر لودی (م۹۲۳ ه) عشق فراوانی به زبان و ادبیات فارسی داشت۔ دربار او در دهلی و سپس آگره (که بعد از زلزله دهلی در ۹۱۸ه به آنجا منتقل شد) مجمع علماء وصوفیه و شعرای فارسی زبان بود۔ خود او شعر فارسی می سرود و گلرخی تخلص می کرد۔ در عهد او فرهنگ سکندری و کتب بسیار دیگر به فارسی تألیف گردید۔ او بتکده‌ها را ویران می کرد و به‌جای آنها مسجد و مدرسه می ساخت و طلاب علوم را به نفقه خود به تحصیل می گماشت۔ زبان فارسی را زبان رسمی و دولتی اعلام کرد و علوم آداب اسلامی را رواج و توسعه بخشید۔ او ماموران دولت را به خواندن و نوشتن فارسی تشویق نمود و خط نستعلیق فارسی را رایج ساخت ۔ محمد قاسم فرشته در تاریخ گلشن ابراهیمی (۵۴)آورده است که در زمان سلطنت او "کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان درمیان ایشان معمول نبود پرداختند" زبان محاوره عامه در عهد سکندر و پسرش سلطان ابراهیم فارسی بود۔ بدایونی در کتاب منتخب التواریخ(۵۵) در شرح جنگ پانی پت که منجربه شکست و قتل سلطان ابراهیم و پیروزی قطعی ظهیر الدین بابر گردید ـ چنین آورده است : ۰ ۰ ۰ مدت دوقرن (شصت‌سال) از آن واقعه تا زمان این منتخب گذشته که هنوز در شبها آوازه داد وستان و یکش و یزن از آن میدان به گوش سامعان می رسد ـ در سنه ۹۹۷ جامع این اوراق نیز از وقت سحر که از بلدهٔ لاهور به جانب فتح پور می رفت و عبور

در آن میدان افتاد و این صدای هولناک به گوش آمد و جماعة که همراه بودندخیال کردند که مگر غنیم پیدا شد آنچه شنیده بود، دید " معلومست زبان فارسی باچنین موقعیت همه زبان‌های هند از جمله برج بهاشا- لهجه محلی دهلی را- تحت الشعاع قرار می داد و برآن غلبه می کرد و هرچه عنصر فارسی در آن بیشتر می شد بر فصاحت و مرغوبیت آن افزوده می گشت- در همین ایام بود که فارسی هند صبغه خاص پیدا کرد و از فارسی ایران مستقل گردید- و وضع ثابتی یافت(۵۶)در صورتیکه فارسی ایران در عصر صفوی و قاجار تحت نفوذ ترکی و بعد زبان‌های اروپائی قرار گرفت و معانی کلمات دستخوش تحول گردید-

ظهیر الدین بابر (۸۸۸-۹۳۷ه) نواده پنجم امیر تیمور گورکان به یاری شاه اسماعیل صفوی سمرقند را تسخیر کرد ۴۷ (۶۷-۹۱۷ه) و امکان یافت کابل ولاهور وسپس دهلی را فتح کند- (۹۳۲ق) وامپراطوری ۳۶۰ساله مغول کبیر را که تا ۱۲۷۵ه/۱۸۵۷م دامه داشت، تاسیس نماید- بعد از او پسرش نصیر الدین همایون (۹۱۳ ۹۶۳ ه) که مغلوب شیرشاه سوری افغان شده بود (۹۴۷ق) با کمک شاه طهماسب صفوی ملک موروث را پس گرفت- (۵۷) این دو واقعه مهم سبب شد که روابط ایران و هند بیش از حد معمول دوستانه و برادرانه شود و تمامی شؤون فرهنگ و هنر ایران در هند در رفیع ترین جایگاه قرار گیرد - درعهد جلال الدین محمد اکبر(۹۴۹ - ۱۰۱۴ه) و پسرش نور الدین محمد جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۷ه) و شاه جهان (۱۰۰۰-۱۰۷۶ه) و اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۲۷ ۱۱۱۸ ه) فارسی درسراسر هند زبان رسمی و در دربار دهلی زبان امپراطور و خانواده او بود (۵۸) این پادشاهان همه شاعر فارسی و طرفدار شاعران و رجال و امرای ایرانی بودند و به ایرانیان بیش از هندیان اعتماد داشتند- وزیر دارائی جلال الدین اکبر " راجه تودرمل " به کلیه مأموران دیوانی اعم از مسلمان و هندو دستور داد که خواندن و نوشتن فارسی را فرا گیرند و فارسی دانی را شرط ورود به خدمات دولتی تعیین نمود-(۵۹)زبان محاوره به خصوص برای خواص و زبان محاکمه قانونی و اداری و اسناد و دفاتر و مکاتبات دولتی فارسی بود و برهمه زبان‌های

هندی مقدم شمرده می شد . . . این وضع کم و بیش ادامه داشت تا اینکه سلطنت دهلی منقرض شد و به موجب فرمان کبیر (۶۰) صادراز دولت انگلستان همه زبان ها و مذاهب آزاد گردید و در نتیجه عملاً فارسی جای خود را به زبان انگلیسی داد.

شکوه زبان و ادبیات فارسی در دولت مغول کبیر هند صد و هفتاد سال (از فتح دهلی به دست بابر تا مرگ اورنگ زیب)به طول انجامید و درین دوره زبان فارسی مجالی برای رونق و ترقی اردو نمی داد ولی بعد از مرگ اورنگ زیب رفته رفته ادبیات اردو رو به ترقی نهاد.

شعر اردو در دکن و دهلی و لکهنو

روابط ایران و هند از عهد اورنگ زیب به سردی گرائید. تعصب مذهبی پادشاه محیط خفقان آوری برای مهاجران ایرانی وشیعیان به وجود آورد و میدان را برای مولویان متعصب خالی گذاشت. اورنگ زیب به تاریخ و شعر و موسیقی وسایر مظاهر هنر علاقه‌ای نداشت و غالب اوقات سلطنتش در جنگ یا ترویج مذهب حنفی (۶۱) گذشت.ازاینرو از زمان او زبان فارسی از ترقی باز ایستاد و زبان اردو مجال یافت تا در برابر آن قد علم کند و استقلال یابد.

شمس ولی الله دکنی متخلص به ولی (۱۰۷۹ه در اورنگ زیب آباد—۱۱۵۵ه در احمد آباد گجرات) نخستین شاعر بزرگ صاحب سبک و صاحب دیوان اردوست. مقام اورا در پایه گذاری شعر اردو همطراز رودکی سمرقندی در شعر فارسی و "چاسر" در شعر انگلیسی دانسته اند. پیش از او هیچکس غزل اردو را به خوبی و روانی او و تا این اندازه نزدیک به غزلیات فارسی‌نسروده بود. وی سه سفر به دهلی کرد. سفراولش در(۱۱۱۷ه در عهد سلطنت اورنگ زیب و سفر دومش در ۱۱۱۹ یک سال بعد از مرگ او و سفر سومش به سال ۱۱۳۴ق در عهد سلطنت محمد شاه گورکانی بود. او در سفر اخیر دیوان غزلیات خود را به دهلی آورد که مورداستقبال شاعران و مطبوع و مقبول خاص و عام گردید و گویندگان اردو سبک ولی را

سرمشق خویش ساختند- ولی شاعر اهل بیت بود و مثنوی ده مجلس را در مرثیه شهدای کربلا به اردو سرود که مانند دوازده بند مرثیه محتشم کاشی در فارسی شاهکار این فن است- رساله ای در تصوف به اردو نوشته و دیوان شعر خود را مرتب کرده بود که اکنون نایاب است و فقط منتخبات اشعار او در تذکره ها نقل شده است-(۶۲)

بعد از رواج سبک ولی دکنی و از عهد محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه) شاعران دهلی به سرودن غزل "ریخته" پرداختند و از بین ایشان بعضی به شهرت و محبوبیت رسیدند- شاه مبارک آبرو (م ۱۱۶۴ ه) و ظهور الدین حاتم (م۱۲۰۶ق) و سراج الدین خان آرزو (م۱۱۶۹ه) و شرف الدین مضمون (م۱۱۵۸ه) از متتبعان سبک ولی بودند- خواجه میر درد (م۱۱۹۹ ه) سبکی صوفیانه در غزل اردو ابتکار نمود که بعدها مورد تقلید قرار گرفت- (۶۳)

از جمله بنیان گذاران غزل ریخته در اواخر قرن دوازدهم هجری میرتقی متخلص به میر ۶۴ (۱۱۲۵-۱۲۲۵ه) بود که شاعران بعد از و وی را به استادی شناخته اند- به علاوه در قصیده و مثنوی و مرثیه شهدای کربلا و سایر فنون شعری مهارت داشت- او دراواخر عمرکه دهلی را دستخوش پریشانی و ناامنی دید به لکهنو منتقل شد و مورد محبت آصف الدوله نواب اوده قرار گرفت- معاصران او میرزا محمد رفیع سودا ۶۵ (م۱۱۹۵ ه) و میر حسن ۶۶ (م۱۲۰۱ ه) و مصحفی ۶۷ (م۱۲۳۱ق) شاعران نامبردار بودند و در تکمیل و ترقی اردو و پیراستن آن از واژه‌های هندی و تبدیل آن‌ها به فارسی و در دقت معانی و لطف خیال و تشبیهات زیبا و ابتکار در مرثیه شهدای کربلا ۰ ۰ ۰ سهم به سزائی داشتند- در پرتو طبع و استعداد و ذوق ایشان بود که غزل اردو رفته رفته جای غزلیات فارسی را گرفت وبا اینکه شاعران به فارسی هم شعر می سرودند پختگی و حلاوت غزل اردو جلوه ای برای اشعار فارسی ایشان باقی نگذاشت -

شعر ریخته در لکهنو

بعد از حمله نادرشاه به هند و قتل و عام دهلی(۱۱ ذیحجه ۱۱۵۱ه) و یورش های هفتگانه احمد شاه درانی افغان سردار او ۶۸ (منتهی به ۱۱۷۶ه) و سپس ترکتازی‌های وحشیانه هندوان "مراهته" شهر دهلی مانند امپراطوری گورکانی دچار ویرانی و انحطاط شد. از سوی دیگر در لکهنو یک سلطنت مستقل شیعی به نام "نواب اودھ" قد بر افراشت که آن شهر را بصورت مرکز تمدن و فرهنگ ایرانی اسلامی و پناه گاهی برای اهل دانش و ادب در آورد. مؤسس این سلطنت میر محمد امین نیشابوری (م۱۱۵۱ق) از سادات نیشابور بود که به قصد تجارت به هند رفت و در آنجا به خدمت محمد شاه گورکانی داخل گردید. او بر اثر شجاعت و لیاقت در مقامات دولتی ترقی کرد و سرداری کاردان و پیروزمند بار آمد. محمد شاه به او لقب سعادت خان و برهان الملک داد(۴۸)و او را به امارت و وزارت و سپس صوبه داری (استانداری) الله آباد و بنارس و اودھ منصوب نمود. برهان الملک آن نواحی را امن و آرام ساخت و در شهر لکهنو حکومت نیمه مستقلی تأسیس کرد که تا سال ۱۲۷۴ه/۱۸۵۷م و اشغال دهلی و لکهنو به دست ارتش انگلیس ادامه داشت. بعد از او نه تن از خاندانش : (۱) ابوالمنصور صفدر جنگ (۲) شجاع الدوله (۳) آصف الدوله (۴) وزیر علی (۵) (۵) غازی الدین حیدر (۶) علی شاه (۷) نصیر الدین حیدر (۸) امجد علی شاه (۹) واجد علی شاه، یکی بعد از دیگری باعنوان نواب وزیر و سپس شاه مدتی بیش از صد سال حکمرانی کردند. (۶۹)

درین دوره لکهنو آبادشد و عمارات با شکوه و مدارس عالی و مساجد و امام باره‌ها و نیز باغها و تفرجگاها و تماشا خانه ها و قهوه خانه‌ها(۷۰) به سبک اروپائی احداث گردید. سیطرهٔ سیاسی انگلستان بر شبه قاره و روابط دوستانه کارگزاران کمپانی هند شرقی با حکام اودھ سبب شد که تمدن غربی و فرهنگ و زبان انگلیسی در دربار و بین طبقات ممتاز رواج یابد و بر توسعه روابط سیاسی و بازرگانی با انگلیس افزوده شود و فرهنگ هندی تحت الشعاع

قرار گیرد و از کتاب ها و برنامه های درسی و معلمان انگلیسی در مدارس لکهنو واله آباد استفاده شود و آثار ادبی انگلیسی به اردو ترجمه گردد.

ایرانی الاصل بودن و سیادت نواب اودھ و اعتقاد ایشان به مذهب شیعه سفر ایرانیان را به هند که بر اثر تعصب اورنگ زیب و اعقاب او متوقف شده بود تجدید کرد. منتهی این بار به جای شاعران و عالمان و هنر مندان بیشتر مهمانان لکهنو علمای دین و وعاظ و اهل منبر بودند که بازار روضه خوانی و تعزیه داری را گرم می کردند و قوانین تشیع را برای محاکمه تدوین می نمودند و در مساجد و امام باره‌ها(۷۱) ضمن اجراء شعائر مذهبی حکومت نواب را تائید و برای دوام دولت ایشان تبلیغ و دعامی کردند. از سوی شاهان اودھ موقوفه ای هم برای معاش طلاب علوم دینی در کربلا و نجف اختصاص یافته بود که مرتباً در عراق به مجتهد اعلم تسلیم می گردید و این خیرات مستمر رابطه مرجعیت شیعه را با دربار لکهنو برقرار می داشت که دولت شیعی اودھ از آن بهره بسیار می برد - (۷۲)

علاقه حکمران اودھ به فارسی و اردو-که غالباً به این هر دو زبان شعر می سرودند- سبب شد که شاعران اردو نه تنها مانند میر و سودا و مصحفی و رنگین (م ۱۲۵۰ھ) و انشاء الله خان انشاء (م ۱۲۳۳ھ) به لکهنو سفر کنند بلکه غزلسرایان به نامی چون نظیر (م ۱۲۴۶ھ) و ذوق (م ۱۲۷۱ھ) و مومن (م ۱۲۶۸ھ) در آن پرورش یابند و غزل ریخته را در لکهنو به سرحد کمال و زیبائی رسانند. در آن زمان لکهنو خاصه دربار و مجالس اعیان و ثروتمندان غرق در شهوات و لذائذ بود و شعر و ادبیات نیز تحت تأثیر همان محیط قرار داشت. از آن ایام ریخته به آن نوع غزل گفته شد که در وصف مراودات عاشقانه و باده و ساده و شرح فراق و وصال و بیان حسن کلام و خرام وزیبائی اندام بیگمات پری پیکر لکهنوی ۰ ۰ ۰ سروده شد - (۷۳) -

معذلک چون تشیع در حکومت لکهنو مذهب رسمی و شعار استقلال و جامع شتات شیعیان هند بود در آن شهر بزرگترین و با شکوه ترین امام باره‌ها (حسینیه‌ها) را ساختند و مراسم شبیه گردانی و روضه خوانی و راه

اندازی دستجات عزا داران حسینی را با علمها و طوغ ها و نمایش صحنه های عاشورا مخصوصاحجلهٔقاسم . . . در آن ها برگزار می کردند ـ تعزیه نامه ها و روضه های این مجالس به فارسی و اردو بود و این هر دو زبان ـ چنانکه امروز نیز چنین است ـ برای شیعیان لکهنو غرابت نداشت به علاوه هنر نوحه خوانی و مرثیه گوئی برای شهیدان کربلا که از عهد شاهان بهمنی و عادل شاهی و قطب شاهی دکن بین مسلمانان هند رایج بود و شاعران هندو و مسلمان در آن طبع آزمائی می کردند در عهد نواب اودھ به سرحد کمال رسید ـ درین شاهکار هایی از مرثیه و نوحه و واسوخت سروده شد که بعض آن‌ها در فارسی و عربی نیز نظیر ندارد ـ بزرگترین مرثیه سرایان اردو، میر ببر علی انیس (م ۱۲۹۱ھ) و میرزا سلامت علی دبیر (م ۱۲۹۲ھ) درین زمان می زیستند که تا امروز در دهه محرم مراثی ایشان در مجالس عزاداری ودر رادیوهای پاکستان و هند با آهنگ مخصوص ترنم می شود ـ اردوی این مراثی مانند زبان غزلیات ریخته به کلی صبغه فارسی دارد و الفاظ و معانی ایرانی بر آن غالب است (۷۴) ـ

اردوی عصر غالب

در سال های آخر دولت گورکانی، در هند شاعران نامبرداری در زبان اردو پیدا شدند که ذواللسانین بودند ولی به شاعری اردو مشهور گشتند مانند شاه عالم ثانی (۱۷۶۱–۱۸۰۶م) شاه بی اختیار دهلی و پسرش سلمان شکوه (م ۱۸۳۷م) وپسر دیگرش اکبر شاه ثانی (م ۱۸۳۷م) و بهادر شاه ثانی متخلص به ظفر آخرین پادشاه گورکانی و قائم چاند پوری (م ۱۲۰۱ ھ) و میر قمر الدین منت (م ۱۲۰۸ھ) و شاه قدرت الله قدرت (م ۱۲۰۵ ھ) میر محمد علی بیدار (م ۱۲۰۹ھ) وجرأت و امید و داغ و جلال و تسلیم وبحر و ناسخ و برق و آتش و آباد و اشک ومنیر ومهر و هدایت و فراق و ضیاء و بقا و مظهر و راسخ و قتیل و . . . لیکن علی الاطلاق استاد مسلم شعر اردو میرزا اسد الله خان غالب دهلوی است (۷۵)

وی به سال ۱۲۱۲ھ در آگره متولد شد و به سال ۱۲۵۸ھ در دهلی

در گذشت و در جوار خواجه نظام الدین اولیاء به خاک سپرده شد. از جوانی به شاعری پرداخت. ابتدا فقط به فارسی شعر می سرود و بعد در زبان اردو نیز طبع آزمائی کرد. تخلص او ابتدا اسد و بعد غالب شد. بهادر شاه ظفر او را به لقب دبیر الملک نجم الدوله و نظام جنگ مفتخر نمود. کلیات اشعار فارسی و اردوی او شامل قصائد و غزلیات و مثنویات و رباعیات و مناقب و مراثی ائمه اثناء عشر در کتاب‌های جداگانه مکرراً در بلاد هند چاپ شده است. ده کتاب دو رساله دیگر نیز از او باقی مانده که شامل مباحثات و مناظرات و دستور زبان فارسی و دستور زبان اردو و لغت فارسی ... به اسامی ذیل است : (۱) عود هندی (۲) اردوی معلی (۳) لطائف غیبی (۴) تیغ تیز (۵) قاطع برهان. در انتقاد از فرهنگ برهان قاطع. (۶) پنج آهنگ (۷) نامه غالب (۸) مهر نیمروز (۹) دستنبو (۱۰) سبد چین.

غالب در علوم لغت ومعانی و بیان و سایر فنون ادب فارسی (وبالتبع اردو) مقامی شامخ داشت. در شعر فارسی او را هم سنگ امیر خسرو دهلوی و فیضی فیاضی و نظیری نیشابوری و بیدل عظیم آبادی وحزین لاهیجی می شمارند و در شعر اردو شاعران پس از وی از جمله اقبال سیالکوتی لاهوری او را به پیش کسوتی و استادی قبول دارند. در شعر اردو از اوزان و معانی وکلمات و ترکیبات و امثال و حکم فارسی بهره‌کافی برده و متانت وانسجام و سادگی و نو آوری وجد و طنز را جمع دارد و در آن روح اعتماد به نفس و مبارزه برای بقا و عشق به زندگی و لزوم خویشتن شناسی و امید به آینده موج می زند ـ خصوصیاتی که کمتر در شاعران معاصر غالب و یکی دوقرن پیش از و دیده شده و شاعران واقع بین بعد به خصوص اقبال آنرا سر مشق خود ساختند.

غالب شاگردان معروفی مانند میر مهدی مجروح (م ۱۹۰۲ م) میرزا قربان علی سالک (م ۱۸۹۳ م) نواب سید محمد زکریا خان زکی (۱۹۰۳ م) نواب ضیاء الدین درخشان (م ۱۸۸۳ م) مفتی صدر الدین خان آزرده (م ۱۲۸۵ق) و مولانا الطاف حسین حالی (م ۱۳۳۲ ه) مؤلف یادگار غالب و مولانا سید علی‌حیدر شارح دیوان غالب (۷۶) ... داشت که

مانند استاد خود در دو زبان فارسی و اردو مهارت داشتند و در شعر اردو نامبردار گشتند.

عصر اقبال

اشغال هند توسط ارتش انگلیس و ناکام ماندن آخرین مقاومت وطنخواهان در تمامی شؤون زندگی هندیان از جمله زبان و ادب اردو اثر گذاشت. از سوی شاعران اردو از دهلی و لکهنو پراکنده گشتند و در شهرهای دیگر مانند فرخ آباد و عظیم آباد و مرشد آباد و رامپور و حیدرآباد و بهوپال و کشمیر ... ساکن شدند و قطب های تازه‌ای برای زبان اردو با لهجه‌های گوناگون تأسیس نمودند و از سوی دیگر رفته رفته فارسی از اردو فاصله پیدا کرد و چه بسا که شاعر اردو دیگر از عهده فارسی گوئی برنیامد یا بدان رغبتی ننمود ـ ازین پس به سبب آشنایی روشنفکران با جنبش‌های تازه فکری و فلسفی اروپا و درک ثمرات آزادی و مضار غلامی و براثر خواندن نوشته‌های سید جمال الدین ۷۷ و شاگردان او از وضع رقت بار مسلمانان و اسالیب استعمار جدید و فقر و جهل و ظلمی که بدان دچار بودند آگاه شدند و خار خاری در دلها و جنبشی در جوامع آزادی خواهان به خصوص مسلمانان به وجود آمد که مقدمهٔ انقلاب و مبدء تحول در افکار و بینش اجتماعی ایشان شد و آنان را از خواب قرون برانگیخت ـ شاعران اردو نیز دست از شیوهٔ کهن و مضامین کلاسیک مدح و ذم و مرثیه و طنز و پندار بافی و تکرار کلمات و اصطلاحات صوفیان و قلندران فارسی زبان یا وصف مجالس عیش و سرور و شرح کامگذاری ها و باده پیمائی ها یا نظم تراند های مبتذل بازاری ... برداشتند و در اطراف مضامین تازه مانند جهاد بااستعمار برای کسب استقلال یا نهضت مسلمانان و اتحاداسلامی یا مبارزه با دین فروشان و ناشران خرافات یا لزوم سواد آموزی ... به طبع آزمایی پرداختند ـ این نهضت را غالب دهلوی شروع کرد و شاگردش الطاف حسین حالی ۷۸ منادی نهضت اسلامی توسعه داد و سرسید احمد خان دهلوی با تاسیس کالج اسلامی علیگره متشکل و متمرکز نمود و دکتر محمد اقبال لاهوری سیالکوتی (۷۹) آنرا با کلام

فارسی و اردوی خود به ثمر رسانید و باحسن‌تد بیر و کوشش های مستمر محمد علی جناح (۸۰) وسایر رهبران جنبش استقلال خیال جوش و خروشی در دنیای اسلام برپا کرد که نه تنها استقلال پاکستان بلکه استقلال همه کشورهای آسیائی و افریقائی را به دنبال داشت.

شیخ محمد اقبال سیالکوتی لاهوری (۱۲۵۶هش/۱۸۷۷م در سیالکوت – ۱۳۱۷هش/۱۹۳۸ م درلاهور) بزرگترین و مشهورترین شاعر فارسی و اردو در قرن حاضر است که به حق لقب شاعر مشرق و حکیم امت بدو داده اند ـ در اینجا مجالی برای بحث در کلام فارسی او نیست. این موضوع را در مقالتی دیگر شرح داده است. او شعر اردو را به مرحله ای رسانید که برای تعبیر همه مضامین و افکار علمی و سیاسی آمادگی یافت. اردوی اقبال مانند کلام فارسی او ساده و بلیغ وصریح و افکارش انقلابی و عمیق است. او واژه ها و اصطلاحات ادبی و علمی و عرفانی و فلسفی فارسی و عربی را درشعر اردو یکسان مورد استفاده قرار داده و از این رهگذر موجب غنا و کمال اردو گردیده است ـ معذلک پیش از آنکه شاعری قافیه پرداز و پندار باف باشد حکیمی انقلابی و فیلسوف و مصلحی اجتماعی و منادی اتحاد اسلام و بیداری مسمانان و خواستار تجدید و باز سازی افکار اسلامی و نجات از استعمار و مبلغ تعمیم و تعلیم و تربیت و آزادی زنان و پیر و اصالت قدرت و حرکت و خواستار حکومت اسلامی وپیشقدم تجدید نظر در افکار و سنن قرون وسطائی و مبارز آشتی ناپذیر مولویان کور دل یا ناسیونالیستهای دنباله رو اروپا بود.(۸۱)او در انواع شعر از قصیده غزل و مثنوی و دو بیتی و قطعه و مستزاد . . . زبانی معجز آسا داشت ولی هرگز از این موهبت جز برای مقاصد عالی اجتماعی وسیاسی و اخلاقی و فلسفی د دینی استفاده نکرد. اقبال نه تنها شعر اردورا به کمال رسانید بلکه شعر فارسی را نیزکه درشرف اضمحلال بود نجات بخشید. بعداز و هرکس در شبه قاره درین دو زبان شعر بسراید یا چیز بنویسد و صاحب نظری که در تحکیم روابط سیاسی و فرهنگی ایران و پاکستان و تقویت وحدت اسلامی قدمی بردارد مدیون

اقبال است ـ مرحوم ملک الشعراء بهار درین باره فرماید :

بیدلی گر رفت اقبالی رسید
اهل دل را نوبت حالی رسید
هیکلی گشت از سخنگوئی بپا
گفت کل الصید فی جوف الفرا
عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران بر گذشت
شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز کرد کار صدسوار

بعد از اقبال شاعران بزرگی در اردو برخاستند سخنشان از افکار تازه و انقلابی مخصوصاً سوسیالزم علمی و اسلامیات و حماسه‌های جنبش اسلامی هند و غزلیاتشان از فرویدیسم و رنگ‌های تازه فلسفی غربی متأثر است ـ در دوران پنجساله رایزنی فرهنگی و در فرصت سه ساله سفارت در پاکستان بیشتر ایشان افتخار دوستی و آشنائی پیدا شد ـ از آن جمله بودند جوش ملیح آبادی و فیض و حفیظ جالندری مصنف شاهنامه اسلام و سرود ملی پاکستان و جگر مراد آبادی و صوفی غلام مصطفی تبسم ۰ ۰ ۰ تقی الله ثراهم که همه شاعر نسل انقلاب و عصر استقلال اسلام بودند ـ مرحوم مولوی عبدالحق رئیس انجمن ترقی اردو که به وسیله پرفسور راجه غلام سرور استاد محترم در اردو کالج کراچی با او آشنا شدم مقاله عالمانه و مبسوطی در " اردو دایره معارف اسلامیه "ـ ۳۳۱/۲ تا ۳۶۹ لاهور ۱۹۶۶ـ ذیل ماده " اردو" نوشته و امتیازات و مضامینی و قالب های شعر جدید اردو را به تفصیل شرح داده است ـ

خلاصه آنکه شعر اردو در تمامی ادوار حیات سیصد ساله رابطه خود را با زبان فارسی حفظ کرده و قالب ها و اصول وزن و قافیه و محتوی و مضامین آن هنوز فارسی است ـ شعر نو و آزاد تاکنون جای در ادب اردو برای خود باز نکرده است ـ

نثر نویسی در زبان اردو

دورهٔ مقدماتی دکن

نثر اردو بعد از نظم پختگی و رواج پیدا کرد۔(۸۲) ابتدا نویسندگان شبه قاره آنرا زبانی غیر منسجم و نارسا برای بیان مقاصد ادبی و علمی می شمردند۔ و باوجود زبان فارسی که زبان مشترک مسلمانان آسیا و کاملاً برای همه مفهوم بود نیازی به اردو احساس نمی کردند۔ به علاوه آنچه را می خواستند بنویسند به فارسی آسان تر بود و مسلمانان راضی نمیشدند لغات و اصطلاحات هندوان را به جای واژه‌های اسلامی دری بنشانند۔ (۸۳)

معذلک از قرن نهم هجری در زمینه‌های تصوف و اخلاق و سیرهٔ اولیاء و تاریخ و شرعیات آثاری به اردو در گجرات و دکن نوشته شد که ترجمه و اقتباس از فارسی و عربی بود و در آنها عنصر فارسی بر واژه‌های محلی غلبه داشت۔ نخستین اثر ازین چنین کتاب معراج العاشقین منسوب به سید محمد بن یوسف الحسینی ملقب به خواجه بنده نواز گیسو دراز در مراتب سیر وسلوک است که در حیدر آباد دکن به چاپ رسیده است۔ نوادهٔ او سید محمد عبد الله الحسینی رساله نشاط العشاق تألیف شیخ عبد القادر گیلانی را به اردوی دکنی ترجمه کرد ۔ شاه میران شمس العشاق بیجا پوری فرزند و سجاده نشین برهان الدین جانم (م۹۹۰ھ) رساله کلمة الحقائق را در تصوف تألیف نمود ۔ شاه میران جی حسینی معروف به میران خدا نما (م۱۰۷۴ھ) کتاب شرح تمهید تألیف عین القضات همدانی را به سال ۱۰۴۵ھ از فارسی به اردو در آورد میران یعقوب کتاب، شمائل الاتقیاء ودلائل الانقیاء تألیف رکن عماد الدین دبیر معنوی از فارسی ترجمه نمود (۱۰۷۸ھ) ۰ ۰ ۰ این کتاب‌ها که نمونه نثر ابتدائی و جانیفتاده اردوست همه در دکن تألیف شد و نشان میدهد که نثر اردو هم مانند نظم آن از دکن آغاز گردید۔

در هند شمالی ظاهراً قدیمترین نثر موجود اردو ده فصل فضلی شاعر در شرح وقایع طف و احوال شهدای کربلا ست که آنرا به سال ۱۱۴۵ھ از کتاب روضه الشهداء تألیف مولی حسین واعظ کاشفی سبزواری از فارسی

ترجمه کرد- بعد از آن ترجمه فصوص الحکم ابن العربی است که میر حسین متخلص به کلیم ترجمه آنرا بین سالهای ۱۱۸۸ و ۱۱۹۲ه به اتمام رسانید- میر محمد حسین عطاء متخلص به تحسین قصه چهار درویش امیر خسرو دهلوی را به نام نوطرز مرصع برای شجاع الدوله نواب اوده به نثری مصنوع و متکلف ترجمه نمود (۱۷۹۸م) میر امن دهلوی همین کتاب را بار دیگر به نام باغ و بهار به اردوی ساده وروان بر گرداند که از کتب درسی مدارس شبه قاره به شمار می رود - (۸۴)

در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری صدها کتاب در تفسیر و حدیث و فقه و مسائل مذهبی و عرفانی و اخلاقی به اردو تألیف و ترجمه شد که موجب تقویت و تکمیل اردو گردید - شاه رفیع الدین دهلوی (م ۱۲۲۳ه) و برادرش شاه عبد القادر ترجمه دقیقی از قرآن به اردو نوشتند که چون مراجع ایشان تفاسیر فارسی و عربی بوده غالب کلمات و صیغه تحریر درین ترجمه فارسی است - همزمان با این دو برادر، شریف الدین خان دهلوی (م ۱۲۱۶ق) نیز به سال ۱۲۰۸ق ترجمه ای از قرآن ترتیب داد که صورت ترجمه به معنی و تفسیر دارد -

در دانشکده فرت ویلیام کلکته

درحقیقت تاریخ زبان و ادب اردو،ورواج آن به صورت فعلی درمطبوعات و تالیفات و تبلیغات و تبشیرات دینی مدیون دکتر جان گلکرست انگلیسی (۸۵) نخستین رئیس دانشکدهٔ فرت ویلیام (۸۶) کلکته است که مستشرقی هند شناس بود و در فارسی و اردو سنسکرت مهارت داشت - این دانشکده رالرد ولزلی (۸۷) حکمران کل هند به سال ۱۸۰۰ میلادی تأسیس کرد تا افسران و ماموران انگلیسی در آنجا با السنه و معارف هند آشنا شوند و زبان اردو را که زبان مشترک هند شمالی است به خوبی فرا گیرند - استادان بخش اردوی این دانشکده که همه از فضلای مسلمانان هند بودند به تشویق و اصرار دکتر گلکریست در زبان اردو به تألیف و ترجمه پرداختند و نثر تفنی و صنعتی قدیم را رها کرده به زبان سادهٔ عامه چیز نوشتند و بیش از پنجاه کتاب درسی شامل

منتخبات و تاریخ و قصص و تذکره و نحو و صرف و مذهبیات تالیف کردند. که عمدةً ترجمه از فارسی بود ـ بعض خدمات دکتر گلکریست و همکاران او در دانشکده فرت ویلیام به شرح ذیل است :

۱ ـ به اهتمام او تحولی در نثر اردو پیدا شد و سبک پیچیده و مصنوع گذشته متروک گردید ـ او به استادان دانشکده دستور داد همانطور بنویسند که حرف می زنند و آنان علی رغم نا باوری قلبی خود در زبان اردو به تألیف و ترجمه به سبک ساده و مردمی پرداختند ـ

۲ ـ به دستور او کتب درسی که تا آن زمان به فارسی بود به اردو نوشته شد.

۳ ـ در دانشکده فرت ویلیام به همت دکتر گلکریست چاپخانه ای برای چاپ کتب درسی تاسیس شد و کتابهای ذیل به خط نستعلیق ـ که بعد ها خط رسمی و رائج اردو گردید ـ طبع گردید :

باغ و بهار ـ ترجمهٔ چهار درویش امیر خسرو دهلوی که به کوشش میر امن دهلوی متخلص به لطف نوشته شد و به چاپ رسید ـ چنانکه گذشت این کتاب را قبلاً به نام نوطرز مرصع باسبکی مصنوع و متکلف در لکهنو ترجمه کرده بودند ـ باغ و بهار در ۱۲۱۷ه به چاپ رسید ـ

گنجینه خوبی ـ اقتباس از اخلاق محسنی ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری که در ۱۲۱۸ تألیف گردید و مؤلف آن نیز میر امن دهلوی بود ـ

ترجمه گلستان سعدی ـ اثر میر علی شیرافسوس که در ۱۲۱۸ به پایان رسید

نثری نظیر ـ ترجمه مثنوی میر حسن که به وسیله میر بهادر حسینی به نثر اردو ترجمه شد ـ نام آن مثنوی سحر البیان است ـ

طوطی نامه ـ ترجمه قصه فارسی به همین نام که آنرا سید حیدر بخش حیدری به اردو برگرداند ـ همین مترجم تاریخ نادری میرزا مهدی خان منشی استرا آبادی را ترجمه نمود و خلاصه ای از کتاب روضه الشهداء کاشفی را به نام گل مغفرت به رشته تحریر در آورد ـ

ترجمهٔ قرآن به اردو و ترجمه تاریخ فرشته به اردو که هر دو به وسیله میرزا کاظم علی جوان صورت گرفت ـ

پند نامه سعدی ـ ترجمه مظهر علی خان ولا به اردو وی تاریخ فارسی

شیر شاهی را نیز به اردو برگرداند ـ
ترجمه عیار دانش به اردو به وسیله حفیظ الدین احمد ـ
ترجمه رسائل اخوان الصفا به وسیله مولوی اکرام علی به سفارش کاپتین تیلور (۸۸) ـ
نام استادان دانشکدهٔ " فرت ویلیام" و آثار ایشان که در تحول سبک اردو تاثیرکلی داشت درکتب تاریخ ادبیات اردو مسطور است ـ
در همان ایام مدارس شبانه روزی وابسته به کلیساهای انگلیس در سراسر شبه قاره دایر شد و زبان انگلیسی بین طبقه حاکمه و اعیان و درس خوانده ها رواج یافت و لفظ قلم و مطبوعات و سیاست و نشانه تجدد فرنگی مآبی گردید و موجب شد زبان فارسی از مقام سنتی و سیاسی فرود آید و در اردو تحولات بسیار در جهت نزدیکی به انگلیسی روی دهد ـ مبلغین مسیحی نیز که با توده‌های مردم سروکار دارند و می کوشند به زبان عوام حرف بزنند نطقها و نوشته‌های خود را به اردو ترتیب دادند و انجیل را به اردو ترجمه کردند که در ترویج زبان اردو نقش موثری داشت ـ

دانشکده‌های دهلی وعلیگره

بعد از فرت ویلیام مؤسسه علمی دیگری که به ترویج و ترقی و تجدد وبالا بردن سطح زبان و ادب اردو همت گماشت "کالج دهلی" بود ـ این دانشکده نخستین بار اردو را در تمام سطوح تحصیلی زبان تعلیم مقرر نمود واگر در فرت ویلیام کتابهای دینی ادبی و تاریخی به اردو ترجمه یا تألیف شد در کالج دهلی برای کلیه علوم اعم از ریاضی و طبیعی و ادبی به اردو کتاب نوشتند ـ به علاوه در ترویج انگلیسی و ترجمه کتب آن زبان به اردو سعی بلیغ به کار بردند و انجمن ترجمه (۸۹) با همکاری استادان و رجال دهلی گامهای بلندی درین راه برداشت ـ
یکی از رجال مسلمان هند که در ترویج فرهنگ و زبان انگلیسی بین مسلمانان و ساده سازی زبان اردو کوشش فراوان به کار برد سر سید احمد خان استاد کالج دهلی و موئسس کالج اسلامی علیگره بود (۱۸۱۷–۱۸۹۷م)

تالیفات ارزشمندی‌وی به اردو مثل "تفسیر قرآن والاخلاق الاسلامی و جلاء القلوب در سیرهٔ نبوی - و ترجمه کیمیای سعادت غزالی ... هم از لحاظ فکری و هم در الفاظ سبکی نو و ساده را بنیان نهاد که تا امروز پیروی می شود - شاید این سبک مولود تسلط او در فارسی یا در پیروی از سبک غالب دهلوی - شاعر و نویسنده فارسی و اردو - بوده است - (۹۰)

سید احمد خان‌چندی در انگلستان به مطالعه گذراند و پس از بازگشت به هند در سال ۱۸۷۵م "دانشکده اسلامی انگلیسی علیگره" را در شهر علیگره برای آشنا ساختن جوانان مسلمان با زبان و فرهنگ انگلیسی تأسیس نمود - این دانشکده که بعد ها به دانشگاه اسلامی علیگره تبدیل گردید موفق شد با برنامه‌های سر سید، توجه مسلمانان هند شمالی را به خود جلب کند و نهضت استقلال را پایه گذاری نماید که منجر به تأسیس حزب "مسلم لیگ" ومتعاقباً جمهوری اسلامی پاکستان گردید -

دانشکده دهلی در انقلاب ۱۸۵۷م و بعد از سلطه کامل استعمار بسته شد اما دانشکده های مراد آباد و غازی خان که توسط سید احمد خان، تاسیس شده بود و سپس دانشگاه علیگره و مؤسسات فرهنگی لکهنو و بمبئی ولاهور و رامپور و کللکته وحیدر آباد وکراچی ... رسالت آنرا ادامه دادند و اردو را به پایه امروزی رساندند -

از نویسندگان این عصر بایداز مولانا محمد حسین آزاد (م ۱۹۱۰م) مؤلف آب حیات وسخن دان پارس و قند پارسی به اردو-مولانا الطاف حسین حالی مؤلف حیات سعدی وحیات جاوید و یاد گار غالب - ومولوی نذیر احمد (م۱۹۱۲م) مترجم قرآن ونویسنده کتب دینی و اخلاقی و داستانی و مولوی ذکاء الله (م ۱۹۱۰م) مؤلف کتب ریاضی وطبیعی و سیاسی وجغرافیائی ومولوی سید احمد دهلوی مؤلف فرهنگ بزرگ آصفیه و شبلی نعمانی (۱۸۵۷–۱۹۱۴ع) مؤسس دارالعلوم اعظم گرهه و از بنیان گذاران ندوه العلما لکهنو نام برد - شبلی نعمانی فقیه و محدث و مورخی نامبردار بود - تاریخ ادبیات ایران از جمله تالیفات اوست که به فارسی هم ترجمه شده

و در نوع خود بی نظیر است (۹۱) ـ

درقرن بیستم میلادی ـ به خصوص بعد از جنگ جهانی اول ـ با توسعه صنعت چاپ ونشر جراید ومجلات بی شمار به اردو و پیشرفت صنعت سینمای ناطق و رواج صفحات موسیقی و سلطه سیاسی و ادبی زبان انگلیسی نه تنها فارسی نویسی متروک شد و از آن همه روزنامه و مجله فارسی که در لاهور و دهلی و لکهنو و کلکته و بمبئی ۰ ۰ ۰ به چاپ میرسید اثری نماند بلکه اردو در سایه انگلیسی قرار گرفت و در فنون ادب مثل رمان نویسی و سناریو نویسی و نمایشنامه نویسی و داستان کوتاه و مقالات سیاسی و انتقادی ۰ ۰ ۰ به موازات آن پیشرفت نمود و واژه های بی حساب انگلیسی را پذیر اگردید(۹۲)

بعد از استقلال پاکستان

بعد از تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان از آنجا که زبان اردو با خط نستعلیق فارسی شعار مسلمانان شبه قاره است بنیان گذاران این دولت نوبنیاد آنرا زبان رسمی اعلان کردند ـ لیکن چون زبان انگلیسی در منطقه ریشه دوانیده وزبان علم و تجارت وسیاست بین الملل است درپاکستان مانند سایر کشورهای شبه قاره موقعیت خود را حفظ کرده و تا امروز زبان رسمی و علمی است ـ معذلک ادارات و مؤسسات دولتی با شرکت وجوه ادباء و محققان تشکیل گردیده است ، این زبان را حفظ کنند و ترقی دهند و رفته رفته به جای انگلیسی بنشانند ـ اهم این مؤسسات : (۱) انجمن ترقی اردو (۲) مجلس ترقی ادب (۳) بزم اقبال (۴) اکادمی اقبال (۵) اداره مطبوعات فرانکلین (۶) اردو اردو فاوند یشن (۷)حلقه ارباب ذوق (۸)ادارهٔ ثقافت اسلامیه(۹) اکادمی اردو می باشدبه علاوه مطبوعات پرمغز و پر خواننده و کثیر الانتشار اردو پیشرفتهای چشم گیر حاصل کرده و دانشگاهای پاکستان بخصوص در لاهور وپیشاور وسند وکراچی و سایر مجامع علمی و ادبی سراسر کشور برای توسعه و ترقی اردو مساعی جمیله مبذول می دارند وکتب ارزنده انتشار می دهند که از جمله آنها " اردو دایره معارف اسلامیه" نشریه دانشگاه پنجاب لاهور است که به وسیله دانشمند فقید مولوی محمد شفیع (۹۳) تأسیس شد

ومجلدات بسیار از آن انتشار یافته است ـ خوشبختانه افکار عمومی مسلمانان پاکستان طرفدار اردو است وکوششهای مستمر اهل قلم وشاعران اردو نوید می دهد که این زبان ملی میراث فرهنگ اسلامی و جانشین و وارث زبان فارسی است به ترقیات بیشتری نائل آید ـ

پیوندهای ناگسستنی اردو با فارسی

اگرچه صرف و نحو و جمله بندی و افعال و حروف و موصولات و به طور کلی چهار چوب اردو تابع زبان پاراکریت است اما بعد از استحکام دولت های شیعی مذهب اسلامی در دکن وامپراطوری گورکانی در دهلی لهجه های هند شمالی با فارسی ترکیب شد و از آمیزش کلمات فارسی بالهجه "برج بهاشا" و لهجه هندی دکنی زبان اردو به وجود آمد که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره در هند و پاکستان و بنگله دیش(۹۳)و از زبانهای وسیع و پربار اسلامی است.عناصر فارسی در زبان اردو به شرح ذیل است ـ

۱ ـ واژه های شرعی ـ هندوان بعد از غلبه مسلمانان چاره ای جز تقلید از گفتار و کردار و تکرار شعارهای ایشان نداشتند ـ از سوی دیگر عبادات و اعتقادات وشعائر کیش جدید با شریعت هندوئی اختلاف مبدئی و اساسی داشت و می بایست هم فرائض وسنن اسلام و هم نامها و اصطلاحات شرعی را می آموختند ـ ازبنرونخستین دسته از واژه‌های فارسی دری (مخلوط با عربی و احیاناً ترکی) که در لهجات هند شمالی واردشد همین کلمات دینی بوده مانند :اسلام، قرآن ـ امت ـ ملت ـ سنت ـ خدای ـ پیغمبر ـ خواجه کائنات ـ رسول الله ـ خلیفه ـ امام ـ نماز ـ روزه ـ خمس ـ زکات ـ حج و جهاد و سجاده و محراب ومنبر ۰ ۰ ۰ و صدها واژه شرعی دیگر که در ایران قبلاً رائج شده بود ـ

۲ ـ اصطلاحات تصوف ـ تصوف در هند زمینه های دیرین دارد و بهترین مشوق هندوان برای قبول اسلام و استوارترین رابطه اسلام با هندوئزم و ضامن بقا و توسعه شریعت محمدی در شبه قاره است ـ قدیمترین صوفی مسلمان که در لاهور مقیم شد و در هم آنجا درگذشت ابوالحسن علی

بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (م۴۶۵ه) مصنف کتاب کشف المحجوب نخستین کتاب فارسی در تصوف بود ـ بعد از او پیشوای مشائخ هند خواجه معین الدین چشتی سنجری (یا سجزی ۵۳۷–۶۳۳ه) از سیستان به هند آمد و در اجمیر ساکن شد و همانجا در گذشت سپس مشائخ دیگر چون بهاءالدین زکریا ملتانی (م ۶۶۵ق) پیشوای سهروردیه هند و خواجه نظام الدین اولیاء ملقب به سلطان المشائخ (م ۷۵۷ق) و قطب الدین بختیار کاکی و فرید الدین شکر گنج و نصیر الدین اودهی ... که همه فارسی زبان بودند در هند بساط ارشاد گستردند و مریدان فراوان جمع آوردند و اسلام را از طریق تصوف رائج کردند و سلسله‌های سهروردی و چشتی و

قادری و رفاعی ... را تأسیس و خانقاه های بی شمار در سراسر هند بنیان نهادند ـ طبیعی است که مشائخ فارسی زبان اصطلاحات صوفیانه رائج در ایران را بر زبان راندند و مریدان همان کلمات را تکرار می کردند در نتیجه همه کلمات و اصطلاحات عرفانی فارسی در زبان اردو وارد گردید مثل: صوفی ، عارف، شیخ، پیر، زاهد، مراد، مرید، خانقاه، مصطبه، ریاضت، فتوح، چله نشینی ، ذکر، تسبیح ، خرقه، دلق، مرقع، رند، شاهد، قلاش، طامات، خرابات، شطحیات ... وغیره ـ

۳ ـ نام‌های جامه و خوراک و اثاثه زندگی ـ تمدن اسلامی از دربار و سرای امراء و اعیان مسلمان و بدوسیله رجال و صدور و حکیمان و فقیهان و شاعران و بازرگان و مسافران ایرانی در شبه قاره رواج یافت و نو مسلمانان سبک زندگی و کمالیات ایرانی را همراه با نامهای ملبوسات و ماکولات و اثاثه زندگی که در ایران وسایر بلاد اسلام رایج بود از ایشان آموختند مانند : لباده ، کرته، قبا، چوخا(۹۵) ستین، گریبان، پی جامه، ازار، عمامه، دستار، رومال شال، دوشاله، تکیه(۹۶)، گاوتکیه، برقع، کلاه، پوستین، خوان، دستارخوان، خوان سامان(۹۷)، طبق، دیگ، چمچه، کفگیر، رکابی (۹۸)، چپاتی (۹۹)، شیرمال، باقرخانی(۱۰۰)، فرنی، پلاو، زرده (۱۰۱)، مزعفر، متنجن (۱۰۲)، قورمه، هریسه، حریره، یاقوتی، مربی، آچار، گلاب (۱۰۳)، بیدمشک ، پالوده، پسته ، بادام ، شهتوت،

منقی، بیدانه، خوبانی، انجیر، سیب، بهی، ناشپاتی (۱۰۴)، انار.

۴ - کلمات متفرقه - همانطور که کلمات تازی در فارسی بی شمار است واژه‌های فارسی راهم در اردو نمی توان محدود نمود - کلمات ذیل از آن جمله است: حمام، کیسه، صابون، شمع، شیشه، شمعدان، فانوس، گلگیر، رفیده (۱۰۵)، مشک، ساقی، حقه، پنجه، تفنگ، تخته نرد، بندوق، گنجفه، دلال، فراش، مزدور، وکیل، صراف، جلاد، مسخره، نصیحت، لحاف، توشک، چادر، صورت، شکل، چهره، طبیعت، مزاج، برف، فاخته، قمری، کبوتر، بلبل، طوطی، پر، دولت، قلم، سیاهی، روشنی، سرخی، رقعه، عینک، صندوق، کرسی، تخت، لگام، رکاب، زین، تنگ، پوزی، نعل، کوتل، عقیده، غلط، صحیح، رسد، کاریگر، واسوخت، غسل خانه، همدرد، زور و شور، امام باره، امام ضامن (۱۰۹) -

۵ - از ریشه های فارسی دری در اردو مصادر و افعال باپسوند پارا کریت می سازند، مانند گزرنا یعنی گذر کردن و کرنا* یعنی کردن - یا اینکه ادات تذکر و ثانیت پارا کریت بر واژه‌های فارسی می افزائید مانند مرغا یعنی خروس و مرغی یعنی ماکیان -

۶ - در اردو گاه کلمات پارا کریت را با فارسی مرکب می کنند مثل موتی محل (۱۰۷) و برجی خانه (۱۰۸) -

۷ - در اردو حرف شرط فارسی "اگر" به کار می رود -

۸ - در اردو أدوات استثناء سوا، ماسوا، الا، الانه** ... از فارسی گرفته شده است -

۹ - حرف نفی نه یانی در اردو رائج است -

۱۰ - ادوات تاکید و اضراب و ایجاب فارسی مانند البته، ضرور، زنهار، لیکن، در اردو معمول است -

۱۱ - حرف تردید و اختیار "یا" از فارسی به اردو راه یافته است -

۱۲ - ادوات تمنی کاش و کاشکی و الهی (۱۰۹) ... مانند فارسی در اردو هم به کار می رود -

---

* اصلاً از ریشه "کر" (Krr) سانسکریت است -

** ونه : وگرنه -

۱۳ - یاء نسبت فارسی و عربی در اردو هم رائج شده است -

۱۴ - بعض کلمات دری در اردو از معنی اصلی منحرف شده است مانند غضب و سرکاری و تحصیل و چه میگویان و ... که به معنی شدید و دولتی و شهر سنان و اقوال مختلف استعمال می شود -

۱۵ - گاه کلمات فارسی در اردو تغییرشکل پیدا می کند مثل افراتفری یعنی افراط و تفریط و وقلانچ یعنی قلاش و خیرسلا یعنی خیر و صلاح ...

۱۶ - چون شعر و ادب اردو در دربارهای دکن و دهلی ترقی کرد و دربارهای مذکور صبغه فارسی داشت ومجمع شعرای ایرانی وپارسی گو بود ازینرو درمعانی و افکار به کلی تابع فارسی است و تشبیهات و استعارات و کنایات و مضامین و تمثیلات و روایات و قصص فارسی عیناً به آن منتقل شده است -

۱۷ - شعر اردو زمانی نضج گرفت که شیوهٔ نازک خیالی پیچیده اندیشی معروف به سبک هندی بر غزل فارسی حکومت می کرد و شاعران بزرگی چون فغانی و غزالی وعرفی وکلیم و طالب و سلیم و قدسی و صائب و بیدل ... آنرا به سرحد کمال رسانده بودند ازینرو غزل سرایان اردو گه در لفظ و وزن تابع شعر فارسی بودند در شیوهٔ جدید نیز از شاعران ایرانی پیروی می کردند - به عبارت دیگر سبک هندی را که غزلسرایان عصر گورکانی وصفوی ابداع کردند و در عصر قاجار در ایران رو به ضعف نهاد در غزل اردو جاودان باقی گذاشتند -

۱۸ - اسالیب و انواع نظم و نثر و اصول و قواعد بلاغت و معانی و بیان و بدیع و ضوابط عروض و قافیه و انشاء و ترسل در اردو مانند فارسی است -

۱۹ - خط نستعلیق فارسی را مسلمانان برای زبان اردو تا امروز محفوظ داشته اند -

۲۰ - در شعر اردو از عهد ولی دکنی تا زمان غالب و اقبال و جوش و فیض یعنی تا عصر حاضر به سبب غلبه عنصر ایرانی در دربارهای دکن و دهلی و تشیع اغلب شاعران اردو و در پرتو مضامین عالی و انقلابی که در ادبیات شیعه فراوانست جلوه‌های محبت اهل بیت و مناقب و مراثی ایشان سایر

مضامین را تحت الشعاع خود ساخته است ـ

خوشبختانه نه علی رغم تطاول کلمات و افکار انگلیسی برارد و دور ماندن مسلمانان شبه قاره از ایران و تبدیل های پیاپی واژه‌های دینی و اجتماعی و سیاسی و فلسفی و نامهای جغرافیائی در نیم قرن اخیر در ایران، زبان اردو هنوز کلمات و معانی اسلامی و ضوابط نظم و نثر فارسی را حفظ نموده و بیش از پنجاه در صد کلمات آن حتی در مطبوعات و محاوره عامه فارسی باقی مانده است ـ بهترین گواه این پیوستگی سرود ملی جمهوری اسلامی پاکستان است که عالیترین نمونه اردوی معاصر و جذاب ترین ترانه وطن دوستی می باشد و اثر طبع ابوالاثر حفیظ جالندهری رحمة الله علیه است ـ سراسر این ترانه به استثنای یک حرف اضافه "کا" در بند دوم فارسی است و نویسنده با نقل آن مقالت خویش را به پایان می برد :

پاک سر زمین شاد باد
کشورِ حسین ٭ شاد باد
تو نشانِ عزمِ عالیشان
ارضِ پاکستان
مرکزِ یقین شاد باد
پاک سر زمین کا نظام (۱۱۰)
قوتِ اخوتِ عوام
قوم، ملک، سلطنت٭٭
پاینده تابنده باد
شاد باد منزل مراد
پرچمِ ستاره و هلال
رهبرِ ترقی و کمال
ترجمانِ ماضی، شانِ حال

٭ بروزن سعید از ریشه حسن و به معنی زیبا و نیکو

٭٭ همریشه با تسلط به معنی مطلق حکومت و حاکمیت ـ

جانِ		استقبال
سایهٔ	خدای	ذوالجلال

حواشی و توضیحات

۱ ـ مار نزد هندوان قدیم مظهر حیات و جنبش و رجولیت بود ـ مار تاجدار افسانه‌ای آنان ناگ Naga نام داشته است ـ

۲ ـ هندوان ماده گاو را مادر می خوانند و از بول و فضله آن تبرک می جویند ـ

۳ ـ بوزینه افسانه‌ای معبود هندوان هنومان Hanuman نام دارد ـ

۴ ـ آریا های قدیم مظاهر قوای طبیعی را شخصیت‌های زنده می‌پنداشتند و می پرستیدند ـ سرود های ریگ ودا در ستایش همین آلهه است ـ آسمان ـ که آنرا دیا اوه Dayauh یا ورونه Varuna می نامیدند بر خدایان دیگر برتری داشت ـ ایندره Indra خدای رعد و برق و باران و آسویوس Asuius خدای فجر و میثره Mithra (مهر) خدای خورشید و رب النوع انوار و آگنی Agni رب النوع آتش همه معبود هندوان بودند ـ

۵ ـ لینکا Linka تمثالی شبیه آلت تناسلی مرد بود که هندوان می پرستیدند ـ

۶ ـ امتیاز طبقاتی در بین آریاهای قدیم (هند و ایرانی) از احوال لا یتغیر و از ارکان شریعت بود ـ

۷ ـ این رسم را "ستی" Sutti می گفتند ـ بعد از غلبه انگلستان بر هند رسماً ممنوع گردید ـ

۸ ـ منع کشتن موالید اناث نخستین قانون بود که بعد از سلطه انگلستان بر هند وضع و اجراء گردید ـ

۹ ـ حق داشتن چند شوهر برای یک زن Polyandry هنوز هم در سریلانکا (قانون کندی) و تبت باقیست

۱۰ ـ حق داشتن چند همسر برای یک مرد Polygamy به طور

تا محدود بین هندوان جاری بود -

۱۱ - این طبقه را هندوان ملیچ Malich و پاریا parya ، اچوت Achut و در انگلیسی Untouchable غیر قابل لمس یا Schedule Caste طبقه سافله گویند -

۱۲ - اسلام آئین صلح و مساوات و حمایت از طبقه مستضعف است " و یضع عنهم اصرهم والا غلال التی کانت علیهم " (سوره اعراف آیه ۱۵۷) ازینرو در ایران و هند این طبقه نخستین گروه مسلمان بودند-

۱۳ - ابو سعید مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی عتکی (۷-۸۳ق) سردار و فاتح بزرگ عصر اموی -

۱۴ - خیبر گذرگاه باریکی درکوههای هندوکش است که جلال آباد افغانستان را به پیشاور پاکستان می پیوندد -

۱۵ - محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی (۶۲-۹۸ق) فاتح سند و ملتان -

۱۶ - محمد بن قاسم یکسال در شیراز ماند و در آنجا سپاهیانی استخدام کرد در راه کرمان و بلوچستان و مکران نیز جمع کثیری را با خود همراه گرفت - علی بن حامد کوفی - چچ نامه/۹۸، ۹۹ دهلی ۱۹۳۹م- و تاریخ معصومی/۲۱ -

۱۷ - سید معصوم بکری - تاریخ معصومی /۲۶ به تصحیح دوست فقید دکتر دادو پوته - بمبئی ۱۹۳۸م-

۱۸ - نام این زن لادی بود که به حباله نکاح محمد بن قاسم در آمد -

۱۹ - تعلیقات چچ نامه/۲۶۷ -

۲۰ - همان ماخذ /۲۶۸

۲۱ - مجموعه مقالات دوست فقید دکتر هادی حسن - کشتی رانی ایرانیان/ ۵۲ تا ۵۹ حیدر آباد ۱۹۵۶م و مجله ثقافة الهند - العلاقات التجاریه بین العرب والهند - ژوئن ۱۹۵۰ مقاله دوست فقید علامه سید سلیمان ندوی-

۲۲ - ثقافة الهند - الثقافة الهندیه و وصول المسلمین الی الهند - مارس ۱۹۵۰ مقاله دوست فقید دکتر تارا چند -

۲۳ - سومنات کلمه ایست مرکب از سوم یعنی ماه و نات یعنی مخدوم روبهم یعنی مخدوم ماه - نام بتی بوده به شکل آلت تناسلی مرد در معبدی به همین نام در محل براباس در شبه جزیره گجرات.-

۲۴ - زین الاخبار گردیزی - چ برلین - به تصحیح مرحوم دکتر محمد ناظم / ۶۶ -

۲۵ - سالنامه رسمی هند ۱۹۵۹ م ص ۶۶ نشریه وزارت اطلاعات هند -

۲۶ - بعد از بنای نظامیه بغداد و سایر بلاد ایران به امر خواجه نظام الملک در شهرهای بزرگ اسلامی هند نیز چنین مدارس ساخته شد - امروز در هند مدارس قدیم را نظامیه گویند -

۲۷ - Lahore Past and Present, PP 24-40 Lahore, 1952
تألیف دوست دانشمند پرفسور محمد باقر -

۲۸ - مقدمه نویسنده این سطور بر اسرار خودی و رموز بی خودی/ص سیزده- تهران ۱۳۵۷هش -

۲۹ - نام این مسجد عالی قبه الاسلام است که امروز به غلط قوة الاسلام خوانده می شود -

۳۰ - قطب مینار ۲۳۹ پا یا قریب هشتاد متر ارتفاع دارد -

۳۱ - متوفی به سال ۶۳۳ه -

۳۲ - ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ق) اصلاً از خراسان بود - در کوفه متولد شد و در بغداد در گذشت بر مزار وی لوحی بزرگ و مرمرین است و روی آن این حدیث نبوی را نوشته دیدم " لوکان العلم بالثریالناله رجال من فارس " -

۳۳ - یوسف عادل شاه در ذیحجه ۹۰۸ سلطنت بیجاپور دکن را رسماً دولتی شیعه اعلام کرد و بعد از آن سفیری بنام سید احمد هروی باتحف و تبریکات و نامه های مشعربر تهنیت و مبارکباد و مبنی بر

اخلاص نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد ـ

۳۴ ـ محمد قاسم هندو شاه ـ تاریخ فرشته/۵۷۷ـ۵۷۸ـ بمبئی ۱۸۳۲م ـ

۳۵ ـ خواجه جهان ملک التجار محمود گاوان ممدوح جامی و از صدور بزرگ ایران در هند بود (۸۰۸ـ۸۸۶ ه) ـ

۳۶ ـ A History of Shah Ismail Safawi, 67, Aligarh, 1939.
تألیف دانشمند استاد راجه دکتر غلام سرور مدظله ـ

۳۷ ـ اردو دایره معارف اسلامیه ۳۳۲/۲ لاهور ۱۳۸۶ه مقاله مرحوم مولوی عبدالحق رئیس انجمن ترقی اردو ـ پاکستان ـ

۳۸ ـ ثقافة الهند ـ شماره اول/۹۰ مقاله مهیش پرشاد ـ مارس ۱۹۵۰ع ـ

۳۹ ـ استاد مرحوم ملک الشعراء بهار ـ سبک شناسی ۲۸۱/۳ تهران ۱۳۲۱هش

۴۰ ـ فرخی که همراه محمود مکرراً به هند رفته در قصائد خود نامها و کلمات هندی آورده ومنوچهری نیز کلمات هندی به کار برده است ـ مثلاً (لنگن) که نوعی روزهٔ هندوان است در یک جا از اشعار او دیده مشیود ـ

الاتامومنان دارند روزه　　الاتا هندوان گیرند لنگن

وسنائی نیز آورده است ـ

لنگنت گر تراکند فربه　　سیر خوردن ترا زلنگن به

۴۱ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۳۲/۲ـ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول ۶۴/۱ ـ آله آباد ۱۹۲۹ ـ

A History of Persian Literature at the Mughul Court by M. Abdul Ghani.

۴۲ ـ همان مآخذ / ۶۶/۲

۴۳ ـ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول/۶۷/۱ ـ

۴۴ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۳۵/۲ ـ

۴۵ ـ شمس العلما مولوی محمد حسین آزاد ـ آب حیات/۶ لاهور ۱۹۵۰م ـ

۴۶ ـ اردو کلمه ترکی مغولی است یعنی مجموعه سپاهیان باهمه وسائل و ادوات که به جائی گسیل دارند ـ لشکر گاه ـ

۴۷ ـ تیمور در فتح دهلی صد هزار مرد بالغ را سر برید ـ رجوع شود به :
Majumdar. An Advanced History of India /336, London 1956.

۴۸ ـ آزاد بلگرامی ـ خزانه عامره/۳۷ کانپور ۱۸۷۱م ـ

۴۹ ـ رام بابوسکسینه ـ تاریخ ادبِ اردو ـ ترجمه میرزا عسکری به اردو از انگلیسی ۳ تا ۷ لکهنو ۱۹۲۹م ـ

۵۰ ـ اسرار خودی با شرح و مقدمه نگارنده این سطور/۱۵ تهران ۱۳۵۷هش ـ

۵۱ ـ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول/۶۸ ـ

۵۲ ـ ملک محمد جائسی شعر اردو را به خط فارسی نوشت ـ

۵۳ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۳۶/۲ به بعد ـ

۵۴ ـ ص ۳۴۴/۱ ـ

۵۵ ـ ۳۳۵/۱ کلکته ۱۸۶۹م ـ

۵۶ ـ به همین سبب بسیاری از واژه‌های فارسی اصیل در اردو رایج است که امروز در فارسی ایرانی به کار نمیرود ـ

۵۷ ـ در عمارت چهل ستون اصفهان تابلو بزرگ وزیبائی از دیدار همایون و شاه عباس بر دیوار منقوش است ـ

۵۸ ـ امپراطوران مغول کبیر به زبان فارسی بیش از سلاطین صفوی علاقه داشتند ـ زبان رسمی و درباری ایشان فارسی بود در صورتیکه در دربار صفوی ترکی بر فارسی غلبه داست ـ

۵۹ ـ تاریخ ادب اردو/۲۱ ـ

۶۰ ـ رجوع شود به : An Advanced History of India, PP. 777-782.

۶۱ ـ به همین جهت مولویان حنفی به او لقب محی الدین دادند ـ

۶۲ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۴۴/۲ ـ

۶۳ ـ همان مأخذ ۳۴۵/۲

۶۴ ـ تاریخ ادب اردو ۱۱۳ به بعد ـ

۶۵ ـ همان مأخذ/۱۲۷ ـ

۶۶ ـ همان مأخذ/ ۱۴۳ ـ

۶۷ ـ آب حیات / ۳۰۲ ـ

۶۸ ـ خزانه عامره / ۹۷ ببعد ـ

۶۹ ـ رجوع شود به : An Advanced History of India, P. 1013.

۷۰ ـ قهوه خانه ابتدا در هند ساخته شد ـ ترجمه Coffee House. است ـ قهوه خانه ها در لکهنو از اماکن محترم و مجمع شعرای اردو بوده است ـ

۷۱ ـ امام باره در فارسی هند واردو تکیه و محل روضه خوانی و تعزیه است ـ

۷۲ ـ محمود محمود ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ۱۷۴۲/۶ تهران ۱۳۳۲هش ـ غازی الدین حیدر نواب اوده حدود یکصدلک روپیه از املاک خود را وقف کرده بود که سود ماهیانه آن که حدود ده هزار روپیه می شد نیمی به مجتهد اعلم در نجف و نیم دیگر به مجتهد بزرگ کربلا برای معاش طلاب داده می شد ـ این وجه مرتباً به علماً کارسازی می شد ـ هاردینگ وزیر مختار انگلیس ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۶م مأموربدربار مظفر الدین شاه بوده دریاد داشتهای خود (به نقل مرحوم محمود) اسامی علمای مذکور را نوشته است ـ

۷۳ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۴۶/۲ ـ

۷۴ ـ تاریخ ادب اردو/۳۱۲ به بعد ـ

۷۵ ـ همان مأخذ/۳۷۴ به بعد ـ آب حیات ۴۴۸ به بعد ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۴۷ به بعد ـ

۷۶ ـ تاریخ ادب اردو/۳۹۶ به بعد ـ

۷۷ ـ محمد بن صفدر حسینی ملقب به جمال الدین معروف به افغانی یا اسد آبادی (۱۲۵۴ـ۱۳۱۵ ه) پیشوای نهضت های اسلامی در مصر و ایران و هند ـ تولد در اسد آباد یا اسعد آباد و متوفی در استانبول و مدفون در کابل ـ برای شرح حال او رجوع شود به الاعلام زرکلی ۳۷/۷ـ۳۸ مصر ۱۳۷۵ه ـ تاریخ الاستاذ الامام تألیف محمد رشید رضا ۲۷/۱ـ۱۰۲ مصر ۱۳۵۰ه ـ تاریخ الصحافة العربیه

تالیف فیلیپ دی طرازی ۲/۲۹۳-۲۹۹ بیروت ۱۹۱۴م - مقاله گولد صیهر در دائرة المعارف اسلامی - ترجمه عربی ۹۵/۷ مصر ۱۹۵۷م -

۷۸ - الطاف حسین حالی و خواجه غلام الثقلین (داماد پسر حالی) غلام السیدین (پسر خواجه) از نویسندگان و فرهنگیان مشهور و از آزاد یخواهان و استقلال طلبان بودند - سیدین قائم مقام و معاون وزیر فرهنگ هند بود -

۷۹ - شرح حال و آثار مرحوم اقبال را مفصلاً در مقدمه اسرار خودی و رموز بی خودی (تهران ۱۳۵۷هش) نوشته ام -

۸۰ - محمد علی "جیناه" معروف به جناح و ملقب به قائد اعظم (۱۲۹۳هـ/ ۱۸۷۶م) کراچی - ۱۳۶۸هـ/۱۹۴۸م کراچی) رهبر مسلمانان هند و اولین رئیس کشور پاکستان - "جیناه" یعنی لاغر عنوان خانوادگی قائد اعظم بوده است -

۸۱ - مقالهٔ نویسنده در شماره فارسی مجله اقبال آکادمی پاکستان ۱-۱۳ بهمن ۱۳۶۴ لاهور -

۸۲ - در همه زبانها تاریخ نظم بر نثر مقدم است - قدیمترین کتابهائی هم در دست است مانند وداها وگاتها موزون است -

۸۳ - امروز هم هندوان می کوشند واژه‌های فارسی و عربی را در اردو (هندوستانی) با واژه‌های سنسکریت تبدیل کنند و آنرا با خط " دیوناگری" می نویسند -

۸۴ - اردو دائره معارف اسلامیه/ ۳۵۶ -

۸۵ - Dr. John Gilchrist (۱۷۵۹-۱۸۴۷ م) -

۸۶ - Fort William College

۸۷ - Lord Wellesley

۸۸ - این شخص ناظم دانشکدهٔ فرت ویلیام بود -

۸۹ - Translation Society. اردو دائرة معارف اسلامی/۳۵۷ -

۹۰ـ هنوز هم زبان فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه علیگره زنده یا مفهوم است ـ در سالهای ۳۳ـ۱۳۳۴هش که در آن دانشکده تدریس می کردم دانشجویان و مستمعان ترجیح می دادند به فارسی سخن بگویم ـ مرحوم دکتر ذاکر حسین رئیس وقت دانشگاه (بعد رئیس جمهوری هند) و مرحوم دکتر هادی حسن استاد و رئیس قسمت فارسی دانشگاه علیگره به فارسی هم سخن می گفتند ـ

۹۱ـ تاریخ ادب اردو ۴۶/۲ به بعد ـ

۹۲ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۵۹/۲ ـ

۹۳ـ استاد دانشگاه پنجاب لاهور که به دعوت دولت مصدق در سال ۱۳۳۱هش همراه با پانزده تن از جمله استادان فارسی پاکستان از جمله پرفسور راجه غلام سرور حفظ الله به ایران آمد ـ راقم این سطور نیز در آن وقت رایزن فرهنگی ایران در پاکستان بود افتخار میزبانی هیات مذکور را داشت ـ

۹۴ـ بعد از استقلال بنگله دیش در سال ۱۹۷۱ع و جدا شدن آن از پاکستان زبان بنگالی در آنجا تعمیم یافته و زبان اردو روبه ضعف رفته است ـ

۹۵ـ چوخا ـ جامه نمدین و پشمین چوپانانست ـ

۹۶ـ تکیه در اینجا یعنی بالش و متکا ـ

۹۷ـ خوان سامان ، یعنی آشپز ـ

۹۸ـ رکابی یعنی بشقاب ـ

۹۹ـ چپاتی ـ شاباتی ، یعنی نوعی لواش ـ

۱۰۰ـ باقر خانی نوعی شیرنی و "دسر" است ـ

۱۰۱ـ زرده یعنی پلاو که با زرده تخم مرغ پخته باشند ـ

۱۰۲ـ متنجن ـ نوعی پلاو است که با مغز پسته و کشمش و مخلفات دیگر ـ

۱۰۳ـ گل سرخ را در زبان اردو گلاب گویند ـ

۱۰۴ـ ناشپاتی نوعی گلابی است (شاه میوه) ـ

۱۰۵ـ رفیده ـ بالش کوچکی است که خمیرنان را برآن بندند و به دیوارهٔ

تنور چسپانند ـ

۱۰۶ـ امام ضامن دعا و تعویذ بست که بر باز و بندند ـ

۱۰۷ـ موتی در هندی یعنی مروارید و موتی محل یعنی کاخ مروارید ـ

۱۰۸ـ برجی خانه " باورچی خانه " یعنی آشپز خانه ـ

۱۰۹ـ الهی یعنی خدای من در اصل برای دعابوده و در محاوره در محل تمنی و ترجی به کارمی رود ـ

۱۱۰ـ یعنی : نظام سر زمین پاک ـ

نجیب مایل هروی

وابسته به بنیاد پژوهشهای اسلامی - مشهد - ایران

عشق به جلال و آثار کمال

۱ - مدخل

این جهان همچون درختست ای غلام
ما برو چون میوه های نیم خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را
ز آنکه در خامی نشاید کاخ را
چونکه پخت و گشت شیرین لب گزان
سست گیرد شاخها را بعد از آن
سخت گیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون آشامی است

«مولوی»

مع الأسف عصبیب و" مذهب گویی " برغم رهنمودی های قرآنی ، در میان آدمی، به گونه های مختلف وجود داشته است و دارد، و با آنکه مأثرفرهنگ اسلامی پیوسته به رد و طرد آن توصیه کرده اند و توکید دارند، ولی گاهگاهی "مذهب گویی" های در وحشتناکترین صور و اشکالش عنوان شده و پاره‌ای از مسلمات و بدیهات را وارونه و واژگونه کرده است - از آن جمله است مسألهٔ ستیز با فلسفه و حکمت که باظهور حجةالاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) بصورت تند و گاه فریبنده عنوان شد(۱) و در دوره‌های مختلف، به کارکرد مخرّب و اندیشه زدایش ادامه داد، و هرگاه که حکمت و فلسفه، راهی و روشی در پیش می گرفت، حکومتها در اضمحلال و معدوم کردن آراء و آثار فلسفی اهتمام می ورزیدند (۲) -

در سدهٔ ششم و هفتم نیز، که آثار فارابی و ابن سینا و ابو بکر زکریا و ... رونق یافته، و مورد تحشیه و تعلیق صاحب نظران قرار گرفته بود، خلیفهٔ عباسی الناصرالدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲) را به وحشت انداخت. و بر آنش داشت که از یکسو در نابودی آثار حکما و فلاسفهٔ اسلامی کَلَم شود و بسیاری از مآثر فلسفهٔ اسلامی را به آب بشوید، و از دیگر سو از نامور ترین و بزرگوار ترین عارف صوفی درد و طرد فلسفه مدد جوید و آن شهاب الدین عمر سهروردی بود -

در خصوص سهروردی و کتابشناسی آثارش، تاکنون به زبان فارسی نگاشته ای مجموع نداریم و نیز از دید انتقادی به او و طریق سلوک او کمتر نگریسته ایم، نگارنده درین گفتار می کوشد تا قلمی و رقمی - هر چند ناسخته و نارس - به این خلا اندازد، باشد که مفتاح تحقیق و تتبع گسترده تری پیرامون آن عارف اندیشه ور و آثارش گردد -

II - عشق به جلال

ابو حفص (یا ابو عبدالله) عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عمویه قرشی بکری سهروردی صوفی (و ۵۳۹ ف ۶۳۲) در دورانی پا به عرصهٔ عرفان گذارد که تاریخ تصوف بزرگانی — که از نظرگاهی با او شباهتی در زمینهٔ پسندهای سیر و سلوک دارند - چونان ابو طالب مکی، قشیری، محمد غزالی، روز بهان مصری، اسماعیل قصری، ابو نجیب سهروردی، عبدالقادر گیلانی و ... پرورانیده بود، و پیم وی در روزگاری می زیست که صوفیانی چون منصور حلاج، با یزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، ابن فارض، عین القضاة، شیخ اکبر محی الدین بن عربی ... نازکترین و زیباترین اندیشه‌های عرفانی را به دنیای تصوف عرضه کرده بودند - به عبارتی دیگر سیمای دوگانهٔ تصوف "جمالی" و "جلالی" یا تصوف عشق آمیز و تصوف سنت گرا در عصر وی از هر روزنه‌ای، جلوه ای داشت روشن، بطوریکه تصوف عشق آمیز در زمانهٔ او به اوج شکفائی خود رسیده بود، نمونه‌های زیادی، همانند او، درمیان مشایخ صوفیه جست و جو کرد و آن

راهی بود که در آن ظواهر آداب و بواطن آنها، بدون هیچگونه تداخل و تعارضی جمع می شد، در حالی که فراهم آوردن ظاهر آداب و باطن عشق خالی از صعوبت نیست و بدون تردید محدودیتهایی را عنوان می کند و پسندهای نازک را ناپسند می نمایاند- چنانکه شهاب الدین سهروردی که به اینگونه اجتماع گرایش بسیار شدید وعمیقی داشت، نتوانست که از برخی پسندهای تنگ ومحدود بدور ماند، زیراکه وی نتواست پسندهای نازک ورفیق و جمالی اوحد الدین کرمانی را بر تابد، او را مبتدع و زندیق خواند(۳) و آثاری چون شفای ابو علی سینا را به آب شست، ودررد فلاسفه وطرد آراء آنان، بی آنکه همانند امام محمد غزالی از فلسفه مطلع باشد، چون او کتاب پرداخت و با آراء وحدت وجودی شدیداً مخالف بود، و درخصوص اهل شطح نوشت که آنان "فرق میان حدیث و مکالمت دل با حضرت عزت نتوانند کرد و بر بساط انبساط به عصیان و نا فرمانی حق تعالی مقیم شوند و مایل به بطالت وکسالت باشند و از غفلت و غرور حدیث نفس، سخنهای گستاخ وار گویند ۰ ۰ این قوم که بدین صفت موسوم باشند مفتونان وبددینان باشند" (۴)

باری علت اینگونه تنگ نظریها و محدودیتها فکری، بی هیچ تردیدی، شیوهٔ سیر و سلوک و تربیت اوست که دیده بود، بطوریکه، باوجود آنکه به اوج بینش صوفیانه رسیده بود و لیکن گرایش او به خارق عادات بگونه ای بود که صوفیانی از قبیلهٔ او و همطراز او، با آن گونه امور هیچ توجهی نمی کردند و توجه به آن امور را از آن زاهدانِ بدور از عشق خدا بشمار می آوردند- چنانکه بقول حمدالله مستوفی، وی در فرصت و مجال گزاردن دوگانه، به ختم قرآن مجید قادر بوده- چنانچه خلیفه الناصر الدین الله خواست که او را در ختم قرآن بیازماید، قاریان را فراهم آورد، شهاب درسه ساعت ختم قرآن چنان کرد که از شرایط قرائت هیچ دقیقه‌ای فرونگذاشت(۵) - و با آنکه بابهای (۲۳ - ۲۵) عوارف را به سماع و چونی و چندی آن درمیان صوفیان و شرایط آن برای پیر و مرید اختصاص داد، ولی در سیر و سلوک خود وی نمونه‌هایی که مبین گرایش و علایق او به سماع باشد نمی توان سراغ گرفت- چنانچه نوشته اند که "وی در محاط هر وصفی بگنجد مگر سماع" - و بهمین جهت و

بر اثرِ همین پسند است که شهاب به شعر علاقه‌ای چندان نداشت ـ از گزارهٔ ابن خلکان چنین برمی آید که سهروردی گاهگاهی در مجالس وعظ به اشعاری استناد می جسته است، اما این گونه موارد در طول زندگی صوفیانهٔ وی بسیار کم است و بقیاس با اشعار عاشقانهٔ ابن فارض و ترجمان الاشواق ابن عربی و حتی سوز و تپش‌های صوفیان پیشین، چونان رابعهٔ عدویه و ... نمی توان مذاقی چشمگیر در خصوص شعر دوستی به سهروردی نسبت داد، خاصه آنکه ارتباطِ استوار تصوف، خیال و شعر را در نظر آریم ـ

هم ابن کثیر روایتی آورده است(۸) که بموجب آن اشعاری را که سهروردی در مجالس وعظ می خوانده، از لونی بوده که گاه بر مستمعان، سنگین و ناخوش و خشک بوده است ـ چنانکه روزی شیخ در مجلسی، این مافی الصحاب اخووجد نطارحه حدیث نجد ولاصب نحادیه ...را بتکرار برخواند و در وی بنحوی ذوق کمال بینی خود دست داده بود ـ در آن اثنا جوانی برخاست و گفت : ای شیخ تاکی اظهار کمال خود و نقصان دیگران می کنی و درین میان بعضی باشند که از تو راضی نیستند، و چرا این بیت را نمی خوانی

ما فی الصحاب وقد سارت حمولهم
الامحب له فی الرکب محبوب
کانّما یوسف فی کل راحلة
والحقّ فی کل بیتٍ منه یعقوب

همچنان گرایش سهروردی به بعدِ جلالی تصوف، بدان پایه بود که بزرگترین مشایخ صوفیه را ـ که جهت جمالی تصوف میل داشتند ـ به بدعت و الحاد منسوب می کرد و آنان را عاطل از زیور تصوف و محلی به حلیهٔ ابتداع و الحاد بر می گرفت ـ چنانچه علاءالدوله سمنانی به نقل از یکی مریدان سهروردی، آورده است که(۹) : کسی اسم اوحدالدین را درمجالس او بمیان آورد، بر وی بانگ زد که نام وی نزد من مبرید که وی مبتدع است ـ در حالیکه درمیان صوفیه ـ خاصه آنان که به مظاهر عشق و ارتباط عاشق و معشوق و خالق و مظاهر صوری عالم توجه داشتند ـ اصلی برای رسیدن به شهود حقیقت به توسل به مظاهر صوری رواج داشته است، و اوحدالدین کرمانی

نیز ازین اصل بهره‌ها برده است ـ تنگ نظری سهروردی در خصوص اوحد الدین کرمانی آنگاه آشکارتر و پیداتر می گردد که حکم به ابتداع و الحاد دادن او را با نظر جلال الدین محمد بلخی مولوی بقیاس گیریم: آورده اند که شیوهٔ اوحد الدین در خصوص شهود حقیقت و توسل او را به مظاهر صوری نزد مولوی باز گفتند، بدین عبارت که: اوحد الدین "شاهد باز بود اما پاکباز بود ـ خدمت مولوی فرمود که: کاش کردی و گذشتی ـ

زان می نگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت
این عالم صورت است و ما در صوریم
معنی نتوان دید مگر در صورت

باری این محدودیت‌های فکری و احتراز از سماع و وجد و بطور کلی نادیده انگاری بعد عاشقانه و جمالی تصوف به نزد سهروردی که از پسندهای مسلم زندگی عرفانی بود از طریق مرید بنام و ممتاز او ـ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (م ۶۶۶) ـ به شبه قارهٔ هند را یافت و سلاکی نامبردار چونان شیخ عثمان مروندی (م۶۲۲)، امیر حسینی غوری هروی (م۷۱۸ یا ۷۱۹ه) ـ

فخر الدین عراقی (م۶۸۸)، جلال الدین بخاری (۶۹۰)... بوسیله همو تربیت شدند ـ و عراقی هر چند که در آن سلسله و بآراء سهروردی گونه تربیت شد، ولی از پسندهای جلالی سهروردیه فراتر رفت و به پسندهای جمالی ابن عربی گرایید و به تصوف عشق آمیز پرداخت ـ و امیر حسینی هروی که در محدودهٔ آن سلسله ماند*در بند آن بود که مرد معنی از خط

* آثار وی گواهی می دهد که این برداشت صحیح نیست می گوید ـ

ای پرده نشین این گذر گاه
بی عشق به سر نمی رسد راه
اول قدمی که عشق دارد
ابری است که جمله کفر بارد

یا

و خال چه می خواهد (۱۱) ، و با این بندها به خراسان برگشت و به ارشاد پرداخت . ولی نهال عرفانی که در غوریان و هرات نشاند ، بی ثمر ماند وادامه نیافت ـ و این بدلیل آنست که وی نیز محدودیتهای معمول و پسندهای رایج سهروردی را پذیرفته بود ـ و چون در ایران پسندهای تصوف عاشقانه از دیرباز ریشه دار و بیخاور بود ، سلسله مزبور ، نقشی ماندنی بدست نیاورد و هر چند که '' عوارف المعارف '' سهروردی بجهت اشتمال آن برسیاری از مطالب و مفاهیم خانقاهی و عرفانی درمیان بسیاری از سلسله های رایج در ایران ' بعنوان مأخذی معتبر و سخته مورد مراجعه مشایخ صوفیه و سالکان خانقاهی و محققان ' چونان علاء الدوله سمنانی ' شاه نعمة الله ولی عبد الرحمن جامی ' عبد الغفور لاری ' حسین کربلائی ' نور الله شوشتری معصومعلیشاه بوده ، ولی سلسله سهروردی مورد اقبال و محل استقبال مردم نبوده است ـ

درشبه قاره نیز . هر چند که سهروردیه راه و روشی اساسی پیدا کرده بودند ، ولی اگر روح سلسله سهروردیه را باتداول و رونق سلسله چشتیه در آن سر زمین بقیاس بگیریم ، خواهیم دید که چشتیان به دلیل گرایش به سماع و تصوف عاشقانه از موقعیت های بیشتر و استوار تری برخوردار بوده اند ـ و این دقیقه ایست که محققان شبه قاره هم در پاکستان و هم در هندوستان ' رونق چشتیان در آن سر زمین را بقیاس با سهروردیان ' در آن می دانند که چشتیه ' جمالی بوده اند و سهروردیه جلالی (۱۲) ـ

باری سهروردی با چنین شیوه‌ای از تصوف ، صوفی بوده است ادیب .

منصور نه مرد سرسری بود
از تهمت کافری بری بود
چون نکتهٔ اصل گفت بافرع
ببرید سرش نهایت شرع

(دانش)

دانشمند و بر علوم ظاهری و باطنی مسلط، و کریم النفس و طیب الاخلاق و کثیرالعبادة(۱۳) که نه تنها از راه عمل و پذیرش رسالت های سیاسی به خدمت گذاری و مردم نوازی می پرداخت(۱۴)، بل از راه تدریس و تذکیر و ساختن و پرداختن چندین کتاب و رسالهٔ ارزشمند، نیز به تعالی و ترقی فرهنگ و معارف اسلامی خدماتی در خور کرد که نگارندهٔ این سطور به مجموع آثار او- خاصه "عوارف" و "رشف النصائح" - توجه می دهم.

III - آثار کمال

الف : آثار منظوم

شهاب از ادب فارسی و عربی بهرهٔ کافی داشت. کلامش رسا بود و بیانش فصیح و بلیغ - وی ازین موهبتهای پروردگار نه تنها در راه وعظ و تذکیر بهره برد، بلکه از طریق تالیف و تصنیف نیز آثاری بوجود آورد که بعضی از آنها از دقیق ترین و مهمترین نگاشته‌های عرفانی و صوفیانه بشمار می رود -

سهروردی نه تنها در ایجاد آثار منثور توانا بود و در ساختن و پرداختن منظم‌ترین رسالاتی موفق شد. بل در سرودن شعر و نظم عربی و فارسی نیز مستعد بود، ولی به دلیل پای بندی به برخی از محدودیتها که در سیر و سلوک عرفانی خود، گرفتار آن بود و بدان جهت که از سماع پرهیز می کرد، خواه ناخواه از بکار بردن قریحه و طبع شعری خود کمتر بهره می برد، و در نتیجه ذوق شعر گرایی او، ظاهراً، آن چنانکه بایسته بود چاشنیَ پذیر نگردید - از او ابیاتی به فارسی و تازی، در مصادر کهن و نزدیک به عصر وی ثبت شده است که بدون شک باید از سروده‌های خود وی باشد - چندانکه حمد الله مستوفی این رباعی را از او دانسته است(۱۵):

بخشـــای بر آنکـه بخت یارش نبود
جـز خوردن اندوه تو کارش نبود
در عشق تو حالتیش باشد که در آن
هم با تو و هم بی تو قرارش نبود

هدایت در ریاض العارفین (۱۴۷ - ۱۴۸) سوای رباعی مزبور دو رباعی و یک بیت زیر را نیز به سهروردی نسبت می دهد که باتوجه به‌تجربه های شاعرانه، و اینکه شعر نمایندهٔ لحظه‌های و دقیقه‌های معنوی و روحی یک

شاعر است، و با توجه به تجربه‌های معنوی شهاب الدین سهروردی و طرز تسلیک او، نمی توان قول هدایت را معتبر دانست:

دره ای از نور روی من چو بر منصور تافت
همچو قندیلی زدارش سر نگون آویختم

* * *

ای از غم دیدن رخت حیران من
وندر طلب وصل تو سرگردان من
بودن به تو مشکل است و نابودن آه
سرگردان من، بی سرو بی سامان من

* * *

ای دوست وجود و عدمت اوست همه
سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که ببینی او را
ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه

خواننده ای که با آراء و افکار سهروردی و اجتناب او از تصوف عاشقانه و ارتباط حب و محب و محبوب آشنایی داشته باشد، به سهولت درمی یابد که اشعار مزبور را نمی توان از سروده‌های سهروردی دانست ـ اما این نکته گفتنی است که سروده‌های فارسی شهاب را همان یک رباعی که حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده ثبت کرده، محدود کردن، بی انصافی است و احتمال دارد که دوبیتی ها و رباعیات بیشتری سروده باشد که به دیگران منسوب گردیده ـ مؤید این سخن، همانا رساله ایست مختصر در شرح رباعی از شهاب الدین عمر سهروردی، با آغاز: دی برسر کوی زله غارت کردم* ـ که نسخه ای از آن در مجموعه شمارهٔ (۹۴) کتابخانه بودلیان، رساله شمارهٔ (۴۳) موجود است ـ و این رباعی اگر از عمر سهروردی باشد باید با اطمینان بپذیریم که سروده‌های سهروردی به زبان فارسی، از حد چند رباعی موجود، که بعضاً

---

* این رباعی از ابوسعید ابی الخیر است نه از سهروردی ـ دانش ـ

مجعول و منسوب است ، بیشتر تواند بود (۱۶) -

اما همچنانکه سهروردی بیشترینهٔ آثار خود را به زبان عربی ساخته است ، نیز هم میل او به شعر عربی ؛ کشش بیشتری داشته است - چنانکه در کتب رجال و منابع تاریخی ، که متضمن ترجمهٔ شهاب است ، از اشعار عربی وی یاد کرده اند که شمار آنها چند برابر اشعار فارسی منسوب به اوست (۱۷) -

رشید الدین فضل الله همدانی در نامه ای که برای صدرالدین محمد ترکه خجندی فرستاده ، به این اشعار شیخ شهاب الدین عمر سهروردی استشهاد کرده است :

اذا ما تذکرت الذی کان بیننا
من الوصل جاد الدمع سکبا علی سکب
فبت و نار الوجد بین جوانحی
یقلبنی الاشواق جنبا علی جنب

* * *

شربت بکأس من یدالبین مره
وقد کنت قبل البین ذا مشرب عذب
فیا غائباً عن ناظری وهو حاضر
بقلبی رعاک الله فی البعد و القرب
وانی الی لقیاک اکبر غلة
من الهائم الصدی الی المنهل العذب

* * *

هجر تو نقاب خوابم از دیده گشاد
خوناب دل کبابم از دیده گشاد
یاد تو چو آتشیست اندر دلمن
حالی که در آمد آبم از دیده گشاد

ب : آثار منثور

اما آثار منثور سهروردی بجهت اشتمال بر دقایق و نکات نازک عرفانی ،

و از نظرگاه مطالعات و تحقیقات تاریخ تصوف اسلامی، گنجینه‌ٔ ایست گرانبها و ارزنده، و نیز هم متنوع و گوناگون، بطوریکه که درمیان آثار او هم نگاشته ای می یابیم چونان "عوارف" که متضمن علوم و دانشهای صوفیه است و هم آثاری می یابیم که در زمینه‌ٔ فتوت پرداخته شده، و نیز رساله‌های از سهروردی داریم در خصوص تفسیر قرآن، رد آراء فلاسفه، اوراد، فقه عرفانی و ... و بیشتر این آثار از دیر باز مورد توجه سالکان و محققان بوده است وعده‌ای با توجه به آثار او، به تالیف و تصنیف پرداخته اند ـ چنانکه یافعی دو اثر "نشر المحاسن الغالیه فی فضل المشایخ اولی المقامات العالیه" و کتاب المرهم العلل المعطله فی الرد علی ائمة المعتزلة را بر اساس آراء و اقوال سهروردی ساخته(۱۹)، و عزالدین محمود کاشی "مصباح الهدایه" را بر اساس "عوارف" پرداخته است، و محققانی چون جامی، حسین کربلائی، معصوم علی شاه و ... بهره هایی از آثار شهاب را در آثار شان گنجانیده اند ـ

باری پیرامون آثار سهروردی آنچنان که سزوار است و در خور تحقیق، گفتاری از معاصران ندیده ام، آنچه تاکنون پیرامن آثار سهروردی نوشته اند در خصوص "عوارف" اوست بطوریکه نادر اند کسانی که از دیگر آثار وی و یا آثاری که در فهرستها به او منسوب شده است، مطلع باشند ـ از اینرو نگارنده در ذیل این گفتار، خواننده را به مجموع آثار سهروردی و آثار منسوب به او، در آن حد که تاکنون آگاه شده است، آشنا می سازد ـ

۱ـ آداب خلوت

در فهرست میکروفیلمها ج ۳ ص ۲۲۴ رساله‌ای در یک ورق به این نام سهروردی نسبت داده شده است که ظاهراً ترجمه‌ٔ فارسی بندی از "عوارف المعارف" باشد ـ

۲ ـ أدلة العیان علی البرهان

رساله ایست به عربی، در دفاع از اسلام و رد آراء غیر اسلامی و انحرافی ـ در مجموعه‌ٔ شمارهٔ (۱۴۴۷) حمیدیه، شمارهٔ ۲۷ مجموعه، یک نسخه ازین رساله موجود است ـ رک : کشف الظنون ج ۱ ص ۵۰، فیلمها ج ۱ ص ۴۲۴

۳ ـ ارشاد المریدین و اتحاد الطالبین

رساله ایست در آداب صوفیه ـ آغاز : الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ـ رک : ایضاح المکنون ۱/ ۶۳ ـ

۴ ـ اسرار العارفین و سیر الطالبین

مرحوم نفیسی (نظم و نثر ۷۳۱) رساله ای به سهروردی نسبت داده است با نام مزبور که بوسیلهٔ ابوالخیر محمد بن احمد مراد آبادی فاروقی نقشبندی مجددی در هند به فارسی ترجمه شده است ـ

۵ ـ الاسماء الاربعون

رساله ایست به عربی در شرح اسماء حسنی ـ آغاز: سبحانک لااله الا أنت ۰۰ الخ ـ این رساله را فخرالدین ابا المکارم به فارسی ترجمه و شرح کرده و آن شرح را بعداً محمد بن داؤد خوارزمی تعریب نموده است ـ رک: کشف الظنون ۱/ ۹۰ ـ

۶ ـ اعلام الهدی وعقیدة ارباب التقی

اثریست که سهروردی در مکه ساخته، در ده فصل، و در ان از اصول و معارف صوفیه، و مباحثی مربوط به نبوت و رسالت و ولایت، و کرامات و معجزات و۰۰۰ بحث کرده است ـ این کتاب درمیان صوفیه معروف بوده و متاخران در آثار شان از آن بهره برده اند ـ رک: نفحات الانس ۴۷۲ ـ روضات الجنان ۲/ ۵۲۴. کشف الظنون ۱/ ۱۲۶ و ۱۱۵۷ ـ فیلمها ۱/ ۵۲۷ ـ

۷ ـ اوراد شیخ الشیوخ

اورادیست از سهروردی در فضایل نماز های فرض و سنت، و مسایل فقهی با بینش عرفانی، در صد و ده فصل که بوسیلهٔ خلیفهٔ وی یعنی بهاءالدین زکریاء ملتانی فراهم آمده و در ۱۳۹۸ه چاپ شده است ـ نیز این رساله را عبدالرحمن گجراتی تلخیص کرده است ـ رک: فهرست مشترک ۳/ ۱۲۹۹، احوال و آثار زکریاء ملتانی ۹۱ ـ ۹۵، فهرست گنج بخش ۵۶۶، فیلمها ۳/ ۲۰۵، مخطوطات شیرانی ۳/ ۵۳۱ ـ

۸ ـ بغیة البیان فی تفسیر القرآن

حاجی خلیفه ازین کتاب سهروردی بصورت "نغبه ۰۰۰" یاد کرده است ـ رک: کشف الظنون ۱۹۶۵، وفیات الاعیان ۷/ ۳۲۳، نظم

ونشـــر ۱۴۲ ـ

۹ ـ بهجة الابرار فی مناقب الغوث الگیلانی

رساله ایست در وصف حال و مقامات عبدالقادر گیلانی (م۵۶۱)ـ رک: ایضاح المکنون ۱۹۹/۱، فهرس مخطوطات درالکتب الظاهریه ۱۹۵/۱، نظم ونشر ۱۴۲ ـ

۱۰ ـ تفسیر سهروردی

گویا جز "بغیة البیان" او باشد که آن هم درخصوص تفسیر قرآن است ـ رک: کشف الظنون ۴۵۱/۱ ـ

۱۱ ـ جذب القلوب الی مواصله المحبوب

رساله ایست به عربی، در اصول عرفان و احوال و مقامات صوفیه که در حلب بچاپ رسیده است ـ رک: ریحانة الادب ۹۹/۳ ـ

۱۲ ـ حلیة الناسک

مؤلف تاریخ اربل (ص ۱۷۴) که از کنیه های ابو نصر و ابو عبدالله و ابو حفص سهروردی یاد کرده، این کتاب را به او نسبت داده است ـ رک: وفیات الاعیان ۳۲۳/۷ ـ

۱۳ ـ الرحیق المختوم لذ وی العقول و الفهوم

رساله ایست درآداب صوفیه وشرح صوم وصلات و ... بطریق عرفانی رک: هدیه العارفین ۷۸۶. نظم و نثر ۱۴۲ ـ در فهرس مخطوطات ظاهریه (۶۰۵/۱) از آن یاد شده و به رفیع الدین عبدالهادی بن علی همدانی نسبت داده است ـ عثمان یحیی بر اساس نسخهٔ ۱۸۲۱ ولی الدین، آن را از ابن ربی دانسته (رک: کتابشناسی ابن عربی ـ فرانسه ـ س ۵۹۱)، ودر فهرست مخطوطات عربی برلین (۱۹۹/۳) نسخهٔ شمارهٔ ۳۳۰۲ از سهروردی مورد بحث بحساب آمده است ـ

۱۴ ـ الرسالة العاصمیة

حاجی خلیفه در"کشف الظنون"، ستون ۸۷۷، آن را بهشهاب الدین عمر سهروردی نسبت داده است ـ همو در همانجاگوید که:: مؤلف این رساله را دربارهٔ سیر و سیاحت خود که از ماوراءالنهر تا مغرب آمده، نوشته است ـ

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد عمر سهروردی، با ماوراء النهر نرفته است و ظاهراً بایستی از شهاب‌الدین سهروردی نامی باشد غیر از سهروردی مورد بحث و شیخ اشراق ـ

۱۵ ـ رساله عرفانی

در مجموعهٔ ۹۰ Movi دانشگاه توبینگن مجموعه ایست که این رساله، سومین قسمت آن را در برگرفته، فیلم آن نیز به شمارهٔ ۵۴۷۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست (فیلمها ۲۷/۱) ظاهراً رسالهٔ مزبور ترجمهٔ بندهایی از عوارف سهروردی باشد ـ

۱۶ ـ رساله السهروردی للفخر الدین رازی

در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۲۳ بغداد لی وهبی (۹۵ پ ـ ۹۶ پ) رساله ایست از سهروردی که به فخرالدین رازی نوشته و کاتب در وصف آن رساله آورده است ـ " وهی من قلائد الکتب الالاهیه" ـ فیلمها ۵۱۸/۱ ـ

۱۷ ـ رساله السیر و الطیر

بغدادی در " هدیة العارفین" ۷۸۵/۱ ـ ۷۸۶ ازین رسالهٔ عربی سهروردی یاد کرده است ـ نیز رک: نظم و نثر ۱۴۲، فیلمها ۵۱۴/۱ و ۶۱۴ ـ آقای دکتر مهدوی در مصنفات ابن سینا ۱۷۷ ذیل "رساله الطیر" ابن سینا از ترجمهٔ فارسی آن سخن گفته اند که همین عمر سهروردی ترجمان آنست و این ترجمه در ۱۹۳۵ باهتمام اشتونگارت بچاپ رسیده ـ از آنجا که اختلاف راه و آراء سهروردی با ابن سینا از متن "رشف النصائح" کاملاً مشهود است و از آنجا که ابن سینا از نظر سهروردی از جملهٔ مخانیث دهریه بحساب می آمده، بعید است که این ترجمه از آنِ عمر سهروردی باشد ـ نیز بنگرید به. احمد منزوی: فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۷۵۸، دکتر حسین نصر. مقدمهٔ مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق ۴۶/۳ ـ ۴۷ ـ

۱۸ ـ رساله فی السلوک

رساله ایست به عربی در وصایای عرفانی ـ رک: کشف الظنون ۸۷۲، نظم و نثر ۱۴۲ ـ

۱۹ ـ رساله الفتوة

به سهروردی دو فتوت نامهٔ فارسی ـ که بسیار دقیق و حاوی نکات جالبی در فتوت اسلامی و آداب فتیان است، نسبت می دهند ـ یکی فتوت نامه ای که مؤلف بر خلاف سایر فتوت نامه ها به بخشبندی و تبویب آن نپرداخته و مطالب آن را بصورت فشرده و درهم آمیخته آورده است ـ دیگر فتوت نامه ای که از نظر سبک و نگارش تجانسی با نخستین فتوت نامهٔ او ندارد ـ رک: فیلمها ۱/۴۶۲ ـ ۵۳۶، رسایل جوانمردان ۹۸ ـ ظاهراً ساختن این دو فتوت نامه بوسیلهٔ سهروردی بر اثر رغبت و علاقه ای بوده است که خلیفهٔ عباسی ـ الناصر بالله ـ به فتوت و آداب فتیان داشته ـ به نظر نگارنده انتساب این دو فتوت نامه را به سهروردی باید با احتیاط و تأمل بیشتر پذیرفت زیرا تفاوت فاحش دو فتوت نامهٔ فارسی از نظر فرم و شکل و سبک نویسندگی و انشاء از یکسو، و سکوت منابع و مآخذ قدیم در خصوص این انتساب ازسوی دیگر، و مضاف برآنها، وجود "رسالة فی الفتوة" در مجموعهٔ (S.P. 113) پاریس که رساله ایست به عربی، و از آن سهروردی دانسته شده، باب تأمل بیشتر را درمورد نسبت این فتوت نامه‌های فارسی به سهروردی می گشاید ـ

۲۰ ـ شرح رباعی سهروردی صوفی

در مجموعهٔ (۹۲) بودلیان. رساله ایست در شرح رباعی از عمر سهروردی: دی بر سر کوی زله عارت کردم* ـ

رک: فیلمها ۱/۵۶۹ ـ

۲۱ ـ علم الهدی و اسرار الاهتداء

به این کتاب سهروردی، حاجی خلیفه در "کشف الظنون" ۱۱۶.۱ اشاره کرده است ـ به نظر می آید که صورتی باشد دیگر، از نام "اعلام الهدی..." ـ رک: به: شمارهٔ ۶ ـ

۲۲ ـ عوارف المعارف

از مهمترین و مشهورترین تألیفات سهروردی، عوارف است که از فرط شهرت و رواج آن کتاب، بنده را نیازی به اطالهٔ سخن درین خصوص نیست ـ

* گفته شد که این رباعی از ابوسعید است ـ دانش ـ

محض اطلاع خوانندهٔ ارجمند متذکر می شوم که این اثر سهروردی ازهمان سالهای نخست که تألیف شد، مورد توجه بسیاری از مشایخ و سالکان راه بین قرار گرفت و در طول تاریخ تصوف، نه تنها بارها به فارسی ترجمه شد و بعنوان ماخذی ارزنده و معتبر مورد مراجعهٔ محققان و مؤلفان چونان جامی، کربلائی معصوم علی شاه ... بود، بلکه در زمان حیات مؤلف نیز به عنوان کتاب درسی در حوزه‌های عرفانی قلمبند می گردید-چنانکه شمس‌الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن روزبهان (م ۷۳۲) عوارف را نزد مولفش فراگرفت و نیز مشایخی چون ضیاء الدین محمد سلمانی از مشایخ سدهٔ ۷ و ۸، آن را درس می گفت، و رشیدالدین فضل الله بسیاری ازخانقاهیان را به خواندن آن کتاب توصیه می کرد - رک: شدّ الازار ۱۷۸ و ۲۳۷، سوانح الافکار رشیدی، چاپ دانش پژوه ۴۸ -

متن عربی این مؤلفهٔ سهروردی بارهابچاپ رسیده، و عالمانه ترین چاپ آن باهتمام مرحوم دکتر عبدالحلیم محمود در دو مجلد در مصر عرضه شده است - اما همین چاپ نیز بر اساس نسخه‌های کهن و با ارزشی که از آن کتاب در دست است تصحیح و تنقیح نگردیده - مهمترین نسخه‌های متن عربی عوارف عبارتند از:

۱: نسخهٔ لالا اسمعیل، در مجموعهٔ (۱۸۰) که در ۶۲۲ در رباط مامونیه بوسیلهٔ عده ای از صوفیه بر مؤلف سماع شده است-

۲: نسخهٔ شمارهٔ (۱۲۸۹) کتابخانهٔ شهید علی، مورخ سلخ صفر ۶۳۲ -

نیز گفتنی است که پیرامن عوارف، به زبان عربی کارهایی شده است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱: محب الدین احمد بن عبدالله طبری در ۶۹۴ آن کتاب را تلخیص کرده است - کشف الظنون ۱۱۷۸ -

۲: شیخ علی بن احمد، معروف به مخدوم علی مهائمی (۷۷۶ - ۸۳۵) شرحی بر عوارف نوشته است به نام "الزوارف فی شرح عوارف المعارف" -

رک: هدیه العارفین ۱/ ۷۳۰، الذریعه ۱۲/ ۶۱ -

۳: میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۶) تعلیقه‌ای بر این کتاب پرداخته،

که آن تعلیقه را کسی به ترکی ترجمه کرده است ـ کشف الظنون ۸ ـ ۱۱۷۷ ـ

۴: شیخ قاسم بن قطلوبغا حنفی (م ۸۷۹) احادیث عوارف را تخریج و تسنید کرده است ـ کشف الظنون ۱۱۷۸ ـ

همچنان عوارف سهروردی در طول تاریخ تصوف، درمیان فارسی زبانان، همواره از ماخذ اصلی بحساب می رفته و ازسخته ترین مؤلفات، وجامع جمیع آثار پیشینیان مانند قوت القلوب، اللمع، رساله قشیریه، آداب المریدین ابو نجیب سهروردی، آداب المریدین عبدالقادر گیلانی و ... شمرده می شده، وبار ها به فارسی ترجمه شده است، از جمله:

۱: ترجمه اسمعیل بن عبدالمؤمن که به سال ۶۶۵ھ بدستور عبدالسلام میبخی کامنوی، با حذف سلسله اسناد احادیث و روایات، ان اثر را فارسی کرده است ـ نسخه‌های مهم این ترجمه را آقای نذیر احمد در مجله بیاض (سال ۱، ۱۹۸۳م، ص ۱۱۷) و آقای احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۰۸۱ معرفی کرده اند ـ اما ذکر این نکته را لازم می دانم که نسخهٔ خیر پور، مدرسهٔ راشدیه که کتابشناس ارجمند آقای منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ج ۳ ص ۱۷۰۶ تحت عنوان ترجمهٔ عوارف از ترجمانی ناشناس معرفی کرده اند نیز همین ترجمه است که دیباچه مترجم و بقدر شانزده سطر از باب اول آن نسخه ناقص می نماید ـ

۲: دو مین بار ظهیرالدین عبدالرحمن بزغش شیرازی (م۷۱۶) بود کرعوارف را به فارسی برگردانید ـ رک: شد الازار ۳۳۹ مخطوطات شیرانی ۲۰۸/۲ که گویا "مصباح الهدایه" کاشی باشد ـ رک: فهرست مشترک پاکستان ۳: ۱۷۰۷ ـ

۳: عزالدین محمود کاشی (م ۷۳۰) نیز "عوارف" را ترجمه ای متصرفانه کرد و با اقتباس از رسالهٔ قشیریه و اللمع و شرح التعریف، مصباح الهدایه را ساخت، و عماد فقیه نیز منظومهٔ طریقت نامه خود را براساس همین مصباح کاشی پرداخت ـ

۴: صدرالدین جنید بن فضل الله بن عبدالرحمن شیرازی (م۷۹۱) نیز "عوارف" را ترجمه نمود و در پایان ترجمه اش، گزارشی در حل مشکلات

آن کند. ملحق کرد و آن را "ذیل المعارف فی ترجمه العوارف" نامید ـ جنید شیرازی این ترجمه را برای شاه شجاع آل مظفر (م۸۷۶) پرداخته است ـ رک: هدیه العارفین ۱/۲۵۸ ـ

۵ ـ کمال زاده چلبی نیز عوارف را به فارسی برگردانیده است ـ رک: احمد منزوی، نسخه‌ها ۲/۱۰۸۶ ـ

۶ ـ ترجمه دیگر نیز از "عوارف" به زبان فارسی داریم که بعلت ناقص بودن نسخه، از ترجمان و سال ترجمه وی اطلاعی نداریم ـ رک: عارف نوشاهی، فهرست موزه کراچی ۲۴۲ ـ

۷ ـ فیض الله بن بهبود علی خراسانی از فاضلان سدهٔ ۱۳ نیز ۶۳ باب عوارف را در چهل باب به نام نجات السالکین به زبان فارسی ترجمه کرده است ـ این ترجمه بسیارسست و نا استوار می نماید ـ نسخه‌ای ازین ترجمه در کتابخانه رضوی ۲۸۴ هست، نسخهٔ دیگری نیز از ترجمهٔ مزبور نزد آقای دکتر محمد مهدی ناصح در مشهد دیده ام ـ

۲۳ ـ کلام شهاب الدین عمر السهروردی و شرحه

شرحی است از أبی‌محمد الجزیری که بر برخی از سخنان عمر سهروردی نگاشته است ـ فیلمها ۳/۱۵۷ ـ

۲۴ ـ کنز العباد فی شرح الاوراد

شرحی است فارسی از لعلی بن احمد غوری بر اوراد و اذکار شهاب مورد نظر ـ کشف الظنون ۱۵۱۷ ـ

۲۵ ـ اللوامع الغیبیه

در مجموعهٔ شمارهٔ (۶۳۰) کتابخانهٔ علومی، رساله ایست به عربی، باعنوانهای "فتوح فتوح" و بانام "اللوامع الغیبیه" ـ نسخه دیگر آن رساله مجلس، مجموعهٔ ۱۳۶، شناسایی، شده است ـ فیلمها ۱/۶۹۵ و ۷۲۴ ـ

۲۶ ـ مشیخه الشیخ شهاب الدین

مؤلف این رساله شناخته نیست ـ حاجی خلیفه در "کشف الظنون" (۱۶۹۷) از آن نام برده است ـ

۲۷ ـ المعتقد

جنید شیرازی در "شد الازار" (ص ۷) ازین اثر سهروردی نام برده است ـ

کتاب خانه کنج بخش
شماره ...
اسلام آباد - پاکستان

"قال الشیخ شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی رحمة‌الله علیه فی کتاب المعتقد ..." - گویا غیراز للمعتقد توران پشتی (م ۶۶۱) باشد که این یکی به فارسی است -

۲۸ - مناسک

حاجی خلیفه در "کشف الظنون ۱۸۳۲ ازین رساله‌ٔ سهروردی یاد کرده است - ظاهراً باید همان "حلیه النلسک سهروردی باشد که مؤلف "تاریخ اربل" (ص ۱۷۴) از آن یاد کرده است - رک: شمارهٔ ۱۲ -

۲۹ - نامه سهروردی به اصفهانی

از سهروردی نامه‌ای به عربی مانده است که برای کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، شاعر بنام سدهٔ ۶ و ۷ نوشته است و آن حاوی وصایایی است پیرانه و عرفانی - رک: دیوان کمال الدین ۹ - ۱۰، فیلمها ۱/۴۲۳ -

۳۰ - نسبت خرقه

در مجموعهٔ ۳۱۸ کتابخانهٔ مراد بخاری، شمارهٔ ۱۰، رساله ایست به عربی، به نام "نسبت خرقهٔ شهاب‌الدین عمر سهروردی"، که فیلم آن را برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران آورده اند - فیلمها ۱/۶۷۶ -

۳۱ - النکات الذوقیه

رساله ای به این نام و نامهای "الرسالة الشوقیه، و الکلمات الذوقیه" به سهروردی نسبت داده اند که حسام‌الدین بن یحیی لاهیجی آن را به فارسی فارسی ترجمه و گزارش کرده است - نسخه ای ازین ترجمه در کتابخانه امیر المؤمنین نجف به شماره ۵۶۶ موجود است - رک: نسخه‌ها ۵/۴۱۲ -

۳۲ - وصیت نامه

از سهروردی وصیت نامه‌ای به عربی مانده است که در آن فرزندش را - ظاهراً محمد بن عمر سهروردی را - مخاطب قرارداده - این وصیت نامه درمیان متصوفه معروف و با اهمیت بوده، چنانچه نورالدین عبدالرحمن اسفرایینی در نامه‌های که به علاءالدوله سمنانی نوشته، گاهی به این وصیت نامهٔ سهروردی اشاره کرده و بندهایی از ان را آورده است - رک: روضات

الجنان ۲/۳۹۹، فیلمها ۱/۵۲۷ و ۵۷۰ـ.

۳۳ـ رشف النصائح الایمانیه

پس از عوارف المعارف، از مهمترین و معروفترین آثار سهروردی، همین کتاب رشف النصائح الایمانیة وکشف الفضائح الیونانیة است که مؤلف آن را در جمادی الاول از سال ۶۲۱ هجری تالیف کرده(۲۰) ـ مؤلف در سبب تالیف این کتاب می نویسد هر چند عنایات الهی عنان همت را بجانب علوم حقیقی که میراث انبیا علیهم السلام است معطوف گردانیده برد و صرف عمر عزیز به ذکر مقابح این‌طایفه رخصت‌نمی داد اما همچنان غیرت دین، آتش تهیّج می افروخت وعصبیت‌حوزهٔ یقین حدود دواعی تشحیذ می کرد که بر رغم علوم مذموم ایشان انشاء کتابی کنم و تهافت فلاسفه ومتابعان ایشان را رسالهای املاء کنم ۰ ۰ ۰ و اگرچه ترک فضول و اشتغال به اصلاح حال خویش از شیمهٔ پسندیدهٔ اهل سلوک است و اهتمام به عمارت باطن وترکیه نفس وتجلیه مرائی دل دأب ارباب قلوب تواند بود، اما چون طغیان اهل خذلان از آن مرتبه گذشته بود که تحمل را مجال امکان ماند و تعسف این طایفه از آن تجاوز نموده که اعراض و اغماض می توانست نمود، دعات تقویت‌دین محمدی بر این عزیمت الزام نمودند. . بنا برین دواعی صدق نیت را بجانب انکسار شوکت و انفلال حدت ایشان مصروف گردانید و عنایت ازلی مجامع دل را به ساحت تیسیر این مطلوب موقوف داشت تا زبان صفاطویت به املای این کتاب توفیق یافت و بیان خلوص همت به انشای این، در سنه احدی و عشر و ستمایه باوجود آنکه ضعف بصر مانع از مطالعهٔ کتب بود توفیق به املاء این کتاب رفیق گشت"(۲۱) ـ

این اثر سهروردی پس از انتشار، درمیان دانشمندان و فاضلان سدهٔ هفتم وهشتم شهرت زیادی یافت وپشتیبانان و مخالفانی پیدا کرد. ضیاءالدین ابو الحسن مسعود بن محمود شیرازی از عالمان و مشایخ نامبردار سدهٔ هفتم (م ۶۵۵) با این اثر سهروردی خصومت می ورزید و کتابی در ردوجواب آن پرداخت به نام "کشف الاسرار الایمانیه وهتک الأستار الحطامیه"، بطوریکه پس از چندی آن کتاب را به دو رسالهٔ دیگر در خصوص حکمت و عظمت شأن حکمای اسلام، مذیل به دو رسالهٔ "اشارات الواصلین"، و "الکنه"

کرد(۲۲)، اما همچنانکه "تهافت التهافت" ابن رشد، هرگز نتوانست بر رونق و بازار "تهافت الفلاسفه" محمد غزالی اثر کاری و نابود کننده داشته باشد، ردیهٔ مسعود شیرازی نیز نتوانست از شهرت و رونق "رشف النصائح" سهروردی بکاهد ـ چنانچه در سدهٔ هشتم بقول معین الدین یزدی ـ مترجم رشف النصائح ـ ازمیامن دولت محمدی و صفای نیت مؤلف شهرت و قبول این کتاب 'همعنان صبا' به آفاق رسیده و با انوار خورشید به اطراف اقالیم مشهور مذکور گشته، اهل دل را انیس روح افزای شد و سالکان راه حق را جلیس غم زدای آمد(۲۳) ـ

باری سهروردی درین کتاب کوشیده است که الهیات اسلامی، مسألهٔ روح، نبوت، معاد و حشر و نشر، و صفات و اخلاق و افعال باری تعالی را بیّن دارد و بر خوانندگان گمراه که به مطالعهٔ آراء نبهره و زایف فلاسفه می پردازند، پیدا سازدکه انقطاع از علوم عقلی و تعلق به علوم اسلامی، سرمایهٔ رستگاری و درستکاریست ـ از آن روی که مؤلف بر علوم اسلامی اعم از ظاهری و باطنی آن، تسلط کامل داشته، درین زمینهٔ کاملاً موفق و فیروز است، و لیکن در نااستوار نمودن آراء فلاسفه و ناسخته نشان دادن نکات فلسفی، بسیار ضعیف و حتی در حد یک نویسندهٔ مقلد است ـ سهروردی با آنکه از غزالی و آثار ضد فلسفی او، مانند "تهافت الفلاسفه" تمتع یافته و بهره برده است است ولی هرگز نتوانست چون غزالی یک یک از مباحث فلسفی را بر شمارد و به رد و انکار آنها بپردازد، وی درین کتاب دو نوع شناخت را در تقابل همدیگر می گذارد، شناختی که از روی ایمان و اشراق است و بوسیلهٔ قلب تحصیل می گردد و شناختی که محل اخذ آن عقل است ـ شناخت عقلانی ـ از پس مناظره گونه ای که بین این دو نوع شناخت عنوان می کنند، سرانجام شناخت عقلانی را نوعی بدعت بحساب می آورد ـ

بهر تقدیر سهروردی برغم آن یهودی در اندلس اساس الهیات یهود را بر مبنای فلسفهٔ ابن سینا طرح کرده و عقاید یهود را از روی آن اصلاح کرده است(۲۴)، فارابی و ابن سینا را "مخانیث الأمة" خوانده و خلیفهٔ عباسی را در شستن و اعدام کتابهای حکمت و مآثر حکیمان، از جمله آثار ابن سینا همراهی نموده، و نیز برای وی "رشف النصائح" را به زبانی استوار و اما تازی تألیف کرده، و چون تاثیر و فایدهٔ آن در سدهٔ هشتم عام نبوده، معین الدین

جمال یزدی، مشهور به معلم(۲۵) از فاضلان و معلمان معروف سدهٔ هشتم (م ۷۸۹). ان را پارسی کرده است، ترجمه‌ای متصرفانه، با اضافات و تصرفات و نکته‌های عصری ـ

معلم یزدی در ۷۷۴ به ترجمهٔ "رشف" دست یازیده و خودش درین خصوص گفته است «در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمائه سلطان اعظم کامگار. . . ممهد قواعد جهانبانی. . . زدایندهٔ گرد بدعت از چهرهٔ مسلمانی . . . شاه مظفر ابن السلطان المجتهد فی اعلاء کلمه رب‌العالمین مبازر الحق و الدین محمد بن المظفر بن المنصور ـ بعد الله تعالی فی السلطنة اعلی الدرجات ـ به تقویت دین، اقتفای آثار پدر نامدار و جد کامگار نموده، ترحیب علمای دین دار و تعظیم شعایر اسلام از اسباب اکید مفاجح ارجمند و گشایندهٔ ابواب مقاصد بلند دانسته، از الهامات ملکی که تقویت دین محمد را کمر بسته اند در خاطر مبارکش سانح گشت که اگر "رشف النصائح" را ترجمه نویسد که سایر طبقات از فواید مضمون آن محظوظ توانند شد. . هر آینه مبانی خیالات فلاسفه منهدم گردد . . . امضای این مطلوب و امر مطاع را بجانب کمترین فقرا معین‌الیزدی . . . القا فرموده، قلت بضاعت در علم و عمل ابواب تحیر به روی این فقیر باز گشاد . . .» تا آنکه «استفاضت از روح مقدس سید کاینات نمودم . . . و مقاصد این علی سبیل الاجمال بـه عبارتی که خاطر پریشان بدان مسامحت می نمود، ایراد کردم»(۲۶) ـ

همچنان که گفتیم معلم یزدی از "رشف النصائح" ترجمه‌ای متصرفانه کرده است و به آوردن فوایدی عصری دست یازیده، به این قرار:

۱ ـ مترجم بر ترجمهٔ "رشف"، دیباچه‌ای نوشته، و ضمن آنکه دیباچهٔ مؤلف را در لابلای مقدمهٔ خود گنجانیده، به مطالبی در خصوص اثبات نبوت رسول اکرم (ص) توجه داده است ـ

۲ ـ سوای مقدمهٔ مفصلی که مترجم بر متن مترجم "رشف النصائح" افزوده، نیز هم بیشترینهٔ پیشگفتارهای که در ابواب پانزده گانهٔ این ترجمه آمده است. در متن عربی دیده نمی شود ـ این پیشگفتارها گاهی به آوردن آیاتی ز قرآن و احادیثی از سخنان رسول اکرم (ص) و تفسیر آنها محدود می شود، وگاهی به مباحث عرفانی و صوفیانه چونان مطالبی در خصوص ایجاد

و آفرینش، صفات جلالی و جمالی و . . . اختصاص می یابد ـ

۳ ـ از اضافات دیگر این ترجمه، دو خاتمه ایست که پس از ترجمه متن عربی، به کتاب ملحق گردیده ـ این دو خاتمه شاید از عمیق ترین و دقیق ترین نوشته‌های معلم باشد مترجم درین دو خاتمه بسیاری از مباحث فلسفی را عنوان کرده و با دقتی دقیق تر از جوابهای سهروردی، به آنها پاسخ گفته است ـ

۴ ـ از مطالب اضافی دیگر، که مترجم درین ترجمه گنجانیده، فواید و اطلاعات عصریست که از نظر بررسیهای تاریخ فلسفی و اجتماعی ایران حائز اهمیت می نماید ـ چنانچه در ورق ۵۶ می خوانیم که: در زمان مبارزالدین محمد بن المظفر یزدی در سال (۷۶۰) «در اطراف ممالک که در حیز ایالت او بود أعنی فارس و کرمان و یزد و اصفهان و لرستان، به بازوی تقویت دین و امداد عنایت از روضهٔ مقدس رحمة للعالمین کما بیش سه چهار هزار مجلد کتب فلسفه و نجوم و وجود مطلق در عرض یک دو سال، به آب» شسته شد ـ

۵ ـ مضاف بر اضافات و تصرفات مزبور، سوگمندانه مترجم نیز یکی از متعصب ترین نویسندگان و فضلای سدهٔ هشتم هجری است، بطوریکه سوای صبغهٔ عصبیت آمیزی که در اصل متن عربی "رشف النصائح" مشاهده می شود، ترجمان نیز رنگی بر رنگ مؤلف افزوده، و آن را تیره تر و تار تر گردانیده است ـ به نمونه‌ای ازین نوع تصرفات مترجم توجه بفرمایید ـ «گوشهٔ مقنعهٔ رابعه که در شبی هزار رکعت نماز می گزارد از روح قدسی افلاطون و ارسطو که در عمر خویش سجدهٔ شایسته نکرده اند، هزار بار بهتر، بلکه خاک قدم جاریهٔ خرسا که چون حضرت پیغمبر (ص) از او پرسید که خدای تو کیست؟ او اشارت به آسمان کرد تا از بتان که معبود مشرکان بود تبرا حاصل کرد از تارک سر بوعلی و فارابی که خدای تعالی را موجب بالذات گفتند بصد هزار مرتبه شریف تر(۲۷)» ـ

در پایان، این نکته می شاید که بگویم: نثر فارسی معلم یزدی بسیار پیچیده، عربی زده و دشوار است امانه همچون دشواری نثر تاریخ بخش ـ "مواهب الهی" ـ زیرا که، این کتاب ترجمه ایست از عربی، و مترجم نتوانسته است که مطالب پیچیدهٔ عرفانی و فلسفی را در لابلای استعارات و . . . بیش از حد معمول بپوشاند، هر چند که از آوردن واژه‌های ثقیل و غریب عربی باکی

نداشته. ولی تکلف و تصنع در عبارات این کتاب، بجز دیباچهٔ مترجم و خاتمه‌های دوگانهٔ او، مشهود نیست و خواننده را از دریافت مطالب و مفاهیم ناامید و سرگردان نمی کند(۲۸) ـ

* * *

یاد داشتها

(۱) با آنکه غزالی به ستیز با فلسفه برخاست. ولی بقول ابوبکربن العربی، هرگز نتوانست از بطن فلسفه بدر آید: "شیخنا ابوحامد دخل فی بطون الفلاسفه ثم أراد أن یخرج منهم فما قدر" ـ نک: عبدالرحمن بدوی: دور العرب فی تکوین الفکرالاروبی، چاپ دوم، بیروت ۱۹۷۹م. ص ۱۸۹ ـ

(۲) مخالف وستیز با فلسفه در طول تاریخ فرهنگ عربی و فارسی مطرح بوده است از سدهٔ پنجم که بگذریم، درسدهٔ ششم عباسیان درسرکوب فلسفه عَلَم شدند و در سدهٔ هشتم آل مظفر، ونیز در ودرسدهٔ دهم عبید الله شیبانی و ۰ ۰ ۰

(۳) نک: جامی، نفحات الانس. طبع توحیدی پور، تهران ص ۵۸۹، علاءالدوله سمنانی، چهل مجلس، خطی بودلیان، ورق ۶۸، فروزانفر، مقدمهٔ مناقب اوحدالدین، تهران، ص۵۸ ـ

(۴) ترجمهٔ عوارف المعارف، اسماعیل عبدالمؤمن، خطی مراد محمد بخاری، ورق ۲۰ پ ـ ۲۱ ر ـ

(۵) تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، ۶۶۹ ـ البته ختم قرآن، بدین گونه، بدون شک از توفیقات الهی است اما توجه به نفس این توفیقات را صوفی و عارف عاشق نمی پسندد، زیرا بوی خود بینی و اغتراز از آن می آید ـ

(۶) نک: فوایدالفواد، حسن دهلوی، طبع لاهور، ص ۲۲۵ ـ

(۷) وفیات الاعیان، حققه دکتور احسان عباس بیروت. ج ۳ ص ۳۲۶ ـ

(۸) البدایه والنهایه، طبع بیروت. ج ۱۳ ص ۱۳۸ ـ ۱۳۹ ـ

(۹) چهل مجلس (رسالیه اقبالیه) ـ خطی بودلیان. ۷۹ پ ـ

(۱۰) نفحات الانس ۵۹، قیاس کنید با فروزانفر: مقدمهٔ مناقب اوحدالدین ۵۸ ـ

(۱۱) چه خواهد اهل معنی زان عبارت
که سوی چشم و لب دارد اشارت
چه جوید از سر زلف و خط و خال
کسی کاندر مقامات است و احوال

(۱۲) آب کوثر، شیخ محمداکرام، طبع لاهور. ص ۲۵۲ ـ

(۱۳) الحوادث الجامعه، ابن فوطی، طبع بغداد. ص ۷۵ ـ

(۱۴) درخصوص رسالت سیاسی او بنگرید به: سیرت جلال الدین منکبرنی. تصحیح مجتبی مینوی،

تهران، ص ۱۹ ـ ۲۰ و۳۲، ابن خلکان: وفیات الاعیان ج ۳. ص۲۴۷ . حوینی: جهانگشا، تصحیح علامه قزوینی ج ۲ ص ۹۶ ـ

(۱۵) تاریخ گزیده ، ص ۶۷۰ ـ نیز بدایت همین رباعی را در مجمع الفصحا، چاپ سنگی ۱۲۹۵ تهران ، ج ۱، ص ۳۱۲، وحسین صبا در تذکرهٔ روز روشن، تهران، ص ۲۲۳، ومدرس در ریحانةالادب، تهران، ج ۳، ص ۹۹، و آفتاب رای در تذکرهٔ ریاض العارفین، تصحیح حسام الدین راشدی، اسلام آباد، ج ۱، ص ۳۶۶ آورده اند ـ

(۱۶) بانو شمیم محمود زیدی، در مقدمهٔ خلاصة العارفین زکریا ملتانی ص ۶۴ ـ ۶۵ اشعار بیشتری را به نام اشعار سهروردی فراهم آورده اند ـ نک: احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ـ

(۱۷) نک: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۶، ریحانة الادب ج ۲، ص ۹۹ ـ

(۱۸) سوانح الافکار رشیدی بکوشش دانش پژوه، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۰۲ ـ

(۱۹) مرآة الجنان ج ۴، ص ۸۰ ـ

(۲۰) در نسخه بریتانیا، از ترجمهٔ رشف، سال ۶۲۶ آمده است که غلط است، زیرا این کتاب برای الناصرالدین الله ساخته شده، و او در ۶۲۲ مرده است ـ در متن عربی و ترجمه آن ـ نسخهٔ سپه سالار ۶۲۱ ضبط شده است ـ

(۲۱) به نقل از ترجمهٔ رشف النصائح ، نسخهٔ سپه سالار ۱۳۲۸ ـ

(۲۲) نک: شد الازار ۶۸ ـ ۷۰، نیز رک: الذریعه، ذیل اشارات الواصلین ـ

(۲۳) به نقل ترجمهٔ رشف النصائح، نسخهٔ سپه سالار ـ

(۲۴) نک: نقد حال، مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۸۸ ـ

(۲۵) نک: تاریخ جدید یزد از احمد کاتب، تصحیح ایرج افشار، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱

(۲۶) ترجمهٔ رشف النصائح، خطی سپه سالار ـ

(۲۷) ایضاً، همان نسخه ـ

(۲۸) از ترجمهٔ رشف النصائح سهروردی، سه نسخه موجود است ـ رک: احمد منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی ۲(۱)/۱۰۸۲ که از سه نسخه گزارش داده شده، نیز رک ـ مهدی بیانی، احوال و آثار خوشنویسان، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳، ج ۳ ص ۶۱۱، که نسخه ای از ترجمهٔ رشف بخط مجد مذهب، مورخ ۸۵۱، محفوظ در کتابخانهٔ گلستان (سلطنتی سابق) یاد کرده است ـ

استدراک و استفسار

ترجمه کهنه نو یافته " عوارف المعارف" سهروردی

چون در مقاله دوست عزیزم آقای مایل هروی صحبت از ترجمه‌های فارسی " عوارف " گذشت ، مناسبت دارد متذکر شوم که بنده نسخه خطی یک ترجمه فارسی همین کتاب در دست دارم که از نظر کهنگی ترجمه و تحریر قابل بررسی است ـ دراین نسخه متأسفانه مقدمه افتاده است و قطعاً نام مترجم در همان قسمت بوده است ـ نسخه ما درست از باب اول شروع میشود و تاباب شصت و سوم ـ که آخرین باب عوارف است ـ ادامه دارد البته باافتادگی چند صفحه در آخر ـ این نسخه مشتمل است بر۲۹۹ برگ ، به اندازهٔ ۳۰×۲۲ سانتی میتر ـ بعضی نا مها و نشانها و عنوانها با رنگ قرمز و آبی و زرد کتابت شده است ـ

باری بنده بعضی نمونه‌ها از این ترجمه را جهت بررسی به آقای مایل هروی در مشهد و دکتر نذیر احمد در علیگر ـ هند فرستاده بودم ـ هر دو دانشمند اعلام نظر فرمودند که این ترجمه با ترجمه‌های عبدالرحمان برغش شیرازی و قاسم داود و اسماعیل بن عبدالرحمن تفاوت دارد ـ

بنده شایسته دیده ام که نمونه ای از این ترجمه در دانش ارائه شود ـ از دانش پژوهان دعوت میشود که روی این ترجمه تامل و غور کنند و نتائج تحقیقات خود را به دفتر " دانش " اعلام فرمایند ـ

مدیر دانش

صفحه ای از ترجمه عوارف المعارف که مترجمش شناخته نیست ـ

صفحه ای از ترجمه عوارف المعارف که مترجمش شناخته نیست ـ

محمد سرفراز ظفر

استاد شعبهٔ فارسی ـ انسٹی ٹیوٹ آف ماڈرن لینگویجز ـ اسلام آباد

ضرب الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی

امثال و حکم از اندامهای اصلی و اساسی هر زبان است که مظهر و نماینده سنن و رسوم و آداب و تاریخ و فضایل و سرشت یک ملت را در می گیرد ـ چون مفصل ترین مفاهیم بصورت عصاره در مختصر ترین کلمات می گنجد و حاصل آزمون ها و بینش‌ها و ذوق‌های عامه مردم می باشد تا امثال، حکم، پندها، استعارات و کنایات و اصطلاحات بوجود می آید و یک رشته از غنی ترین میراث‌های فرهنگی اندوخته می شود از این روست که هر گونه دانش دوست وسخنوری با آوردن شاهدی از امثال و حکم به سخن خود جمال و کمال می بخشد ـ

راجع به آغاز و ابتدای ضرب المثل درست معلوم نیست و گروهی از دانشمندان و ادب شناسان ضرب المثل‌هارا از جمله کهن ترین اشکال ادبی زبان می دانند که در طول روزگار از زبانی به زبانی می گردند و از سینهٔ اسلاف به فکر اخلاف منتقل می شود ـ انتقال ضرب المثلها از شخص به شخص، از خانواده به خانواده، از قوم به قوم، از لهجه به لهجه، از ناحیه به ناحیه و و از زبان به زبان دیگر آنست که چه در یک زمان واحد و چه در طول تاریخ یک مطلب در انواع ضرب المثلها دور یا نزدیک بهمد یگر چندین شکل به چندین لهجه و چندین زبان یافت می شود ـ مثلاً در زبانهای فارسی و پنجابی چندین ضرب المثلها شنیده می شود که باهم نزدیکی نسبی یا مطلق دارند و این حالت هنگام مطالعه فرهنگ عامیانهٔ این دو منطقه که شامل قلمرو زبان فارسی و پنجابی می شوند، مشاهده شده است ـ

لازم به توضیح است که "پنجابی" نسبت به "پنجاب" دارد که که از نظر جغرافیائی ناحیهٔ بزرگی است ـ یک قسمت آن در پاکستان واقع

است که مرکز این، شهر بزرگ فرهنگی و علمی "لاهور" می باشد ـ و قسمت دیگر در هند واقع است ـ و زبان پنجابی صرفاً در منطقهٔ پنجاب رائج نیست بلکه در مناطق همجوار خود که آنجا حاکمیت زبان پشتو و زبان سندی است. نیز به لهجه‌های متفاوت متداول است ـ قلمرو زبان پشتو از نظر جغرافیائی نزدیکی به افغانستان دارد و قلمرو زبان سندی با سابقهٔ بس طولانی و فرهنگ غنی. با ایران و فارس قربت دارد و انتقال فرهنگ فارسی به زبان پنجابی از هر دو مسیر بوده است ـ

مروری به سوابق و روابط ایران و پنجاب و پی گیری علل تأثیر فرهنگ ایرانی درفرهنگ پنجابی ما را از موضوع دور می کشاند ـ ما فعلاً دهها ضرب المثل از میان صدها ضرب‌المثل و محاورهٔ زبان پنجابی برگزیده ایم که هم از نظر مفهوم وهم از نظر الفاظ، اشتراک مطلق و کامل با ضرب‌الامثال فارسی (و احیاناً دری) دارند ـ فقط در چند مورد است که اختلاف کلمه‌ای یا اسمی دیده می شود

امیدواریم که با تطبیق این ضرب الامثال گوشه ای از مشترکات زیاد فیمابین ایران و شبه قاره ، بویژه ایران و پنجاب را نشان داده باشیم ـ

آ ـ الف

- آواز دهل از دور خوش است ـ
  دور دے ڈہول سہانے ـ
- آہن به آہن بریده می شود ـ
  لوہا لوہے نوں کٹدا اے ـ
- از کوزه همان بیرون تراود که در اوست ـ
  اوہا کجھ چوونے جیہڑا بھانڈے وچ ہووے ـ
- از گرسنه پرسیدند که دوپانزده چند می شود ؟ گفت سی نان (دری) ـ
  بھکھے کولوں کسے پچھیا دو تے دو کتنے ، آکھیوس چار روٹیاں ـ
- از ماست که بر ماست ـ
  اپنا کیتا اپنے سر ـ
- اسپ و زن و شمشیر وفادار که دیده ؟ (دری) ـ
  وارث رن، تلوار، فقیر، گھوڑا چارے تھوک ایہ کسے دے یار نائیں ـ
- اگر حنظل خوری از دست خوشخو به از شیرینی از دست ترشرو

کھلے متھین ساگ دتاوی گوشت نالوں چنگا ۔

- انتظار بدتر از مرگ است ۔
بھٹ رناں جیونا جنہاں لگانی آس ۔

- اول اندیشہ و آنگہی گفتار۔
پہلاں تول وت بول ۔

- اول خویش بعد درویش ۔
اول خویشاں بعد درویشاں ۔

- این سبوگر نشکند امروز، فردا بشکند ۔
کاٹھ دی ہانڈی مڑ مڑ نئیں چڑھدی۔

- این گوی و این میدان ۔
ایہ گھوڑا ایہ گھوڑے دا میدان ۔

ب

- با حلوا گفتن دھن شیرین نمی شود ۔
حلوا آکھیاں منہ مٹھا نہیں ہوندا ۔

- بدکرداری بدانجامی ۔
مندیں کمیں نانکا جد کد مندا ہو۔

- بر خیز پگاہ و شادمان باش ۔
کرماں والے جاگدے ستے رہن نبھاگ۔

- بز را غم جان است و قصاب را غم پیہ ۔ یا : بز در غم جان قصاب در غم چربو ۔
بکرا روئے جان نوں قصائی روئے میجھ نوں ۔

- بہ اندازۂ گلیم خود پا دراز کن ۔
چادر ویکھ کے پیر کھلار۔

- بی زبانی زڑا ژخاٹی بہ ۔
چبل نالوں چپ بھلی ۔

پ

- ملک خدا تنگ نیست پای گدا لنگ نیست ۔
ہتھ ٹھوٹھا تے دیس موکلا ۔

- پرسان پرسان می رود بہ ہندوستان ۔

پچھدیاں پچھدیاں بندہ کابل اپڑ ویندا اے۔

ت

- تازہ می پرسد لیلی نربود یا مادہ۔
ساری رات ہیر گانوی وڈ ویلے پچھدا جے ہیر مرد آھی یا زنانی۔
- تو خربوزہ خور تو را با فالیزہ چہ کار۔
توں امب چوب تن گکڑاں نال کیہ۔
- تو نیکی کن و در دجلہ بینداز۔
نیکی کر کھو وچ سٹ۔
- تیر از کمان جستہ و دل از دست رفتہ باز بدست نیاید۔
موہنوں نکلی گل تے کمانوں چھٹا تیر واپس نئیں آندے۔
- تودۂ شعیر است و نگہبان حمار۔
جُواں دا ڈہیر کھوتا رکھوالا۔

ج

- جل بر گاو بست۔
کھوتے نوں جھل پوانی۔
- جنگ با نہنگ کردن و در دریا ماندن۔
پانی وچ رہنا سنسار نال ویر۔
- چاہ کن را چہ درپیش۔
جہڑا کھوہ کھٹدا اے اوہا وچ ڈہاندا اے۔
- چشم ما روشن دل ما شاد۔
اکھیں سکھ کلیجے ٹھنڈک۔
- چوب خدا صدا ندارد۔
خدا دی لاٹھی بے آواز اے۔
- چہ خواھد کور جز دو چشم بینا۔
انہا کیہ منگے دو اکھیں۔

ح

- حلوا خوردن را روی باید۔
ایہ منہ مسراں دی دال۔
- حیای خود را در دست خود نگہدار۔

اپنی پت اپنے ہتھ۔

• حیلہ جو را بہانہ بسیار۔

من حرامی حجتاں ڈھیر۔

خ

• خرپیر و افسار رنگین۔

بڈھی گھوڑی لال لگام۔

• خود را فصیحت (و) دیگران را نصیحت۔

آپ لڑی ویندی آھی دوجیاں منیں دیندی آھی۔

• خود کشتہ ای حافظ را خود تعزیہ می داری۔

آپے ماریں آپے پٹیں۔

د

• درخانہ مور شبنمی طوفان است۔

کیڑی نوں ٹھوٹھا وی دریا اے۔

• درخانہ آرد نی در کوچہ دو تنور۔

گھر دانے نئیں ماں چکی پین چلی۔

• دلا خوش باش کہ نان ما بہ روغن افتاد۔

پنجے (انگلیاں) کھیو وچ ہونا۔

• دیگ شرکت بہ جوش نمی آید۔

سانجھے دی ہانڈی چو راہے وچ بھجدی اے۔

ر

• رقص کردن خود نداند صحن را کج می گوید۔

نچ نہ جانے ویہڑا ڈنگا۔

• ریسمان سوخت ولی کجی اش بیرون نرفت۔

رسی سڑ گئی پر وٹ نہ گیا۔

• ریش دراز و دروغ۔

چٹی داڑھی آٹا خراب۔

• ریش در آسیا سفید کردہ ۔
داڑھی دھپے چٹی کیتی سو۔

س

• سگ باش برادر خورد مباش ۔
کھوتا بن پر نکا بھرا نہ بن ۔
• سگی را نشانی بر تخت بلند۔ بہ لیسیدن آسیا می رود۔
کتا راج بہائیے تے چکی چٹن جا۔

ش

• شیخ صورت دیو سیرت ۔
شکل مومنان کرتوت کافراں

ص

• صید را چون اجل آید سوی صیاد دود ۔
گدڑ دی موت آوے تے شہر ول نسدا اے۔

ط

• طامع ہمیشہ خوار است ۔
طمع گناہ دی مار۔

ظ

• ظرافت آتش افروز جدائی است ۔
ہاسے دا مداسا ۔

غ

• غریقی دست اندازد بکاہی ۔
ڈبدے نوں تیلے دا سہارا ۔

ق

• قرض مقراض محبت است ۔
جتھے ہووے پیار اتھے نہ کرئیے ادھار۔
• قیمت زعفران چہ داند خر۔

کھوتا کی جانے گلقند ۔

ک

- کوزۂ تو دو روز آب سرد دارد ۔
  نوں دے نو دیہاڑے ۔
- کوہ کندن و موش بر آوردن ۔
  کھٹیا پہاڑ نکلیا چوہا ۔

گ

- گر کنی بر مہ تفو بر روی تو باز آید او ۔
  آسمان دا تھکیا منہ تے ۔
- گرگ نگہبان گوسفند
  گوشت بہ دست گربہ سپردن
  بگھیا ڑ نوں واڑہ سونپہ ۔
- گویم مشکل، وگرنہ گویم مشکل ۔
  بولاں تد وی ماں مارسی، نہ بولاں تد وی ۔

م

- مار گزیدہ از ریسمان می ترسد ۔
  سپ دا ڈنگیا رسی توں ڈردا اے ۔
- مار نزاید جز مار بچہ ۔
  سپ دا پتر سپو نگلا ۔
- مہمان عزیز است مگر تا سہ روز ۔
  نت دا پروسنا اَن بھونا ۔

ن

- نوش بی نیش حاصل نشود ۔
  کر مزدوری کھا چوری ۔
- نیم حکیم خطر جان، نیم فقیر خطر ایمان ۔
  نیم حکیم جان دا گھاٹا، نیم ملاں ایمان دا گھاٹا ۔

ہ

- ہر جا کہ نمک خوری نمکدان مشکن ۔
  جس بھانڈے وچ کھائیے اس نوں نہ تروڑیے ۔

- هر زبان را گفتگوی دیگر است ـ
  جتنے منہ اتنیاں گلاں ـ
- هر کجا شکرستان بود مگس باشد ـ
  جتھے گڑ اتھے مکھیاں ـ
- هر که را سر بزرگ درد بزرگ ـ
  جیڈا سر ایڈیاں سر پیڑاں ـ
- هر سگی به خانهٔ خود دلیر ـ
  کتا وی اپنی گلی وچ شیر ہوندا اے ـ
- هم دزد و هم چست ـ
  نالے چور نالے چتر ـ
- هم چوب را خورد، هم پیاز و هم پول داد ـ
  سو چھتر وی کھادے سو وسل وی ـ

ی

- یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای برخورد فیل
  اتھاں والیاں نال یاری لائیے تاں بوہے اُچے رکھئے ـ
- یک انار و صد بیمار ـ
  اک انار سو بیمار ـ
- یک دست صدا ندارد ـ
  اک ہتھ تال تاڑی نئیں وجدی ـ
- یک سر و هزار سودا ـ
  اک سر سو سر پیڑاں ـ
- یک نه و صد هزار آسانی ـ
  اک نہ سو سکھ ـ
- یهودی چون فقیر شود به حساب‌های کهنه رجوع کند ـ
  جٹ بھکھا ہویا تا پرانیاں وہیاں پٹ بیٹھا ـ

مآخذ

۱ ـ امثال و حکم از علی اکبر دهخدا ـ چاپ امیر کبیر تهران، ۳۹ـ۱۳۳۸ ش ـ

۲ ـ پنجابی آکھان از سید شریف احمد شرافت نوشاہی ـ نسخہ‌ٔ دستنویس در کتابخانہ‌ٔ مؤلف ـ ساہن پال ـ گجرات ـ

۳ ـ پنجابی دے آکھان از مرزا سلطان بیگ ـ لاہور بک ڈپو، لاہور ـ

۴ ـ داستانہای امثال از امیر قلی امینی ، اصفہان ۱۳۵۱ ش ـ

۵ ـ ریشہ ہای تاریخی امثال و حکم از مہدی پرتوی آملی ـ انتشارات مجلہ‌ٔ ہنر و مردم، تہران ـ

۶ ـ مجمع الامثال از محمد علی ہبلہ رودی، باہتمام صادق کیا ، انتشارات ادارۂ فرہنگ عامہ، تہران. ۱۳۰۴ ش ـ

۷ ـ محبوب الامثال از مولوی محبوب عالم ـ پیسہ اخبار، لاہور، ۱۹۳۱م

ڈاکٹر محمد انصار اللہ

استاد شعبۂ اردو۔ مسلم یونیورسٹی۔ علی گڑھ۔ بھارت

صناد ید تاریخ گوئی

۱۴۰۶ھ

مضمون متعلق فن تاریخ سے ہے

اس واسطے تاریخ کسی قصہ تاریخ

۱۴۰۶ھ **(۱)**

علم تواریخ سے ایرانیوں کی دلچسپی بھی غالباً عربوں کے فیوض میں سے ہے۔ فارسی میں عربی زبان کی جو قدیم ترین کتابیں ترجمہ ہوئی ہیں ان میں ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ھ/۹۲۲ء) کی ''تاریخ الامم والملوک'' بھی ہے جو عام طور سے تاریخ طبری کے نام سے معروف ہے۔ یہ کتاب: "تاریخ عمومی است از آغاز آفرینش تا ۳۰۹ھ"۔ ۱ اس کتاب کو ابو علی محمد بن محمد بلعمی (متوفی ۳۸۶ھ/۹۹۶ء) نے غالباً ۳۵۶ھ/۹۶۷ء میں فارسی زبان میں منتقل کیا تھا۔

چونھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں ہی ابو بکر محمد ترشخی نے اپنی کتاب ''تاریخ بخارا'' لکھی تھی۔ پانچویں صدی ہجری/گیارھویں صدی عیسوی کی فارسی زبان کی تصانیف میں بھی ایک سے زاید کتابیں براہ راست اور بالواسطہ علم تواریخ کے موضوعات سے متعلق ہیں۔ سب سے اہم کتاب ابوالفضل بیہقی کی ہے جو تاریخ بیہقی کے نام سے مشہور ہے۔ ان گرانقدر تصانیف کی موجودگی میں ایرانیوں کے تاریخی شعور اور علم تواریخ سے ان کی قدیم دلچسپی میں شبہ کی گنجائش نہیں رہ جاتی۔

فارسی کی قدیم کتابوں میں بھی خواہ وہ نظم میں ہوں یا نثر میں واقعات کو محفوظ کر لینے کا رجحان ملتا ہے اسی رجحان نے ترقی کر کے بالآخر

" تاریخ گوئی " کی صورت اختیار کر لی۔مولوی محمد غیاث الدین نے لکھا ہے :

" تاریخ وقت چیزے پدید کردن۔ از منتخب۔ و در اصطلاح تعیین کردن مدتے را از ابتدائے امر عظیم و قدیم۔ از کنز و منتخب "۔ ۲

اسی بات کو اردو میں اس طرح کہا گیا ہے :

'' تاریخ ۔ کسی چیز کا وقت ظاہر کرنا ۔ علم کسی واقعہ اور حادثہ کا ۔ کسی امر عظیم اور مدت کا تعین کرنا '' ۔ ۳

تاریخ کے ذیل میں انسانوں کی پیدایش اور موت ، سیر وتفریح ،جنگ وجدل وغیرہ کے علاوہ عمارتوں کا زمانۂ تعمیر اور کتابوں کا سال تصنیف وغیرہ بھی شامل ہے ۔

'' وقت وقوع واقعہ '' کے اظہار کی آسان ترین صورت یہ ہے کہ مدت کو صریحاً اعداد میں بیان کر دیا جائے ۔ ان اعداد کو تین طرح سے ظاہر کیا جا سکتا ہے : (الف) ہندسوں میں (ب) لفظوں میں اور(ج) حروف کی مدد سے۔ پہلی صورت حساب اور ریاضی میں مستعمل ہے۔ باقی دونوں صورتیں فن تاریخ گوئی سے متعلق ہیں۔ اس طرح وہ عدد یا اعداد کا مجموعہ اور حروف یا کلمات یا ان کا مجموعہ جس سے " تاریخ " کا اظہار ہو " مادہ تاریخ " کہا جائے گا اور تاریخ کی وہ شکل جس میں زمانے کا بیان اعداد کی مدد سے کیا جائے " صوری " کہلاتی ہے چنانچہ موسوی رعد نے لکھا ہے :

'' صوری آنست کہ سال مطلوب فقط در الفاظ بیان کردہ شود '' ۴

چونکہ اس صورت میں اعداد کو لفظوں میں ظاہر کرتے ہیں اس کو '' ملفوظی '' بھی کہا جا سکتا ہے ۔ یہ طریقہ بہت سادہ بھی ہے اور آسان بھی چنانچہ نثری تحریروں میں بھی یہی مروج ہے ۔ نظم میں بھی اسی طریقہ کو ابتدا میں اختیار کیا گیا تھا اور تا دیر اس کا رواج رہا ہے ۔

ابتدائی زمانے میں فارسی تصانیف پر عربی کا اثر بہت رہا ہے ۔ شاید اس زمانے میں عربی جاننے اور لکھنے کو بہتر علمیت کی دلیل خیال کرتے تھے خصوصاً ہندوستان میں یہ صورت زیادہ تھی ۔ کتابوں کے علاوہ کتبوں کی عبارتوں میں بھی عربی کلمات کا استعمال نادر و کمیاب نہیں ہے ۔

ملک تاج الدین ریزہ دبیر مملکت نے قلعہ گوالیار کی فتح کے موقع پر فارسی میں ایک رباعی کہی تھی جو قلعے کے دروازے پر لکھی ہوئی بتائی گئی ہے۔

رباعی

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت
ازعون خدا ونصرت دین بگرفت
آن قلعه گوالیار وآن حصن حصین
در ستمایة سنه ثلثین بگرفت۵

اسی طرح '' تاریخ فیروز شاهی '' کے مصنف نے بھی لکھا ہے :

"گوید بندهٔ امیدوار ۰۰۰ ضیاء الدین برنی که چون در سنه عشرین و سبع مأیه ۰۰۰"۔ ۶

شہاب حکیم نے بھی اپنی تاریخ " مآثر محمود شاهی '' میں عموماً عربی کے کلمات کا استعمال کیا ہے مثلاً :

'' دلاورخاں بتاریخ سنه تسع وثمان مأیة دنیاے فانی را وداع کرد ''۷

لیکن یہ ظاہر ہے کہ فارسی کی تحریروں میں کلمات فارسی ہی زیادہ لطف دیتے ہیں ۔ انہی کا استعمال اہل تصانیف نے زیادہ کیا ہے۔

اعداد کے بارے میں فارسی اور اردو میں اصول تو یہی ہے کہ پہلے ہزار یا سینکڑے کا عدد بیان کیا جائے پھر دھائی کا اور آخر میں اکائی کا مذکور ہو جیسا کہ خواجہ امیر خسرو (متوفی ۷۲۵ھ/۱۳۲۵ء) نے اپنی مثنوی " مطلع الانوار " میں کیا ہے :

سال که از چرخ کهن گشته بود
از پس شش صد نود و هشت بود

لیکن نظم میں ہندسوں کی اس ترتیب کی ہمیشہ پابندی نہیں کی گئی ہے۔ خسرو نے بھی مثنوی شیریں خسرو میں کہا ہے

در آغاز رجب شد فرخ این فال
زهجرت شش صد وهشت و نود سال

اور اپنی مثنوی '' ہشت بہشت '' میں بھی کہتے ہیں

سال هجری یکے و ہفصد بود
کین بنا برد سربہ چرخ کبود

ایک جگہ اکائی کو دھائی سے پہلے اور دوسری جگہ اکائی کو سینکڑے سے پہلے لائے ہیں ۔تاریخوں کے نظم کرنے میں ہندسوں کا الٹ پلٹ کر دینا عام رہا ہے ۔ اس کی قدیم تر مثالیں بھی مل سکتی ہیں جیسے نظامی گنجوی نے اپنی مثنوی ''لیلیٰ مجنوں'' میں کہا ہے :

تاریخ عیاں کہ داشت با خود
ہشتاد و چہار بعد پا نصد

اس نے مثنوی ''خسرو شیرین'' میں تاریخ ہندسوں کی صحیح ترتیب کے ساتھ نظم کی ہے یعنی

گذشتہ پانصد وہفتاد وشش سال
نزد برخط خو بان کس چنین خال

یہ متعین نہیں کہ اس قسم کی تاریخ گوئی کی ابتدا کس نے اور کب کی تھی لیکن ساتویں صدی ہجری/تیرھویں صدی عیسوی کے آغاز کے ساتھ ہی اس باب میں ترقی کی ایک صورت دیکھنے میں آتی ہے۔ سلطان شہاب الدین محمد غوری نے ۶۰۲ھ/۱۲۰۶ء میں شہادت پائی تھی ۔کسی نے تاریخ نظم کی

سوم زغرۂ شعباں بسال شش صدودو
فتادہ در رہ غزنی بمنزل دمیک ۸

اس میں شاعر نے مہینہ اور تاریخ کے علاوہ واقعہ کی نوعیت اور محل کا بھی بیان کر دیا ہے ۔

خواجہ نصیر الدین طوسی اپنے وقت کے غیر معمولی عالم اور شاعر تھے ۔ انھوں نے مختلف واقعات کی تاریخیں نظم کی ہیں ۔ ان کی تاریخیں عموماً زیادہ معلومات افزا ہوتی ہیں ۔ ہلاکو کی وفات کی تاریخ انھوں نے اس طرح کہی ہے۔

سال بد شش صد وشصت وسه شب یکشنبه
کہ شب نوزدہم بدز ربیع الآخر

اس میں سال ، مہینہ ، تاریخ اور دن کے علاوہ وقوع واقعہ کا وقت بھی بیان کر دیا ہے ۔

آٹھویں صدی ہجری / چودھویں صدی عیسوی میں تاریخ گوئی کا شوق عام ہو چلا تھا ۔ مصنفین اپنی کتابوں کی تاریخیں بھی نظم کیا کرتے تھے ۔ ظہیر گرامی نے اپنی نظم ''مقدم الصلوۃ'' ۷۱۳ھ/۱۲-۱۳۱۳ء میں مکمل کی تھی چنانچہ کہتا ہے

چو در ہفصد و سیزدہ سالہا
شد اتمام از ہجرت مصطفا ۹

نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے آغاز تک یہ شوق بہت ترقی کر گیا تھا ۔ اس زمانے میں مختلف انداز کی تاریخیں کہی گئیں ۔ ایک قطعہ امیر تیمور کی وفات کے موقع پر کسی نے کہا تھا جس میں اس کی پیدایش جلوس اور وفات کے سنہ الگ الگ مصرعوں میں نظم کیے ہیں

سلطان تیمور کہ مثل او شاہ نبود
در ہفصد و سی و شش آمد بوجود
در ہفصد و ہفتاد ویکے کرد جلوس
در ہشصد و ہفت کرد عالم بدرود ۱۰

بعد میں اس قسم کے قطعے اپنے اپنے زمانوں میں مختلف شاعر کہتے رہے ہیں ۔ بابر کے بارے میں یہ قطعہ لایق توجہ ہے

در ہشتصد و ہشتاد و ہشت آمد چو بابر در جہان
نہصد و سی بود و دو، چون فتح کرد ہندوستان
تاریخ ششم ماہ پنجم بود نہصد و سی و ہفت
تا از جہان بیرون کشید و کرد رخ سوے جنان ۱۱

ان قطعوں میں ولادت، جلوس اور وفات کی تاریخیں یکجا کی ہیں اور اسی لیے ان کی اہمیت ہے ۔

ایسی تاریخیں جن میں کسی واقعہ کا سال سیدھے سادے لفظوں

میں بیان کیا گیا ہو تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی تک بھی کہی گئی ہیں لیکن ان کا چلن کم ہو گیا تھا۔ جونپور کے ایک روضہ کے کتبہ پر یہ تاریخ بتائی گئی ہے

سنہ دو صدو نہ و یک ہزار است
از ہجر رسول نامدار است ۱۲

چودھویں صدی ہجری/بیسویں صدی عیسوی میں شاید ایسی تاریخیں نہیں کہی گئی ہیں جو محض ''صوری'' ہوں۔

زبان ہندوی (قدیم اردو) میں بھی زمانہ قدیم سے ایسی تاریخیں کہی جا رہی تھیں۔ کہا جاتا ہے کہ بیانہ (جو کبھی صوبہ آگرہ کی سرکار تھا) کے عوام کی زبانوں پر یہ دوہرا جاری تھا

اگارہ سو نہتر پھاگ تیج، دی وار بجے مندر توڑا ابو بکر قندھار ۱۳

یہ زمانہ ۱۱۷۳ھ/۱۱۱۶ء سے مطابق ہوتا ہے۔ ہندوی میں اتنے قدیم زمانے میں اس قسم کی تاریخوں کا نظم کیا جانا توجہ طلب ہے لیکن اس بارے میں شبہ نہیں کہ یہ انداز ہندوی میں بہت مقبول ہوا ہے۔ مولانا داود نے اپنی نظم ''چندائن'' میں بھی کہا ہے

برس سات سے ہوئے اناسی
تہیا یہ کب سر سے بھاسی

۷۷۹ سال ہجری ہے دسویں صدی ہجری کے آغاز میں قطبن نے بکرمی سنبت بھی نظم کیا۔

(۲)

ایجاد پسند طبیعتیں ایک روش پر قائم نہیں رہتیں۔ وہ ہمیشہ نئی نئی راہوں کی جستجو کرتی ہیں۔ یہ کہنا فی الوقت ممکن نہیں کہ فارسی میں تاریخ سب سے پہلے کس نے کہی تھی لیکن قیاس کہتا ہے کہ اس کا آغاز چوتھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں ہو چکا تھا۔ فردوسی نے اس صدی کے آخری برس یعنی ۴۰۰ھ میں سیدھے سادے انداز سے تاریخ نظم کرنے کی بجائے حساب کے ایک قاعدے کو پہلی بار تاریخ میں داخل کیا۔ کہتا ہے

زہجرت شدہ پنج ہشتاد بار
کہ گفتم من ایں نامہ شاہوار

" پنج ہشتاد بار " یعنی ۵×۸۰ جلر سو ہوئے۔ یہی مطلوبہ سال کا عدد ہے۔

اس کے بعد تاریخ گوئی میں مختلف لوگوں نے مختلف قاعدوں کا استعمال کیا ہے۔ چنانچہ محمد علی جویا مراد آبادی نے اس کو " صنعت ریاضی " کا نام دیا ہے :

" صنعت ریاضی ۔ جس قدر قاعدے ریاضی کے مشہور ہیں سب سے تاریخ پیدا ہو سکتی ہے مثلاً جمع، تفریق، ضرب، تقسیم، اربعہ، ستہ کسور اعشاریہ وغیرہ کے کل قاعدوں سے تاریخ بنا سکتے ہیں۔"

اس پر درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے :

" ذرۂ بیمقدار (نادر) عرض کرتا ہے کہ اگر اس کو صنعت حسابیہ کے نام سے لکھتے تو مناسب تھا کیونکہ یہ سب قاعدے حساب کے ہیں۔ اور ممکن ہے کہ ایک ہی مادہ میں دو تین عملوں سے کام لیا جائے " ۱۲

بعض تاریخ گویوں نے ایک ہی طریقہ حساب سے کام لیا ہے، اور بعض نے ایک سے زاید عملوں سے فایدہ اٹھایا ہے چنانچہ ذیل میں کچھ مثالیں دی جاتی ہیں :

حاکم بیانہ محمد خاں اوحدی صدیقی نے قلعہ بیانہ میں ایک کنواں بنوایا تھا اس پر لکھا ہے

زہجری نبوی سال بود ہشصد و بست
دگر سہ سال بماہ معظم رمضان ۱۵

پہلے مصرع میں " ہشصد و بست " کہا۔ پھر دوسرے مصرعہ میں " سہ " کو بیان کیا۔ اس کو جوڑیں تو مطلوبہ سال ۸۲۳ھ معلوم ہو گا۔

تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی کے مشہور لکھنوی شاعر شیخ امام بخش ناسخ نے منتظم الدولہ حکیم مہدی علی خاں کی معزولی

کی تاریخ تقسیم کے قاعدے سے نکالی ہے ۔

از جائے حکیم ہشت برگیر

سہ مرتبہ نصف نصف کم کن

آٹھ کا آدھا چار ، اس کا آدھا دو اور پھر اس کا بھی آدھا ایک لکھو تو ۱۲۴۸ کے عدد نکل آئیں گے ۔ درگا پرشاد نادر نے بھی صنعت تقسیم کی ایک مثال دی ہے :

'' میری رائے ناقص کے موافق صنعت تقسیم کی مثال یہ ہو سکتی ہے

بارہ کا پونا اور چھٹا حصہ دیکھ لو

یعنی پہلے باؤ کو سینکڑہ سمجھو ۔ پھر اس کے پونے یا تین چوتھائی یعنی نوکو دھائی بناؤ ۔ اور اسی بارہ کو چھ پر تقسیم کر دو ۔ دو خارج قسمت کو اکائی کی جگہ لکھو تو اس کتاب یعنی مراۃ خیالی کی تصنیف و تالیف کے ہجری سنہ ۱۲۹۲ پیدا ہوں ۔'' ۱۶

اردو میں بھی صنعت حسابیہ کا استعمال خاصہ قدیم ہے ۔ خوب محمد چشتی نے اپنی مثنوی '' خوب ترنگ '' کی تاریخ اس شعر میں کہی ہے

خوب محمد کنے بچار چودہ گھاٹ اس برس ہزار

۹۸۶ ۱۴ — ۱۰۰۰ = ۹۸۶ھ

پہلے مصرع میں جمل کے حساب سے تاریخ نکالی ہے اور دوسرے میں تفریق کے عمل سے کام لیا ہے ۔

اس سے پہلے جمع کے طریقہ سے تاریخ کہنے کی مثال یہ مصرع ہے

نو سے اوپر تھا بتیسا

۹۰۰ + ۳۲ = ۹۳۲ھ

یہ ابراہیم لودی پر بابر کی فتحیابی کی تاریخ ہے ۔

یہاں تک ان تاریخوں کا بیان کیا گیا ہے جن میں صرف اعداد یا ہندسوں سے کام لیا گیا ہے ۔ مختلف صنعتوں کے ساتھ اعداد سے تاریخیں بعد میں بھی نکالی گئی ہیں لیکن محض سیدھے سادے طور پر بغیر کسی حسابی عمل کے تاریخیں نظم کرنے کا سلسلہ زیادہ مدت تک جاری نہیں

رہا ۔

(۳)

ان تاریخوں کے ذکر سے پہلے جن میں اعداد کا اظہار حرفوں سے ہوتا ہے یہ جاننا ضروری ہے کہ خود ان حروف میں کس طور پر ارتقا ہوا ہے

محققین کا اس بارے میں اتفاق ہے کہ دنیا کے تمام قدیم وجدید حروف تہجی سامی حروف سے مأخوذ ہیں ۔ عربی اور ہندوستانی حرفوں کا مأخذ بھی یہی سامی حروف ہیں ۔ جناب محمد اسحاق صدیقی کی تحقیق کے مطابق :

'' سامی حروف کے قدیم ناموں اور ان کی آوازوں کو عبرانی نے بڑی حد تک محفوظ رکھا ہے ۔ ۔ ۔ موجودہ عبرانی حروف کے نام قدیم سامی سے قریب تر ہیں ۔ ان میں سے ہر ایک کے معنی ہیں ۔ '' ۱۷

ان کا کہنا یہ بھی ہے کہ سامی قوم سے پہلے کسی قوم نے حروف سے اعداد کا اظہار نہیں کیا تھا ۔ بعد میں دنیا کی مختلف قوموں نے اس طریقہ کو اختیار کیا چنانچہ :

'' عبرانی میں حروف سے ۴۰۰ تک ' یونانی میں نوسو تک ' عربی میں ایک ہزار تک ' جارجین میں دس ہزار تک اور آرمینین میں بیس ہزار تک اعداد منسوب ہیں '' ۱۸

جناب اسحاق صدیقی نے یہ بھی فرمایا ہے کہ :

'' عبرانی میں حروف کی عددی قیمتیں مقرر ہیں اور ان کی ترتیب اس طرح ہے :

ا	ب	ج	د	ہ	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰

حروف کی یہ ترتیب نہایت قدیم ہے ۔ چنانچہ عبرانی کے علاوہ یونانی اور کسی حد تک رومن میں بھی محفوظ ہے ۔ ABCD ا ب ج د کے ۔ KLMN ک ل م ن کے ۔ اور QRST ق ر ش ت کے مقابل ہیں ۔ عربی میں اس ترتیب کو ترتیب ابجد کہتے ہیں کیونکہ پہلے

چار حروف ملا کر پڑھنے سے لفظ ابجد بنتا ہے ''۱۹

موصوف کی تحقیق کے مطابق عبرانی کے مذکورہ بائیس حرف قدیم ہیں ۔ عربی میں چھ مزید حرفوں کا بعد میں اضافہ کیا گیا ہے ۔ بائیس قدیم اور چھ جدید حرفوں کو ملا کر آٹھ کلمے وضع کیے گئے ہیں ۔ ان کلمات کے معنی میں اہل تحقیق نے جو کاوش کی ہیں مولوی محمد غیاث الدین نے مختصراً ان کو اس طرح نقل کیا ہے :

'' معانی این الفاظ مذکورہ صاحب مدار الافاضل چنین نوشتہ :

ابجد ای ابیٰ وجد فی المعصیۃ یعنی پدر من کہ آدم بود یافتہ شد در گناہ یعنی گناہے ازو بوجود آمد ۔

ھوز ای اتبع ھواہ یعنی پیروی کرد ہوائے نفسانی خودرا

حطی ای حط ز نبہ بالتوبہ والاستغفار یعنی کم کردہ گناہ او بہ توبہ کردن و استغفار ۔

کلمن ای تکلم بکلمتہ فتاب علیہ بالقبول والرحمتہ یعنی کلام کردہ بکلمہ پس قبول شد توبۂ او ۔

سعفص ای ضاق علیہ الدنیا فافیض علیہ یعنی تنگ شد برو دنیا پس ریختہ شد برو ۔

قرشت ای قر بذنبہ فشرف بالکرامہ یعنی اقرار کرد بگناہ خویش پس شرف بکرامت یافت ۔

ثخذ ای اخذ من اللہ قوۃ یعنی گرفت ازحق تعالی قوت را ۔

ضظغ ای صدعتہ نزغ الشیطان بالغریمتہ یعنی بندشد ازو نزغ شیطان بعزیمت ای بکلام حق و توحید

و بعضے نوشتہ کہ :

اباجاد نام شاہے بود کہ ابجد مخفف آنست و ھفت کلمات باقی اسمای فرزندان اوست

و در رسالہ ضوابط عظیم معنی ہرھشت الفاظ مذکورہ چنیں نوشتہ

ابجد ۔ آغاز کرد ہوز ۔ در پیوست حطی ۔ واقف شد

کلمن ۔ سخنگوشد سعفص ۔ ازو آموخت قرشت۔ ترتیب کرد
ثخذ ۔ نگاہداشت ضظغ ۔ تمام کرد '' ۲۰

جو بھی ہو، اتنی بات ظاہر ہے کہ حروف تہجی کی قدیم ترین ترتیب یہی معلوم ہوتی ہے، پھر جب ان کی صورتیں مقرر ہو گئی تھیں تو ان کی مناسبت کے پیش نظر سہولت کے لیے انھیں ایک دوسرے انداز سے ترتیب دے لیا گیا اور وہی ترتیب '' '' ابتث '' ہے ۔

جناب محمد اسحاق نے بتایا ہے کہ اعداد کے حرفوں سے اظہار کے طریقے سے عربوں نے کئی قسم کے کام لیے تھے ۔ انھوں نے تعویذ نویسی کے علاوہ رصد گاہوں میں بھی اس طریقہ کا استعمال کیا ۔ علمائے ہیئت سیاروں کی گردش کا حساب بجائے اعداد کے حرفوں میں لکھتے تھے ۔ عربوں نے حرفوں کی عددی قیمتوں سے ایک دلچسپ خط بھی ایجاد کیا جو الشجری یا قلم مشجر کہا گیا ۔ اہل ایران اسے خط سرو کہتے ہیں۔ ۲۱ لیکن اس طریقے سے تاریخ گوئی کا کام ان سے پہلے دوسری اقوام نے بھی لیا تھا ۔

ڈاکٹر پھول بہاری شرما (ریڈر شعبہ ہندی، مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ) کی زبانی راقم کو معلوم ہوا کہ سنسکرت میں تاریخ گوئی کے ایک سے زاید طریقے تھے ۔ ڈاکٹر شرمی راملی راجیشور شرما (ریڈر، شعبہ سنسکرت، مسلم یونیورسٹی) نے بتایا کہ ابتدائی زمانے میں سنسکرت میں تاریخ گوئی کے لیے بعض ایسے لفظوں کا انتخاب کیا جاتا تھا جن کی تعداد مسلّم اور متعین ہوتی تھی ۔ ان کو لکھ کر ان کی تعداد کے مطابق عدد شمار مراد لیتے تھے مثلاً :

اکاس یا سنیہ = صفر
برھم (خدا) یا چندرما (چاند) = ایک
آنکھ ، کان ، ہاتھ ، مہینے کے پکش (نصف) یعنی پندرھواڑے = دو
گن (خواص) = تین
بید، برن ، جگ، سمندر = چار
پنچ بھوت (عناصرخمسہ) یعنی اگ ، پانی ، مٹی ، ہوا اور خلا ۔
اندری (حواس خمسہ) ، بان ، اور تیر=پانچ
شاستر بھرمر (بھونرا جس کے چھ پیر ہوتے ہیں) = چھ

پربت ، رشی ، سُر = سات

جوگ ، گج = آٹھ

گرہ (تارے) = نو

ردشا (سمت) = دس

رُدر = گیارہ

آوت (سورج) = بارہ

وعلیٰ ھذا القیاس تیرہ ، چودہ وغیرہ کا بھی یہی حال ہے لیکن عام طور سے تاریخ گویوں کو صرف ان لفظوں سے معاملہ ہوتا ہے جن کی تعداد صفر سے نو تک ہوتی ہے کیونکہ تمام اعداد انھیں دس ہندسوں سے ترکیب پا کر بنتے ہیں ۔

جیسا کہ معلوم ہے سنسکرت کی تحریر فارسی ، اردو کے برخلاف بائیں طرف سے داہنی طرف کو چلتی ہے اعداد کے لیے اس کے برعکس صورت اختیار کی جاتی ہے یعنی ان کو سیدھی طرف سے لکھنا شروع کرتے ہیں ۔ تاریخ گوئی میں بھی اسی طریقہ پر عمل کیا جاتا ہے یعنی جو کلمہ اکائی کے لیے ہوتا ہے اسے سب سے پہلے لکھتے ہیں ۔ اس کے بعد دھائی پھر سینکڑہ اور پھر ہزار والا لفظ لکھا جاتا ہے مثلاً ۷۵۴ کے لیے لکھیں گے ۔

पर्वत	इन्द्रिय	वेद
(پربت)	اندری	(بید)
۷	۵	۴

ان متعلقہ ہندسوں کی برعکس ترتیب کے ساتھ یکجا لکھ دینے سے مطلوبہ عدد حاصل ہو گا ۔ اعداد کو اس طور سے ظاہر کرنے کا طریقہ اصطلاح میں '' بھوت سنکھیا '' (شمار موجودات) کہلاتا ہے اس طریقہ میں سہولت کے لیے کلمات عددی کے اوپر ہندسے اور آخر میں لفظ '' ورش '' لکھ دیتے ہیں بالکل اسی طرح جیسے فارسی ، اردو میں ان کے نیچے عدد تحریر کیا جاتا ہے مثال کے طور پر ۱۹۸۵ء کو اس طرح ظاہر کریں گے :

۹ ۴ ۸ ۷

वर्ष	चन्द	ग्रह	गज	बाण
ورش	چند	گرہ	گج	بان
۱	۱	۹	۸	۵

چھٹی صدی عیسوی/پہلی صدی قبل ہجرت میں آریہ بھٹ اول نامی ایک شخص نے حرفوں کو اعداد کے بدل کی حیثیت سے استعمال کیا تھا ۔ جناب محمد اسحاق صدیقی کا کہنا ہے :

"اول اول حرف سے اعداد منسوب کرنا حسابی ضروریات کی بنا پر نہ تھا ۔ حروف سے اعداد منسوب کرنے کی تحریک غالباً بابلی مذہب کے زیر اثر ہوئی تھی۔" ۲۲

یہ کہنا بہت مشکل ہے کہ آریہ بھٹ اول نے اعداد کو حرفوں سے ظاہر کرنے کا تصور کہاں سے لیا تھا لیکن اس کے اس کارنامے کی داد دی جانی چاہیے کہ اس نے اس سے تاریخ نکالنے کا نادر لیکن نہایت مفید کام لیا ۔ اس نے حروف صحیح کے علاوہ ماتراؤں کے واسطے بھی اعداد مقرر کیے تھے اور تاریخ نکالتے وقت ان کو بھی شمار کرتا تھا ۔ اس کا طریقہ خاصا دقت طلب ہو گیا تھا اسی لیے شاید کسی اور نے اسے برتنے کی کوشش نہیں کی ۔

چوتھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں آریہ بھٹ ثانی نے اپنے پیشرو کے طریقہ کو آسان بنایا۔ اس نے تمام حرفوں کو چار گروہوں میں تقسیم کیا اور ہر گروہ کے حرفوں کی قیمت صفر سے نو تک مقرر کی۔ اس طرح:

۱	२	३	४	५	६	७	८	९	०
क	ख	ग	घ	ङ०	च	छ	ज	झ	ञ
क	ख	ग	घ	ङ	च	छ	ज	झ	ञ
ट	ठ	ड	ढ	ण	त	थ	द	ध	न
ट	ठ	ड	ढ	ण	त	थ	द	ध	न
प	फ	ब	भ	म					
प	फ	ब	भ	म					
य	र	ल	व	श	ष	स	ह		
य	र	ल	व	श	ष (क्ष)	स	ह		

*ڈاکٹر شری راہل راجیشو شرما نے بتایا کہ بعض لوگوں کا خیال ہے کہ اعداد کو حرفوں سے ظاہر کرنے کی روایت ویدوں سے شروع ہوئی ہے واللہ اعلم۔

اس تقسیم میں پہلے چار حرف کَ ۔ ٹَ ۔ پَ ۔ یَ ۔ ہیں۔ ان کی مناسبت سے اس طریقہ کو عرف عام میں "کاٹا پایا" کا طریقہ کہتے ہیں۔ اس طریقہ میں کسی لفظ میں آنے والے ہر حرف کی قیمت اس کے مقام کے مطابق ہوتی ہے یعنی سیدھی طرف سے آنے والا پہلا حرف اکائی کا، دوسرا دھائی کا، تیسرا سینکڑہ کا اور چوتھا ہزار کا ہوگا۔ تاریخ نکالتے وقت حرف مجرد حروف کے اعداد لیے جاتے ہیں مثلاً ۱۷۳۰ کو اس طرح ظاہر کرینگے ۔

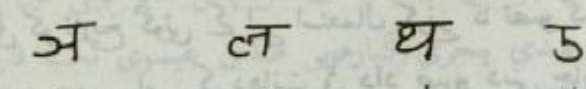

ञ	ल	थ	ड
ٹ	تھ	ل	یاں
۱	۷	۳	

''کاٹا پایا'' کے طریقے میں ماتراوں (اعراب) کی کوئی عددی قیمت نہیں ہوتی ۔ کسی بھی حرف کے ساتھ کوئی بھی ماترا لگائی جا سکتی ہے مثلاً ۱۹۸۵ کو اس طرح لکھیں گے :

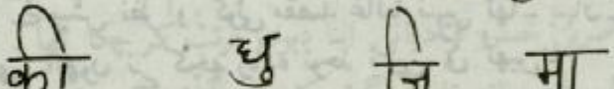

की	धु	जि	मा
کی	دھ	ج	ما
۱	۹	۸	۵

ماتراوں کے باوجود حرفوں کا یہ مجموعہ با معنی نہیں ہوتا بلکہ قاعدہ یہ ہے کہ کسی نوعیت کے التباس سے بچنے کے لیے اس بات پر نگاہ رکھی جاتی ہے کہ حرفوں کا یہ مجموعہ با معنی نہ ہو جائے ۔

''کاٹا پایا'' کا طریقہ کئی اعتبار سے بہت آسان تھا ۔ تمام حروف تہجی میں سے کسی بھی حرف کو لے کر اس پر کوئی بھی ماترا بنا سکتے ہیں۔ ہر حرف کے نیچے اس کی مقررہ عددی قیمت لکھ دینے سے مطلوبہ عدد حاصل ہو جاتا ہے اس طریقہ کو رواج حاصل ہوا ۔

تاریخ گوئی کے مذکورہ سبھی طریقے نظم میں استعمال ہوتے تھے ۔ لمبے لمبے عددوں کو شعر کی بحروں میں کھپا دینا آسان نہیں تھا ۔ ان طریقوں سے یہ بات ممکن ہو گئی ۔ ان طریقوں کے مطابق تاریخوں کو یاد رکھنا بھی آسان ہو گیا ۔ غلطی کا بھی امکان کم ہو گیا ۔

عربی، فارسی میں تاریخ گوئی کے جو بھی طریقے رائج ہیں ان سب میں، دو تین کو چھوڑ کر، بالآخر حساب کو دخل ہو گیا تھا اسی وجہ سے

فن تاریخ گوئی کو حساب میں رکھ گیا ہے۔ تاریخ گوئی کا وہ طریقہ جس میں حروف ابجد کا استعمال ہوتا ہے اصطلاح میں "جمل" کہلاتا ہے :

"جمل بضم جیم و تشدید و فتح میم بمعنی حساب اعداد حروف ابجد و بایں معنی بہ تخفیف میم نیز آمدہ" ۲۳

حساب جمل کس نے ایجاد کیا تھا؟ وہ کس زمانے میں تھا؟ کہاں کا رہنے والا تھا؟ یہ سب کچھ نہیں معلوم - یہ بھی نہیں معلوم کہ اس نے کلمات جمل کو تاریخ گوئی کے لیے استعمال کرنے کا تصور کہاں سے لیا تھا - جو بھی ہو، ہمیں اس کی ذہانت کی داد ضرور دینی چاہیے -

حساب کے معاملے میں ہندوستان ایک مدت سے پیش پیش رہا ہے ہندوستان میں ترکوں، عربوں اور ایرانیوں کی آمد و رفت کا سلسلہ ظہور اسلام سے بہت پہلے شروع ہو چکا تھا لیکن اس وقت اپنی تجارت کو فروغ دینے کے سوا ان کے پیش نظر اور کوئی مقصد غالباً نہیں تھا - یہاں کے علوم و فنون کی طرف بھی انھوں نے کچھ زیادہ توجہ نہیں کی تھیں -

ظہور اسلام کے بعد ان کے مقاصد میں بہت تنوع آ گیا تھا - انھوں نے یہاں کی ایک ایک چیز سے دلچسپی لی - یہاں کے مذہب اور معاشرت کو سمجھنے کی شعوری کوشش کی - یہاں کی زبانیں سیکھیں اور یہاں کے علمی خزانوں کو کھنگالا - ہندوستان میں رہ کر مسلمانوں نے وہ سبھی کچھ کیا جو ایک زندہ، ہوشمند، وسیع النظر اور ترقی پسند قوم کر سکتی تھی - سلطان محمود غزنوی نے ہندوستان کے لیے جو سکے جاری کیے ان پر سنسکرت زبان میں ترجمہ کروا کر کلمۂ طیبہ لکھوایا تھا - سلطان محمد غوری اور اس کے جانشینوں نے اپنے ہندوستانی سکوں پر لچھمی (دیبی) کی تصویر بنوائی- پھر سلطان التتمش اور اس کے اخلاف نے اس کی جگہ شیو (دیوتا) کے بیل (نندی) کی تصویر والے سکے جاری کئے- اس زمانے میں سکوں پر بکرمی سنبت بھی لکھا گیا - مسلم عالموں نے ہندی زبان میں گیتوں کے مباح ہونے کا فتوا جاری کیا - یہ سب امور اس حقیقت پر صاف دلالت کرتے ہیں کہ مسلمانوں نے بتدریج ہندوستان کے علوم و فنون اور مذہب تک میں درک حاصل کر لیا تھا - ان حالات میں یہ بات بخوبی ممکن ہے کہ عربی

کے حروف تہجی کے مقررہ ہندسوں کی حسابی ضرورتوں سے استعمال کرنے کا خیال بھی ہندوستان ہی کا فیض ہو۔ اسی کے نتیجے میں بالآخر جمل کے قاعدے سے تاریخ گوئی کے سلسلے کا آغاز ہوا ہوگا۔

ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کی زبانی معلوم ہوا کہ تیسری صدی ہجری نویں صدی عیسوی میں فارسی میں شعر گوئی کا آغاز ہو چکا تھا۔ اس زمانے کا پہلا شاعر حنظلہ بادغیسی مانا گیا ہے اس کے بعد محمد بن وصیف سگزی کا نام لیا جاتا ہے جو ۲۵۳ھ/۸۶۷ء کے آس پاس شعر گوئی میں مصروف تھا۔

پانچویں صدی ہجری/گیارھویں صدی عیسوی تک فارسی شاعری خوب ترقی کر چکی تھی۔ کئی باکمال شاعر اپنی صلاحیتوں سے اس زبان کو مالا مال کر چکے تھے۔ فردوسی کا شاہنامہ، ابو حامد محمد غزالی کی کیمیائے سعادت حسن میمندی کی سیف الملوک و بدیع الجمال، خواجہ عبداللہ انصاری کا گنج نامہ جیسی تصانیف وجود میں آ چکی تھیں۔ حمیدالدین ابو معین ناصرین خسرو قبادیانی اپنا دیوان مرتب کر چکا تھا۔ نثر و نظم کی اس ترقی کے ساتھ ساتھ تاریخ گوئی کا بھی آغاز ہوا۔ فردوسی نے شاہنامہ میں اس کی تاریخ نظم کی تھی البتہ اس نے حروف جمل کا استعمال نہیں کیا تھا۔

معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستان میں قیام کے دوران آریہ بھٹ دوم کے طریقہ تاریخ گوئی یعنی ''کاٹا پایا'' نے مسلمانوں کو متوجہ کیا تھا۔ انھوں نے اس طریقہ کو اپنے طور پر استعمال کرنا شروع کیا۔ صریحاً سال ہجری کا بیان کرنے کے بجائے انھوں نے مجرد حرفوں سے عددوں کا کام لیا۔ اس قسم کی تاریخوں کو اصطلاح میں ''معنوی'' کہتے ہیں۔ میر نادر علی رعد نے لکھا ہے:

"معنوی آنست کہ سال مطلوب بہ حساب جمل از اعداد حروف مادہ تاریخ برآید، خواہ از اعداد حروف زبر باشد یا از بینات، یا از ہردو عام ازیں کہ از مجموعہ اعداد جملہ حروف مادہ تاریخ سال مطلوب حاصل شود یا از اعداد بعضے حروف"۔ ۲۴

اس مقام پر ''مادۂ تاریخ'' کے مفہوم کی وضاحت بھی ضروری ہے

درگا پرشاد نادر کا کہنا ہے :

'' ایسے چند حرفوں کے اجتماع کو تاریخ کا مادہ کہتے ہیں جن کے عدد جو جمل کے حاصل ہوں سنہ و سال مطلوبہ کے برابر ہوں ۔ اب عام ہے کہ جملہ جس کو مادہ قرار دیا ہے موزوں ہو یا ناموزوں یعنی پیوستہ ہو خواہ پراگندہ ۔ '' ۲۵

یہ تعریف پوری طرح صحیح نہیں ہے صحیح یہ ہے کہ مادہ تاریخ کوئی عدد، حرف، کلمہ، فقرہ، جملہ، مصرع یا شعر بھی ہو سکتا ہے ۔ عدد حرف یا کلمہ بھی ہو سکتا ہے اور دو یا زاید کا مجموعہ بھی۔

یہ بھی ضروری نہیں ہے کہ مادۂ تاریخ مطلوبہ تاریخ کو پورا پورا ظاہر کرے البتہ اچھا مادہ وہ ہے جس میں کمی بیشی کی ضرورت نہ ہو۔

مادۂ تاریخ کے لیے یہ بھی لازم نہیں ہے کہ وہ صراحت کے ساتھ تاریخ کو ظاہر کرے ۔ کبھی تاریخ در پردہ بھی ہوتی ہے اور اس تک پہنچنے کے لیے بعض حسابی عمل کرنے ہوتے ہیں ۔ ایسے مادے '' معما '' کی حدوں میں بھی پہنچ سکتے ہیں ۔

ایسی تاریخیں جن میں اعداد کی جگہ حروف جمل کا استعمال کیا جاتا ہے غالباً چھٹی صدی ہجری/بارھویں صدی عیسوی سے پہلے نہیں لکھی گئی تھیں ۔ مشہور شاعر خاقانی نے اپنے قصیدے میں جو اس نے جمال الدین اصفہانی وزیر موصل کی مدح میں کہا تھا یہ شعر شامل کیا ہے :

در سنہ ثا ، نون ، الف بہ حضرت موصل
راندم ثا ، نون ، الف سزائے صفاہان

اس میں '' ثا ' نون ' الف '' مجرد حروف ہیں ۔ شاعر نے ان کو ملا کر با معنی کلمہ " ثنا " نظم نہیں کیا ہے۔ مجرد حرفوں کا استعمال سنسکرت کے '' کاٹا پایا '' کے طریقے میں ہوتا ہے ۔ اس طریقے میں مادۂ تاریخ بے معنی لایا جاتا ہے ۔ خاقانی نے بھی یہی کیا ہے ۔ ثا ' نون ' الف سے کوئی مطلب مستفاد نہیں ہوتا ہے ۔

خاقانی نے سینکڑہ کا حرف پہلے اس کے بعد دھائی کا اور آخر

میں اکائی کا نظم کیا ہے جب کہ تحریر اعداد میں پہلا ہندسہ اکائی کا ہوتا ہے اعداد میں ہندسوں کا برعکس لکھنا سنسکرت کے '' بھوت سنکھیا '' کے قاعدے کے مطابق ہے اس طرح خاقانی کی اس تاریخ میں دونوں طریقوں کا امتزاج ہے ۔ فرق اتنا ہے کہ اس میں ہندسوں کو جمع کر کے مطلوبہ سال کے عدد معلوم ہوتے ہیں اس طرح :

ثا + نون + الف

۵۵۱ھ = ۵۰۰ + ۵۰ + ۱

تاریخ گوئی کے اس ابتدائی طریقے کے بارے میں عارف نوشاہی نے لکھا ہے کہ :

'' ان عددی حروف کا استعمال کچھ عرصہ پہلے تک علم نجوم میں ہوتا ہے ، مثال کے طور پر اس دور کی جنتریوں میں مہینے کی تیسری، بارھویں، پچیسویں اور سال کی دو سو گیارھویں تاریخ علی الترتیب بصورت ج ۔ یب ۔ کہ ۔ ربا لکھی ملتی ہے۔ گرچہ تقویم سازوں نے ۱۷ ۔ محرم ۲۴۵ لکھنا چاہا تو " یز محرم از سنہ رمہ " لکھ دیا ۔ یہاں ' رمہ ' صرف اپنا عددی مفہوم بتاتا ہے اور اس کا فارسی لفظ رمہ بمعنی ریوڑ کے ساتھ کوئی تعلق نہیں ہے ۔ اس طرح عدد نویسی میں ۱۳۲ ۔ ۲۵۴ ۔ ۳۱۲ اور ۴۸۶ کے لیے جہاں لفظ قلب ، رند ، شیب اور تفو کا استعمال ہوا ہے وہاں ان کا اپنے لغوی مفہوم کے ساتھ کوئی تعلق نہیں ہے '' ۲۶

اس اقتباس میں بھی جتنی مثالیں دی گئی ہیں ان میں حروف کی ترتیب عدد کے ہندسوں کی ترتیب کے برعکس ہے ورنہ ۱۳۲ کو ب + ل . ق سے اور ۲۵۴ کو د + ن + ر سے ظاہر کیا جانا چاہیے تھا ۔ اس سے ہمارے اس قیاس کی تائید ہوتی ہے کہ یہ طریقہ سنسکرت کے بھوت سنکھیا کے قاعدے سے مناسب ہے ۔

تاریخ گوئی کے لیے خاقانی نے جو راہ دکھائی تھی اس پر بعد کے مختلف شاعروں نے چلنے کی کوشش کی ۔ نظامی نے بھی اپنی مثنوی

'' لیلی مجنوں '' میں کہا ہے :

آراستہ شد بہ بہترین حال
در سلخ رجب بہ ث ، ف ، دال
تاریخ عیاں کہ داشت با خود
ہشتاد و چہار بعد پا نصد

اس میں بھی '' ث ، ف ، دال '' بالکل اسی ترتیب سے آیا ہے جیسے خاقانی کی تاریخ میں '' ث ، ن ، الف '' ہے چنانچہ مطلوبہ سال کے عدد حاصل کرنے لیے ان حرفوں کی ترتیب بدل کر ان کی عددی قیمت کو جمع کرنا ہو گا. اس طرح :

دال + ف + ث

۵۸۴ = ۵۰۰ + ۸۰ + ۴

صوری تاریخوں کے سلسلے میں یہ بات آ چکی ہے کہ تاریخ گویوں نے بندسوں کی تقدیم و تاخیر کو جائز کر لیا تھا۔ معنوی تاریخوں میں بھی یہی ہوا ۔ ساتویں صدی ہجری تیرھویں صدی عیسوی میں مادۂ تاریخ کے حرفوں کی ترتیب بدل کر انھیں بامعنی بنانے کی کوشش کی گئی ۔ اس کی مثال شیخ سعدی کی تاریخ وفات سے ملتی ہے شیخ نے ۶۹۱ھ میں انتقال کیا۔ مندرجہ بالا روش کے مطابق اس کے حروف الف، ص، خ ہوئے انھیں با معنی بنانے کے لیے خ، الف، ص یعنی " خاص" کی صورت دے دی گئی۔ یہی شیخ سعدی کی وفات کا مادۂ تاریخ ہوا ۔

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی میں فن تاریخ نے ترقی کا ایک قدم اور بڑھایا ۔ عربی کے حروف تہجی ایک نقطہ کی کمی بیشی سے بدل جاتے ہیں۔ شاعر کی نکتہ رس طبیعت نے اس صورت حال سے فائدہ اٹھایا ۔ امیر تیمور کے سال جلوس کی تاریخ کسی نے اس طرح کہی

یا بی تو جلوس تیمیر سلطان را
یک نقطہ نہی گر بسر دال دعا

عربی حرف دال کے اوپر ایک نقطہ رکھ دو تو وہ ذال بخذ ہو جائیگا

جس کی عددی قیمت سات سو ہے۔ اور امیر تیمور نے ۷۷۱ھ میں وفات پائی تھی جس کے حروف ذل+ع+الف ہیں۔ شاعر نے انہیں کا ذکر کیا ہے۔

ساتویں صدی ہجری تک جتنی تاریخیں ملتی ہیں ان میں مجرد حروف کلام میں لائے گئے ہیں اس لیے عربی کے حروف ہی کافی تھے۔ فارسی کے مخصوص حرفوں کو صرف میں لانے کی ضرورت پیش نہیں آئی اس زمانے تک عدد کے ہندسہ کے واسطے ایک ہی حرف لانے کا التزام ہوتا تھا۔ اس کی وجہ سے شاعر خاصا مجبور تھا۔ باوجود یکہ حرفوں کو مقدم اور مؤخر یا منقوط و غیر منقوط بنا لیتے تھے، جدت کے لیے گنجایش بہت کم تھی۔ مذکورہ پابندی کے ساتھ دسویں صدی ہجری کے اختتام یعنی ۹۹۹ھ تک تمام تاریخیں سہ حرفی ہی ہو سکتی تھی البتہ اس صدی کے بعد جب ہندسوں والے سنوں کا سلسلہ شروع ہوا تو مادۂ تاریخ بھی چار حرفی ہو سکتے تھے۔ اس میں استثنائی صورت بھی تھی مثلاً شاہ جہاں بادشاہ نے ممتاز محل بیگم کی وفات کی تاریخ صرف دو حرفوں یعنی غ + م (۱۰۰۰ + ۴۰) یعنی غم سے نکالی تھی۔ اس میں شبہ نہیں کہ اس کے ذہن میں اس کلمہ کے لغوی معنی بھی تھے جو اس موقع سے پوری مناسبت رکھتے تھے۔ معلوم ہوتا ہے کہ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی سے ہی مادۂ تاریخ کے بارے میں شاعر یہ خیال رکھتے تھے کہ وہ حسب حال بھی ہو۔ درگا پرشاد نادر نے بھی لکھا ہے کہ

'' سب سے بہتر وہ مادہ ہے جو اس واقعہ پر دلالت کرتا ہو جس کی کہ وہ تاریخ ہے۔ '' ۲۷

یہی بات میر نادر علی رعد نے بھی کہی ہے۔

'' بدانکہ فقرہ یا مصرع تاریخ در ہر قسم کہ باشد ' باید کہ مناسب حال و مقام باشد و از وقوع واقعہ تاریخ نسبت کلی داشتہ باشد۔'' ۲۸

اس بنا پر جدت پسند طبیعتوں نے بعض نئی صورتیں اختیار کیں۔

سنسکرت میں تاریخ گوئی کے قاعدہ '' کاٹا پایا '' میں مجرد حرفوں کے ساتھ ماتراؤں کے اضافے کی اجازت تھی اور ان ماتراؤں کے عدد

شمار میں نہیں آتے تھے ۔ فارسی کے تاریخ گویوں نے اس طریقے کو اختیار کیا اور وہ مادۂ تاریخ کے حروف کے ساتھ بعض زاید حرف اس طرح لانے لگے کہ ان سے ایک یا زاید بامعنی کلمات وجود پاتے تھے ۔ اس کی نہایت کامیاب مثال محمد علی جویا مراد آبادی کے یہاں ملتی ہے جس کا ذکر درگا پرشاد نادر نے اس طرح کیا ہے :

" صنعت اوایل جب کہ سر بر حرف سے تاریخ پیدا ہو ۔
ھاتف و حور و پری آدم گفت " ۔ ۲۹

مادۂ تاریخ '' ہ ' ح ' پ ' الف '' ہے ۔ ان کے اعداد اگر برابر برابر اسی ترتیب سے لکھ دیں تو ۱۲۸۵ سال مطلوبہ حاصل ہو گا ۔ شاعر نے ان حرفوں کے بعد دو اور تین حرف مزید لا کر ان چاروں سے چار بامعنی کلمات بنا لیے ۔ اس طریقہ میں '' کاٹا پایا '' کے طریقہ کی تمام شرطیں پوری ہوتی ہیں ۔ اس میں صرف ان حروف ابجد کو کام میں لایا جا سکتا ہے جن کی عددی قیمت ایک سے نو تک ہے ۔

درگا پرشاد نادر نے مذکورہ طریقہ کا ذکر کرنے کے بعد لکھا ہے کہ :

" بندہ اسی کتاب کی تألیف سنہ عیسوی میں یوں عرض کرتا ہے

ہمدم عابد و ضیا غافل اند ۱۸۷۵ عیسوی

گو ہر چہار چہار شاعرات کے تخلص ہیں مگر اول و آخر کو تخلص نہ گردانو تو گویا صحبت نسواں سے پرہیز کرنے کی ایک عمدہ نصیحت ہے اور تاریخ تالیف کتاب بھی ظاہر ہے " ۳۰

نادر کا خیال صحیح نہیں ۔ یہ تاریخ اس قاعدے سے نہیں ہے ۔ اس میں ہر کلمہ کے حرف اول کی عددی قیمت کو جمع کرنے سے مطلوبہ سال برآمد ہو گا ، اس طرح :

ہ + ع + ض + غ = ۵ + ۷۰ + ۸۰۰ + ۱۰۰۰ = ۱۸۷۵ء

اس میں اکائی کے لیے الف سے ط تک ' دھائی کے واسطے ی سے ص تک ، سینکڑے کے لیے ق سے ظ تک کے حروف کام میں لائیں گے ۔

میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی بارھویں صدی ہجری/اٹھارھویں

صدی عیسوی کے اوایل کے بڑے باکمال اور قادر الکلام تاریخ گو ہوئے ہیں ۔ انھوں نے قلعہ ستارہ کی فتح کے موقع پر عالمگیر اورنگ زیب کے سامنے جو قطعات پیش کئے ان میں سے ایک میں کہتے ہیں

چو سیوا و سنبھا و وانا بگینی
زتیغ شہنشاہ گشتند پارہ
الفہائے ایں واجہ ھا رابیک جا
نوشتیم تاریخ فتح ستارہ

اس میں سیوا، سنبھا، وانا کے چاروں الف یعنی عدد ایک کو برابر برابر لکھو تو ۱۱۱۱ھ کے عدد نکل آئیں گے۔ یہ اگرچہ جویا مراد آبادی کی "صنعت اوایل" نہیں ہے لیکن "کاٹا پایا" کے قاعدے کے مطابق ہے واسطی نے اسی قطعہ میں کہا ہے :

چنین تاریخ گفتن اختراعی ست
شد از عبد الجلیل ایں آشکارا

مادۂ تاریخ کے حرفوں سے چار نام بنا لینے کی حد تک یہ ان کی '' اختراع '' ضرور ہے ۔

اسی واقعہ سے متعلق واسطی نے ایک تاریخ اور کہی ہے جس میں انھوں نے '' ایہام '' بتایا ہے :

زانگشتان شہ بر مد ایہام
برابر چار الف کردم نظارہ

چار انگلیوں سے ۱۱۱۱ھ کے ہندسوں کا مشاہدہ کر لینا دلچسپ بھی ہے اور شاعر کی خوش فکری کی دلیل بھی ۔

مجرد حرفوں سے تاریخ کہنے کی ایک اور دلچسپ مثال شیخ کاظم حسین صدیقی بھپھوندوی نے شاہ ایڈورڈ ہفتم کے جلوس کی تاریخ ۱۹۰۱ء کے سلسلے میں پیش کی ہے ۔ کہتے ہیں

جلوس قیصری راسال بجستم سروشم گفت
حروف ابجد اے کاظم یک از اول دو از آخر

حروف ابجد میں پہلا ایک الف ہے اور آخری دو ضظغ کے ظ + غ ہیں ۔ ان کی عددی قیمت کو جمع کریں تو (۱+۹۰۰+۱۰۰۰ =) ۱۹۰۱ء حاصل ہو گا ۔

اسی سلسلے میں محمد علی جویا کی '' صنعت تقسیم '' کا ذکر بھی مناسب ہے ۔ لکھا ہے :

'' صنعت تقسیم وہ ہے کہ عدد کے حصہ دو چند یا سہ چند لیے جائیں ۔ مثال

لے دال کر دو چند سہ چند اس کو پھر متیں = ۱۲۸۴

یعنی اول اکائی میں دال کے عدد ۴ کو رکھا ۔ پھر اس کے دو چند کو ، پھر اسی کے سہ چند ۱۲ کو لکھا ۔ ''

درگا پرشاد نادر نے صحیح لکھا ہے کہ اس صنعت کو '' صنعت ضرب '' کہنا مناسب ہے ۔ ۳۱

محمد علی جویا نے '' کاٹا پایا '' کے طریقے کو ایک دوسرے مقام پر '' صنعت عجیب '' کے نام سے بھی اختیار کیا ہے لکھتے ہیں :

" صنعت عجیب ۔ اس حرفوں کے عدد بجنسہ حسب مراتب لکھے جاتے ہیں ۔ مثال

سال تاریخ " احبا" جویا

حروف	=	ا	ح	ب ا
اعداد	=	۱	۸	۲ ۱
مراتب	=	۱	۸۰	۲۰۰ ۱۰۰۰

پس ۱۲۸۱ھ حاصل ہوئے

درگا پرشاد نادر نے کہا ہے کہ :

'' اس کا نام صنعت المراتب موزوں معلوم ہوتا ہے ۔ '' ۳۲

یہ دراصل '' کاٹا پایا '' کی وہ صورت ہے جس میں مجرد حروف لیے جاتے ہیں اور ماترائیں بھی شامل نہیں ہوتیں ۔ تلاش کی جائیں تو مجرد حرفوں سے ان کی مقررہ قیمتوں کے ساتھ تاریخ کہنے کی بعض صورتیں اور بھی مل سکتی ہیں ۔

(۴)

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی سے پہلے تک اصول یہ معلوم ہوتا ہے کہ مطلوبہ سال کے پر ہندسہ کے واسطے ایک ہی حرف لاتے تھے ۔ آٹھویں صدی میں اس میں سہولت پیدا کی گئی یعنی تاریخ گو کو اس بات کا اختیار دیا گیا کہ وہ عدد کے جس ہندسے کے چاہے اس طرح ٹکڑے کرے کہ ان سب ٹکڑوں کا مجموعہ سال مطلوبہ کے عدد کے برابر ہو جائے ۔ ظاہر ہے کہ ابتدا میں زیادہ ٹکڑے نہ کیے گئے ہوں گے ۔ ٹکڑے کرنے کا خیال کچھ بہت دور کی بات بھی نہیں تھی کیونکہ تاریخوں میں تقسیم، ضرب، تفریق اور جمع کے تمام طریقے کام میں لائے جانے لگے تھے ۔ بہرحال اس سہولت نے تاریخ گوئی کے فن کو یک لخت بہت زیادہ ترقی دے دی اس باب میں بڑی وسعتیں پیدا ہو گئیں اور ایسی تاریخیں کہی جانے لگیں جو شاعری ہی نہیں، ہمارے شعری ادب کے لئے بھی سرمایہ فخر و مباہات ہیں ۔

امیر تیمور کا سال وفات ۸۰۷ھ ہے ۔ شاعر نے اکائی کے ہندسے کے دو ٹکڑے ۶+۱ کر لیے ۔ اور اس طرح ۸۰۰+۶+۱ حاصل ہو گیا ۔ اس کو ض+و+الف سے ظاہر کیا گیا ۔ اس مادۂ تاریخ کو نظم کرنے کے لیے کے اس نے اس کے شروع میں " ر " اور آخر میں " ن " کا اضافہ کیا تو " رضوان" سامنے آیا ۔ اب اس نے کہا :

در هفتصده شعبان سوے علیین تافت
فی الحال ز رضوان سروپا بیرون کرد ۳۳

رضوان کے سر اور پیر نکال دو " ضوا " بچ رہے گا ۔ یہی مادۂ تاریخ ہے ۔

یہ بے سروپا کر دینے کی بات تاریخ گویوں کو بہت پسند آئی ۔ کئی شاعروں نے تاریخ وفات کے لیے ایسا ہی کیا ہے شاہ عالم بہادر شاہ نے ۱۱۲۴ھ میں وفات پائی ۔ شاعر نے اس کے عدد کے کئی ٹکڑے کئے اور پھر ان کی جگہ حروف ابجد لایا اسی طرح :

۱۱۲۴ = ۲۰۰ + ۴ + ۱۱۰ + ۸۰۰ + ۱۰

ی + ص + عم + د + ر

ان سب کے شروع اور آخر میں ایک ایک حرف لا کر انھیں بامعنی کلمات میں تبدیل کیا اور پھر ان کلمات کے ''بے سروپا'' کیے جانے کی طرف اشارہ کرتے ہوئے نظم کر دیا۔

از وفاتش بے سروپا شدند فیض وفضل ونعمت وعدل وکرم

حکیم مومن خاں مومن نے بھی شاہ عبدالعزیز کے انتقال کی تاریخ بالکل اسی طریقے پر کہی :

دست بیداد اجل سے بے سروپا ہو گئے

فقر ودیں		فضل وہنر		لطف وکرم		علم وعمل	
۱۰۰	۱۰	۸۰۰	۵۰	۹	۲۰۰	۳۰	۴۰

۱۲۳۹

نواب مصطفا خاں شیفتہ مرحوم نے مولانا الطاف حسین حالی نے بھی مومن خاں کے طرز پر تاریخ نظم کی

شدز فوت آں بے سروپا تمام

وفا ،	کرم ،	بذل و	تقو و ورع
۸۰	۲۰۰	۷۰۰	۱۰۰

۱۲۸۰

حالی کی یہ تقسیم کمزور ہے ۔ صرف پانچ ٹکڑے کیے ہیں ۔ ان میں بھی ایک ٹکڑے کی تکرار ہے ۔ قادر الکلام شاعر اسے پسند نہیں کر سکتے ۔

اوپر کی مثالوں میں مادۂ تاریخ کے تمام حروف کسی بامعنی کلمہ کے وسط میں آئے ہیں ۔ بعد کے شاعروں نے اس میں جدت کی اور کبھی ان حروف کو کلمہ کے شروع میں لانے کا التزام کیا ہے اور کبھی آخر کلمہ میں لائے ہیں ۔ یہی نہیں بلکہ بعض شعرا نے اپنی مشاقی اور قدرت کلام کے اظہار کے لیے یہ بھی کیا ہے کہ کئی شعروں پر مشتمل قطعہ کہا اور اس قطعہ پر شعر یا ہر مصرع کے شروع میں کوئی ایسا کلمہ لائے ہیں جس کا حرف اول اگر لے لیں اور ان سب کے اعداد کو جمع کریں تو مطلوبہ تاریخ

نکل آئے گی ۔ اصطلاح میں اس کو صنعت توشیح کہتے ہیں ۔ اس کی ایک بہت اچھی مثال طرفہ قریشی کے یہاں نظر آئی ۔ انھوں نے نوح ناروی کی وفات کا قطعہ تاریخ اس صنعت میں کہا تھا ۔ قطعہ میں کل سترہ شعر ہیں ۔ ہر شعر کے دونوں مصرعے جن حرفوں سے شروع ہوتے ہیں ان کا مجموعہ اس طرح ہے :

صاحب اوج باخبر استاد

۱۳۸۲

حروف کے اس مجموعہ سے نوح کا سال وفات برآمد ہوتا ہے دلچسپ بات یہ ہے کہ یہ مجموعہ بجائے خود بھی موزوں مصرع ہے ۔

تاریخ گویوں نے اپنی جدت فکر سے مختلف صنعتوں میں تاریخیں کہی ہیں ۔ انیسویں صدی عیسوی کے نصف آخر میں محمد علی جویا مراد آبادی نے اس معاملے میں ایسی ایسی جدتیں دکھائی ہیں کہ حیرت ہو ۔ مثال کے طور پر کہتے ہیں ۳۴

" صنعت کمال جب کہ مادہ کے طاق طاق حرفوں سے الگ تاریخ نکلے اور جفت جفت سے الگ ۔ گویا ایک مادہ سے دو تاریخیں پیدا ہوں

فرخندہ و فرخ شود شادی بملک آید ۔ بہی

طاق حروف :

ف	+	خ	+	د	+	و	+	ر	+	ش
۸۰	+	۶۰۰	+	۴	+	۲	+	۲۰۰	+	۳۰۰
د	+	الف	+	ی	+	م	+	ک	+	ی
۴	+	۱	+	۱۰	+	۴۰	+	۲۰	+	۱۰
ب	+	ی								
۲	+	۱۰	=	۱۲۸۷ھ						

جفت حروف :

ر	+	ن	+	ہ	+	ف	+	خ	+	و
۲۰۰	+	۵۰	+	۵	+	۸۰	+	۶۰۰	+	۶

ش + د + ب + ل + ا + د

۳۰۰ + ۴ + ۲ + ۳۰ + ۱ + ۴

۵

د = ۱۲۸۷ھ

درگا پرشاد نادر کا کہنا ہے کہ اس صنعت کو '' صنعت الفرد و الزوج '' کہنا درست معلوم ہوتا ہے ۔ اسی طرح :

'' صنعت حسابیہ میں حساب کے کئی قاعدے کام میں لائے جاتے ہیں :

ولی مضروب ہے مولا کے سر سے ولی کے دل میں جس کا اک نشان ہے

ولی (و + ل + ی) کے ۴۶ عدد مضروب اور مولا کا سر (میم) کے ۴۰ مضروب فیہ ' جن کا حاصل ضرب ۱۸۴۰ ہوا ۔ ولی کا دل لام ہے جس کے ۳۰ عدد ہیں ۔ دونوں کو جمع کردیا تو مجموعہ ۱۸۷۰ سنہ مطلوب ہوئے اس کے ظاہر معنی مصطلح فقرا ہیں ۔ اہل دل اس کو خود جانتے ہیں ۔ تشریح کی حاجت نہیں '' ۳۵ ''

یہ صنعت معما کی حد میں داخل ہو گئی ہے ۔

صنعت حسابیہ کی ایک اور نہایت نادر صورت "گنجینہ تواریخ" میں نظر آئی ۔ اس کتاب کے مصنف میر نادر علی رعد نے اس کی تاریخ اس طرح کہی ہے :

جو چاہو فرض کر لو الفاظ
قلت سے ہوں یا کہ ہو بکثرت
جس طرح سے چاہو ان کے اعداد
محسوب کرو نہ ہو گی دقت
کچھ نقطے بڑھاؤ سیدھی جانب
جتنے تم چاہنے ہو حضرت
چار اس پر زیادہ کر کے فوراً
مجموعہ یہ پانچ پر ہو قسمت

حاصل پہ بڑھاؤ نصف اسی کا
جو کچھ بچ جائے بعد قسمت
حاصل جو ہو اس عمل سے آخر
محسوب ہو اس کی چوتھی قوت
اور اس پہ بڑھائے جو سترہ
پیدا ہو جائے سال ہجرت

= ۱۳۱۳

اس کی تشریح اس طرح ہے :

عدد مفروض = ۲۷۴
ایک نقطہ بڑھاؤ = ۲۷۴۰
۴ زیادہ کرو = ۲۷۴۴
۵ سے تقسیم کرو = باقی رہے ۴
اس کا نصف بڑھاؤ = ۴+۲ = ۶
اس کی چوتھی قوت = ۶×۶×۶×۶ = ۱۲۹۶
اس پر سترہ بڑھاؤ = ۱۲۹۶+۱۷ = ۱۳۱۳ھ

مصنف نے اسے '' صنعت نادر '' کہا ہے ۔

اس قسم کی اور بھی بعض مثالیں مل سکتی ہیں ۔ بخوفِ طوالت ہم ان کو چھوڑ رہے ہیں ۔

(۵)

مادۂ تاریخ کی تین صورتیں ممکن ہیں ۔ میر نادر علی رعد نے لکھا ہے :

'' باید دانست کہ مادۂ تاریخ کہ بوقوع واقعہ نسبت کلی داشتہ باشد گاہے زاید الاعداد یا ناقص الاعداد می باشد ۔ درین صورت تخرجہ یا تدخلہ یا ہر دو رامجوز داشتہ اند لیکن شرط آنست کہ مناسب حال و مقام باشد تاکہ حسن تاریخ را دوبالا کند ۔ " ۳۷

ایسے مادۂ تاریخ جو تاریخ کے اعداد کو پورا پورا ظاہر نہ کریں ، عدد

مطلوبہ سے کم ہوں گے یا زیادہ ہوں گے اس کمی بیشی کو پورا کرنے کے لئے یا تو کسی عدد کا اضافہ کیا جائے گا یا کم کریں گے ۔ اس درستی کے لیے جو اصطلاحیں مقرر ہیں ان کا بیان درگا پرشاد نادر نے اس طرح کیا ہے :

'' مادہ تاریخ کے عدد کچھ کم ہوں اور بہ اشارۂ لطیفہ اس پر کوئی حرف بڑھا کر سنہ مطلوب نکالیں ۔ اس عمل کو تعمیہ کہتے ہیں اور جب عدد اعداد مطلوبہ سے زیادہ ہو جائیں اور اس کو بہ کنایہ فصیح کم کریں اس عمل کا نام تخرجہ ہے۔'' ۳۸

تعمیہ لغت میں اندھا کرنے، کسی چیز کو چھپانے اور مجازاً معما کہنے کے معنی میں آتا ہے اس میں جوڑنے گھٹانے کی کوئی تخصیص نہیں ہے اس لیے صحیح یہ معلوم ہوتا ہے کہ تعمیہ اس عمل کو کہتے ہیں جب تاریخ گو کوئی کنایہ لا کر مطلوبہ اعداد حاصل کرنے کے لیے مادۂ تاریخ کے اعداد میں کمی بیشی کرتا ہے ۔

مادۂ تاریخ میں کچھ کمی کرنا یا نکال لینا عمل تخرجہ کہلاتا ہے اس کے برخلاف اس میں کوئی عدد زیادہ کریں یا داخل کریں تو اسے تدخلہ کہیں گے ۔ تعمیہ میں تخرجہ اور تدخلہ دونوں شامل ہیں لیکن عام طور پر سے تعمیہ کی اصطلاح کو تدخلہ کے معنی میں استعمال کرتے ہیں ۔ نادر نے بھی اقتباس بالا میں یہی کیا ہے ۔

عمل تعمیہ ہمیشہ معیوب نہیں ہوتا ۔ اس سے شاعر کی استعداد کی کمی پر بھی لازماً استدلال نہیں کیا جا سکتا ۔ شاعروں نے اکثر تاریخ کو زیادہ بامعنی اور زیادہ برمحل بنانے کے لیے بھی تخرجہ اور تدخلہ کے طریقہ سے فائدہ اٹھایا ہے بظاہر اس طریقہ کی ابتدا آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی کے اختتام یا بعد والی صدی کے آغاز میں ہوئی ہو گی ۔ نویں صدی ہجری میں تعمیہ سے کام لینے کی نہایت عمدہ اور کامیاب مثالیں ملنے لگتی ہیں ۔ امیر تیمور نے ۸۰۷ھ میں وفات پائی تھی ۔ اس زمانے کے ایک فاضل مولانا زاہد نے تاریخ کہی

زاہد پے تاریخ وفاتش آمد
بگرفت سروپائے قضا را سردد

'' قضا '' کے سر و پا کو الگ کر دو تو '' ض '' بچے گا۔ اس پر زاہد نے سر یعنی حرف '' ز '' کا اضافہ کیا تو سال مطلوبہ کے عدد ۸۰۷ حاصل ہو گیے۔

اسی موقع کی ایک دوسری تاریخ یہ ہے

سر زلف آورد و بر رخ نہاد ۳۹

'' رخ '' کے عدد آٹھ سو ہیں ۔ اس پر سر زلف یعنی '' ز '' کے عدد بڑھائیں تو ۸۰۷ بنیں گے ۔

۱۲۰۲ھ میں غلام قادر روہیلہ نے شاہ عالم ثانی کی آنکھیں نکال لیں ۔ پھر وہ مارا گیا۔ شاعر نے قطعہ تاریخ میں پورے واقعہ کو اس طرح نظم کیا ہے

کور چوں کرد شاہ را قادر
ایں ندا از سماء رسید یکبار
سر و پائے غلام قادر را
ببرد ، برفگن سرِ بازار

غلام قادر کا سر اور پیر '' غ '' اور '' ر '' ہے ۔ ان کو بازار کے سر سے ملائیں تو غ + ر + ب کے عدد ۱۲۰۲ھ ہوں گے ۔ یہی مطلوبِ شاعر ہے۔

تاریخوں میں تعمیہ کے عمل کی طرف اشارہ کے لیے بعض کلمات مقرر کر لیے گئے ہیں ۔ ان کی ایک مختصر سی فہرست درگا پرشاد نادر نے اس طرح درج کی ہے ۔

'' یاد رکھو کہ چند باتیں فن معما کی تاریخ گویوں نے مان رکھی ہیں جو تعمیہ و تخرجہ کے عمل میں مستعمل ہیں ۔ ذہن میں ان کا حاضر رکھنا ضروریات سے ہے ۔

تعمیہ و تخرجہ اکثر دو حرفی ، سہ حرفی لفظ کے ایک حرف سے کیا کرتے ہیں۔ پس سر کلمہ کے حرف کو ابتدا ، اول ، لب ، دست ، چشم ، رخ ، دھان ، دندان ، روے ، زبان ، بینی ، پیش ، شاخ ، سینگ ، راس ، سر ، جعد ، چوٹی وغیرہ الفاظ سے تشبیہ دیتے ہیں ۔

دوسرے حرف کو کہ وسط کلمہ ہو ان ناموں سے یاد کرتے ہیں ۔ وسط ، وسط ، درمیان ، میان ، کمر ، ضمیر ، دل ، جگر ، قلب ، شکم ، پہلو ، بازو ، ناف وغیرہ ۔

تیسرے حرف کے یہ نشان مقرر ہیں جو اکثر کلمہ کا اخیر ہوتا ہے ۔ انجام ، پا ، پس ، پایان ، انتہا ، مد ، اخیر ، دم ، پاشنہ ، زانو وغیرہ ۔

اگر میں ان سب کی مثالیں لکھوں تو طول فضول ہو ۔ مختلف شاعروں کی تاریخیں دیکھو ۔ سب کی مثالیں ظاہر ہیں ۔'' ۴۰

تخرجہ اور تدخلہ سے کام لینے کا رواج نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے بعد سے عام ہو گیا ۔ اس کی مثالیں آگے آئیں گی ۔

(۶)

اوپر تاریخ گوئی کے دو بنیادی طریقوں کا بیان ہوا ہے یعنی ہندسوں یا عددوں کی مدد سے تاریخ کا بیان کرنا قدیمی طریقہ تھا ۔ اس کے بعد حروف کے واسطے سے تاریخوں کا اظہار کیا جانے لگا ۔ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی میں تاریخ گویوں نے ان دونوں کو ملا جلا کر تاریخیں بیان کرنے کا طریقہ نکالا یعنی ایک جزو صوری اور باقی معنوی ہوتا تھا ۔

بدر چاچ نے حاجی رجب اور شیخ رکن الدین کے آنے کی تاریخ اس طرح نظم کی تھی :

ہم بتاریخے کہ ماہ از سال ہفصد شد فزون
زین سفر ماہ محرم سابق شعبان رسید ۴۱

شاعر نے اس میں مختلف النوع رعایتیں ملحوظ رکھی ہیں ۔ محرم کے بعد صفر کا مہینہ آتا ہے ۔ لفظ " سفر " ہیں اس کی رعایت ہے ۔ سابق شعبان سے مراد رجب کا مہینہ ہے پہلے مصرع میں '' ماہ '' کے عدد ۴۶ کا اگر ہفصد پر اضافہ کریں تو سال مطلوبہ حاصل ہو گا ۔

بعد کے زمانے میں شاعروں نے اس طرز میں بھی نئی نئی صورتیں اختراع کیں ۔ شیخ کاظم حسین صدیقی پھپھوندوی نے '' تواریخ تخت نشینی حضور ملک معظم شاہ ایڈورڈ ہفتم قیصر ہند '' میں کئی نادر

تاریخیں شامل کی ہیں ۔ بعض یہ ہیں

ملک راعونِ واحد از پس و پیش
نگہبد اود ژشر بر بداند یش

اس کی شرح انھوں نے خود اس طرح بیان کی ہے :

" از لفظ ملک عدد آن کہ ۹۰ باشد خواستہ و عون واحد کہ از پس و پیش گفتہ پیش از عدد ملک عدد واحد کہ یک باشد ارادہ کردہ و بعد اعداد لفظ ملک ہمان عدد کہ یک باشد مراد گرفتہ بدیں صورت :

واحد ملک واحد
۱ ۹۰ ۱ = ۱۹۰۱ "

اس میں مادۂ تاریخ " ملک " ہے اس کے " پس و پیش " واحد یعنی ایک لکھ دیں تو متعلقہ تاریخ ظاہر ہو جائے گی ۔

ایک دوسری تاریخ اس سلسلے میں یہ ہے

نقطہ واحد و بر اطرافش
عدد واحد است بس دلکش

" قبل از نقطہ واحد عدد واحد کہ یک باشد ارادہ کردہ و بعد ہمان نقطہ عددِ لفظِ واحد کہ ۱۹ باشد مراد است ۔ در لفظ عدد واحد یکجا ترکیب مضاف و مضاف الیہ است و دیگر جا ترکیب صفت و موصوف " ۔ ۴۲

یعنی پہلے صفر لکھو ۔ اس کے سیدھی طرف ایک اور بائیں طرف لفظ واحد کے عدد ۱۹ لکھ دو تو تاریخ کے عدد بن جائیں گے ایسی تاریخیں اور بھی ہیں لیکن یہ سب عموماً معما کی حد تک پہنچ گئی ہیں۔

درگا پرشاد نادر نے محمد علی جویا کی تاریخوں کا بیان کرتے ہوئے لکھا ہے کہ تاریخ گوئی کی ایک صنعت یہ بھی ہے یعنی :

" صنعت غریب جس میں کنایۂ تعمیہ تخرجہ کیا جائے الف آخر اللہ اکبر کے لکھ

اللہ اکبر کے عدد ۲۸۹ ہوتے ہیں اور '' الف ''
بمعنی ہزار اس کے آخر بڑھایا تو سال ہجری ۱۲۸۹ ہوئے '' ۔ ۴۳
اس تشریح میں '' الف '' کو اس کے لغوی معنوی میں بتایا گیا ہے ۔
یہ صحیح نہیں ۔ یہاں الف کی عددی قیمت ایک لی جائے گی ۔ اسے
" اللہ اکبر" کے اعداد کے بعد لکھ دیں تو تاریخ آ جائے گی۔ الف کو اگر
ہزار کے معنی میں سمجھیں تو ان کو ۲۸۹ میں جوڑنا پڑے گا جو صحیح نہیں ۔

(۷)

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی تک تاریخیں اتنی
کہی جا چکی تھیں کہ انھوں نے '' فن '' کا درجہ حاصل کر لیا ۔ سارے
سرمائے پر نگاہ کر کے ' اس کا جائزہ لینے کے بعد اس فن کے اصول و ضوابط
مرتب کرنے کی ضرورت کا احساس بھی پیدا ہوا ۔ غالباً پہلا شخص جس نے
اصول اور قاعدوں کو منضبط کرنے کا کام کیا اسی صدی میں ہوا تھا
'' مونس الاحرار فی دقایق الاشعار '' نامی کتاب میں ایک باب تواریخ
سے متعلق موجود ہے ۔ اس کتاب کے بارے میں سید عارف نوشاہی نے
لکھا ہے :

'' مونس الاحرار را نخست لطیف الدین احمد اصفہانی در ربیع
الآخر ۷۰۲ھ بپایان رسانیدہ ۔ سپس محمد بن بدر جاجرمی بہ سال
۷۴۱ ھ درآں اندک تصرف کردہ بنام خود منتشر کردہ است '' ۴۴

معلوم ہوتا ہے کہ بعد کے زمانے میں اس کتاب کا کوئی خلاصہ کسی شخص
نے تیار کیا تھا ۔ اس حوالے سے سید موصوف نے تحریر کیا ہے :

'' منتخبات مونس الاحرار آٹھویں صدی ہجری کی تصنیف ہے ۔
اس کے باب تواریخ سے واضح ہوتا ہے کہ اس صدی میں مادہ
تاریخ گوئی ادبیات میں شامل ہو چکی تھی مثلاً مادہ ہائے تاریخ: طاب
ثراہ ، رشید الدین ، فضل اللہ اور شاہ مرد ، سلطان سنجر کی وفات کے لیے
استعمال ہوئے ہیں ۔ اس کے بعد مادۂ تاریخ گوئی منظم طور پر آگے بڑھی ۔
'' حیف از شاہ شجاع '' اور '' خاک مصلی ''

علی الترتیب شاہ شجاع اور حافظ شیرازی کے مادہ ہائے تاریخ وفات ہیں جو یہ ظاہر کرتے ہیں کہ آٹھویں صدی سے پہلے مادہ تاریخ گوئی نے اپنے ابتدائی مراحل طے کئے اور اس صدی میں تاریخ گو شعرا اسے تکامل کی طرف لے گئے ۔ آٹھویں صدی کے بعد مادہ تاریخ گوئی نہ صرف تاریخی وادبی بلکہ فنی اعتبار سے بھی عروج پر رہی ہے جس کا صحیح اندازہ آٹھویں صدی سے لے کر آج تک کے تاریخ گو حضرات کے آثار کے مطالعے سے ہوتا ہے۔" ۴۵

اس اقتباس میں '' فضل اللہ = ۹۴۷ '' پر توجہ کی ضرورت ہے جس کتاب میں یہ مادۂ تاریخ تحریر ہے اسے یقینی طور سے دسویں صدی ہجری کے وسط کی تالیف ہونا چاہیے ۔ ایسا اکثر ہوا ہے کہ بعد کے لوگوں نے بہت پہلے کے واقعات کی بھی تاریخیں کہی ہیں اس لیے دسویں صدی کی کسی تالیف میں شاہ مرد = ۵۵۰، اور رشید الدین = ۶۰۹ یا طاب ثراہ = ۷۱۸ جیسے قدیم مادہ ہائے تاریخ درج ہوں تو ان مادہ ہائے تاریخ کی قدامت بھی مشتبہ ہو جاتی ہے ۔ حیف از شاہ شجاع = ۷۸۶ اور خاک مصلی = ۷۹۱ جیسے مادہ ہائے تاریخ بھی مونس الاحرار کی اس ترتیب میں شامل نہیں ہو سکتے تھے جو محمد بن بدر جاجرمی نے ۷۴۱ھ میں مکمل کی تھی ۔

مولوی عبدالسلام نعمانی نے اپنی کتاب '' آثار بنارس '' میں بنارس کی بعض قدیم عمارتوں کا تعارف کراتے ہوئے لکھا ہے :

'' احمد بنالتگین کے حملہ کے بعد بنارس میں مسلمانوں کی نو آبادیاں قائم ہوئیں اور اسی سنہ میں مسجد دونیم کنگرہ جواب عوام میں ڈھائی کنگرہ کے نام سے موسوم ہے تعمیر ہوئی۔ تاریخی نام مسجد دو نیم کنگرہ. ہے جس سے تعمیر کا سال ۵۱۲ھ نکلتا ہے۔"۴۶

احمد بنالتگین کا زمانہ ۵۱۲ھ سے پہلے کا ہے اس لیے یہ مسجد اس کے عہد کے بعد تعمیر ہوئی ہوگی ۔ بنالتگین شہر بنارس میں داخل ضرور ہوا تھا لیکن بیہقی کے بیان کے مطابق وہ اس شہر میں ٹھہر نہ سکا تھا ۔ مسجد کے تعمیر ہونے کا سوال ہی نہیں پیدا ہوتا ۔

چھٹی صدی ہجری کے اوایل میں تاریخ گوئی کے لیے مجرد حرفوں کا استعمال تو ہونے لگا تھا لیکن بامعنی کلموں کے مجموعے سے تاریخیں کہنے کا سلسلہ بہت بعد میں شروع ہوا۔ تاریخی نام مقرر کرنے کا رواج تو اور بھی بعد کی بات ہے۔ '' مسجد دو نیم کنگرہ '' تاریخی نام ہو، اس کا کوئی امکان نہیں معلوم ہوتا ۔ بظاہر '' ڈھائی کنگرہ '' کی طرح یہ بھی اس مسجد کا نام اس کی ساخت کے پیش نظر پڑ گیا ہوگا ۔ اسے تاریخ سے کوئی تعلق نہیں ۔

جو تفصیلات گذشتہ اوراق میں بیان ہو چکی ہے ان کی روشنی میں یہ بات یقینی ہے کہ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی کے ربع ثانی میں با معنی کلموں کے مجموعوں سے تاریخیں کہی جانے لگی تھیں ۔ بدر الدین چاچی (شاشی) جو بدر چاچ کے نام سے مشہور ہے ہندوستان کے بادشاہ غیاث الدین تغلق کا درباری شاعر تھا ۔ اس نے محمد تغلق کی بعض فتوحات کی بھی تاریخیں کہی ہیں ۔ قلعہ نگر کوٹ کی فتح کی تاریخ میں کہتا ہے :

کشاد حصن نگر کوٹ را کہ سنگین بود
شد زمانہ بتاریخ " ادخلوافیھا "=۷۳۷

پھر قلعہ خرم آباد (تغلق آباد) کی تعمیر کی تاریخ اسی شاعر نے اس طرح کہی

تمام گشت بتاریخ "وادخلوافیھا" ۷۴۴
کشادہ باتو بگویم کہ بفصد و چل و چار ۷۴۴

یہ بات لائق توجہ ہے کہ یہ دونوں اپنی نوعیت کی قدیم ترین تاریخوں میں سے ہیں اور ان دونوں میں شاعر نے مادۂ تاریخ عربی زبان میں موزوں کیا ہے دوسری تاریخ میں مصرع ثانی میں اس نے فارسی ، عدد "چہل" کو "چل" بہ حذف ھائے ہوز نظم کیا ہے ۔

جناب محمد اسحاق صدیقی نے تاریخ گوئی کے ارتقاء سے بحث کرتے ہوئے لکھا ہے :

" اردو، فارسی ادب میں بے شمار تاریخی قطعے موجود ہیں لیکن

عربی کی کوئی مثال میرے سامنے نہیں ہے۔" ۴۸

بلر چاچ کی مذکورہ تاریخیں غالباً اس خیال کی تردید کے لیے کافی ہیں کہ عربی میں حروفِ ابجد کے واسطے سے تاریخیں نہیں کہی جا رہی تھیں ۔ اس کا امکان ہے کہ اہل عرب نے فن تاریخ کو دلچسپی کے ساتھ اختیار نہ کیا ہو لیکن ہندوستان میں عربی جاننے والے شعرا نے مختلف زبانوں میں تاریخیں کہی ہیں مثال کے طور پر شیخ عبد القادر بدوانی نے فتح پور سیکری کی مسجد کی تاریخ اس طرح کہی تھی :

قال روح الامین تاریخا

لایری فی البلاد ثانیها ۴۹

۹۷۶

اسی طرح آصفجاہ اول کو وزارت اور خطاب عطا ہوا تو میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی نے کہا :

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا

حلی وزارته ساکب الربیع لنا=۱۱۳۴ ۵۰

قرآن پاک کی آیات اور احادیث سے بھی تاریخیں نکالی جاتی رہی ہیں چنانچہ جس وقت سنبھا راو اپنے بیٹے کو لے کر عالمگیر کی قید سے فرار ہوا تو حافظ ہدایت اللہ نے کہا :

اِن شانئک هوالابتر ۵۱

۱۰۷۷

اسی طرح احمد شاہ بادشاہ اور صفدر جنگ کے مابین صلح ہوئی تو کسی نے تاریخ کہی :

الصلح خیر قال الله

۱۱۶۶

باینہمہ یہ حقیقت ہے کہ تاریخ گوئی کی زبان کی حیثیت سے فارسی نے جو درجہ حاصل کیا وہ کسی دوسری زبان کو نہیں مل سکا ہے۔ آٹھویں صدی ہجری کے وسط سے بامعنی کلمات کا استعمال فارسی زبان کے تاریخ

گویوں کے یہاں عام رہا ہے ۔ مجد الدین اسماعیل شیرازی کی وفات کی تاریخ خواجہ حافظ شیرازی نے ذیل کے شعروں میں کہی ہے :

مجد دین سرور قضات جہان اسمعیل
کہ زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف ہفتہ بدہ از ماہ رجب ہیزدہ روز
کہ برون رفت ازین منزل بے نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگہ
سال تاریخ وفاتش بجو از "رحمت حق" ۵۲

" رحمت حق " =۷۵۲ کے کلمات اس موقع کے لیے نہایت بر محل اور مناسب ہیں اور شاعر کی خوش فکری کی عمدہ دلیل۔

اسی زمانے سے اس پہلو پر بھی توجہ کی جانے لگی کہ مادۂ تاریخ مناسب مقام بھی ہو چنانچہ وقت کے ساتھ ساتھ اس باب میں بھی جدتیں کی جاتی رہی ہیں ۔

نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی میں اگرچہ تاریخ گوئی کا فن کافی ترقی کر گیا تھا ۔ جو تاریخیں بدآسانی دستیاب ہیں ' ان کی تعداد کس قدر کم ہے اس کا سبب شاید یہ ہو کہ اس صدی میں سیاسی انتشار نسبتاً زیادہ رہا ۔ ہندوستان پر امیر تیمور کا حملہ ہوا جس کے نتیجہ میں یہاں نئی نئی سلطنتیں وجود میں آئیں ۔ یہ نئی سلطنتیں اپنی بقا اور استحکام کے لیے معرکہ آرائیوں میں مصروف رہیں ۔ باوجود ان سب کے شعر و ادب کی ترقی کا سلسلہ جاری رہا ۔ تاریخیں بھی کہی گئیں ۔

اقبال خاں لودی پسر ظفر خاں صفر ۸۰۲ھ میں تخت پر بیٹھا جس کی تاریخ یہ ہے

سال تاریخ گفت ہاتف غیب
محفل آرا اعز بزم شہی

دوسرے مصرعے سے سال مطلوبہ کے عدد نکلتے ہیں۔ پورا مصرعہ مادۂ تاریخ ہے۔

بہلول لودی نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے ختم کے قریب مرا ۔ اس کے مرنے کی تاریخ کسی نے اس طرح کہی تھی۔

در خلد شد و گفت سروش از سر جنت
قصد سفر عالم ارواح ز سالش

'' قصد سفر عالم '' کے اعداد ۸۹۱ میں '' ج '' یعنی سرجنت کی قیمت عددی۳ جوڑیں تو سال وفات ۸۹۴ کے صحیح عدد برآمد ہوں گے۔

مولوی محمد بشیر الدین صاحب نے سلاطین لودی کے ذکر میں ایک قطعہ تاریخ اس طرح نقل کیا ہے :

قطعہ تاریخ وفات جس میں نو عدد کم پڑتے ہیں ' یہ ہے :

چوں محمد شہ یگانہ کہ بود
دولتش بندہ چاکر اقبالش

شد بخت سروش غیبی گفت
۷۵۹

نوحہ و آہ عرش در سالش
۸۱+

۸۴۰ =

(واقعات دارالحکومت دھلی ۱ : ۲۰۷)

یہ محمد شاہ بن فرید خاں کی وفات کی تاریخ ہے جو خاندان سادات کا تیسرا بادشاہ تھا ۔ اس نے شوال ۸۴۹ھ کو انتقال کیا تھا ۔ راقم نے بھی اس تاریخ پر ہر طرح غور کیا لیکن کسی طرح سال مطلوبہ کے عدد نہیں نکلتے ۔ '' آہ '' میں الف ممدودہ کے اگر دو مان لیں تو بھی آٹھ کی کمی رہ جاتی ہے ۔

اسی طرح ہمایوں بادشاہ کے مرنے کی تاریخ جو مولانا قاسم کاہی نے کہی ہے اس میں بھی ایک کی کمی رہ جاتی ہے :

قضا از بہر تاریخش رقم زد
ہمایوں بادشاہ از بام اوفتاد=۹۶۲

اس میں بادشاہ، از، اوفتاد میں ایک ایک الف اور کلمہ آخر میں

واو کے اعداد شمار کرنے کے بعد بھی۹۶۲ ہوتے ہیں جب کہ ہمایوں کا سال وفات ۹۶۳ ہے ۔ حروف مذکورہ کی حیثیت زواید کی ہے اس لحاظ سے یہ مادہ تاریخ اچھا نہیں ہے لیکن چونکہ واقعہ بھی نظم ہو گیا ہے یہ یاد رکھنے کے لائق ہے ۔

اصولی بات یہ ہے کہ تدخلہ اور تخرجہ کی اجازت کے بعد اعداد کو پورا پورا ضرور حاصل ہونا چاہیے ،کسی قسم کی کمی یا زیادتی کے لیے عمل تعمیہ کے بعد گنجایش نہیں رہ جاتی ۔ اگر اس آسانی کے باوجود کوئی شخص صحیح تاریخ نہیں نکال سکتا تو مناسب یہ ہے کہ وہ اس باب میں کوشش نہ کرے ۔ مشہور ہے کہ تاریخوں میں ایک بلکہ دو عدد کی کمی بیشی جائز رکھی گئی ہے۔ اس جائز رکھنے کی کوئی معقول وجہ سمجھ میں نہیں آتی ۔ ابتدائی زمانے میں اگر ایسی تاریخیں مل جاتی ہیں تو وہ آج کے لیے جواز نہیں پیش کرتیں۔ نویں دسویں صدی ہجری/ پندرھویں سولھویں صدی عیسوی میں اپنی ساری ترقی کے باوجود تاریخ گوئی کا فن ابتدائی مدارج میں تھا۔ اس وقت اصول و ضوابط مرتب کئے جا رہے تھے۔

(۸)

جہاں تک دیکھنے میں آیا ہے نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے آخر میں جو تاریخیں کہی گئی ہیں ان میں عموماً باتو عربی کے الفاظ استعمال کیے گئے ہیں یا فارسی کے ایسے لفظ لائے ہیں جو عربی کے حرفوں پر مشتمل ہیں ،مثال کے طور پر جہاں پادشاہ کہہ سکتے ہیں تھے تاریخ گویوں نے بادشاہ (بائے عربی کے ساتھ) نظم کیا ہے ۔ اسی طرح اکثر قدیم تاریخوں میں سفید نہ کہ سپید آیا ہے ۔

دسویں صدی ہجری/سولھویں صدی عیسوی میں تاریخوں میں فارسی ہی نہیں ہندوی (اردو) کے مخصوص حرف بھی کام میں لائے گئے ہیں ۔ اسی زمانے میں ان کی عددی قیمتوں کے مقرر کیے جانے کا مسئلہ بھی پیدا ہوا ۔ درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے :

"جمل کا حساب اس نظم سے ظاہر ہے اور ابجد، ہوز ، حطی ،

کلمن، سعفص ، قرشت، ثخذ ، ضظغ ، ان آٹھ کلموں میں عربی کے اٹھائیس حرف موجود ہیں ۔ ان کے مقابلات (ت ۔ پ ۔ چ ۔ ڈ ۔ ڑ ۔ ژ ۔ گ) کے اعداد بھی انہیں کے مطابق شمار میں آتے ہیں ۔ مخلوط الہا حرفوں کے عدد ان کی ترکیب کے موافق گنے جاتے ہیں ۔ 'کہ' بیانیہ وغیرہ کے اکثر پچیس سمجھے جاتے ہیں ۔" ۵۳

مخلوط الہا حروف کے بارے میں نادر نے جو کہا ہے اس کا مطلب یہ ہے کہ یہ حروف مرکب ہیں ۔ ان سب میں اصل حرف کے عدد کے ساتھ ھائے مخلوط کے عدد بھی شمار کئے جائیں گے مثلاً بھ = ب + ھ = ۲+۵=۷ وغیرہ ۔

ہمزہ کو عربی میں ایک حرف کی حیثیت حاصل ہے چنانچہ وہاں اس کا عدد شمار ہوتا ہے ۔ اوپر عربی کی جو تاریخیں نقل کی گئی ہیں ان میں اس کی مثال بھی موجود ہے عربی کی طرح اردو میں بھی ہمزہ کا وجود مسلم ہے ، یہ اور بات ہے کہ اس کا استعمال محدود ہے چنانچہ اس زبان میں ہمزہ کا اعتبار کیا جاتا ہے اور اس کی عددی قیمت جوڑی جاتی ہے زبان اردو میں تا حال جو قدیم ترین تاریخ معلوم ہے وہ ہے جو رائے کھیڑا احمد آباد کی ایک مسجد پر لکھی ہوئی بتائی گئی ہے :

تاریخ اس مسیت کی ہوئی سوبوں مشہور
مسجد جاما بیچ بٹھائیا یا نبی نور ۵۴

۹۱۶

اس میں کلمہ "بٹھائیا" میں ہمزہ ہے اور اس کا عدد ایک جوڑا گیا ہے۔

فارسی زبان میں ہمزہ کو انفرادی حیثیت حاصل نہیں ہے بلکہ وہاں اس کا لکھنا بھی ضروری نہیں ہے چنانچہ اس کی قیمت بھی نہیں جوڑی جاتی ۔ ایرانی شعرا اس باب میں زیادہ اہتمام کرتے ہیں ۔ استاد خلیل اللہ خلیلی نے " مجلہ عروۃ الوثقی " کی تاریخ اس طرح نظم کی ہے ۔

سال تمدیدش اگر می خواستند
ہم مجلہ عروۃ الوثقیٰ بود ۵۵

۱۴۰۱

اس تاریخ سے تین باتیں سامنے آتی ہیں :

۱ ۔ '' مجلہ '' میں لام مشدد ہے۔ خلیلی نے ایک ہی لام کے عدد شمار کئے ہیں ۔

۲ ۔ وثقیٰ میں حرف ' ی ' کے عدد لیے ہیں ۔ الف مقصورہ کا اعتبار نہیں کیا ہے۔ اردو میں زمانہ ما بعد میں چونکہ اس قسم کے کلمات کو الف کے ساتھ لکھا جانے لگا تھا مثلاً دعوی کو دعوا ' معلی کو معلا وغیرہ ' ان میں ' ی ' کے بجائے الف کی عددی قیمت ایک ہی شمار کی گئی ہے ۔ اس کی مثالیں اپنے موقع پر آئیں گی ۔

۳ ۔ '' مجلۂ عروہ '' میں ہمزۂ اضافت ہے لیکن ہمزہ نہیں لکھی گئی اس لیے اس کی قیمت بھی نہیں جوڑی گئی ' لیکن معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستان کے تاریخ گویوں نے یہاں کی زبان کے اثر سے یہاں کے لب و لہجہ کو قبول کر کے ہمزہ کا اعتبار کرنا شروع کر دیا تھا ۔ درگا پرشاد نادر کہتے ہیں :

'' منتخب التواریخ والا سلطان محمد عادل عرف عدلی سور کے ذکر میں لکھتا ہے کہ اضافت کے ہمزہ کا ایک عدد شمار کر لیتے ہیں '' ۵۲

عدلی سور ۹۶۰ھ/۱۵۵۳ء سے ۹۶۸ھ/۱۵۶۱ء تک حکمران رہا تھا ۔ افسوس ہے کہ اس کے عہد کی کوئی ایسی تاریخ ہمیں نہیں مل سکی جس میں ہمزہ موجود ہو۔ اقتباس بالا پر اعتماد کر کے کہا جا سکتا ہے کہ دسویں صدی ہجری کے وسط میں ہمزہ کے عدد کو شمار کرنے کا سلسلہ شروع ہو گیا تھا لیکن اس بارے میں اب تک اختلاف چلا آتا ہے ۔ اکثر تاریخ گو ہمزہ کا اعتبار نہیں کرتے۔ ڈاکٹر مغیث الدین فریدی نے بھی ۱۹۸۲ء میں اجمیر شریف کے عرس کی تاریخ

میخانہ غریب نواز = ۱۹۸۲

سے نکالی ہے اور ہمزہ کا شمار نہیں کیا ہے۔ ہمارا خیال ہے کہ* اضافت کا اعلان* ہمزہ لکھے بغیر نہیں ہوتا اس لیے مناسب ہے کہ اس کی عددی

---

* دوسری طرف سے یہ بات کہی جا سکتی ہے کہ تاریخ میں اعراب اور علایم کا اعتبار نہیں کیا جاتا اور ہمزۂ اضافت قایم مقام ہے اضافت کے اس لیے اس کا بھی اعتبار نہیں کیا جانا چاہیے۔ اس دلیل میں بہت وزن ہے اور اسے سرسری طور سے نظر انداز نہیں کیا جا سکتا۔

قیمت جوڑی جائے ۔

اس قدر تفصیل کے بعد بہ صورت موجودہ عربی ، فارسی ، اردو کے حرفوں کی عددی قیمت اس طرح متعین ہو جاتی ہے :

ا۔ء	ب۔پ	ج۔چ	د۔ڈ	ہ۔ھ	و	ز۔ژ
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
ح	ط	ی۔ے	ک۔گ	ل	م	ن۔ں
۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر۔ڑ	ش
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰
ت۔ٹ	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

حرفوں کی قیمتوں کے تعین کے بعد دوسرے مسایل زیر غور آئے ۔ بعض یہ ہیں :

۱ ۔ تشدید کی حالت میں بھی چونکہ ایک حرف ایک ہی بار لکھا جاتا ہے اس کی قیمت بھی دو بار شمار نہ ہو گی ۔ تسخیر گجرات کی تاریخ نواب خانخاناں نے اس طرح کہی تھی

یوم احد ثانی ربیع الاول ۵۷

۹۸۰

اس اصول کو اردو والوں نے بھی مانا ۔ خانخاناں نے ہی اسی واقعہ کی تاریخ اردو میں اس طرح نظم کی تھی

اتوار ربیع الاول کی دوجی ۵۸

۹۸۰

مندرجہ بالا دونوں تاریخوں میں الفاظ " اول " موجود ہے جس میں واو مشدد ہے لیکن ایک ہی واو کے عدد لیے گئے ہیں ۔ میر نادر علی رعد نے بھی " اول " کی عددی قیمت ۳۷ بتائی ہے ۔ ۵۹

ایک اور مثال شیخ کاظم حسین پھپھوندوی کی درج ذیل تاریخ سے

بھی ملتی ہے

ندانم من ازیں بہتر دعائے جزاک اللہ فی الدارین خیرا ۶۰

۱۲۹۴

'' فی الدارین '' میں دال پر تشدید ہے لیکن شاعر نے ایک ہی دال کا اعتبار کیا ہے۔ البتہ لفظ '' اللہ '' میں سبھی تاریخ گویوں نے دو لام مانے ہیں اور اس تاریخ میں بھی ایسا ہی ہے۔ رعد نے بھی اس کی قیمت ۶۶ لکھی ہے (۶۱) ایسا غالباً اس لیے ہے کہ '' اللہ '' اور '' الہ '' میں فرق کرنا ضروری تھا ۔ اس تعین کے باوجود امکان اس بات کا ضرور ہے کہ کسی شاعر نے برعکس بھی کیا ہو۔ اسے استثنا کہا جا سکے گا ۔

۲ ۔ آٹھویں صدی ہجری کے خاتمہ کے وقت سے ہی تاریخ گویوں نے الف ممدودہ کو ایک الف مانا تھا ۔ خضر خاں کی اس تاریخ جلوس

بہر تاریخ ایں جلوس سروش

گفت : جشن قباد پیش آمد

۸۱۷

میں بھی یہی طریقہ رائج رہا ۔ شیر شاہ کے مرنے کی تاریخ

ز آتش مرد ۶۲

۹۵۲

ہے۔ اس میں بھی " آتش " کے عدد ۷۰۱ لیے گئے ہیں۔ یہی عدد میر نادر علی رعد نے بھی اس کلمہ کے مقرر کیے ہیں ۶۳

ایک اور مثال میر عبد الجلیل واسطی کی اس تاریخ سے پیش کی جاتی ہے جو انھوں نے قلعہ ستارہ کی فتح کے موقع پر کہی تھی۔

از معجزۂ پیمبر شق القمر عیاں شد

اعجاز خسروی بین شق ستارہ آمد

۱۱۱۱

اس میں بھی '' آمد '' میں الف کی قیمت ایک لی گئی ہے ۔

اوپر جو تفصیلات بیان کی گئیں ان سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ دسویں صدی ہجری/سولھویں صدی عیسوی کی ابتدا کے وقت تک

تاریخ گوئی سے متعلق بیشتر مسائل سامنے آ چکے تھے اور اس سلسلے میں ضابطے بھی بنائے جا چکے تھے ۔ اس صدی میں اردو میں بھی تاریخیں کہی جانے لگی تھیں چنانچہ دو مثالیں پیش کی گئیں ۔

(۹)

نویں صدی ہجری / پندرھویں صدی عیسوی کے اختتام تک فن تاریخ گوئی کو خوب ترقی حاصل ہو چکی تھی ۔ شاعر اپنی جدت فکر سے تاریخ گوئی کے نئے نئے انداز اختراع کر رہے تھے اسی زمانے میں صوری معنوی تاریخیں کہنے کا طریقہ بھی نکلا ۔ میر نادر علی رعد نے بتایا ہے کہ :

'' صوری و معنوی آنست کہ ظاہر و باطن ہر دو تاریخ باشد یعنی سال مطلوب ہم در الفاظ مادۂ تاریخ بیان کردہ شود و ہم از اعداد حروف آن برآمد ۔ مثال از حضرت قبلہ گاہم شعلہ مرحوم :

ہشتاد و چہار و یکہزار و دو صد ۶۴

۱۲۸۴

اس میں شبہ نہیں کہ فی زماننا صوری و معنوی تاریخیں وہی سمجھی جاتی ہیں جن کے مادۂ تاریخ سے جو سال برآمد ہو وہی اس مادہ کے الفاظ میں بھی بیان ہوا ہو لیکن ابتدائی زمانے میں یہ بات نہایت مشکل تھی چنانچہ شاعروں نے ان تاریخوں کو بھی صوری معنوی کہا تھا جن میں واقعہ کے ماہ و تاریخ کا مذکور لفظوں میں ہو اور حروف کو جوڑنے سے سال واقعہ معلوم ہو چنانچہ بابر کی ولادت کی تاریخ بھی اسی قبیل سے ہے

چون درشش محرم زاد آن شہ مکرم
تاریخ مولدش ہم آمد شش محرم

۸۸۴

چونکہ اس میں بابر کو '' شہ مکرم '' کہا ہے یہ ظاہر ہے کہ یہ تاریخ اس کی بادشاہت کے زمانے یعنی دسویں صدی ہجری کے اوایل میں کہی گئی ہوگی ۔ اس قسم کی تاریخ ابراہیم لودی پر بابر کی فتح کی بھی ہے

روز وماہ وسال وقت آن ظفر
صبح بود و جمعہ و ہفتِ رجب

۹۳۲

کچھ ہی دن کے بعد شاعروں نے اسی قسم کی صوری معنوی تاریخیں کہنی شروع کر دیں جیسی کہ میر رعد نے بیان کی ہیں لیکن عام طور سے ان تاریخوں کو '' معما '' سے قریب خیال کیا جاتا تھا ۔ مولانا شہاب الدین معمائی نے بابر کے مرنے کی تاریخ اس طرح کہی

درتہ صد وسی و ہفت بودہ ۶۵

۹۳۷

اس کے بعد سے دونوں قسم کی صوری معنوی تاریخیں کہی جانے لگیں یعنی وہ بھی جن میں صرف دن ، مہینہ وغیرہ کا بیان ہوتا تھا مثلاً مرزا مہدی علی قبول نے میر ضمیر کے مرنے پر کہا

شنبہ و بست و سیم بود از محرم آہ وائے

۱۲۷۲

اور وہ بھی جن میں سال کا بھی مذکورہ ہوتا تھا مثلاً میر علی اوسط رشک نے سبحان علی خاں کے مرنے کا قطعہ اس طرح کہا تھا کہ ہر مصرع سے سال واقعہ (۱۲۶۴) کے عدد برآمد ہوتے ہیں ۔

مرد سبحان علی خاں قابل
رشک او زایر و مرد دیندار
سال فوتش چہ نویسم بارے
بیک الف و دو صد وشصت چہار

آخری مصرع صوری و معنوی کی مثال ہے ۔

درگا پرشاد نادر نے صوری و معنوی تاریخوں کی سبھی شکلوں کو ذہن میں رکھ کر اپنی کتاب میں لکھا ہے :

'' صنعت صوری معنوی جس مادہ کے اعداد سے ایک سنہ اور الفاظ سے دوسرے سن نکلیں وہ اس نام سے موسوم ہوتا ہے جیسا

یکہزار ودو صدوہشتادو شش

۱۲۸۶

تاریخ بنائے مدرسہ العلوم علی گڑھ :

اٹھارہ سے پچھتر

۱۲۹۲

جس کے حرفوں سے ۱۲۹۲ ہجری ظاہر ہیں ۔ اور جائز ہے کہ خواہ دونوں طرح ایک ہی سنہ نکالیں ۔ بعض شاعر اس مادہ کو اس نام سے یاد فرماتے ہیں جس میں ان تاریخ، مہینے کا نام ہو اور ان کے عدد سال ظاہر کریں ۔ '' ۶۶

صوری معنوی تاریخیں اردو میں بھی کہی گئی ہیں ۔ ایک مثال تو اقتباس بالا میں آ گئی ایک اور مثال یہ ہے جس میں میر رشک نے اپنے چچا کے مرنے کی تاریخ کہی ہے :

رشک نے دوہری کہی تاریخ
چودھویں لو ربیع آخر کی

۱۲۶۴

(۱۰)

اب تاریخ گوئی کی ایسی مثالیں پیش کی جاتی ہیں جن سے شاعروں کی جدت فکر کا ثبوت ملتا ہے اور یہ معلوم ہوتا ہے کہ انھوں نے اس فن سے کس کس قسم کے کام لیے ہیں ۔

۹۶۰ھ میں تین بادشاہوں کا انتقال ہوا ۔ کسی شاعر نے ایک قطعہ میں تینوں کا ذکر کر دیا :

سہ خسرورا اجل آمد بہ یک سال
کہ ہند از عدل شاں دارالامان بود
یکے اسلام شہ سلطان دہلی
کہ اندر عہد خود صاحبقران بود
دوم محمود شہ سلطان گجرات
کہ ہمچو دولت خود نوجوان بود
سوم آمد نظام الملک بحری
کہ در ملک دکن خسرو نشان بود

زمن تاریخ فوتِ این سہ خسرو
چہ می پرسی زوال خسروان بود ۶۷

۹۶۰

۱۱۳۱ھ میں دہلی کے تین بادشاہ مرے تو میر عبد الجلیل واسطی نے کہا :

کردند سہ بادشاہ بیک سال وفات
فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات
بعدش چو شدا ز جہان رفیع الدولہ
تاریخ فغان نوشتہ شد زین حرکات ۶۸

اسی طرح محمد شاہ بادشاہ، ان کے وزیر نواب قمر الدین خاں اور آصفجاہ تینوں ایک سال میں مرے تو میر غلام علی آزاد نے کہا :

نماند شاہ، زمان با وزیر و آصف دھر

۱۱۶۱

اس قسم کی تاریخوں سے واقعات کا یاد رکھنا آسان ہو گیا ۔

تعمیہ اور تخرجہ سے کام لے کر بھی ایسی برجستہ اور برمحل تاریخیں کہی گئی ہیں کہ ان کو بھلایا نہیں جا سکتا ۔ محمد غوث گوالیاری کے مرنے کی تاریخ ہے ۔

غوث بے لوث زد رقم برخوان
۱۵۰۶ – ۵۳۶ = ۹۷۰ ہجری

اس قسم کی بکثرت تاریخیں موجود ہیں ۔ مثالوں کی ضرورت نہیں معلوم ہوتی ۔

ایسی تاریخیں بھی بہت ہیں جن میں بظاہر واقعہ کا بیان ہوا ہے لیکن غور کریں تو سال واقعہ کے عدد برآمد ہوں گے ۔ اور لطف یہ ہے کہ نہ تعمیہ ہے نہ تخرجہ ۔ ایسی برجستہ تاریخیں متعدد لوگوں نے کہی ہیں لیکن انیسویں صدی عیسوی کے نصف اول میں شیخ امام بخش صہبائی اس معاملے میں بے مثال ہوئے ۔ وہ نثر اور نظم دونوں میں تاریخیں کہتے تھے اور خوب کہتے تھے ۔ اپنے رسالہ "قول فیصل" میں لکھتے ہیں :

'' چوں سر آغاز ایں تحریر صبحگاہ دوم رمضان اتفاق افتادہ بود،

۱۲۶۷

عدد سال شروع نیز ازیں عبارت نقاب کشود '' ۶۹

پھر کہتے ہیں :

گفتمش اے ہمدم دیرین من

میکنم آغاز کلام ادب ۷۰

۱۲۶۷

راقم کے بڑے بھائی پروفیسر محمد سمیع اللہ صاحب کا لڑکا '' سعید '' پیدا ہوا تو جناب شفیق جونپوری نے فرمایا

ہوا پیدا سعید نیک خصلت

۱۳۷۳

(۱۱)

مختلف زمانوں میں حسب ضرورت اردو کے شاعروں نے مختلف سنوں میں شعر کہے ہیں - ہندوستان کے فارسی گویوں نے بھی ایسا کیا ہے بلکہ بعض نے تو یہ بھی کیا ہے کہ ایک ہی مصرعے سے مختلف سنوں کے عدد نکالے ہیں۔ مثلاً کاظم حسین صدیقی نے کہا ہے

کاظم برائے ہجری ' ہم عیسوی و سمت

گفت اختیار محکم از حق بدست اوکل

اختیار محکم، اختیار محکم از حق بدست، اختیار محکم از حق بدست اوکل

۱۳۲۰ھ ۱۹۰۲ء ۱۹۵۹

سمت بکرمی

اسی طرح نواب ریاض الحسن خان کی تہنیت میں انہوں نے کہا ہے :

چو در نام نامیش کردم حساب

بود عیسوی سال از آن آشکار

براسمش بیفزای لفظ جناب

چو سمت ہمی خواہی اے کامگار

ز نواب صاحب ریاض الحسن
ویا لفظ صاحب پس از نامش آر
عیان سال ہجرت بے بیش و کم
بیا بشنو از کاظم و یاد دار

محمد ریاض الحسن خاں ہ نواب ریاض الحسن صاحب

۱۹۰۳ — ۱ ۱۹۰۲ء ۱۳۲۰ھ

جناب محمد ریاض الحسن خاں

۱۹۵۹ سمت بکرمی

(نشید کاظم ۱۲۸)

نواب کاظم علی خاں ذہین نے ''خمخانۂ جاوید'' کی منظوم تقریظ میں یہ قطعہ کہا ہے

لالہ سریرام کی کتاب اے شوخ تشت پر نور جام جمشیدی

۱۹۱۲ عیسوی ۱۹۶۹ بکرمی

مظہر اہل علم اختر حسن پارۂ دل ذہین بیاگرفی

۱۳۲۱ الہی ۱۳۱۹ فصلی ۱۳۳۰ ہجری

گیارھویں صدی ہجری کے شاعر عبدل کی کتاب "ابراہیم نامہ" کے آخر ہیں، تاریخ اس طرح لکھی ہے ::

"در تواریخ ختم کتاب ابراہیم نامہ ۔ شہور ۱۰۱۲"

شاعر نے یہ سال اس طرح نظم کیا ہے ۔

بچن پھول گندیوں براہیم نام
کیا سہس پر برس بارہ تمام

ڈاکٹر اوشا اتھاپے نے بتایا ہے کہ سلطنت بیجاپور میں کتابوں اور فرمانوں

ہ اس میں ایک عدد زیادہ ہے ۔ اسے گھٹائیں تو سال مطلوبہ حاصل ہو گا۔

وغیرہ پر ہجری کے ساتھ ساتھ سنہ شہور بھی لکھا جاتا تھا اور ان کی تحقیق کے مطابق ۱۰۱۲ شہور ۱۰۲۱ ہجری سے مطابق تھا۔ اس تفصیل سے اندازہ کیا جا سکتا ہے کہ ہندوستان میں مختلف زمانوں میں مختلف سنہ رائج رہے ہیں اور تاریخ گویوں نے ان سبھی سنوں کو برتا ہے۔ زمانے کا تعین کرتے ہوئے اس پہلو پر ضرور نگاہ رکھنی چاہیے ۔

(۱۲)

یہ بات شروع میں کہی جا چکی کہ تاریخ نثر میں بھی ہو سکتی ہے اور نظم میں بھی ۔ مادہ تاریخ موزوں بھی ہو سکتا ہے اور ناموزوں بھی لیکن چونکہ تاریخیں عموماً نظم کی گئی ہیں یہ خیال عام ہو گیا ہے کہ تاریخ گوئی بھی شاعری کی ایک صنف ہے مولوی کریم الدین نے لکھا ہے ۔

"تاریخ ایک قسم اقسام شعریہ میں سے ہے ۔ اکثر بحساب حروف ابجد کے ان اشعار میں سے نکلتی ہے اور اکثر تاریخیں ایک بیت یا رباعی کی ہوتی ہیں اور بعضوں نے ایک مصرعہ بھی تاریخ میں کہا ہے اور اکثر تاریخیں واسطے بنائے مسجد یا باغ یا وفات شخص نامدار یا تصنیف کتاب کے کہتے ہیں ۔" ۷۱

مغلوں کے زمانے میں فن تاریخ گوئی کی جس طرح سرپرستی ہوئی تھی اس سے پہلے کبھی نہیں ہو سکی تھی ۔ اکبر کے زمانے میں تاریخ گوئی کو بہت رواج حاصل ہوا ۔ شاید ہی کوئی ایسا اہم واقعہ بچا ہوگا جس کی کسی نہ کسی شاعر نے تاریخ نہ کہی ہو۔ اکبر کے جلوس کی متعدد تاریخیں ملتی ہیں مثلاً :

جلوس خداوند عالم پناہ = ۹۶۳

تاریخ جلوس نصرت اکبر شد = ۹۶۳

پھر مختلف فتوحات اور واقعات کی تاریخیں بھی بڑی تعداد میں دستیاب ہیں ۔ اسی زمانے میں ایسے قصیدے بھی لکھے گئے کہ ان کے ہر مصرعے سے تاریخ نکلتی تھی ۔ مذکور ہے کہ :

'' مولانا قاسم ارسلان قصیدۂ گفتہ کہ از مصراع اول اسم و تاریخ شاہزادہ سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاہزادہ مراد واضح ولایح می گردو و مطلع آن قصیدہ این است

زنور پاک چوسلطان سلیم شد نازل لوائے شاہ مراد بن اکبر عادل ۷۲

۹۷۹ ۹۷۷

غالباً یہ پہلا موقع تھا جب لفظ '' سلطان '' شاہزادہ کے واسطے استعمال ہوا تھا ۔ آخر زمانے میں دہلی کے لال قلعے میں ایک شاہزادے کو '' سلاطین '' کہنے لگے تھے چنانچہ مولانا محمد حسین آزاد نے بھی لکھا ہے :

'' جو شہزادے قرابت قریبی کے لحاظ سے ایک وقت میں دعویدار سلطنت کے ہوسکتے تھے وہ سلاطین کہلاتے تھے مثلاً شاہ موجود کا چچا ' بھائی وغیرہ وغیرہ ۔'' ۷۳

چنانچہ کہتے تھے کہ فلاں مشاعرے میں سلاطینوں کا اژدھام تھا ۔

خواجہ حسن مروی نے جہانگیر کی پیدایش کے موقع پر ایک قصیدہ اکتیس بیتوں کا کہہ کر حضور اکبر بادشاہ میں گذرانا جس کا صلہ دو لاکھ تنکہ ملا ۔ اس کے ہر پہلے مصرعے سے تاریخ جلوس اور دوسرے سے تاریخ تولد جہانگیر نکلتی ہے مطلع یہ ہے

للہ الحمد از پے جاہ و جلال شہریار
گوہر مجد از محیط عدل آمد در کنار ۷۴

اس طرح تاریخ گوئی نے قصیدہ کے مقصد کو بھی پورا کرنا شروع کر دیا ۔ اکثر ایسا ہوا ہے کہ شاعروں نے قصیدہ کہنے کے بجائے دو شعروں پر مشتمل قطعہ تاریخ پیش کیا اور انعام سے سرفرازی پائی ہے ۔

اکبر کے بعد جہانگیر بادشاہ ہوا ۔ اس کی شعر فہمی اور نکتہ شناسی مشہور ہے ۔ اس کے عہد میں تاریخوں میں ہر قسم کے اداب اور رعایتوں پر بہت احتیاط سے نظر رکھی گئی ۔ سید محمد کرمانی نے اس کے جلوس کی تاریخ اس طرح کہی تھی

شده بلند مکان بحر جود اکبر شاه
برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم
بجائے او خلف او نشست شد تاریخ
بجائے اکبر شد بادشاہزادہ سلیم

۱۰۱۴

شاہ جہاں کے عہد میں رعایتوں کا شوق زیادہ ہوا چنانچہ اس کے جلوس کی تاریخ

شاہ جہاں باشد شاہ جہاں = ۱۰۳۷

ایسی بیساختہ تھی کہ اس میں ایک سے زاید شاعروں کے یہاں توارد ہوا ۔ میر عبدالرشید نے کہا تھا

آمدہ تاریخ جلوس زغیب
شاہ جہاں باشد شاہ جہاں

اور میر محمد صالح کا شعر یہ تھا

نابود از آدم و عالم نشان
شاہجہان باشد شاہ جہان

۱۰۵۸ھ میں جب اس نے شہر شاہ جہان آباد کو آباد کیا تو میر یحیی کاشی نے تاریخ کہی

شد شاہجہان آباد از شاہجہان آباد

۱۰۵۸

عالمگیر اورنگ زیب کے زمانے میں اس باب میں بھی ترقی ہوئی ۔ ابوطالب کلیم نے اس کی ولادت کی تاریخ اس طرح نظم کی تھی :

طبع دریاب سال تاریخش
زدرقم آفتاب عالمتاب

۱۰۲۸

جب اورنگ زیب بادشاہ ہوا تو اس نے اپنے جلوس کی تاریخ اس پر حرف میم کے اضافے سے خود کہی :

آفتاب عالم تابم

۱۰۶۸

اورنگ زیب کے بعد اس کا بیٹا شہزادہ معظم قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ کے لقب سے بادشاہ ہوا۔ اس نے اورنگ زیب کی اتباع میں اپنے جلوس کی تاریخ

ما آفتاب عالم تابیم

۱۱۱۹

سے کہی۔ اس سے کسی قدر ملتا جلتا سا اتفاق آخری مغل بادشاہ بہادر شاہ کے ساتھ بھی ہوا۔ اس کے جلوس کی تاریخ صہبائی نے اس شعر میں کہی تھی

تاریخ جلوس آں شہ والا قدر

آمد بلب خرد چراغ دہلی

۱۲۵۳

پھر جب اس نے وفات پائی تو کسی نے کہا

جلوس ان کا چراغ دہلی سو اب دیکھو مطابق اس کے

۱۲۵۳

سروش غیبی نے سال رحلت کہا بجھا ہے چراغ دہلی

۱۲۷۹

ایسے دلچسپ اتفاقات اکثر پیش آئے ہیں چنانچہ دکن کے ایک شاعر عارف الدین خاں عاجز نے اپنے مرنے کی تاریخ اپنے نام اور تخلص، اعداد کو جوڑ کر نکالی تھی :

عارف الدین خاں + عاجز

۱۰۹۷ + ۸۱ = ۱۱۷۸ ہجری

اور وہ اسی سال مرے۔ اسی طرح حکیم مومن خاں مومن نے اپنے مرنے کی تاریخ اس طرح کہی۔

دست و بازو بشکست

۱۲۶۸ ہجری

وہ بھی اسی سال میں مرے ۔

شیخ محمد ابراہیم ذوق نے یہ شعر کہا تھا

پوچھو قاتل سے کریگا قتل آخر کب تلک

اپنی تاریخ آج ہم پیش از قضا کہنے کو ہیں

ان کے مرنے کی تاریخ فقرہ '' آج ہم پیش از قضا '' سے برآمد ہوتی ہے ۔

۱۲۷۱ ہجری

(۱۳)

عالمگیر اورنگ زیب کے عہد میں اس کی مذہب دوستی کی وجہ سے اکثر تاریخیں قرآن پاک کی آیتوں سے نکالی گئی تھیں ۔ اس وقت سے یہ طریقہ بھی خاصا مقبول ہوا ۔ اسی بادشاہ کے ذکر میں یہ بھی لکھا ہے کہ :

'' شخصے در تاریخ جلوس کتابے تصنیف نمودہ در نظم و نثر کہ از ہر فقرہ و ہر مصرع تاریخ جلوس استخراج می یابد ۔ فقرۂ چند ازان نوشتہ می شود۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم الوکیل القدیم

۱۰۶۸

از جمیع فقرہ سال جلوس بحر احسان پیدا آید

۱۰۶۸

الحمد اللہ العرب الکریم مشہود

۱۰۶۸

و درود معدود برہادی امم بر گزیدہ معبود

۱۰۶۸

اس کے بعد اس نے ایک غزل کہی جس کے ہر مصرعے سے سال جلوس کے عدد نکلتے ہیں ۔ مطلع یہ ہے

اساس عالم مجد آفتاب بہر دوجہان ملک پناہ ورسل تاج وانبیا سلطان ۷۵

۱۰۶۸ ۱۰۶۸

اورنگ زیب نے ۱۱۱۱ھ میں قلعہ ستارہ کو فتح کیا تو میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی نے رات بھر میں اس سال کی مناسبت سے گیارہ تاریخیں کہیں اور ان کا ایک مجموعہ تیار کر کے بادشاہ کی خدمت میں پیش کیا ۔ اس مجموعے کے نام انہوں نے دو مقرر کئے یعنی

گلزار فتح شاہ ہند اور طوی نامہ فیروزی شاہ عالمگیر

۱۱۱۱ ۱۱۱۱

یہ دونوں نام بھی تاریخی ہیں۔ غالبا اس سے پہلے کسی شخص نے ایک موضوع سے متعلق اپنی کہی ہوئی منظوم تاریخوں کا کوئی مجموعہ مرتب نہیں کیا تھا ۔ اس مجموعہ کے مرتب ہو جانے کو تاریخ گوئی کے ارتقاء میں بڑی اہمیت حاصل ہے اس میں مختلف انداز کی تاریخیں کہی گئی تھیں ۔ بعض گذشتہ اوراق میں نقل بھی کی جا چکی ہیں ۔ ایک قطعہ یہاں بھی لکھا جاتا ہے :

جشن سہ بارہ گیر بفتح ستارہ گڑھ
نظارہ کن جوانب و اطراف بوستان
این بیت را بہ تعمیہ گیرد اگر کسی
تاریخ بانقط شود از لفظ اوعیان

یعنی لفظ جشن را کہ سہ بارہ حساب کنند ۱۰۵۹ شود ۔ اطراف

• ہمارے خیال میں اس نوعیت کے رسائل میں ایک دوسرے ہندی صوفی اور مصنف سید محمد زاہد کو کسی قدر میر عبدالجلیل بلگرامی پر تقدم حاصل ہے ۔ انہوں نے شیخ عبد القادر جیلانی کی تاریخ وفات پر ایک فارسی رسالہ " گزیدۂ معشوق " لکھا اور ابوالفیاض ناصر الدین محمد عیسی قادری کو تحفۃً دیا۔ ابوالفیاض نے اسے ۱۱۱۵ھ میں اپنی کتاب " فیوضات قادریہ " میں نقل کر دیا۔ اس کتاب کا ایک خطی نسخہ قومی عجائب گھر پاکستان کراچی میں ہے (شمارہ نسخہ ۱۵۹۔ ۱۹۶۶)۔ جس کے صفحات ۲۱ تا ۲۵ پر یہ رسالہ نقل ہوا ہے ۔ " گزیدہ معشوق " چونتیس جملوں کے مشور مقدمہ اور گیارہ اشعار کے ایک منظوم قطعہ پر مشتمل ہے ۔ مقدمہ کے ہر جملہ سے شیخ جیلانی کا سال وفات برآمد ہوتا ہے مگر قطعہ صنعت کامل میں ہے اور بقول ناقل اس سے مختلف طریقوں سے ایک ہزار ایک سو اکسٹھ تاریخیں نکالی جا سکتی ہیں۔ (دانش)۔

بوستان حرف ب ، ن ، است کہ عدد آن ۵۲ میشود۔ مجموعہ ۱۱۱۱ھ
الفاظ جشن + ب + ن کہ ہریکے ازان حرف منقوطہ است ، ازان تاریخ
برآید"۔ ۷۶

اس تاریخ میں دو قسم کی تاریخوں کا امتزاج ہے یعنی

(الف) جب مادۂ تاریخ کو چند بار شمار کریں ۔ ڈاکٹر مغیث الدین فریدی نے بھی ایک دوست کے تیسرے نکاح کی تاریخ اس طور پر کہی ہے

تاریخ عقد ثالث مل جائے تم کو فوراً
آ جائے ان کے لب پر جب تین بار خندہ

خندہ کے عدد ۶۵۹ ہیں ۔ ان کو تین سے ضرب دیں تو ۱۹۷۷ء حاصل ہوگا ۔

(ب) حروف منقوطہ سے تاریخ نکالنا ۔ اس کی ایک مثال کاظم حسین بھپھوندوی کے یہاں سے نقل کی جاتی ہے :

"فیض غنی بے ضنّت بخش
پیش زشیش غنت بخش
بیشے بینش تخت نشین
زین جج شپ ۰ بخشیش بین
بختش غنیت بخش زغیب
بیشی غنیت پیش زشیب
شیب نشین خے بے شین خیش
زین شش جج بیشی چیزیش ۱۳۲۵ھ

معنی شعر اخیر اینست کہ سہ حرف خا و یا و شین کہ مجموعہ آں خیش است چون بہ نشیب نشیند یعنی مراتب اعداد نزول یابد حرف خاکہ شش صد عدد دارد چون از مرتبۂ مأت نازل شدہ بمرتبہ عشرات آید بجائے شش صد شصت شود کہ عدد حرف سین مہملہ است ۔ ہمین طور از حرف یا عدد یک و ازان حرف الف بہم رسدوا زحرف شین بجائے سہ صد سی وازان

جج شپ یعنی جمعی کا عبدہ۔

حرف لام پدید آید پس از لفظ خیش لفظ سال پیدا شود۔ اشارہ بآنست کہ این سال ترقی است کہ حرف سال ترقی کردہ‌از یک دہ‌شدہ بہ شکل خیش ظاہر گشتہ چون در عبارت منقوطہ لفظ سال نمی آمد بطور معما از لفظ خیش تعبیر کردہ فافہم مطلب اینست کہ سال این عہدہ درمصرع آیندہ است۔ چون ممدوح جج ہفتم مقررہ شدہ اندبیشی شان برشش ثابت است " ۷۷ اسی طرح حروف مہملہ (غیرمنقوطہ) وغیرہ میں بھی تاریخیں کہی گئیں ہیں ۔ ان تمام صنعتوں کی مثالیں نقل کرنا غیر ضروری ہے ۔

میر عبدا لجلیل واسطی کے مذکورہ مجموعہ تاریخ کے دونوں نام تاریخی ہیں ۔ اس مجموعے کے بعد کتابوں اور پھر افراد کے تاریخی نام رکھے جانے کا بھی سلسلہ شروع ہوا*۔ یہ بات دلچسپی کی ہے کہ اردو شاعروں کے اولین دو تذکروں کے نام بھی تاریخی ہیں ۔ قایم کے تذکرے کا نام ان کے ایک دوست خواجہ اکرم نے

مخزن نکات = ۱۱۶۸

تجویز کیا تھا ۔ محمد تقی میر نے بھی لفظ '' نکات '' کو لے کر اپنے تذکرے کا نام تاریخی

نکات الشعرائے ہندیہ ** = ۱۱۶۷

مقرر کیا البتہ یہ نام چونکہ طویل تھا ، عام طور سے اسے نکات الشعرا ہی کہا ہے۔

دہلی میں بھی بعض لوگوں نے اپنی کتابوں کے نام تاریخی رکھے تھے۔ اس معاملے میں شیخ امام بخش صہبائی کو خصوصیت ہے ان کی کئی تحریروں کے نام تاریخی ہیں۔ لکھنو میں ناسخ اور ان کے کئی شاگردوں کے

* کتابوں کا تاریخی نام رکھنے کا سلسلہ بہت پہلے شروع ہو چکا تھا ۔ مثلاً مولانا فخرالدین علی واعظ کاشفی کی کتاب کے عنوان " رشحات عین الحیات "کے لفظ " رشحات " سے سال تصنیف ۹۰۹ھ برآمد ہوتا ہے ۔ اگر اہتمام کے ساتھ اس موضوع پر مطالعہ کیا جائے تو کتابوں کا تاریخی نام رکھنے کا نقطہ آغاز اس سے بھی پہلے مل سکتا ہے ۔ دانش ۔

** اردو کے ایک پروفیسر نے راقم سے سوال کیا کہ گیا" نکات الشعرائے ہندیہ" کی ترکیب درست ہے۔ قطع نظر اس سے کہ تاریخ گویوں نے اول روز سے اپنی تاریخوں میں الفاظ صحیح یا غلط روزمرہ کے مطابق تصرف کیا ہے چنانچہ شروع میں اس کی کچھ مثالیں نقل کی گئی ہیں ، میر کے معاصر خواجہ خان حمید کے تذکرے میں بھی ہے

" این تذکرہ الشعرائے ہندیہ ترتیب دادم" (گلشن گفتار ص ۴)

اس قسم کی ترکیبیں اس زمانے کی ہندوستانی فارسی کی دوسری کتابوں بھی مل سکتی ہیں۔

دواوین کے نام بھی تاریخی ہیں خود ناسخ کے دواوین کا یہی حال ہے یعنی

دیوان ناسخ	دفتر پریشان	دفتر شعر
۱۲۳۲	۱۲۴۷	۱۲۵۴

پہلے دیوان کی تاریخ '' زبر و بینات '' کے اعداد سے نکلتی ہے جس کی تفصیل آگے آئے گی ۔

میر علی اوسط رشک کے بارے میں کہا گیا ہے کہ انھیں :

'' شاعری کی سرکار سے تاریخیں کہنے کا ٹھیکہ ملا ہے '' ۷۸

ان کے دو دیوان ان کی تصحیح سے چھپ گیے تھے جن کے تاریخی نام '' نظم مبارک '' = ۱۲۵۳ اور '' نظم گرامی '' = ۱۲۶۱ ہیں تیسرا دیوان راقم نے مرتب کیا ہے اور اس کا نام '' نظم آخریں '' = ۱۸۵۱ رکھا ہے ۔

اسی طرح منیر شکوہ آبادی کے تین دیوان ہیں ۔ ان کے تاریخی نام یہ ہیں :

منتخب العالم	تنویر الاشعار	نظم منیر
۱۲۶۴	۱۲۶۹	۱۲۹۰

افراد کے ناموں میں شیخ محمد حاتم کا نام تاریخی " ظہور"=۱۱۱۱ بتایا گیا ہے یہ وہ ہی سال ہے جب واسطی نے قلعہ ستارہ کی تاریخیں کہی تھیں حاتم کا شمار دھلی کے اولین اردو شاعروں میں ہوتا ہے لکھنو میں تد بیرالدولہ مظفر علی خاں اسیر کا نام مظفر = ۱۲۲۰ تھا ، اس سے ان کا سال ولادت معلوم ہوتا ہے ۔ اسی طرح دہلی میں مولانا محمد حسین آزاد کا تاریخی نام ظہور اقبال =۱۲۴۵ بتایا گیا ہے اور بھی بہت لوگوں کے نام تاریخی ہوے ہیں بلکہ یہ رواج اب تک بھی جاری ہے۔

میر عبدالجلیل واسطی کے بعد عام طور سے تاریخی مادوں کو جمع کرنے کا شوق پیدا ہوا ۔ اسی صدی کے اوسط میں محمد مجیب ناگوری قادری نے بعض صوفیا کی وفات کی تاریخوں کو ایک مجموعہ کی صورت میں ۱۱۵۵ھ/ ۱۷۴۲ء میں مرتب کیا اور اس کا نام '' مخزن الا عراس '' یا '' اعراس

نامہ ''، مقرر کیا ۔ اس مجموعہ کی ایک نقل جو ۱۳۷۲ھ/۱۹۵۳ء میں لکھی گئی مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں ہے۔ ایک دوسرا نسخہ ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال کلکتہ میں محفوظ ہے ۔

ایک اور کتاب نوازش علی خاں شیدا حیدرآبادی کی منتخب الاعداد =۱۱۷۳ ہے جو مادہ ھائے تاریخ پر مشتمل ہے ۔ اس کا ایک نسخہ قومی عجائب گھر کراچی میں موجود ہے ۷۹

شیدا نے ۱۲۱۲ھ/۹۸-۱۷۹۷ء میں وفات پائی تھی ۔ وہ میر نظام علی خاں آصفجاہ دوم کے عہد میں '' میر ساماں '' کے منصب پر فایز تھا ۔ اس کی تصانیف میں تین مثنویاں اعجاز احمدی، روضۃ الاطہر اور گلشن ایمان ہیں ۔ ایک کتاب '' جامع الفواید '' کے نام سے بھی اس نے ۱۱۸۵ھ/ ۱۷۷۱ء میں تالیف کی تھی ۔

(۱۴)

اورنگ زیب عالمگیر کے بعد کا زمانہ سیاسی عدم استحکام کا زمانہ تھا ۔ محمد شاہ بادشاہ کے عہد میں کس قدر اطمینان کی صورت تھی لیکن اس کے بعد پھر انتشار کا عالم رہا ۔ ان حالات میں بڑی بات یہ ہوئی کہ اہل علم و دانش نے ماضی کی علمی اور ادبی روایتوں کو کسی نہ کسی طرح برقرار رکھا ۔ تاریخ گوئی کا سلسلہ بھی جاری رہا لیکن معیار میں کوئی نمایاں ترقی نہیں ہوئی ۔ فرخ سیر بادشاہ کے جلوس اور معزولی کی تاریخ کسی نے اچھی کہی تھی ۔

سال جلوس وعزلت فرخ سیر زعقل چون من سوال کردم اوگفت ناگہان

۱۱۵۰

یک باربست وشش ودگر بار نوزدہ از نام او بدر کن و تاریخ او بدان ۸۰

۱۹-۱۱۵۰ ۲۶-۱۱۵۰

۱۱۳۱ ۱۱۲۴

میر عبد الجلیل واسطی زندہ تھے اور تاریخ گوئی کے فن میں اپنے کمالات کا اظہار کرتے رہتے تھے ۔ نظام الملک کو محمد شاہ بادشاہ نے

خلعت وزارت اور خطاب آصفجاہ عطا کیا ۔ واسطی نے ایک قصیدہ کہا جس میں فارسی ، عربی ، ترکی اور اردو چاروں زبانوں میں شعر کہے اور تاریخیں بھی نکالیں ۔ اس کا ایک شعر یہ ہے :

ہزار یکصد وسی و چہار نص نشاط دوگونہ جوہر تاریخ ازوشود پیدا

۱۱۳۴

واسطی کے انتقال کے بعد میر غلام علی آزاد بلگرامی نے تاریخ گوئی میں نام پیدا کیا ۔ انھوں نے بھی کئی نہایت عمدہ تاریخیں کہیں ۔ محمد شاہ بادشاہ ، نواب قمرالدین خاں وزیر اور آصفجاہ تینوں ایک سال میں مرے ۔ آزاد نے کہا

گشت تاریخ چوں کشیدم آہ فوت شاہ وزیر و آصفجاہ

۶ ۱۱۶۷ = ۱۱۶۱

تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی کے نصف اول میں شیخ امام بخش صہبائی اور حکیم مومن خاں مومن وغیرہ نے دہلی میں تاریخ گوئی کے لیے شہرت پائی اور بہت برجستہ صوری اور معنوی تاریخیں کہیں ۔ صوری و معنوی تاریخوں کا چلن دہلی میں اس زمانے میں بہت زیادہ نہیں معلوم ہوتا ۔

لکھنو میں شیخ امام بخش ناسخ نے تاریخ گوئی میں مہارت پیدا کی ان کے بعد ان کے شاگردوں نے اس فن کو خوب فروغ دیا ۔ ناسخ کے شاگردوں اور معاصروں نے تاریخوں سے قصیدے کا بھی کام لیا اور غالباً یہ بھی لکھنو میں قصیدہ گوئی کے زوال کا ایک سبب رہا ہے ۔ سعادت خاں ناصر نے اپنے تذکرہ میں تاریخ گوئی کے لیے بعض شاعروں کا خصوصیت سے ذکر کیا ہے لکھتا ہے ۔

'' زکی مہدی علی ۔ صاحب ارشاد ، علم معما اور تاریخ میں استاد '' ۸۱

'' اظہر شیخ کرامت علی ۔ مرد نام آور ، شاعر بہتر ۔ تاریخ گوئی میں مشہور '' ۸۲

ناصر نے ان کی چند تاریخیں نقل کی ہیں ۔ انھیں میں ایک بہادر شاہ

ظفر کے جلوس کی تاریخ بھی ہے :

گر فکر تراست بہر تاریخ
اظہر تو بگو چراغ دہلی

۱۲۵۳

" چراغ دہلی " سے بہادر شاہ کی تخت نشینی کی تاریخ صہبائی دہلوی نے بھی نکالی تھی ۔ اسے توارد سمجھا چاہیے ۔

'' شایق میر محمد ۔ کاشف غلاق و دقائق ۔ ریختہ پر تاریخ گوئی اس کی فایق '' ۸۳

'' میر علی اوسط صاحب تخلص رشک گویا تاریخ کا جامہ ان پر قطع ہوا ہے '' ۸۴

میر رشک نے اپنی بعض غزلوں کے مقطعوں میں بھی تاریخیں کہی ہیں ۔ ان کے ولی نعمت آغا علی خاں مہر نے بھی اپنی کئی غزلوں کے مقطعے تاریخی کہے تھے ۔ اس کے بعد تو نوبت یہ ہوئی کہ ایک سے زاید شاعروں نے ایسے دیوان تیار کیے جن میں تاریخی مقطعوں کا التزام کیا گیا تھا ۔ میر رشک کے صاحبزادے میر علی ضامن شوق کے بارے میں ہے ۔

'' صاحب دیوان ۔ ان کی ہر غزل کا مقطع تاریخی ہوتا ہے '' ۸۵

اس زمانے میں نئی نئی صنعتوں میں تاریخیں کہی گئیں چنانچہ شیخ امام بخش ناسخ کے پہلے دیوان کے بارے میں ہے :

'' نامش تاریخی در عدد زبر و بینات برآوردۂ میاں غنی شاگرد شیخ صاحب مرحوم ۔

دیوان ناسخ

یعنی عدد حرف زبر و بیناتش جمع کردہ تاریخ بر می آید و قاعدہ اش این است کہ از اسم ملفوظی ہر حرف اولینش حرف زبرست و ما بقی بینات مثلاً حرف ' د ' اسم ملفوظی آں د = ۴ ال = ۳۱ است ۔ پس چہار عدد حرف زبرست و سی و یک عدد بینات ۔ پس دیگر حروف ہم برین قیاس باید فہمید ۔ مجموع عدد حروف زبر از دیوان ناسخ

ہفت صدو ہشتادو دو شدند

د ی و ا ن + ن ا س خ

۷۸۲ = ۷۱۱ + ۷۱

مجموع عدد حروف بینات از دیوان ناسخ

ال ی او لف ون ون لف ین ے

۴۵۰ =۱۰ +۵۶+۱۱۰+۵۶ + ۵۶ +۱۱۰ +۷ +۱۰ +۳۱

ہر گاہ کہ عدد زبر و بینات ہر دو جمع کرد یم مجموعش = ۱۲۳۲ یکہزار و دو صد وسی ودو شدند وہمیں سال تاریخ تصنیف دیوان اول است "۔

اسی طرح محسن کاکوری نے اپنے ایک دوست کی شادی کی تاریخ ۱۰اس شعر سے کہی تھی :

مبارک آمد زکدای مے وصال مدام امجد ۱۲۶۴

دمیدعید امید ازیں مہ بہ چارستون والف ودوصد ۱۲۶۴

'' اس شعر سے کئی طرح تاریخ نکلتی ہے اول صوری '' چار ستون والف ودوصد ۔

دوم مصرع اول سے سنہ ہجری اور مصرع ثانی سے سنہ ہجری برآمد ہوتے ہیں :۔

سوم مصرع اول وثانی کے حروف منقوط کے اعداد بہ قاعدہ جمل لینے سے ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔

چہارم مصرع اول کے حروف غیر منقوط اور مصرع ثانی کے حروف منقوط کے اعداد جمع کیے جائیں تو ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔

پنجم مصرع اول کے حروف منقوط اور مصرع ثانی کے حروف غیر منقوط جمع کیے جائیں تو ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔'' ۸۶

اسی طرح قرآن پاک کی سورۂ فیل سے بھی محسن نے کئی طریقوں سے ۱۲۷۴ کے عدد برآمد کیے ہیں ۔ ۸۷

(۱۵)

مفتی غلام سرور لاہوری نے بزرگان دین اور صوفیاے کرام کا ایک ضخیم تذکرہ لکھا ۔ اس میں تمام بزرگوں کی وفات کی تاریخیں کہیں اور تذکرہ کا تاریخی نام " خزینتہ الا صفیا '' = ۱۲۸۰ مقرر کیا ۔ یہ کتاب قطعات تاریخی کا ایک نہایت قابل قدر ذخیرہ ہے ، اس کے بعد کئی لوگوں کو قدماء کی تاریخیں کہنے کا شوق پیدا ہوا ۔

ڈپٹی عبدالغفور خاں نساخ نے بھی بہ کثرت قطعات تاریخ کہے اور ان کا ایک ضخیم مجموعہ '' گنج تواریخ '' = ۱۲۹۰ کے نام سے تیار کیا جو اکتوبر ۱۸۷۴ء میں چھپا ۔ پھر ایک اور مجموعہ '' کنز تواریخ '' = ۱۲۹۴ کے نام سے تیار کیا جو اول الذکر کا ضمیمہ تھا ۔

تقریباً اسی زمانے میں محمد علی جویا نے تاریخ گوئی کے قاعدوں اور صنعتوں کے بیان میں ایک کتاب '' سرود غیبی '' = ۱۲۹۲ یا "خیابان تاریخ" = ۱۸۷۵ کے نام سے تیار کی ۔ جویا مراد آباد کے رہنے والے تھے ۔میر رشک سے کسب فیض کیا تھا ۔ نواب زین العابدین خاں عابد رامپوری کے کہ جو راج سوای جیپور میں فوجدار تھے ، متوسل تھے ، اور اسی ملازمت کی وجہ سے وہاں رہنے لگے تھے ۔ یہ کتاب مقبول ہوئی اور نولکشور پریس لکھنو سے اس کے ایک سے زیادہ ایڈیشن نکلے تھے ۔ درگا پرشاد نادر نے اس کتاب کی بنیاد پر لکھا ہے کہ :

'' میرے نزدیک تو جویا اس فن میں سب پر سبقت لے گیا جیسے معما کے فن میں صہبائی جنت ماوای '' ۸۸

انھوں نے یہ بھی کہا ہے کہ :

" جویا ممدوح کی کتاب لاجواب مسطور میں عجیب عجیب باتیں نظر آئیں ۔ بے اختیار دل چاہا کہ اس کا لب لباب بھی نذر احباب ہو ۔" ۸۹

جویا نے اپنی کتاب میں مختلف صنعتوں کی مثالوں کے لیے خود تاریخیں کہی ہیں ۔ بعض گذشتہ اوراق میں نقل کی گئیں ۔ دو اور یہاں تحریر کی جاتی ہیں :

'' صنعت کامل ۔ جب کہ ایک مادہ سے چند تاریخیں نکالیں

اور چند مادوں سے تاریخ استخراج کریں تو اسے صنعت کامل سمجھیں جیسے جویا صاحب نے دس شعر لکھے اور ان سے بارہ ہزار تاریخیں نکالیں اس طرح پر کہ :

اول تو ہر مصرع تاریخی کہا ہے - پھر ہر شعر کے حروف منقوطہ سے اور نیز غیر منقوطہ سے جدا جدا تاریخ برآمد کی - پھر پہلے مصرع کے حروف معجمہ اور دوسرے کے مہملہ اور اسی طرح اس کے عکس سے الگ الگ تاریخ نکالی - پس یہ کل ساٹھ تاریخیں ہوئیں مگر حضرت نے آگے ترتیب کے قاعدے کو جاری فرمایا کہ پہلا مصرع اخیر کے سب مصرعوں سے ملے تو ۳۶۰ تاریخیں ہوئیں - پھر اسی طرح باقی نو مصرع اولی مصاریع ثانی سے ضم ہوں تو ۳۲۴۰ تاریخیں ہو جائیں - پس یہاں تک ۳۶۶۰ تاریخیں ہوئیں - پھر حضرت فرماتے ہیں - کہ مصاریع اول کو دوم فرض کیا اور دوم کو اول - گو اس ترکیب سے ۳۶۶۰ تاریخیں اور ہو جائیں گی مگر میرے نزدیک یہ سراسر تکلف بیجا ہے - الغرض کل ۷۳۲۰ ہوئیں - اس تکلف سے بھی پوری بارہ ہزار نہیں آئیں - شاید مصنف صاحب نے کوئی تکلف اور دور از قیاس بھی کیا ہو جو اس ہیچمدان کی سمجھ میں نہیں آیا کیونکہ حضرت نے اس کی تشریح بہت ہی کم لکھی ہے - خیر یہ کیا کم ہے -

چامراج پریس بنگلور کا قاسم الاخبار نمبر ۵ ، جلد ۲۳ ، مطبوعہ ۱۱ دسمبر ۱۸۸۲ء لکھتا ہے کہ جناب عبدالحفیظ صاحب معجزبنگلوری نے یہ چھ شعر تاریخی اس پرچہ کی تعریف میں اسی صنعت میں لکھے ہیں جن سے دس ہزار تاریخ نکلتی ہیں اور وہ یہ ہیں :

تاریخ بہ صنعت کامل

قاسم قرطاس است نو ہوا — حل گلشن مرہم شاہد سوار

۱۰۰ ۱۳۰۰ ۱ — ۸ ۱۳۰۰ ۲۰۰

ہارمہ نور خاور کام ملک — نسخہ در دو حمام کا مگار

۵ ۱۳۰۰ ۲۰ — ۵۰ ۱۳۰۰ ۲۰۰

طالع خر سند سال لمع باد — عام نثر گل و ماہ و قار

۹ ۱۳۰۰ ۴ — ۷۰ ۱۳۰۰ ۲۰۰

مطلع نور خیبر و اہل کلہ — خندہ طور حصول کوہسار
۴۰ ۱۳۰۰ ۵ — ۶۰۰ ۱۳۳۰۰ ۲۰۰

شمع روشن ماہ و طالع صلح کل — حافظ رحم کل انحل حصار
۳۰۰ ۱۳۰۰ ۳۰ — ۸ ۱۳۰۰ ۲۰۰

نثر قاسم مطلع کامل حسام — سیف معجز للہ روح نثار
۵۰ ۱۳۰۰ ۴۰ — ۶۰ ۱۳۰۰ ۲۰۰

۱۳۰۰ میزان اول — میزان اواخر ۱۳۰۰

تیرہ سو ہجری نبوی کے دس ہزار مادہ اس طرح پیدا کر لو :

۱ ۔ سر مصاریع — ۲ ۔ ہر مصرع کا اخیر

۳ ۔ ہر مصرع تاریخ ہے — ۴ ۔ اول و دوم مصرعوں کے حروف منقوط

۵ ۔ غیر منقوطہ

۶ ۔ پہلے نیموں کے معجمہ حروف، دوسروں کے مہملہ — ۷ ۔ اول کے بے نقط، ثانی کے نقطہ دار

۸ ۔ ہر ایک مصرع اولی کو باقی کے مصاریع ثانی سے ربط دیکر اعمال بالا جاری کرو۔" ۹۰

اس سے بھی زیادہ مشکل اور دلچسپ ایک اور تاریخ محمد علی جویا کی ایجادات سے اس طرح ہے :

" صنعت نو۔ ایک مادہ میں لاکھ تاریخیں ہوں ۔ یہ بھی ایجاد خامہ جویا ہے :

زدست باقی بقتل آمد غم فراواں بما مرکب ۱۸۷۲ء

تاریخ قتل میو صاحب گورنر جنرل بہادر ہند ہے ۔

پہلے اول حرف کو لو اور بعد تیسرے ، پانچویں ، ساتویں وغیرہ کو ۔ اس طرح جس حرف سے چاہو شروع کرو ۔ اس کے بعد ترک کرتے جاؤ یہ بھی پراز تکلف ہے ۔

اس تکلف سے بھی اول مرتبہ تیس تاریخیں نکلیں گی۔ اگر اس کے عکس پر عمل کرو۔ جیسا کہ مصنف صاحب نے فرمایا ہے یعنی پہلے پچھلا حرف

لو ، پھر ۲۸ ، ۲۶ وغیرہ ۔ بعد ازاں ۲۹ ، ۲۷ وغیرہ تو تیس اور ہوں ۔ پس کل ساٹھ ہوئیں ۔

اب وہ کہتے ہیں پھر دوسرے کو پہلا سمجھو اور وہی عمل کرو ۔ غرض اس طرح ۶۰ × ۶۰ = ۳۶۰۰ ہو جائیں گے نہ کہ ایک لاکھ بارہ ہزار ہو جائیں جیسا کہ حضرت فرماتے ہیں ۔ مگر ہاں اور کوئی تکلف دور از قیاس جاری کیا ہو تو سمجھ میں نہیں آتا ‘‘ ۹۱

اصولی اور صحیح بات تاریخ گوئی کے بارے میں جو درگا پرشاد نادر نے لکھی ہے یہ ہے کہ :

’’ علم بلاغت میں جس قدر صنایع لفظی و معنوی ہیں ، اگر شاعر ان پر بخوبی حاوی ہو تو صدھا صنعتوں میں تاریخ کہہ سکتا ہے غرض جس قدر کسی کو کسی خاص فن میں مہارت ہو وہ اسی قدر اس میں ترقی کر سکتا ہے ۔ یہ بیان صرف نمونہ کے طور پر اچھا ہے ۔ ‘‘ ۹۲

محمد علی جویا کی کتاب کے تقریباً ساتھ ہی میر عباس نامی ایک صاحب نے بھی ایک کتاب شائع کی تھی ۔ اس کے بارے میں درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے :

’’ میرے مہربان میر عباس صاحب نے ایک رسالہ بنام استخراج ۔ التواریخ چھپوا دیا ہے ۔ “ ۹۳

یہ میر عباس خواجہ وزیر کے شاگرد تھے ۔ اور استاد کی طرح اپنے نام کی مناسبت سے عباس تخلص کرتے تھے ۔

یہ کثرت مادہ ہائے تاریخ کہہکر ان کے مجموعے تیار کر لینے کا شوق تیرھویں صدی ہجری کے بعض اور شاعروں کو بھی رہا ہے انہیں میں شاہ غلام یحیی عظیم آبادی (متوفی ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۵ء) بھی تھے ۔ انھوں نے اپنے مجموعے کا نام ’’ کنز تواریخ ‘‘ مقرر کیا تھا جس سے اس کا سال ترتیب ۱۲۹۴ھ مطابق ۱۸۷۷ء معلوم ہوتا ہے ۔ یہ کتاب شایع نہیں ہو سکی البتہ ڈاکٹر عابد رضا بیدار نے اس میں سے ۱۲۰۳ھ سے ۱۲۹۹ھ تک کے قطعات تاریخ کو خدا بخش لائبریری جرنل شمارہ نمبر ۲۰ میں چھاپ دیا

ہے اس کتاب کے تعارف میں انھوں نے لکھا ہے :

"کنز تواریخ جس کا ایک اور تاریخی نام " مجلد تواریخ" ہے میں اولین قطعہ تاریخ رسول اکرم کی تاریخ پیدایش پر ہے - پھر وفات نبوی پر، پھر تاریخ بتاریخ پہلی، دوسری اور تیسری صدی کے دو دو چار چار اہم سنین کی تاریخیں ہیں - پھر گیارھویں اور بارھویں صدی کی چند تاریخیں ہیں - تیرھویں صدی ۱۲۰۳ھ سے شروع ہوتی ہے - " ۹۴

۱۳۲۵ھ میں شیخ کاظم حسین صدیقی متوطن پھپھوند ضلع اٹاوہ نے اپنا دیوان '' نشید کاظم '' کے تاریخی نام سے مرتب کیا جو الہ آباد سے ایک برس بعد چھپ کر شایع ہوا - اس دیوان کا ایک دوسرا تاریخی نام انھوں نے '' یادگار کاظم حسین '' بھی مقرر کیا - اس میں صفحہ ۱ سے صفحہ ۲۸ تک سلام نبوی، منقبت حضرت علی، مذمت نا اہلی اور مخمسات وغیرہ ہیں - صفحہ ۲۹ سے دیوان التواریخ = ۱۳۱۹ شروع ہوتا ہے - یہ نام بھی تاریخی ہے - یہ دیوان صفحہ ۱۶۴ پر مکمل ہوتا ہے - اس کے بعد مناظر الاسماء = ۱۳۲۵ ہے جس میں اسمائے حسنی کا بیان ہے - پھر صفحہ ۲۱۵ سے جدول اعداد حروف ابجد ہے جس میں ہر حرف کے اعداد چار طرح تحریر کیے ہیں یعنی عدد زبر، عدد بینات، عدد مکتوبی صغیر، عدد مکتوبی کبیر . مثلاً حرف الف کے اعداد اس طرح ہیں :

الف یعنی عدد زبر = ایک

ا ۱۱۰ عدد بینات = ۱۱۰

۱۱۱

عدد مکتوبی صغیر = ۱۱۱

عدد مکتوبی کبیر اس طرح ہوئے :

الف لام فا

۱۱۱ ۷۱ ۸۱ = ۲۶۳

اسی طور پر ایک دوسری جدول میں اسمائے حسنی کے حروف چہار گانہ لکھے ہیں

" نشید کاظم " کا آخری جزو " معمیات کاظم " ہے - فن معما

کسی زمانے میں بہت مقبول تھا لیکن ۱۸۵۷ء کے بعد اس کا رواج کم ہو گا اور بالآخر اب یہ فن واقعی ایسا معما بن گیا ہے جس کے جاننے سمجھنے والے نایاب ہوتے جا رہے ہیں ۔

'' دیوان التواریخ '' اپنی نوعیت کا انفرادی کام ہے جس میں صرف معاصرین سے متعلق تاریخیں جمع کی گئی ہیں ۔ تاریخ گوئی کی جتنی صنعتیں رایج رہی ہیں اس مجموعہ میں بیشتر تاریخیں موجود ہیں اس لیے یہ مجموعہ نہایت بیش قیمت اور قابل قدر ہے ۔

عارف نوشاہی نے لکھا ہے کہ :

'' سلسلہ نوشاہیہ کے شعراء کی ایک روایت یہ بھی رہی ہے کہ انھوں نے اپنے سے پہلے اور معاصر رجال دین و ادب کی وفات یا دیگر اہم موقعوں پر قطعات تاریخ لکھے ہیں ۔ '' ۹۵

چنانچہ موصوف نے ایسے کئی قطعات اور کتابوں کا پتا دیا ہے بعض یہ ہیں :

عیون التواریخ از سید غلام مصطفی نوشاہی

۱۳۸۴

اعداد التاریخ اور اعجاز التواریخ از سید شریف احمد شرافت نوشاہی

پہلی کتاب بنوز غیر مطبوعہ ہے البتہ دوسری کتاب کا خلاصہ عارف نوشاہی صاحب نے '' منتخب اعجاز التواریخ '' کے نام سے ۱۳۹۶ھ مطابق ۱۹۷۶ء میں اپنے مقدمہ کے ساتھ شایع کر دیا ہے۔ اس کتاب میں ۱۰۱۲ھ سے ۱۳۹۶ھ تک کے واقعات سے متعلق شرافت نوشاہی کے قطعات تاریخ شامل ہیں ۔

تاریخ گویوں نے مبتدیوں کی سہولت کے لیے مختلف اعداد کے مادہ ہائے تاریخ کو بھی یکجا کیا گیا ہے ۔ اس سلسلے میں پہلی کتاب غالباً تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی میں مرتب کی گئی ہوگی ۔ جناب عارف نوشاہی نے ایک کتاب کے مخطوطہ کے بارے میں لکھا ہے ۔

'' میزان تاریخ از موھن لال عجایبی کایستھ ۔ در دستگاہ واجد علی شاہ

فرمانروائے لکھنو منشی بودہ ۔ در ۱۲۶۱ھ مطابق ۱۸۴۵ء نگاشتہ است مجموعہ مادہ ھائے تاریخ است از عدد یک تا یکہزار "۔ ۹۶

اس کے بعد چودھویں صدی ہجری کے آغاز میں حکیم میر نادر علی موسوی رعد تخلص نے ایک کتاب گنجینہ تواریخ اسی طور پر مرتب کی اور اس کا تاریخی نام '' مراۃ الخیال '' = ۱۳۱۳ مقرر کیا ۔ مولف نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ :

" این نسخہ متوازی الاعداد کتابیست مشتمل بر قواعد و الفاظ و فقرات تاریخی کہ برائے افادۂ عام تالیف نمودہ‌ام و زنگ اشکال از آئینہ تاریخ زدہ‌ام ۔ خالق حروف و اعداد مقبول و مفید عالم گرداناد " ۹۷

اس کتاب میں ایک سے انیس سو تک کے مادۂ تاریخی جمع کیے گئے ہیں اور اس طرح یہ کتاب بہت زیادہ مفید ہے۔ختم کتاب میں یہ مصرع لکھا ہے ۔

شد خاتمہ کتاب اکنون = ۱۹۰۰

اس کے بعد '' تکملہ '' میں '' نظایر اقسام تاریخ '' اور امثلۂ تواریخ معنوی ، امثلۂ تواریخ صوری و معنوی ، اور تواریخ طبع ایں کتاب '' شامل ہے

کتاب '' گنجینہ تواریخ '' میں احمد عبدالعزیز صاحب جنگ بہادر کا کہا ہوا ایک قطعہ تاریخ انتقال نواب مختار الملک بہادر بھی نقل ہوا ہے جس کے ہر فقرے سے تاریخ ۱۳۰۰ نکلتی ہے :

سال وفات حاکم بندہ پرور
دستور نامجوے وزیر نامور
چشمہ الطاف و معدن سخا
منبع فرہنگ و مخزن عطا
قوی دست عالی تبار
حق پسند عدالت شعار
شعاع مہر وزارت
بدر منیر آسمان امارت

عالی صفات شہپر زمن
بہرام صولت مدار المہام ملک دکن

عزیز یار جنگ نے ۱۳۱۷ھ میں فن تاریخ سے متعلق ایک کتاب لکھی جس کا تاریخی نام ''غرایب الجمل'' ہے۔

کتابیات

برصغیر میں اب تک تاریخ گوئی کے فن سے متعلق فارسی اور اردو میں کئی کتابیں مرتب اور طبع ہو چکی ہیں۔ شاعروں کو قطعات تاریخی کہنے اور جمع کرنے کا بھی شوق رہا ہے۔ اس نوعیت کی کتابوں کی جامع فہرست کی تیاری بجائے خود ایک مقالہ ہے۔ البتہ موضوع کی مناسبت سے یہاں چند کتابوں کا ذکر بے فائدہ نہیں ہو گا۔

۱۔ آخرت باقی از کھنولال تایب، مطبوعہ لکھنو ۱۳۱۴ھ/۱۸۹۶ء

۲۔ آئینہ تواریخ یا تحفہ شاہی از الٰہی بخش شایق، بسال ۱۲۹۵ھ/ ۱۸۷۸ء، مطبوعہ ۱۳۱۲ھ/۱۸۹۴ء، ۴۳۲ص

۳۔ احسن التواریخ از سید دلدار حسین اظہر الہ آبادی، مطبوعہ اعظم پریس حیدرآباد دکن، ۱۳۶۷ھ ۱۹۴۸ء، ۵۶ص

۴۔ اعجاز التواریخ از سید شرافت نوشاہی (م ۱۹۸۳) مصنف کے کہے ہوئے تاریخی قطعات ہیں۔ کتاب کا مکمل مسودہ کتابخانہ نوشاہیہ میں محفوظ ہے اور اس کا انتخاب بہ عنوان ''منتخب اعجاز التواریخ'' بکوشش عارف نوشاہی مکتبہ نوشاہیہ ساھن پال ضلع گجرات (پاکستان) کی طرف سے ۱۹۷۶ء میں شائع ہو چکا ہے۔

۵۔ اعجاز التواریخ از محمد ولایت علی خان، مطبوعہ ابوالعلائی سٹیم پریس۔ آگرہ، ۱۳۳۲ھ۔ قطعات تاریخ پر مشتمل ہے۔

۶۔ اعداد التاریخ از شرافت نوشاہی۔ نامکمل مسودہ کتابخانہ نوشاہیہ، ساھن پال میں موجود ہے۔ مادہ ہائے تاریخ کا مجموعہ ہے۔

۶ الف ۔ اعلی حضرت کی تاریخ گوئی از عبد الحکیم خان اختر شاہجہانپوری، ادارۂ غوثیہ رضویہ لاہور، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۶ء، ۶۴ص مولانا احمد رضا خان بریلوی (م ۱۳۴۰ھ) کو تاریخ گوئی کا ملکہ حاصل تھا ۔ ان کے کہے ہوئے بعض قطعات تاریخ اور مادوں پر بحث کی گئی ہے ۔

۷ ۔ افادۂ تاریخ از جلال لکھنوی ۔ بسال ۱۳۰۲ھ/۱۸۸۵ء ۔ مشمولہ نگار رامپور جولائی ۱۹۶۳ء ۔

۸ ۔ ام التواریخ از منشی حسن علی فرحت دھلوی بسال ۱۲۸۹ھ/ ۱۸۷۲ء ۔ مطبوعہ مطبع قاسمی میرٹھ ۱۳۲۴ھ/۱۹۰۶ء ۴۲۴ ص ' مادہ ھائے تاریخ پر مشتمل ہے ۔

۹ ۔ بیان التواریخ از محمد عزیز اللہ عزیز عرف محمد ولایت علی خان ۔ مطبوعہ ابوالعلائی سٹیم پریس آگرہ ۱۳۳۲ھ/۱۹۱۴ء ۔ ۷۵۰ھ تا ۱۳۲۲ھ کے واقعات پر مبنی تاریخی قطعات کا مجموعہ ھے ۔

۱۰ ۔ تاریخ الاسماء از سید ابرار حسین ھاشمی فتحپور ھنسوہ ۔ ماھنامہ نگار لکھنو بابت دسمبر ۱۹۲۵ء میں تبصرہ چھپا ھے ۔

۱۱ ۔ تاریخ لطیف از مھدی علی خان ممتاز رامپوری ' بسال ۱۳۳۹ھ/۱۹۲۱ء ' مشمولہ نگار رامپور جولائی ۱۹۶۳ء ۔

۱۲ ۔ تاریخوں کے پھول از اسد اللہ حسینی ، مطبوعہ شمس المطابع حیدرآباد دکن ۱۳۴۹ھ ، ۸۸ص ، تاریخی قطعات پر مشتمل ھے ۔

۱۳ ۔ تاریخی خزانہ از حافظ فیروز الدین ککرے زئی ، مطبوعہ اسلامیہ سٹیم پریس لاہور ، ۱۹۰۸ء ، ۴۰ ص ۔

۱۴ ۔ تواریخ اکمل از مجید شاہ عرف فقیر محمد فدا ، بمبئی ۱۳۰۸ھ/۱۸۹۱ء ۔

۱۵ ۔ تواریخ مبین یا آیات کمال از حکیم سید محمد مھدی کمال ۔

الدین ابن جلال لکھنوی ' مطبع تصویر عالم لکھنو ۱۳۲۲ھ/ ۱۹۰۴ء ، ۵۶ص ،قطعات تاریخ پر مشتمل ھے ۔

۱۶ ۔ تواریخ میلاد از اصغر حسین نامی ' مطبوعہ حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ/۱۹۰۷ء ۔

۱۷ ۔ جامع التاریخ از مرزا بہادر علی صفی مطبوعہ ۱۳۵۶ھ/۱۹۳۷ء ۔

۱۸ ۔ جامع التواریخ از سید دلدار حسین اظہر الہ آبادی، بسال ۱۳۵۶ھ/۱۹۳۷ء مطبوعہ اعظم سٹیم پریس ' حیدر آباد دکن ۱۹۶۰ء ۔

۱۹ ۔ جمیع التاریخ از قاضی محمد تحسین بیدل ' مطبوعہ لاھور ۱۳۷۱ھ/۱۹۵۳ء ۔

۲۰ ۔ ذکر غم از شمیم صبا متھراوی ' مطبوعہ البلاغ لکھنو ۱۳۰۵ھ/ ۱۸۱۸ء ۔ دوسرا ایڈیشن مکتبہ اردو کراچی سے نکل چکا ھے ۔

۲۱ ۔ رھنمائے تاریخ اردو از حاجی محمد عبدالقادر ۔ مطبوعہ معارف اعظم گڑھ ۔ ۱۵۰ص ' کتاب کا ایک باب فن تاریخ گوئی پر بحث کے لئے مختص ھے ۔ اور ولی سے واجد علی شاہ تک ۴۷ شخصیتوں سے متعلق قطعات تاریخ ھیں ۔

۲۲ ۔ ریاض انور از مولانا اجیر الدین محمد ساکن پھول باری ضلع سلھٹ ۔ مطبوعہ مطبع نظامی کانپور، ۱۲۹۹ھ/۱۸۸۲ء ۔

۲۳ ۔ زنبیل تاریخی مطبوعہ ، مادہ ھائے تاریخ کا مجموعہ ہے

۲۴ ۔ شاھد غم از سید انور علی شاد جیپوری، مطبوعہ کراچی

۲۵ ۔ صحیفہ تاریخ از محمد حسین خان میرانی ۔ مطبوعہ اردو اکیڈمی بھاول پور ، ۱۹۸۴ء ، ۷۲ص ۔ مقدمہ میں فن تاریخ گوئی سے بحث کی گئی ھے اور جن حضرات سے متعلق تاریخیں کہی گئی ھیں ان کے حالات بھی اردو نثر میں لکھے ھیں ۔

۲۶ ۔ عدد التاریخ از تسلیم سھسوانی مطبوعہ اخبار نیراعظم ،مراد

آباد ، ۱۳۲۰ھ/۱۹۰۲ء ۔

۲۷۔ عزالتواریخ از اصغر حسین نامی ،مطبوعہ حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ/ ۱۹۰۷ء۔

۲۸۔ عیون التواریخ از غلام مصطفیٰ نوشاہی (م ۱۹۶۵ء) قطعات تاریخ کا ضخیم مجموعہ ہے جسے شرافت نوشاہی نے مرتب کیا ۔ مخطوطہ کتابخانہ نوشاہیہ میں ہے ۔

۲۹۔ غرایب الجمل از عبدالعزیز جنگ ولا ، مطبوعہ عزیز المطابع حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۷ھ/ ۱۹۱۹ء ، ۴۰۸ ص ۔

۳۰۔ نجم ماہ پیکر از نواب زادہ خواجہ محمد افضل جہانگیر نگری ،مطبوعہ یوسفی پریس ڈھاکہ ، ۱۳۱۰ھ/۱۸۹۲ء مراثی اور تاریخی قطعات کا مجموعہ ہے ۔

۳۱۔ فن تاریخ گوئی از کیپٹن منظور حسین، بسال ۱۳۸۷ھ/۱۹۶۷ء ۔ گلوب پبلشرز لاہور ۱۹۷۲ء۔ ۲۱۶ ص ۔

۳۲۔ قطعات تاریخ (بر وفات اہل قلم و متعلقین اہل قلم) از شان الحق حقی ، مشمولہ سہ ماہی ''اردو'' کراچی نمبر ۳ ، ۱۹۸۵ء ،جن حضرات کی تاریخیں ہیں ان کے حالات بھی تحریر کئے ہیں ۔

۳۳۔ قطعات تاریخ پیدائش و وفات از محمد سعید حسرت عظیم آبادی، مشمولہ خدا بخش لائبریری جرنل نمبر ۹ ، پٹنہ ۔

۳۴۔ قطعات تاریخ و رباعیات از سید احمد افسر ، مطبوعہ ۱۳۲۹ھ/ ۱۹۱۱ء۔

۳۵۔ قطعات تاریخی از سعید الرحمن رہبر کانپوری ، مطبوعہ کراچی ۱۳۷۱ھ/۱۹۵۲ء ۔

۳۶۔ کان تاریخ از رام پرشاد ۔ بسال ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۵ء ، مطبوعہ مطبع انوری آگرہ ۱۲۹۴ھ/۱۸۷۷ء ۔

۳۷۔ گلبن تاریخ از منشی محمد ارتضا علی کاکوروی متخلص

به شرر تلمیذ نواب داغ ۔ بسال ۱۳۱۳ھ ، مطبوعہ محمدن پریس علی گڑھ ۴۳ص، مصنف نے اپنے ہمعصر چند شعرون کے حالات اور ان کی تاریخ گوئی کے ایک ایک دو دو نمونے نواب مزمل اللہ خان رئیس بھیکم پور علی گڑھ کی فرمائش پر جمع کئے ہیں ۔گویا یہ چند تاریخ گو شعراء کا ایک منظوم تذکرہ ہے ۔

۳۸ ۔ گلبن تاریخ از میر مہدی حسین رضوی الم، بسال ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۱ء ۔ مطبوعہ مطبع فخر نظامی حیدر آباد دکن ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۶ء ، ۷۰۰ص ، مادہ ہائے تاریخ پر مشتمل ہے ۔

۳۹ ۔ گلزار ہمیشہ بہار از محی الدین حسین خان تسنیم،مطبوعہ نظام المطابع حیدر آباد دکن ۔

۴۰ ۔ گلشن خیال از محمد سعید ، مطبوعہ حیدر آباد دکن ۱۲۹۷ھ/ ۱۸۸۰ء ۔

۴۱ ۔ مجموعہ تاریخ از سید محمد ہاشم ، مطبوعہ اسرار کریمی پریس الہ آباد ۱۹۳۳ء ۔

۴۲ ۔ مخبر الواصلین از ابوعبداللہ محمد فاضل معروف بہ مظہر الحق ، مطبوعہ کلکتہ ۱۲۴۹ھ/ ۱۸۳۴ء ، ۱۶۸ ص ۔

۴۳ ۔ مخزن التواریخ مصنف نا معلوم ، مطبوعہ اعظم سٹیم پریس حیدر آباد دکن ۱۳۵۹ھ/۱۹۳۹ء ۔

۴۴ ۔ مساوی الاعداد از میر محمد حسین حیدر آبادی ۔ بسال ۱۲۸۵ھ/۱۸۶۸ء ۔ مطبوعہ فیض عام پریس حیدر آباد دکن ۱۲۸۵ھ ۔ایک ہزار مادہ تاریخ پر مشتمل ہے ۔

۴۵ ۔ مشاہدۂ ریاض از محمد ریاض الدین ، مطبوعہ حمیدیہ پریس حیدر آباد دکن ۱۳۶۶ھ/۱۹۴۷ء ۔

۴۶ ۔ معیار التواریخ از جعفر علی خان اثر ، ریاض المومنین پریس لکھنو ۱۳۴۴ھ/ ۱۹۲۲ء ، ۲۸ ص ۔

۴۷ ۔ معین الادب یا معین الشعراء از غلام حسین آفاق بنارسی ،

مطبوعہ صدیق بکڈپو ' لکھنو ' ۱۳۵۲ھ/۱۹۳۳ء

۴۸ ۔ مفتاح التواریخ از ولیم بیل ۔ بسال ۱۲۶۴ھ ، مطبوعہ نولکشور لکھنو، ۱۲۸۴ھ، ۴۱۸ ص ۔

۴۹ ۔ ملخص التواریخ از انوار حسین تسلیم سہسوانی ۔ بسال ۱۳۰۰ھ/۱۸۸۳ء ' مطبوعہ مطلع العلوم پریس مراد آباد ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۶ء ، ۱۲۰ ص ۔

۵۰ ۔ مفہم تاریخ ترجمۂ ملخص تسلیم ۔ مصنف تسلیم سہسوانی مترجم سید اقتدار احمد ساحر ' مطبوعہ مطبع العلوم پریس مراد آباد ' ۱۹۱۲ء ۔

۵۱ ۔ موجد التواریخ از محمد حسین علی فرحت ۔ مطبوعہ شگوفہ پریس میرٹھ ۱۳۰۲ھ/۱۸۸۵ء ،تاریخی نامود پر مشتمل ہے ۔

۵۲ ۔ نصیحت مختصر از شاہ علیم اللہ آبادی، مطبع البلاغ لکھنو ۱۳۰۵ھ/۱۸۸۸ء، ۱۶ ص ۔

۵۳ ۔ نگارستان اشعار از قاضی عبد الصمد صارم سیوہاری مطبوعہ دھلی ۱۳۵۴ھ/۱۹۳۵ء ۔

بخوبی ممکن ہے کہ ان کے علاوہ اور بھی کئی کتابیں تاریخ گوئی سے متعلق مرتب کی گئی ہوں ۔ ضرورت ہے کہ اس سارے سرمائے کو پیش نظر رکھ کر تفصیل کے ساتھ تحقیقی کام کیا جائے* ۔

حواشی

۱ ۔ فہرست نسخہ ہای خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان ص ۷۰۷ ۔

۲ ۔ غیاث اللغات ص ۸۹ ۔

---

* یہ فہرست پروفیسر کلیم سہسرامی صدر شعبۂ السنہ راجشاہی یونیورسٹی راجشاہی (بنگلہ دیش) اور مدیر دانش کے تعاون سے تیار ہوئی ہے ۔

۳ ۔ لغات نولکشوری ص ۹۰ ۔
۴ ۔ گنجینہ تواریخ ص ۳ ۔
۵ ۔ واقعات دارالحکومت دھلی ۱ : ۴۸ ۔
۶ ۔ فہرست موزہ ص ۷۱۲ ۔
۷ ۔ مآثر محمود شاہی ص ۱۶ ۔
۸ ۔ واقعات ۱ : ۳۳ ۔
۹ ۔ فہرست موزہ ص ۸۵۲ ۔
۱۰ ۔ واقعات ۱ : ۱۹۷ ۔
۱۱ ۔ ایضاً ۱ : ۲۳۶ ۔
۱۲ ۔ ایضاً ۱ : ۲۱۱ ۔
۱۳ ۔ ایضاً ۱ : ۱۳۹ ۔
۱۴ ۔ مرآۃ خیالی ص ۱۲۰—۱۲۱ ۔
۱۵ ۔ واقعات ۱ : ۱۳۹ ۔
۱۶ ۔ مرآۃ خیالی ص ۱۲۰ ۔
۱۷ ۔ فن تحریر ص ۱۶۵—۱۶۶ ۔
۱۸ ۔ ایضاً ص ۱۶۸ ۔
۱۹ ۔ ایضاً ص ۱۶۷ ۔
۲۰ ۔ غیاث اللغات ص ۱۱ ۔
۲۱ ۔ فن تحریر ص ۲۳۶ ۔
۲۲ ۔ ایضاً ص ۱۶۸ ۔
۲۳ ۔ غیاث اللغات ص ۱۲۵ ۔
۲۴ ۔ گنجینہ تواریخ ص ۳ ۔
۲۵ ۔ مرآۃ خیالی ص ۱۱۶ ۔
۲۶ ۔ منتخب اعجاز التواریخ ص ۱۸ ۔
۲۷ ۔ مرآۃ خیالی ص ۱۱۶ ۔
۲۸ ۔ گنجینہ تواریخ ص ۴ ۔

۲۹۔ مرآۃ خیالی ص ۱۲۰۔
۳۰۔ ایضاً ص ۱۲۰۔
۳۱۔ ایضاً ص ۱۲۰۔
۳۲۔ ایضاً ص ۱۲۳۔
۳۳۔ واقعات ۱ : ۱۹۷۔
۳۴۔ مرآۃ خیالی ص ۱۲۵۔
۳۵۔ ایضاً ص ۱۲۱۔
۳۶۔ گنجینہ تواریخ ص ۲۱۵۔
۳۷۔ ایضاً ص ۴۔
۳۸۔ مرآۃ خیالی ص ۱۱۶—۱۱۷۔
۳۹۔ واقعات ۱ : ۱۹۸۔
۴۰۔ مرآۃ خیالی ص ۱۱۷۔
۴۱۔ واقعات ۱ : ۱۵۴۔
۴۲۔ نشید کاظم ص ۱۱۷۔
۴۳۔ مرآۃ خیالی ص ۱۲۳۔
۴۴۔ فہرست موزہ ص ۸۸۸۔
۴۵۔ منتخب اعجاز التواریخ ص ۱۹۔
۴۶۔ آثار بنارس ص ۵۷۔
۴۷۔ واقعات ۱ : ۱۳۴۔
۴۸۔ فن تحریر کی تاریخ ص ۲۳۹۔
۴۹۔ واقعات ۱ : ۳۳۳۔
۵۰۔ ایضاً ۱ : ۶۳۲۔
۵۱۔ ایضاً ۱ : ۵۷۳۔
۵۲۔ ایضاً ۱ : ۱۵۹۔
۵۳۔ مرآۃ خیالی ص ۱۱۸۔
۵۴۔ علی گڑھ تاریخ ادب اردو ۱ : ۱۰۱۔

۵۵ ـ اشکها وخونها ص ۱۴۷ ـ

۵۶ ـ مرآة خیالی ص ۱۱۸ ـ

۵۷ ـ واقعات ۱ : ۳۵۰ ـ

۵۸ ـ ایضاً ۱ : ۳۵۰ ـ

۵۹ ـ گنجینهٔ تواریخ ص ۸ ـ

۶۰ ـ نشید کاظم ص ۵۳ ـ

۶۱ ـ گنجینه تواریخ ص ۸ ـ

۶۲ ـ تاریخ داودی ۱۵۹ ـ

۶۳ ـ گنجینه تواریخ ص ۱۳۴

۶۴ ـ ایضاً ص ۴ ـ

۶۵ ـ واقعات ۱ : ۲۳۵ ـ

۶۶ ـ مرآة خیالی ص ۱۱۸ ـ

۶۷ ـ تاریخ داودی ص ۱۸۷ ـ

۶۸ ـ واقعات ۱ ۲۲۹ ـ

۶۹ ـ قول فیصل ص ۸ ـ

۷۰ ـ ایضاً

۷۰ ـ الف ـ نشید کاظم ص ۱۲۸ ـ

۷۱ ـ عجالة العلالة ص ۸۰ ـ

۷۲ ـ واقعات ۱ : ۳۳۲ ـ

۷۳ ـ دیوان ذوق ص ۸۱ ـ

۷۴ ـ واقعات ۱ : ۴۱۴ ـ

۷۵ ـ واقعات ۱ : ۴۷۷ ـ

۷۶ ـ واقعات ۱ : ۵۲۸ ـ

۷۷ ـ نشید کاظم ص ۱۶۱ ـ

۷۸ ـ آب حیات ص ۳۵۸ ـ

۷۹ ـ فهرست موزه ص ۴۵۶ ـ

۸۰۔ واقعات ۱ : ۶۲۶۔
۸۱۔ خوش معرکہ ۱ : ۳۹۔
۸۲۔ ایضاً ۲ : ۱۵۴۔
۸۳۔ ایضاً ۲ : ۲۶۱۔
۸۴۔ ایضاً ۲ : ۵۸۶۔
۸۵۔ سراپا سخن ص ۸۴۔
۸۶۔ کلیات محسن ص ۳۱۵۔
۸۷۔ ایضاً ص ۲۱۶ تا ۲۱۷۔
۸۹۔ ایضاً ص ۱۱۶۔
۹۰۔ ایضاً ص ۱۲۶ تا ۱۲۷۔
۹۱۔ ایضاً ص ۱۲۹۔
۹۲۔ ایضاً
۹۳۔ ایضاً ص ۱۱۲۔
۹۴۔ خدا بخش لائبریری جرنل ش ۲۰ ص ۳۔۴۔
۹۵۔ منتخب اعجاز التواریخ ص۲۱۔
۹۶۔ فہرست موزہ ص ۴۵۶۔
۹۷۔ گنجینہ تواریخ ص ۳۔

منابع

۱۔ آثار بنارس از مولوی عبد السلام نعمانی مطبوعہ ندوۃ المعارف بنارس ۱۹۶۳ء۔
۲۔ اشکہا وخونہا از استاد خلیل اللہ خلیلی، شائع کردہ رایزنی فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران اسلام آباد ۱۹۸۵ء۔
۳۔ خدا بخش لائبریری جرنل پٹنہ نمبر ۲۰۔
۴۔ خمخانہ جاوید (جلد سوم) ۔ لالہ سریرام دہلوی
۵۔ خوش معرکۂ زیبا از سعادت خان ناصر مرتبہ مشفق خواجہ

(دوجلد)، شائع کردہ مجلس ترقی ادب لاہور۔

۶۔ دیوان ذوق مرتبہ محمد حسین آزاد، مطبوعہ علیمی پرنٹنگ ورکس دھلی، ۱۳۰۱ھ۔

۷۔ تاریخ داودی از عبید اللہ مرتبہ شیخ عبد الرشید، مطبوعہ علی گڑھ ۱۹۵۴ء۔

۸۔ تذکرہ سراپا سخن ۔ سید محمد علی موسوی محسن مطبوعہ نولکشور پریس۔

۹۔ عجالۃ العلالہ ۔ مولوی کریم الدین پانی پتی مطبوعہ رفاہ عام پریس دھلی ۱۸۴۵ء۔

۱۰۔ علی گڑھ تاریخ ادب اردو (جلد اول) مرتبہ شعبہ اردو مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ۔

۱۱۔ غیاث اللغات مع چراغ ہدایت، مطبوعہ مطبع انوار محمدی لکھنو۔

۱۲۔ فن تحریر کی تاریخ از محمد اسحاق صدیقی شائع کردہ انجمن ترقی اردو علی گڑھ ۱۹۶۲ء۔

۱۳۔ فہرست نسخہ ہای خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان کراچی، نگاشتہ سید عارف نوشاہی، مطبوعہ ۱۴۰۴ھ۔

۱۴۔ کلیات محسن مرتبہ محمد نورالحسن، شائع کردہ یوپی اردو اکادمی، لکھنو ۱۹۸۲ء۔

۱۵۔ گنجینہ تواریخ از میر نادر علی موسوی رعد، مطبوعہ مطبع فخرنظامی حیدر آباد (بار دوم)۔

۱۶۔ مراۃ خیالی از درگا پرشاد نادر دھلوی مطبوعہ اکمل المطابع دھلی ۱۸۸۳ء۔

۱۷۔ نشید کاظم از شیخ کاظم حسین صدیقی پھپھوندوی، مطبوعہ اسرار کریمی پریس الہ آباد ۱۳۲۶ھ/۱۹۰۸ء۔

۱۸۔ لغات نولکشوری شائع کردہ نولکشور پریس۔

۱۹ ۔ واقعات دارالحکومت دهلی جلد اول و دوم از مولوی محمد بشیرالدین احمد، مطبوعہ دهلی ۔
۲۰ ۔ مآثر محمود شاهی از شهاب حکیم مرتبہ ڈاکٹر نورالحسن انصاری، مطبوعہ دهلی ۔
۲۱ ۔ منتخب اعجاز التواریخ از سید شریف احمد شرافت نوشاهی مرتبہ عارف نوشاهی، گجرات پاکستان ۱۳۹۶ھ ۔
۲۲ ۔ نصف النہار از طرفہ قریشی بهنڈاروی مطبوعہ ۱۹۷۷ء ۔

ڈاکٹر سہیل بخاری

۲۱۵ - اے - بلاک ۳، شمالی ناظم آباد - کراچی - ۳۳

فارسی، ویدک اور اردو میں صوتی تبادل

۱ - فارسی بہ فارسی

فارسی زبان میں صوتی تبدیلیوں کی دو بڑی قسمیں ملتی ہیں - سقوط و اند راج اور متبادل - نیچے ان دونوں کی تشریح مع امثلہ پیش کی جاتی ہے -

سقوط و اند راج

ایک ہی لفظ کی دو شکلوں میں سے جب ایک شکل میں ایک آواز زیادہ ہوتی ہے تو اسے اند راج کہتے ہیں اور دوسری شکل میں وہی آواز کم ہو جاتی ہے تو اس عمل کو سقوط کہتے ہیں - مثال کے طور پر ستادن اور استادن (کھڑا ہونا) ایک ہی لفظ کی دو شکلیں ہیں - ان میں سے اگر آپ پہلی شکل یعنی ستادن کی طرف سے دوسری شکل استادن کو دیکھیں گے تو اس میں ایک ابتدائی الف یعنی ہمزہ کا اند راج نظر آئے گا اور اگر دوسری شکل یعنی استادن کی طرف سے پہلی شکل یعنی ستادن کو دیکھیں گے تو ابتدائی الف یعنی ہمزہ کی کمی معلوم ہو گی جسے سقوط کہیں گے - دوسرے لفظوں میں اس ایک ہی لسانی عمل کے دو نام ہیں - اند راج اور سقوط - فارسی زبان میں اند راج اور سقوط کی چند مثالیں دیکھئے -

ابتدائی حرف کا سقوط

الف یا ہمزہ - اسپند سپند - اسپنج سپنج - استر دن ستر دن - استادن ستادن - اسرنج سرنج - اسکند رسکند ر - افروز فروز - افزون فزون - افسان فسان - افسانہ فسانہ - افسوس فسوس - افسون فسون - افسر دن فسر دن - افشردہ فشردہ - افشر دن فشر دن - افغان فغان - افگندن فگندن - افگار فگار - افلیج فلیج - اگر گر - اگرچہ گرچہ - امرداد مرداد - انار نار - انوشہ نوشہ - انوشیر وان

نوشیروان ـ اوزار وزر ـ آهنگ هنگ ـ ایال یال ـ ایزد یزدان ـ

د ـ درخش رخش ـ درخشان رخشان ـ درخشیدن رخشیدن ـ

ه ـ ہنوز نوز

یا ـ یاسمن سمن ـ

درمیانی حرف کا سقوط

مفرد الفاظ

ب ـ تمبر تمر فرانسیسی زبان کا لفظ : Timbre

غ ـ اسپرغم اسپرم ـ پیغام پیام ـ

م ـ تلمبار تلیبار ـ

و ـ بیاور بیار ـ آور آر ـ

ہ ـ چہارچار ـ

ہے ـ آہیختن آختن ـ

ئی ـ زائیدن زادن ـ

ی ـ شیاف شاف ـ

مرکب الفاظ

ب ـ شب پرہ شپرہ ـ لب پر لپّر ـ

د ـ بدتر بتر ـ

ز ـ بازدید وادید ـ بازپسین واپسین ـ

و ـ گاومیش گامیش ـ

آخری حرف کا سقوط

ب ـ کمخواب کمخا ـ

ت ـ کرخت کرخ ـ

د ـ گوشتالود گوشتالو ـ

و ـ گیسو گیس ـ

ہ ـ کدہ کد ـ کرانہ کران ـ گواہ گوا ـ گوشوارہ گوشوار ـ گیاہ گیا ـ واکہ واک

ترخیم ۔ اشکوبہ اشکوب اشکو ۔ آوازہ آواز آوا ۔ مورچہ مور ۔ ورزگاؤ ورزاؤ۔

تبادل

صوتی تبادل کے خارجی اسباب کا سراغ لگانے کی آج تک جتنی بھی کوششیں کی گئی ہیں ان میں ماہرین لسانیات کو ناکامی ہی ہوئی ہے اس کا کوئی ایسا سبب ان کے ہاتھ نہیں لگ سکا جسے حقیقی اور قطعی کہا جاتا ۔ اس کے معنی یہ ہوئے کہ صوتی تبادل کسی خارجی سبب کا نتیجہ نہیں ہے، یعنی یہ زبان کا کوئی ایسا حادثہ نہیں ہے جو اس کی زندگی میں کسی خاص تاریخی موڑ پر پیش آیا ہو اور جس سے وہ اپنی نشوونما کے دوران میں کسی خاص وقت پر دو چار ہوئی ہو۔

میرے نزدیک صوتی تبادل کا زبان سے باہر کوئی سبب ہے بھی نہیں ۔ مغرب کے جو لوگ اس کا سبب زبان سے باہر تلاش کر رہے ہیں وہ اندھیرے میں بھٹک رہے ہیں ۔ ۔ صوتی تبادل زبان کی ساخت کا ایک اصول ہے جو اس کے خمیر کا ایک جزو ہے ، اس کی عمارت کی بنیاد ہے اور اس کے مزاج میں رچا ہوا ہے ۔ صوتی تبادل کو زبان کی تعمیری بنیاد ثابت کرنے کے لیے ہمیں دو زبانوں کے تقابلی مطالعے کی بھی ضرورت نہیں ہے جیسا کہ اہل مغرب نے بکھیڑا پھیلایا ہے کیونکہ یہ عمل تو ایک ہی زبان بلکہ ہر زبان میں ملتا ہے، یعنی زبان کے الفاظ کی بعض آوازیں بعض دوسری آوازوں سے بدل جاتی ہیں اور یوں ایک ایک لفظ کے کم سے کم دو دو روپ بن جاتے ہیں لیکن ان کے معنی ایک ہی رہتے ہیں ۔ واضعین زبان نے صوتی تبادل کا یہ اصول زبان ایجاد کرتے وقت ہی بنا لیا تھا بلکہ یہ کہنا چاہیے کہ زبان وضع کرنے کا ایک یہی اصول ہے ، جس سے بہت سی شاخیں متفرع ہوئی ہیں ۔ آئندہ سطور میں سب سے پہلے فارسی زبان سے صوتی تبادل کے اصول مع امثلہ پیش کیے جائیں گے اس کے بعد فارسی ، اور ویدک اور پھر فارسی اور اردو کا صوتی تبادل دکھایا جائے گا ۔

۱ : فارسی

اهل مغرب نے زبانوں کے تقابلی مطالعے کے بعد کہیں جا کر صوتی تبادل کی نشان دہی کی تھی لیکن فارسی کی زندہ زبان کے مشہور لغت نگار جمال الدین حسین انجو نے آج سے تقریباً پونے چار سو سال پہلے اور مغرب کے ماہر لسانیات جیکب گرم کی اصول سازی سے تقریباً دو سو سال قبل عہد جہانگیری کے اوائل میں تنہا فارسی زبان سے صوتی تبادل کی مثالیں نکال کر اپنی فرہنگ جہانگیری کے دیباچے میں یوں پیش کر دی تھیں :۔

فرہنگ جہانگیری

ا = د	باین بدین ۔ بآن بدان ۔
= ی	اکدش یکدش ۔ ارمغان یرمغان
ب = و (آخری)	خواب خواہ ۔ نہیب نہیو ۔ تاب تاو ۔ آب آو ۔ اسباب اسباو ۔
= و (ابتدائی)	بزرگ وزرگ ۔ بس وس ۔
= م	عشرب عشرم ۔
پ = ف	سپید سفید ۔ پارسی فارسی ۔
ت = د	تنبورہ دنبورہ ۔ ستایش سدایش ۔
ج = ز	رجہ رزہ
= ژ	کج کژ ۔ لجن لژن ۔ ہجیر ہژیر ۔ پاج پاژ ۔ کاج کاژ ۔
= گ	آخشیج آخشیگ ۔
= ت	تاراج تاراٹ ۔
چ = ش	لخچہ لخشہ ۔ کاچی کاشی ۔
= ژ	کاچ کاژ
خ = ہ	خجر ہجر ۔ خزیر ہزیر ۔
= غ	ستیخ ستیغ ۔
د = ت	داراج تراج ۔ گفتید گفتیت ۔ کردید کرتیب ۔

	زردشت زرتشت ۔
= ذ	آذر آدر ۔
ر = ل	سورسول ۔ کاچارکاچال ۔
ز = ج	سوز سوج ۔ بوزش بوجش ۔ آویز آویج ۔
= چ	پزشک پچشک ۔
= غ	گریز گریغ
= س	ایاز ایاس ۔ آنکز آنکس ۔
س = ش	مایوس مایوش ۔
= ہ	آماس آماہ ۔
ش = س	شارہ سارہ ۔ شارک سارک ۔
غ = گ	لگام لغام ۔ غوچی گوچی ۔
ف = و	فام وام
ک = خ	شاماکچہ شاماخچہ ۔
= ع	کثر گاو غژ گاو ۔
گ = غ	گلولہ غولہ ۔ گاو غاو ۔
ل = ر	زلود زرود ۔
= م	بان بام ۔
و = ب	نوشتہ نبشتہ ۔
= پ	وام پام ۔
= ف	یاوہ یافہ ۔
ہ = ح	ہیر حیز ۔
= ج	ماہ ماج ۔ ناگاہ ناگاج ۔

فرہنگ نظام

فرہنگ جہانگیری کے سامنے فرہنگ نظام (۱۳۴۸ھ) بالکل نئی اور تازہ ترین تالیف ہے ۔ فارسی میں تبادل نویسی کی روایت کے طور پر اس

سے بھی ایک اقتباس پیش کرنا فائدے سے خالی نہیں ہوگا ۔ اس کے مؤلف نے جلد سوم کے دیباچے میں صوتی تبادل کا یہ ایک عام اصول بیان کیا ہے کہ فارسی میں ہم مخرج یا قریب المخرج آوازیں باہم تبدیل ہو جاتی ہیں لیکن اس نے ہر آواز کی متبادل مثالیں اس کے متعلقہ باب میں ہی درج کی ہیں ۔ فرہنگ جہانگیری کی طرح دیباچے میں ایک جگہ نہیں دی ہیں چنانچہ یہ آوازیں مختلف ابواب سے چن کر نیچے درج کی جا رہی ہیں :—

ب = و	آب آو۔
پ = ب	اسپ اسب ۔
= ف	سپید سفید ۔ پیروز فیروز ۔ پادزہر فادزہر پیل فیل ۔
= و	چارپا وچاروا ۔
ت = د	توت تود ۔ کتخدا کدخدا ۔ دراج تراج ۔
ج = ش	کاج کاش ۔
= ز	چوزہ چوجہ
= ژ	کج دم کژدم ۔
چ = ک	پوچ پوک ۔
= ش	ہیچ ہیش ۔
خ = ج	اسفاناخ اسفاناج ۔
= ش	افراختن افراشتن ۔
= غ	ستیخ ستیغ ۔
= ہ	خجیر ہجیر ۔
= ز	مصدر دوختن سے مضارع دوزد ۔
د = ت	خاد خات ۔
= ج	گرد گرج ۔
= ذ	آدر آذر ۔
= گ	کلند کلنگ ۔ پرند پرنگ ۔

= ن گزیده گزینه ـ نموده نمونه چیده چینه ـ

= ی آذ ر آبادگان آذرآبایگان

ر = ش انگار دن انگاشتن ـ

= غ کنا ر کناغ ـ

= ل دیوا ر دیوال ـ

= ن استوا ر استوان ـ

= ه آسر آسه ـ

ز = ج ا رزا رج ـ

= چ بزشک بچشک ـ

= ژ د ز د ژ ـ

= س ایا ز ایاس ـ تنگر تنگس ـ

= ش زلوشلو ـ گال (زغال) شگال ـ

= ع آمیز میغ ـ گریز گریغ ـ

= ه بازو بهو ـ

= ی آواز آوای ـ

ژ = ز زنان ژنان ـ

= ج کاج کاژ ـ لاژورد لاجورد

س = ش کستی کشتی ـ

= ه خر و س خر وه ـ

= ل سچ لچ (رخسار) ـ

= و جستن ـ مضارع جوید ـ

= ی آ راستن ـ مضارع آ راید ـ

ش = ج کاش کاج ـ

= ج پاشیدن پاچیدن ـ

= ر کاشتن ـ مضارع کا رد ـ

= ز افراشتن ـ مضارع افرازد ـ

= س نوشتن سے مضارع نویسد ۔

= ل ہشتن سے مضارع ہلد ۔

= ہ گزارش گزاره ۔ یازش یازه ۔

ف= ب رُفتن سے مضارع رُوبد ۔

= پ سفارش سپارش ۔

= و فام وام ۔

ک = گ تفنگ تفگ ۔ فشنگ فشک ۔

گ = غ کیگ کیغ ۔ گلوله غلوله ۔ گلاله غلاله ۔

= ا گستاخ استاخ ۔

= ج گوال جوال ۔

= ک خوگ خوک ۔

= ی آذرگون آذریون ۔

ل=ر الوند اروند ۔

م = ن بام بان ۔ کجیم کجین ۔

= ی آمدن سے مضارع آید ۔

ن = م (بول چال میں) پنبه پمبه ۔ دنبه دمبه ۔ سنبه سمبه ۔

= ل چندن چندل (صندل) ۔

ن+ب= م سنب سم ۔ دنب دم ۔ خنب خم ۔ کنب کم ۔ انبرود امرود ۔

ن+گ= م گلبانگ گلبام ۔

و = پ وام پام ۔

= ب نوشتن نبشتن ۔

= م وایه مایه ۔ پرواسیدن پرماسیدن ۔

= ف باوه بافه ۔ ورخج فرخج ۔

ه = ء (ہمزہ) ہیچ ایچ ۔

= ج ناگاه ناگاج ۔

= خ　　هلا لوش حلا لوش ۔

= ی　　فریه فربی۔

ی = ز　　آوائے آواز ۔ آئیں آزین ۔

= س　　آراستن سے مضارع آراید ۔

= ل　　نائے نال ۔

= ه　　فربی فربه ۔

= ء (ہمزه)　　آیین آئین ۔ آیینه آیئنه ۔

اپنے اس دعوے کی تائید میں کہ صوتی تبادل ایک ہی زبان میں مل جاتا ہے فارسی زبان کی ان دو بڑی فرہنگوں کی شہادت کے بعد میں اپنی تلاش کے بھی مزید چند نتائج پیش کرتا ہوں ۔ اس کے لیے میں نے فارسی کے صوتی تبادل کو مندرجہ ذیل چار حصوں میں تقسیم کیا ہے اور مثالیں اصولوں کے ساتھ ساتھ دے دی ہیں :

۱-مصوت اور غیر مصوت آوازوں کا تبادل

ب = پ

آب آپ (پانی) اسب اسپ (گھوڑا) ۔ اشبوں اشپوں (سیسه) ۔ اشبوخته اشپخته (پراگنده منتشر) ۔ انباشتن انپاشتن (ذخیره کرنا) ۔ بادشاه پادشاه (مطلق العنان حکمران) ۔ باستان پاستان (قدیم) ۔ تب تپ (بخار ۔ گرمی) ۔ چسبیدن چسپیدن (چپکنا) ۔ خسبیدن خسپیدن (سونا) ۔ روسی روسپی (طوائف) ۔ کرباس کرپاس (روئی) بزاربیشه بزارپیشه (بہت سے خانوں کا ایک صندوق) ۔

ت = د

امرداد امرتات (لافانی) ۔ باروت بارود (آتش گیر ماده) ۔ تکمه دکمه (بٹن) ۔ توت تود (شہتوت) ۔ تیرک دیرک (کڑی ۔ دھنی) ۔ دنبک تنبک (طنبوره) ۔ یورت یورد (کمره)

ج = چ

بزرجمهر بزرچمهر (اسم معرفه) ۔ مجغد مچغد (اُلّو) ۔ جفته چفته

(داربست) ۔ جامہ دان چمدان (سوٹ کیس ، ٹرنک) ۔ زیج زیج (جنتری) بزارجشاں بزارچشاں (صحرائی انگور ۔ جنگلی کدو) ۔ کماج کماچ (گول موٹی روٹی) ۔

ک = گ

پراکندہ پراگندہ (منتشر ۔ پریشاں) ۔ پلکاں پلگاں (سیڑھیاں) ۔ تکاور تگاور (تیز رفتار) تکاپو تگاپو (دوڑ دھوپ) ۔ جہاں کشا جہاں گشا (فاتح عالم) شکاف شگاف (درز ۔ چاک) ۔ شکوفہ شگوفہ (غنچہ ۔ کلی) ۔ شکافتن شگافتن (چیرنا) کیہاں گیہاں (دنیا) ۔ کشودن گشودن (کھولنا) ۔ کشادن گشادن (چوڑانا ۔ پھیلانا) ۔ کنجشک گنجشک (چڑیا) ۔ کشادگی گشادگی (چوڑان ۔ وسعت) کشنیز گشنیز (دھنیا) ۔ کربز گربز (ایک قسم کی بڑی ککڑی کل گر (گنجا) ۔ کلالہ گلالہ (گلدستہ) ۔ کرکس کرگس (گدھ) گناہگار گناہکار (مجرم) ۔ کوپال گوپال (ڈنڈا ۔ سوٹا) ۔ فکندن فگندن (ڈالنا ۔ پھینکنا) لک لک لگ لگ (بگلا ۔ ڈھینک) ۔ یکا یک یکان یگان (ایک ایک کرکے)

۲ ۔ خصوصی آوازوں کا تبادل

خ

= ج سپناخ اسفناخ (پالک)

= غ خرخشہ غرغشہ (جنجال ۔ گرفتاری) ۔ خزیدن غزیدن (رینگنا) ۔

= گ فرسخ فرسنگ (۶ کلومیٹر کا فاصلہ) ۔ خزینہ گزینہ (خزانہ) ۔

= س گسیختن گسستن (توڑنا ۔ جدا کرنا) ۔ گسیختگی گسستگی (جدائی ۔ علحدگی)

= ش فاپیرک شاپیرک (چمگادڑ) ۔

= ہ خورہور (خورشید ۔ روشنی) ۔

ز

= ث آزر آثر (آگ) ۔

= د استاد استاز (استاذ۔ معلم) ۔ نبیز نبیذ (شراب) ۔

= ج ا رزا رج (قیمت) ۔ پیزدہ پیجلہ (اٹھارہ ۔ ۱۸)

= س افراسیاب افرا زیاب (بلندی سنج) ۔

= گ زشت گست (بد شکل) ۔

= غ آمیز آمیغ (مرکب) ۔

= ت ا رژنگ ارتنگ (مرقع مانی) ۔

= ز د ز د ژ (قلعہ) ۔ غژیدن خزیدن (رینگنا)

= ج کٹر کج (ٹیڑھا) ۔ کجی کڑی (ٹیڑھ) ۔ کڑاوہ کجاوہ (ہودج) ۔ کژدم کج دم (بچھو) ۔ کٹرک (آنکس) ۔ کوژ کج (ٹیڑھ) ۔ کوژپشت کج پشت (کبڑا) ۔ واژہ واج (کلمہ ۔ لفظ) ۔ کژاغند کجاغند (زرہ) ۔ نایژہ نایچہ (نرخرے کی نالی) ۔

ش

= چ چاقشور چاقچور (پرانے فیشن کا شلتوک چلتوک (دھان ۔ دھان کی بھوسی) ۔ شبان چوپان (گڈریا) ۔ قاش قاچ (پھانک) ۔

= ر آتش آتر (آگ)

= س آشور آسور (ملک شام) ۔ آشوری آسوری (شامی) ۔ ریشتن رشتن ریستن (بٹنا ۔ بل دینا) ۔

غ

= گ آغندن آگندن (بھرنا) ۔ کجاغند کجاگند (زرہ) ۔ کژاغند کژاگند (زرہ) ۔ غربال گربال (چھلنی) ۔ غنڈہ گنڈہ (بڑا) ۔

= ز آمیغ آمیز (مرکب ۔ مخلوط) ۔

= ج شلغم شلجم (ایک ترکاری کا نام)۔

ف

= ب تاف تاب (چمک) ۔ کفتر کبوتر (ایک بھولا پرندہ)۔

= پ اسفند اسپند (کالا دانہ) ۔ اسفندان اسپندان (ایک درخت کا نام ہے) ۔ اسفنج اسپنج (سمندر پھین) ۔ سفید سپید (اجلا چٹا)۔ افسان اپسان (دھار رکھنے والا پتھر) ۔ اسفناج اسپناج (پالک) ۔ فادزہر پادزہر (زہر کا اتار ۔ تریاق) ۔ فارس پارس (ایران) ۔۔ فارسی پارسی (فارس یا پارس کی زبان یا باشندہ) ۔ فالودہ پالودہ (ایک قسم کی نرم غذا) ۔ فتیلہ پتیلہ (چراغ کی بتی) ۔ فولاد پولاد (صاف کیا ہوا لوہا) فیروز پیروز (کامیاب) ۔ فیروزی پیروزی (کامیابی ۔ فتح مندی) ۔ فیل پیل (ہاتھی) ۔ توفان توپان (طوفان ۔ جوش) ۔ فتہ پتہ (پرمٹ) ۔ فرسنگ پارسنگ (٦ کلو میٹر کا فاصلہ) ۔ کفک کپک (پھپھوندی) ۔ کفل کپل (ران) ۔ کفہ کپہ (ترازو کا پلڑا) ۔ فشنگ پشنگ (گولی ۔ چھرا ۔ کارتوس) ۔ گوسفند گوسپند (بھیڑ) ۔ نیلوفر نیلوپر (نیلے رنگ کا ایک پھول) ۔

= و افسار اوسار (لگام) فش وش (پگڑی کا لٹکا ہوا سرا) ۔

۳ ۔ مصدر اور مضارع میں صوتی تبادل

خ

= ز افراختن افرازد ۔ باختن بازد ۔ تاختن تازد ۔ بیختن بیزد ۔ ریختن ریزد ۔ افروختن افروزد ۔

آهیختن آهیزد ـ آمیختن آمیزد ـ آویختن آویزد ـ پختن پزد ـ انداختن اندازد ـ اندوختن اندوزد ـ دوختن دوزد ـ آموختن آموزد ـ سوختن سوزد ـ نواختن نوازد ـ ساختن سازد ـ

= ش افراختن افراشتن ـ فروختن فروشد ـ

س

= ز خاستن خیزد ـ

= ن بستن بندد ـ نشستن نشیند ـ

= ه خواستن خواهد ـ ریستن رهد ـ جستن جهد ـ کاستن کاهد ـ

= ی آراستن آراید ـ جستن جوید ـ پیراستن پیراید ـ رستن روید ـ شستن شوید ـ

ش

= ر داشتن دارد ـ کاشتن کارد ـ گشتن گردد ـ نگاشتن نگارد ـ انباشتن انبارد گماشتن گمارد ـ

= س نوشتن نویسد ـ

= ل هشتن هلد ـ

ف

= ب نافتن تابد ـ کوفتن کوبد ـ رفتن روید ـ خفتن خوابد ـ شتافتن شتابد ـ فریفتن فریبد ـ

= و رفتن رود ـ کافتن کاود ـ

= ی گفتن گوید ـ

م

= ی آمدن آید ـ

۴- باقی مانده تبادل

= ه است هست (ہے) ـ اورمزد هورمزد (خدا) ـ

= ی ایزد یزداں (معبود ۔ خدا) اورشلیم یروشلم (ایک شہر کا نام) ۔ آختن یاختن (تلوار سونتنا) ایلاق ییلاق (تفریح گاہ) ۔ لاحقۂ جمع اند یند مثلاً ایشاں دوستان مایند (وہ ہمارے دوست ہیں) ۔ آں دو برادر اویند (وہ دونوں اس کے بھائی ہیں) ۔

ب= و (ابتدائی) برخاستن ورخاستن (اٹھنا) ۔ برجستن ورجستن (اچھلنا) ۔ برآمدن درآمدن (نکلنا) ۔ برداشتن ورداشتن (اٹھانا) ۔ برخوردن ورخوردن (ٹکرانا) ۔ برزگر ورزگر (کسان) ۔ برچین ورچین (ہٹانے والا) ۔ برانداز کردن ورانداز کردن (سر سے پاؤں تلک دیکھنا) ۔ برزیدن ورزیدن (مشق کرنا) ۔ برمالیدن ورمالیدن (بھاگ جانا) ۔ بازدید وازدید (دوبارہ ملاقات)۔ بازپس واپس (پھر) ۔

= و (وسطی و آخری) ابزار اوزار (آلہ) ۔ پاتابہ پاتاوہ (جوتا) ۔ گبرگور (آتش پرست) ۔ نبشتن نوشتن ۔ (لکھنا) ۔ نبید نوید (خوش خبری) ۔ لبچہ لوچہ (چھوٹا ہونٹ) ۔ ریباس ریواس (ریوند چینی) تابہ توا ۔ لباشہ لواشہ (کشتی چسب) ۔ نابدان ناودان (موری) ۔ نبردگاہ ناوردگاہ (میدان جنگ) ۔

پ= و چاپادار چاروادار (مکان) ۔ پیراستن ویراستن (ایڈٹ کرنا) ۔ پیراستہ ویراستہ ۔ (ایڈٹ کیا ہوا) ۔

ت= ج تپانیدن چپانیدن (بھرنا ۔ ٹھونسنا) ۔

ی یک نک (ایک) ۔ تک گانی یک گانی

(ایک بیوی کرنا) ۔ تک لویک لو (تاش کا اکا) ۔

ج = گ شنجرف شنگرف (سیندور) ۔ نا رجیل نا رگیل (نا ریل) ۔ بزرگ مہر بزرج مہر (اسم معرفہ) ۔ نرنجبیں نرانگبیں ۔ جرز گرز (ہوشیار) ۔ جربزہ گربزہ (صلاحیت) ۔ جزیہ گزیہ (غیر مسلموں کا محصول) ۔ نرجس نرگس ۔ (ایک پھول) ۔ مرزنجوش مرزنگوش (ایک پودا) ۔ یزدجر یزدگر (ایران کا ایک بادشاہ) ۔ نارنج نارنگ (نارنگی) ۔

جلاب گلاب (عرق گلاب) ۔ جوال گوال (بوری) جوہر گوہر (اصل) ۔ خارج خارگ (ایران کا ایک شہر) ۔ لجام لگام (باگ) ۔ ورہنج ورہنگ ۔ شنجار شنگار (مہندی) ۔ کلنج کلنگ (تالا) ۔ چھنگلی) ۔

= د جرنگ درنگ (آواز دینا ۔ بجنا) ۔ وروج ولود (دخول) ۔

= ی جہود یہود (یہودی) ۔ جام اوستایام (پیالہ) ۔ جشن اوستاکیسن ۔

ج = گ نا رجیل نا رگیل (نا ریل) ۔

د = گ اورند اورنگ (تخت) ۔ کلند کلنگ ۔ (چھنگلی ۔ تالا) ۔ کرند کرنگ (اخروٹ) ۔

ر = ل جرنگ جلنگ (ٹن ٹن کی آواز) ۔ کنجارہ کنجالہ (کھل) ۔

فا روس فانوس (چراغ ۔لالٹین) ۔

م = ن بادمجان بادنجان (بینگن) ۔

ہمزہ = ی شئون شیون (حالتین) ۔

۲ : فارسی اور ویدک

جب آریا وسطی ایشیا سے اٹھ کر ہندوستان میں داخل ہوئے اس وقت ان کے منہ میں ان کی آبائی زبان تھی جسے ہم آریائی کہتے ہیں ۔ ہندوستان میں کچھ عرصے تک ان کی مادری زبان فارسی رہی اور عوام اپنی وہی قدیم بولیاں بولتے رہے جنھیں پراکرت کہا جاتا ہے۔ یہ پراکرتیں تعداد میں اتنی ہی تھیں جتنی بولیاں آج شمالی برصغیر میں بولی جا رہی ہیں اور جو شورسینی ' اردھ ماگدھی ' ماگدھی اور مہاراشٹری کے بڑے بڑے خاندانوں میں منقسم کی گئی ہیں ۔ چونکہ ہندوستان میں نووارد آریاؤں کو جو فاتح کی حیثیت سے آئے تھے ' بالادستی حاصل تھی اس لیے ان پراکرتوں یعنی ہندوستان کی قدیم دیسی بولیوں کے مقابلے میں آریائی بولی کا سکہ شاہی دربار میں چلتا رہا ۔ کچھ عرصے کے بعد اس زبان یعنی آریائی میں بھی ادب جمع ہونے لگا جیسا کہ ہم نے بہت بعد میں آکر پہلے مسلمان نووارد دور اور پھر انگریزوں کے عہد حکومت میں دیکھا ہے اور اس ادب میں بھی شمالی ہندوستان کی مختلف دیسی بولیوں کی کچھ شکلیں بالکل اسی طرح مل گئیں جیسے بعد کی فارسی اور انگریزی زبان کی ان کتابوں میں داخل ہوئیں جو اس سرزمین میں لکھی گئیں ۔ اسی لیے اس آریائی ادب کو ہند آریائی کہتے ہیں جس کی بنیادی زبان قدیم آریائی ہے اور جس میں ہندوستانی زبانوں کے الفاظ بھی جابجا نظر آتے ہیں ۔

اس آریائی باہند آریائی زبان کی قدیم ترین نمائندہ کتابیں جو ہندوستان میں لکھی گئیں ہندوؤں کے چار مقدس ویدیں ۔ یہ کتابیں دقت نظر اور بغور مطالعے کی متقاضی ہیں تاکہ ان کی زبان کا آریائی اور ہندوستانی حصہ الگ الگ کیا جا سکے ۔ ان کتابوں میں سب سے قدیم کتاب رگ وید (راگ ویژ یعنی راگوں کا علم) ہے جس میں دو سو سے اوپر شاعروں کا کا کلام اکٹھا کیا گیا ہے ۔ یہ شاعر ہندوستان کے مختلف مقامات کے رہنے والے تھے اس لئے انھوں نے کہیں کہیں دانستہ یا نادانستہ طور پر اپنی اپنی مقامی بولیوں کے لفظ بھی اپنے کلام میں نظم کر دیئے ہیں ۔ اس طرح اس کی زبان میں ہندوستان کی مختلف دیسی زبانوں کے اجزا بھی شامل ہو گئے

ہیں جو مختلف دیوتاؤں وغیرہ کے متعلق کہے ہوئے ایک ہزار سے اوپر بھجنوں میں جا بجا بکھرے ہوئے ملتے ہیں ۔

میں نے رگ وید کی زبان میں فارسی کے کچھ اجزا تلاش کرنے کی کوشش کی ہے لیکن ان کی نشان دھی کرنے سے پہلے یہ عرض کر دینا ضروری سمجھتا ہوں کہ رگ وید کی دیوناگری لپی میں ہلکی اور بھاری آوازوں (الپ پرانوں اور مہاپرانوں) کے حروف کے استعمال میں بے اعتدالی اور بے احتیاطی برتی گئی ہے یعنی کہیں ہلکی آواز کا حرف پراکرت کی بھاری آواز کے لیے اور کہیں بھاری آواز کا حرف آریائی زبان کی ہلکی آواز کے لئے لکھا گیا ہے اس لئے میں نے ہلکے اور بھاری حروف کے الفاظ ایک ہی حرف کے تحت جمع کئے ہیں ۔ دوسری بے احتیاطی دندانی اور مخی حروف کے استعمال میں روا رکھی گئی ہے یعنی مخی آواز کو دندانی حرف سے اور دندانی آواز کو مخی حرف سے ظاہر کر دیا گیا ہے ۔ تیسری بات جس کی طرف میں توجہ دلانا چاہتا ہوں یہ ہے کہ فارسی یا ایرانی یا آریائی زبان کی خصوصی آوازوں (خ ۔ ز ۔ ژ ۔ ش ۔ غ ۔ ف) میں سے ش کو چھوڑ کر اور کسی آواز کے لیے دیوناگری لپی میں الگ سے کوئی حرف مقرر نہیں ہے اس لیے ان آوازوں کو دوسرے حروف سے ظاہر کیا گیا ہے جسے ہم صوتی تبادل بھی کہہ سکتے ہیں ۔

سطور ذیل میں ویدک اور فارسی کی آوازوں کا میں صرف تبادل پیش کرتا ہوں اور ان کے مسلمہ مشترک اجزا کو کسی اور وقت اور مقام کے لئے اٹھائے رکھتا ہوں ۔

ب ب ھ

ف = گربھ گرف (پکڑنا) ۔ شکبھ ، سکبھ شگاف (پھاڑنا)
نابھی ناف (ٹنڈی) ۔

و = ورشبھ ورزا و (بیل) ۔ بیھرتی ببرد (لے جاتا ہے) ۔
آبھر آور (لا) ۔ ابھرت آورد (لایا) ۔

م = گربھ کرم (جرثومہ) ۔

پ ب ھ

= ب آپ آب (پانی) ۔ کپوت کبوتر ۔

= ف پریشتو فرستہ فرشتہ (بھیجا ہوا) ۔ پرشتھام ہ فرشتہ ۔ پرستھتان فرستگان (فرشتگان ۔ بھیجے ہوئے) درپسا درفش (جھنڈا) ۔ پرُاگم فروغ (زیادتی) ۔ پروآرت فروآرد (نیچے لاتا ہے) ۔ ارنپسور ا رورافس (سرخ چہرہ) ۔ پریشافریسہ (بھیجا ہوا) ۔ پشنگ فشنگ ۔ پرپت فریفتہ ۔ پریشٹھاہ فرشتہ (فرشتہ) ۔ نیپتا نیفتہ (گرا ہوا) ۔ کپھم اوستاکفم (پھینں) ۔ پر اوستافرا (آگے) ۔ پروکنس ا وستا فراُختو (کہا ہوا) ۔

ت تھ

= د وینتی بیند (وہ دیکھتا ہے) ۔ وینتی بیند (وہ دیکھتے ہیں) ۔ یاتو (جا د و) ۔ یاتو دھانم جادو دان (جادوگر) دھمنتا دمندہ (دھونکنے والا) ۔ شچنتا سوزندہ (جلانے والی ۔ آگ) ۔ شت سد (صد ۔ سو) ۔ ہرت زرد (پیلا) ۔ انتراندر (بھیتر) ۔ وا ت باد (ہوا) ۔ ببھرتی و بھرتی ببرد (لے جاتا ہے) ۔ امت آمد (آنا) ۔ آیت آید (آتا ہے) ۔ امیتُرت کشُدھو آمد وشد (آنا جانا) ۔ ستھاتا ستادہ (کھڑا ہوا) ۔ مرتان مردان (بہت سے مرد) ۔ مرتاس مردان (بہت سے مرد) ۔ پتّر پدر (باپ) ۔ ماتر مادر (ماں) ۔ بھراتر برادر (بھائی) ۔ دھی تیو، دھی نی دیدہ (آنکھ) ۔ یجتام یزداں ۔ (معبود) ۔ گرتم غردہ (گاڑی) ۔ ایشت ایزد (عبادت کرتا ہے) ۔ پتنتی پرند (اڑتے ہیں) ۔ مرتم مردہ

• ت کی جگہ ٹھ کا استعمال ۔

• ت کی جگہ ٹھ کا استعمال

(لاش) - جوتیے زودی (جلدی سے) - وات جوتا
باد زودا (ہوا کی سی تیزی والا) - سوت خود
(آپ) - جات زاد (پیدا ہونے والا) - ہت زد
(مارا) - شوت سفید - ستتہ ستودہ (جس کی
تعریف کی گئی ہو) - بھوت بود (ماضی - تھا) -
پروآرت فروآرد (نیچے لاتا ہے) - جامات
داماد (دولھا) - دوت دود (دھواں) - ابھرت
آورد (لایا) - ابھوت سغدی ابود (ہو گیا) -
جاتا زادہ (پیدا شدہ) -

= ر پتنتی پرند (وہ اڑتے ہیں) -

= ز ساتی ساز (باجا) - ورت مان ورزمان (گھومتا
ہوا) - اتھروان آزربان (پجاری - آگ کا محافظ) -

= س پات پاس (نگرانی کرنا) - رت رس (عرفان) -

= ش پات پاش (ڈالنا) - تویش شیر (مشہور درندہ) -
پریتان پریشان (بکھرا ہوا) - شرت سروش (فرشتہ
غیبی) - ترشباوت تشنہ‌وش (پیاسے کی طرح) -
تونجان شوشجان (بڑھتا ہوا) - آدت آتش -

= گ مرت مرگ (موت) -

= ن اروت ارون (گھوڑا) -

= ہ متر مہر (ایک دیوتا کا نام) چتوار چہار
(چار) -

= ی تتان یتان (پھیلے ہوئے) -

ج جھ

= د جامات داماد (دولھا) - جریہ دریا (ندی) -

= ز جات زاد (پیدا ہونے والا) - یج یز (پوجنا) -

یجشٹھہ یزشت (سب سے زیادہ لائق عبادت) - یج مان یزمان (پجاری) - یجتام یزداں (معبود) - جات ویدو زاد ویزا (جنم کا عالم) - وجر وزر (ہتھیار) - وجر باہو وزر بازو (مراد اندر دیوتا) - جانو زانو (گھٹنا) - واجی بازی (کھیل) - جمن زمین (دھرتی) - بھراج مان براز مان (چمکتا ہوا) - بھراجت برازد (چمکاتا ہے) - سرج سرز (نکلتا) - جوتی زودی (جلدی) - وات جوتا باد زودا (ہوا کی طرح تیز) - جنگھم یسن اوستا زنگم (پاؤں) - ور جنائے اوستائے اوستا ورزاناے (برائے قوم) - جاتا زادہ (پیدا شدہ) -

= غ یوجم یوغ (جوتنا - جوا) -

ج چھ

= ز شوچ سوز (جلن) - شچنتو سوزندہ (جلانے والی آگ) - شوشچان سوسوزان (جلانے والی) - پچ پز (پکانا) - پخ نیز (اور - بھی) -

= ژ واج اوستا واژ فارسی جدید - آواز -

= خ سرچو سرخ (لال) - تچ تخ (تخم - بیٹے) - توچ توخ (تخم) -

= س چھایام سایہ (چھاؤں) - پرچھ پُرس (دریافت کرنا - پوچھنا) -

د دھ

= ت آدت آتش -

= ج دیو جو (آسمان - فضا) -

• ت کی جگہ ٹھ کا استعمال۔

= ز ود ویز (جاننا) ۔ ودا ویزا (جاننے والا ۔ عالم) ۔ ود شٹی ٭ زیوستی (زندگانی)۔

س

= خ سور خو (آفتاب) ۔ سوت خود (آپ) ۔ سویم خود (آپ) ۔ سوت واں خودبان (مستقل بالذات) ۔ اپنے آپ) ۔ سودھا خدا ۔ سودھیا خودتان (اپنے آپ) ۔ سوپن خوفن (خواب) ۔ سوسر، سوسارم خواہر ۔ (بہن) ۔ سوایہ خواجہ ۔ سوئید خوئید (پسینہ) ۔

= ز دراسد درازد (پھیلتا ہے) ۔ نمسپہ نمازی (جھکنے والا) ۔

= ش د رپسا درفش (جھنڈا) ۔ پرستھتاں فرشتگان (بھیجے ہوئے) ۔ سکبھ شگاف (پھاڑنا) ۔

= م ارو چکشساہ و رچشما (بڑی بڑی آنکھوں والا) ۔ سور چکشس سور چشم ۔

= ن دیواس دیوان (بہت سے دیوتا) ۔ آشسا آشنا (واقف ۔ دوست) ۔ گریواس گریبان (کُرتے کا گلا) ۔ مرتاس مردان (مرد لوگ) ۔ آیس آہن (لوہا) ۔ آیسیم آہنین (لوہے کا) ۔ آسام آنان (وہ لوگ) ۔

= ہ اشواس اسپان (گھوڑے) ۔ اشس اجن (شفق) ۔ سماہمہ (سب) ۔ سہسر ہزار (دس سینکڑے) ۔ شاس شاہ (بادشاہ) ۔ اسر، اسرا اہور ' اہورا (خدا) ماس ماہ (مہینا) سوسر خواہر۔ سمشا

٭ ٹ بجائے ت

٭ دیوناگری کا ایک مرکب حرف جو "کش" کی آواز دیتا ہے۔

ہمیشہ (سدا) - واسر بہار (بسنت) - سوم اوستاہوم (رس) سمانم ہمان (وہی- جون کا تون) - اسمتا اہمتا (بے مثل)- سہسر بھرشٹی ہزار برشتی (ہزار تاؤکا)- سینا اوستاھئین (فوج) - سم اوستاہم، گانھا اوستاہیم (ساتھ)- اسی یسن اوستا آہ گانھا اوستا ابی (توہے)- سواوستاہو (اچھا)- سکھا اوستا ہخا (دوست) - سپت ہفت (سات)- سرو اوستاہر و (سب) -سوپن اوستاہوفن (خواب) -

= ہمزہ — سم وسنی آم وسنی (سوت) -

ش

= خ — شک خاک (مٹی) - ششک خشک (سوکھا) - نکشتر نختر (تارے) -

= د — ٭شم دشمہ (مخالفت - بیر) -

= ر — تویش شیر (درندہ)- ایرش اروز (سرخ)-

= ز — ایش ایز (راج کرنا) - ایشان ایزان (حاکم- موکل) - شمی زمیں (دھرتی) - ورشبہ ورزاو (بیل) - شیوا زیبا (حسین عورت)-

= س — اشو اسپ (گھوڑا) - شوچ سوز (جلن)- شت سد (صد - سد) - شرد سرد (ٹھنڈا) - رشی رسی (عارف) - شوک سوگ (غم) - شکر سخر (سخت) - پش پاس (دیکھنا - حفاظت یا نگرانی کرنا) - اشت است (ہے) - رشنم رسن (رسی) - رشنتی رسنہ (پہنچنے والی) نوشود نوسد (لکھتا ہے) - اشوبدھیان اسپہیدان (شہسوار) - اشمانم آسمان (گگن) - شیاو سیاہ (کالا) - وشو وسپ (سب) - اشواس اسپان (گھوڑے)- شوت سفید (اجلا - چٹا) - شرت

٭ اسی سے انگلش دشمن بنا ہے

سروش (فرشتہ غیبی) - ونشیشٹ بدنشست - (وہ بیٹھا) - اشرواوستا اسرو (آنسو) - شوشت اوستا سوشت (قوی ترین) -

= ہ شماہمہ (سب) - آشو آہو (ہرن) - سپش سپاہی (نگران) -

ک کھ

= خ کمبھ خمب (مٹکا - خم) - کرتو، کرتم خرد (عقل) - کرتومنت خرد مند (عاقل) - توک توخ (تخم - بیج) - توکم اوستا تئخم فارسی جدید تخم (بیج) - شاکھ شاخ (ڈالی) - سکھا اوستا ھخا (دوست) - کھرم اوستاخرم (گدھا) - شکر سخر (سخت) - اکتواخت* (رات) - نکتم نخت** (رات) - ارو کرم ورخرام (بڑے بڑے قدم رکھنے والا) - کرامیم خرامیم (ہم چلیں) - کروش خروش (شور) - کاشئھا خاستہ (اٹھا ہوا) - شوکو شوخ (چمکیلا) - کوئے خود (سر کا جنگی ٹوپ) - شکر سخر (شوخ) - ناک ناخ آسمان) -

= س سد کد (گھر) -

= گ شوک سوگ (غم) - سکبھ شکبھ شگاف (پھاڑ) -

کش ***

= اوستاخش کشترم اوستا خشترم (حکومت) -

= ز کشمی زمین (دھرتی) - سرکش سرز (نکلنا) -

= ش کشیر شیر (دودھ) - کشدھ شد (جانا) -

---

* اسی سے لفظ اختر بمعنی ستارہ بنا ہے۔

** انگریزی کے لفظ (نائٹ) کا صحیح تلفظ۔

*** دیوتا گری لپی کی مرکب حرف "کش" "خش" کے ساتھ ساتھ صرف ش کی آواز دیتا ہے۔

گ گھ

= ج گا د ھم جادہ (راستا) ۔

= ز اگھا آز (لالچ ۔ خواہش) ۔ دراگھیہ درازی (لمبائی) دراگھشٹھ۔ درازشت (سب سے لمبا) ۔ یگیہ یزن (قربانی) ۔

= غ دروگھ دروغ (جھوٹ) ۔ گھرت غرت (گھی) ۔ گھرم غرم (برتن) ۔ یگا یوغ (جوت) ۔ موگ موغ (پرن) ۔ گرتم غردہ (گاڑی) ۔ پُراگم فروغ (بڑھاوا) ۔ اگر اغر (قوی ۔ طاقت ور) ۔

ل

= ر پُل پُر (بھرا ہوا)۔ پل کامو پرکام (خواہشات سے بھرا ہوا) ۔

= ز ایل ایز (پوجنا) ۔ ایلت ایزد (پوجتا ہے) ۔

= ش شل شش (چھے) ۔

= ب مہرمان مہربان (محبت کرنے والا) ۔

= ن جامی جانی (عزیز) ۔ رشمی رسن ۔

= نون غنہ ایم ایں (یہ) ۔ ایشام ایشان (وہ لوگ) ۔ آسام آنان (وہ لوگ) ۔ استم آستاں (گھر) ۔ آیسیم آہنین (لوہے کا) ۔

ن

= ر ارن ارور (سرخ)۔ ارنیسو ارورافس (سرخ چہرے والا)۔ ارنی اروری (اوشا ۔ شفق)۔

---

* تو بجائے ت

** اسی کے لفظ مرغزار بنا ہے ۔

= ل ارن ارل (سمندر) -

= م چکشن چشم (آنکھ) -

= غنہ باتو دھانم جادو داں (جادوگر) -

و

= ب شوشیا (افعی) - وینتی بیند (وہ دیکھتا ہے) - وینتی بیند (وہ دیکھتے ہیں) - وے نابینا - (انکھیا را) - پر و وار پربار (پھلوں سے لدا ہوا) - وات باد (ہوا) - وریی برز (گھاس) - گریواس گریبان (کرتے وغیرہ کا گلا) - واج خ (خراج) - ورائے برائے (کیلئے) - وست بست (بندھا) - وندمان بندمان (جھکنے ہوئے) - وہرتی ببرد (لے جاتا ہے) - واسر بہار (نسبت رت) واجی بازی (کھیل) -

= پ اشو اسپ (گھوڑا) - وشو وپسپ (تمام) - اشواس اسپان (گھوڑے) - وشو وبدس وپسپ ویا (سب کچھ جاننے والا) -

= ف شوت سفید -

= م آودیم آمدیم (ہم آئے) -

= ہ شیا و سیاہ (کالا) - تنوا تنہا (اکیلا) -

ہ

= خ دہتر دختر (بیٹی) -

= د ہست دست (ہاتھ) - ایم فارسی قدیم ادم (میں) - وجر ہستہ وزر دستہ (اسلحہ بدست مراد اندر) -

= ز ہرت زرد (پیلا) - سہسر ہزار (دس سو) - وریی برز (گھاس) - باہوبازو (ڈنڈ) - ہن زن (مارنا) - ہت زد (مارا) - ہن زدن (مارنا) - ایم لیسن اوستا ازم - گاتھا اوستا ازیم (میں) - ہست

اوستا زست (ہاتھ) - وجر باہو وزر بازو (ہتھیار کے بازو والا - اندر) - ہریہ زرد (پیلا) - ہی اوستا زی (واسطے) -

= ژ اہم اہی اژ (اژدھا - اجگر) -

= س رہ لیس (چاٹنا) -

= غ آروہ آروغ (چڑھنا) - دہ داغ (جلنا) -

= ء (ہمزہ) روس روئیں (کانسا) -

= ی روہتی روید (اگنا بڑھنا ہے) -

ی

= ت سودھیا خودتا (اپنے آپ) - سیہ ست (است - ہے)

= ج یاتو جادو - یاتو دھانم جادو داں (جادو گر) - یوان، یوانا جوان (پٹھا) - سوایہ خواجہ - یو جو (ایک غلہ) - یام جام (پیالہ) - تویش یامہ شیر جامہ (شیر کے بھیس میں) -

= د سویم خود - مریہ مرد - ستریم ستر د (بانجھ عورت) کوے خود (جنگلی ٹوپ) - راے راد (دولت) - ہریہ زرد (پیلا) -

= ز یوشٹھ زاوشت (قوی ترین) -

= ل دھیودل -

= ن ترشیا وت تشنہ وش (پیاسے کی طرح) - یگیہ یزن (قربانی) -

= ہ آیس آہن (لوہا) - آیسی آہنین (لوہے کا) - اریمن اہرمن (بدی کا خدا) - تنیا تنہا (اکیلا) - شیین شاہین (عقاب) -

آخر میں فارسی اور ویدک دونوں زبانوں کی مصوت اور غیر مصوت آوازوں کا تبادل مختصر طور پر نیچے درج کرتا ہوں -

ب پ

ویدک آپ فا رسی آب (پانی) ۔ ویدک کپوت فا رسی کبوتر (ایک پرند) ۔

ت د

ویدک مرتان فا رسی مردان (مرد لوگ) ۔ ویدک وینتی فارسی بیند (وہ دیکھتا ہے) ۔ ویدک وات فارسی باد (ہوا) ۔ ویدک سوت فارسی خود (اپنے آپ) ۔ ویدک استھات فارسی استاد (وہ کھڑا ہو گیا) ۔

ک گ

ویدک شوک فا رسی سوگ (غم) ۔ ویدک شکبھ فا رسی شگاف (پھاڑ) ۔ ویدک گربھ فا رسی کرم (جرثومہ) ۔

۳ : فارسی اور اردو

فا رسی زبان ہند وستان میں تقریباً آٹھ نوسو سال پہلے مسلمانوں کے ساتھ داخل ہوئی تھی ۔ سلاطین دہلی کے عہد حکومت میں اس میں تصنیف و تالیف کی ابتدا ہو گئی تھی ۔ ظاہر ہے کہ باہر سے آنے والی کوئی زبان مقامی زبانوں کے نقوش و آثا رسے دامن کش نہیں رہ سکتی ۔ یہی وجہ ہے کہ فا رسی کے مصنفین اور مؤلفین اپنی اپنی تحریروں کے بیچ میں اردو زبان کے روپ بھی نقل کرتے رہے ہیں ۔ ان اردو الفاظ کی مثالیں میں نے جن فا رسی کتب کا مطالعہ کر کے حاصل کی ہیں ان کے نام یہ ہیں :

۱ ۔ فتوحات فیروز شاہی از فیروز شاہ تغلق ۔

۲ ۔ تاریخ فیروز شاہی حصہ اول از ضیاء الدین برنی ۔

۳ ۔ آئین اکبری از ابوالفضل علامی ۔

۴ ۔ ادات الفضلا از قاضی خان بد ر محمد دھلوی ۔

۵ ۔ زفان گویا از بد ر ابراھیم ۔

۶ ۔ مدا ر الا فاضل از شیخ اللہ داد فیضی سر ہندی ۔

۷ ۔ فرہنگ جہانگیری از جمال الدین حسین انجو ۔

۸ ۔ توزک جہانگیری از نورالدین جہانگیر ۔

۹ ۔ عمل صالح از محمد صالح کنبو ۔

۱۰ ۔ وقائع نعمت خان عالی از نعمت خان علی ۔
۱۱ ۔ واقعات عالمگیری از عاقل خان رازی ۔
۱۲ ۔ سیر المتأخرین از غلام حسین خاں طباطبائی ۔
۱۳ ۔ خلاصتہ التواریخ از سجان رائے بھنڈاری بٹالوی ۔

ان کتابوں میں مصنفین نے اردو کے الفاظ درج کرنے کے جو طریقے اختیار کئے ہیں ان سے یہ دھوکا ہونے لگتا ہے جیسے مصوت اور غیر مصوت آوازوں کے تبادل کا وہی اصول جو ہند آریائی زبانوں (یعنی ویدک اور سنسکرت) میں کام کر رہا ہے ۔ اردو میں بھی جاری ہے جب کہ حقیقت یہ ہے کہ اردو الفاظ کی جو آوازیں ان کتابوں میں بدلی گئی ہیں وہ اردو زبان میں ابھی تک بدستور بولی جا رہی ہیں ۔ ان کی تبادل یعنی بدلی ہوئی آوازیں صرف فارسی تحریروں میں نظر آتی ہیں اور اردو میں آج بھی نہیں بولی جاتیں ۔

بہر حال مندرجہ بالا کتب میں اردو کی آوازیں مندرجہ ذیل طریقوں سے قلم بند کی گئی ہیں

۱ ۔ اردو ب کو پ سے بدل دیا ہے مثلاً ۔
اردو ابٹنا فارسی اوپٹنہ ۔ اردو کھمبات فارسی کھمپات ۔
اردو خربوزہ فارسی خربوزہ ۔

۲ ۔ اردو پ کو ب سے بدل دیا ہے مثلاً
اردو پکھال فارسی بکھال ۔ اردو دیپال پور فارسی دیبال بور ۔
اردو نیشا پور فارسی نیشا بور

۳ ۔ اردو ت کو د سے بدل دیا ہے مثلاً
اردو پرتلا فارسی پردلہ ۔ اردو جسیت (ایک دھات) ۔
فارسی جسد ۔

۴ ۔ اردو چ کو ج سے بدل دیا ہے مثلاً
اردو چرکھی فارسی جرکسی ۔ اردو چرس فارسی موجرس

۵ ۔ اردو گ کو فارسی میں ک سے لکھا ہے
اردو مگھئی (پان) فارسی مکسی ۔ اردو لونگ فارسی لونک ۔

اردو گوکھرو فارسی کوکہرو۔ اردو اٹنگن فارسی اتنکن ۔ اردو گھیگوار فارسی گھیکوار۔ اردو سنگھاسن فارسی سنکھاسن ۔ اردو ساگ فارسی ساک ۔ اردو پھاگن فارسی پہاکن ۔ اردو ہگلی فارسی ہوکلی ۔ اردو گنڈا (چار کا مجموعہ) فارسی کندہ ۔ اردو گونڈ (ایک قوم) فارسی کوند ۔ اردو رانا سانگا فارسی رانا سانکا ۔ اردو گولکنڈا فارسی کولکندہ ۔

۶ ۔ اردو کے آخری میم کو فارسی تحریر میں ب یا و سے بدل دیا ہے ۔

اردو سابرمتی (اسم معرفہ) فارسی سامرمتھی ۔ اردو منیم فارسی منیب ۔ اردو نیم فارسی نیب ۔ اردو جمن (جمنا) فارسی جون اردو چلمن فارسی چلون ۔

۷ ۔ اردو کے آخری میم کو نون یا نون غنہ سے بدل دیا ہے ۔

اردو کھمبا فارسی کھنبہ ۔ اردو چمپا فارسی چنپا ۔ اردو کمبل فارسی کنبل ۔ اردو تھمبول فارسی تنبول ۔ اردو تمباکو فارسی تنباکو ۔ اردو چمبل فارسی چنبل ۔ اردو کھمبات فارسی کھنبات اردو بھمبر فارسی بھنبر ۔ اردو چمپارن فارسی چنپارن ۔

۸ ۔ اردو کے مخی حروف کو دندانی حروف سے بدل دیا ہے اور خصوصیت سے ڑ کو مستقلاً ریا د لکھا ہے ۔

لٹرہ (لٹڑا) ۔ دمری (دمڑی) ۔ تودرمل (ٹوڈرمل) ۔ (کھری (کھڑی) ۔ لبھیرا (لبھیڑا) ۔ تاری (تاڑی)۔ کیورہ (کیوڑا)۔ بوتہ (بوٹا)۔ کراہ (کڑھاو) ۔ تاتو (ٹٹو) ۔ ٹنہ (ٹھٹھا ایک شہر کا نام)۔ سنگارہ (سنگھاڑا)۔ ادہ (اڈہ) ۔ داند (ڈانڈ) ۔ پوتہ (پوٹا) ۔ پھتکری (پھٹکری)۔ چپرہ (چپڑا) ۔ ککری (ککڑی) مجیتھ (مجیٹھ) ۔ مکری (مکڑی) ۔ اتی (اٹی) ۔ گرگٹ (گرگٹ) دکار (ڈکار) ۔ تونتی (ٹونٹی)۔ چتکی (چٹکی)۔ لتو (لٹو)۔ بیر بہوتی (بیر بہوٹی) ۔ اتیرن (اٹیرن) ۔ جورہ (جوڑا) ۔ دھلکی (ڈھولکی) ۔ گھنتہ (گھنٹا) ۔ ۔ پوتلی (پوٹلی) ۔ ہندی (ہنڈی) ۔ پاپرہ (پاپڑا) ۔ داک چوکی (ڈاک چوکی) ۔ کتورہ (کٹورا) ۔ لدو (لڈو) ۔ دول ڈول ۔ دیرہ (ڈیرا) ۔ راتھور (راٹھور) ۔ کتھل (کٹھل) ۔ موتھہ (موٹھ) ۔ گدہی (گڈھی) ۔ پتیل (پٹیل)۔ تات (ٹاٹ) ۔ جت

(جاٹ) ۔ د ولہ (ڈ ولا) ۔

۹۔ اردو کے مہا پران اور الپ پران درج کرتے وقت بے احتیاطی برتی ہے اور انھیں باہم بدل دیا ہے ۔

(ا) لک (لاکھ) ۔ بنگ (بھنگ) ۔ بتوہ (بتھوا)۔ کتہ (کتھا) ۔ چپرہند (چھپرہند) ۔ چود ریاں (چودھریاں) ۔ سنگا رہ (سنگھاڑا)۔ موتہ (موتھا) ۔ ناگرموتھا) ۔ برچہ (برچھا) ۔ پنکہ (پنکھا) ۔ کت (کھاٹ) ۔ سمند سوک (سمندرسوکھ) ۔ پانہ (پھانا)[1] ۔ تال (تھال) ۔ روج (روجھ)[2]۔ گید (گدھ)۔ دکن (دکھن) ۔ دکنی (دکھنی) ۔ بیگہ (بیگھ) ۔ دکہ (دھکا) ۔ چوکندی (چوکھنڈی) ۔ جکڑ (جھکڑ) ۔ چند (چھند)[3]۔ لودیانہ (لدھیانا)۔ سموگر ۔ (سمو گڑھ) ۔ سنگاسن (سنگھاسن) ۔ سانبر (سانبھر) ۔ کچ (کچھ) ۔ موت (موٹھ) ۔ لودی (لودھی)[4] برچہہ (برچھا) ۔ کت پھورا (کٹھ پھوڑا) ۔ کن کھجورا (کھن کھجورا)۔ سند (سندھ)۔ ججر (جھجر) ۔

(ب) تانگہن (ٹانگن) ۔ گھرگھت (گرگٹ) ۔ پینگھ ((پینگ) بھاپہ (بھاپ) ۔ گہر گہت (گرگٹ) ۔ بھوبھل (بھوبل) ۔ بدہ بدھ (بد ۔ گانٹھ) ۔ لاتہہ ' لتہ (لاٹ) ۔ سانده (سانڈ) ۔ ابھرک (ابرک) ۔ سامر منھی (سابرمتی) ۔ اوچہہ ' اوچھ (اچ)[5] لاتھ (لاٹ) ۔ ترچھناپلی (ترجنابلی) دیکھ (ڈیک)[6] سادات بارھہ، بارہہ (سادات بارا) ۔

۱۰۔ اردو کی آوازوں کی جگہ عربی فارسی کی خصوصی آواز درج کر دی ہیں ۔

= ع جعفری (جاپھری) ۔ عبیر (ابیر) ۔ نعل (نال) ۔ عرصہ (ارسا) ۔ مشعلچی (مسالچی) ۔ عملہ (امدا) ۔

پ پھ

= ف کافور (کپور) ۔ فہانہ (پھانا) ۔ فوارا (پھوارا) ۔

۱۔ پنجر ۲۔ ایک جنگلی چوپایہ ۳۔ بند ۴۔ اسم نسبتی ۔ ۵۔ ضلع بہاول پور کا ایک قصبہ ۔ ۶۔ ریاست بھرت پور کا ایک قصبہ ۔

ت

= ط شطرنج (چترانج)۔ سطرنجی (چترنجی) ۔ مطنجنہ (متنجن) ۔ طاش (تاس ۔۔ ٹاسا) ۔

ج

= ز گزر (گاجر) ۔ سزاول (سجاول) ۔ زٹ (جاٹ)

ج

= ش شطرنجی (چترنجی) ۔ چترنگی) ۔شطرنج (چترنج ۔ چترنگ) ۔

د

= ض حوضہ (ہودا ۔ ہودیا) ۔

س

= ز چارزدہ (چارسدہ)[1] ۔

= ژ راژ (راس)[2]۔

= ش شیلہ (سیلا)[3] شکرہ (سکرا) ۔ شریفہ (سرپا) ۔ مشعلچی (مسالچی) ۔ خیش (کھیس) ۔ راش (راس) ۔ ماشا (ماسا) ۔

= ص صندل (سندل) ۔ خلاصی (کھلاسی) ۔

ک

= ق قنات (کنات) ۔ قلندری (کلندری) ۔ قوال (کبال) ۔ حقہ (ہکا) ۔

کھ

= خ اخروٹ (اکھروٹ)۔ خلاصی (کھلاسی) ۔ خس (کھس) ۔ خیش (کھیس) ۔ خسرہ (کھسرا) ۔

---

۱ ۔ صوبہ سرحد کا ایک شہر۔ ۲ ۔ کھلیان ۳۔ پگڑی

= شخ شخار (کھار) -

ہ

= ح محرم (مہرم)[1] - محل[2] (مہل)[3] - حوضہ (ہودا) - برجم پتر (برہم پتر) - محال (مہال)[4] - محلہ (مہلا) -

۱۱ - آخری الف کو ھائے مختفی یا ھائے ہوز سے لکھ دیا ہے -

چھتہ (چھتا) - ڈولہ (ڈولا) - چبوترہ (چبوترا) - بجر (بجرا) - جولاہہ - (جلاھا) - بنگالہ (بنگالا) - اپلہ (اپلا) - نیاریہ (نیاریا) - پیسہ (پیسا)) - بسوہ (بسوا) - روپیہ (روپیا) - جھروکہ (جھروکا) - سنبوسہ (سموسا) - لہسورہ (لہسوڑا) - گٹہ (گٹا) - آنولہ (آنولا) - ارگجہ (ارگجا) - چھریلہ (چھڑیلا) - چنپہ (چمپا) - کروندہ (کروندا) - دوپٹہ (دپٹا) - کتارہ (کٹارہ) - بسولہ (بسولا) - منجھولہ (منجھولا) - کلاوہ (کلاوا) - گدیلہ (گدیلا) - توبرہ (توبڑا) - بیگھہ (بیگھا) - بوتہ (بوتا)[5] - ارنہ (ارنا بھینا) - پنجرہ (پنجرا) - لکھیرہ (لکھیرا) - جنگلہ (جنگلا) - میورہ (میوڑا) - چیلہ (چیلا) - چیتہ (چیتا) - ڈوریہ ((ڈوریا) - خسرہ (کھسرا) - سنگھارہ (سنگھاڑا) - محلہ (مہلا) - پونڈہ (پونڈا) - تولہ (تولا) - ماشہ (ماسا) - کریلہ (کریلا) - جوانسہ (جوانسا) - چھجہ (چھجا) - ممولہ (ممولا) - پارہ (پارا) - دھوکہ (دھوکا) - دھتورہ (دھتورا) - پھانہ (پھانا) - چھینکہ (چھینکا) - بگلہ (بگلا) - سوھاگہ - (سہاگا) - چوترہ (چوترا) - سیسہ (سیسا) - برادہ (برادا) - - دھنیہ (دھنیا) - باوگولہ (باوگولا) - پہرہ (پہرا) - مسکہ (مسکا) - کیورہ (کیوڑا) - تھانہ (تھانا) - راجہ (راجا) - نالہ (نالا) پکہ (پکا) - بارہ ' بارھ (بارا ' باڑا) - ٹیکہ (ٹیکا) - جھروکہ (جھروکا) - کرنہ (کرنا) - دسہرہ (دسہرا) - بنجارہ (بنجارا) کتہرہ (کٹہرا) - پتاکہ (پٹاکا) - لچہ (لچا) - رستہ (رستا) - بادلہ

---

۱ - انگیا - ۲ - شاھی بیگمات کا لقب جیسے ممتاز محل - ۳ - عورت مہر - ۴ - دیہی زمین کا ایک قطعہ - مہوک کا جھنا ۵ - اونٹ کا بچا -

(با دلا) - موگرہ (موگرا) - با رہ پلہ (بارھا پلا) - باجرہ (باجرا) - راند (رانا) -

۱۲ - د و چشمی ھا کو ھائے مختفی یا ھائے ہوز سے لکھ دیا ہے -

اتہ کھنبہ (اٹھکھمبا) - موتہ (موٹھ) - کچھہ (کچھ) - بیساکہ (بیساکھ) - جیتہہ (جیٹھ) - سانجہ (سانجھ) - اساڑہ (اساڑھ) - جودہ پور (چودھ پور) -

۱۳ - ھائے ہوز کو دو چشمی ھا سے لکھ دیا ہے -

مہوا (مہوا) - پھر (پھر) - بھل (بھل - گاڑی) - ھون (ہن) - نھر والہ (نہر والا) - رھکلہ (رہکلا) - بھلیہ (بھلیا) - تھور خاں (تھور خاں) -

۱۴ - اکثر مہا پرانوں کو الپ پران اورہ میں تقسیم کر کے درج کیا ہے -

گہری (گھڑی) - جہروکہ (جھروکا) - چہینت (چھینٹ) - کہتری (کھتری) - منجہولہ منجھولا) - سنگہاسن (سنگھاسن) اگہن (اگھن) - کولہو (کولھو) - گہن (گھن) - دلہن (دلھن) - کہت (کھاٹ) - گوبھی (گوبھی) - گہوس (گھونس) - بنہوا (بنھوا) - چہاج، چہج (چھاج) - پہرکی (پھرکی) - پہاگن (پھاگن) - پہوئی (پھوئی) - گہات (گھاٹ) - بالچہر (بالچھر) - دہکہ (دھکا) - میتہی (میتھی) - کہیس (کھیس) - گوکہرو (گوکھرو) - میرتہہ (میرٹھ) - متہرہ (متھرا) - پہول (پھول) - رتہہ (رتھ) - راکہی (راکھی) - برچہہ (برچھا) - کایتہہ، کایتہ (کایتھ) - کہرنی (کھرنی) - بہونرا (بھونرا) - کہچری (کھچڑی) - چہین (چھین) - کچہی (کھچی) - کہرکی (کھڑکی) - بہاول پور (بھاول پور) - پکہاوج (پکھاوج) - چہپرکٹہا (چھپرکھٹ) - بتہندہ (بھنڈا) - جہکر (جھکڑ) - چوکہندی (چوکھنڈی) - بہیرہ (بھیرا) - بہاگ نگر (بھاگ نگر) - کتہل (کٹھل) - دھاکہ (ڈھاکا) - جہالر (جھالر) - جہیل (جھیل) - کوٹہی (کوٹھی) - تہان (تھان) - جوتہہ (جوتھ) - گندہک (گندھک) - مورپنکی (مورپنکھی) - لودہیانہ (لدھیانا) - بگہار (بگھار) - تہاکر (ٹھاکر) - بیساکہی (بیساکھی) - کہپریل (کھپریل) - دہاتورہ (دھتورہ) - لکہہ (لاکھ) - بہیل (بھیل) - جمدہر (جمدھر) - کچہہ (کچھ) کہوکہر (کھوکھر) - برچہی (برچھی) -

کھیورہ (کھیوڑا)- چودہری (چودھری) - بھوپال (بھوپال) -

۱۵ - بہت الفاظ میں پیش کو واو سے ظاہر کیا ہے -

موھانہ (مہانا) - دوپتہ (دپٹا) - دوگانہ (دگانا - دگانہ) - بوندیل کھند (بندیل کھنڈ) - ہولکر (ہلکر) - رویلہ (رہیلا) - لودیانہ، لودھیانہ، لودہیانہ (لدھیانا) - سدرسن (سدرسن) - برہم پوتر - (برہم پتر) - جولاہہ (جلاہا) - سوھاگہ (سہاگا) - ہون (ہن - بیجاپوری سکہ) - ہوکلی (ہگلی) - بوندیالہ (بندیلا) - اربتنہ (ابٹنا) -

۱۶ - بہت سے الفاظ کے حروف بالکل الٹ دیئے ہیں - اس عمل کو تقلیب کہتے ہیں -

کراہی کراہی اور کراھی (کڑھائی) - توھر (تھوڑ) - بتہہ (بھات) - سہرند (سرہند) - چھپرکتہا (چھپرکھٹ) - بتہندہ (بھٹنڈا) - کاتہی (کھاتی) - بلبدھر (بل بھدر) - کنبہایت (کھمبات) - بکہر (بھکر) گور گوبند (گرو گوبند)

فارسی زبان کے جو اصول تبادل ہم نے اس مقالے کے پہلے حصے میں دیکھے وہی دوسرے حصے کی ویدک زبان میں بھی پائے کیونکہ فارسی اور ویدک دونوں زبانیں لپیوں کے اختلاف سے قطع نظر ایک ہی (آریائی) خانوادے سے تعلق رکھتی ہیں - اور ان میں ایک ہی قسم کے اصول جاری ہیں البتہ تیسرے حصے کی اردو غیر آریائی یعنی ہندوی زبان ہے اس کے باوجود فارسی نویسوں نے اردو الفاظ کو بھی اپنی تحریروں میں فارسی زبان کے مزاج ومنہاج کے مطابق شکل بخشنے کی کوشش کی ہے - اس سے بظاہر یہ غلط فہمی پیدا ہو سکتی ہے کہ اردو میں بھی صوتی تبادل کے وہی اصول کارفرما ہیں جو فارسی اور ویدک میں ملتے ہیں جب کہ یہ بات بداہتہً غلط ہے کیونکہ زبان میں صوتی تبادل سے ایک لفظ کے جتنی شکلیں بنتی ہیں وہ سب کی سب بولی جاتی ہیں اور اگر ایسا نہیں ہے یعنی ایک لفظ کی ایک شکل بول چال میں آ رہی ہے اور دوسری صرف تحریر میں ہی محفوظ ہے اور کبھی اور کہیں بولی نہیں جاتی تو یہ تبادل صوتی نہیں کہلائے گا۔

یہاں بھی اردو الفاظ کے ساتھ کچھ ایسا ہی معاملہ پیش آیا ہے ۔ فارسی نویسوں نے فارسی کے صوتی تبادل کی روشنی میں اردو الفاظ کو جو شکل بخشی ہے وہ صرف مکتوبی ہے ملفوظی نہیں ہے اس لیے ہم ان میں کارفرما اصولوں کو اردو کے صوتی اصول نہیں مان سکتے ۔

ابو سعادت جلیلی

[illegible]، کشن اقبال - ۱، کراچی

"کیمیائے سعادت" کا نسخہ بانکی پور

(خود نوشت غزالی ہونے کے داعیے پر تحقیق و انتقاد)

کتاب خانہ خدا بخش پٹنہ (ہندوستان) میں مخزونہ ایک قدیم مخطوطہ "کیمائے سعادت" کے سرورق پر درج عہد عالم گیری کی یہ تحریر اس کتب خانے کے کیٹلاگ میں خصوصیت سے منقول ہوئی ہے(۱):

" از مردم ثقاۃ ہم چو میرزا محمد زاہد مرحوم(۲) صدر کابل و مولوی عبدالحکیم و میران محمد فاضل مرحوم گجراتی مسموع شدہ کہ خط قدیم ایں کتاب شریف و نسخہ' خط امام الہمام قدوۃ العارفین اسودالسالکین امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ است و چند جزو اول و چہار ورق آخر بخط کاتب است "۔

امام غزالی (۴۵۰ تا ۵۰۵ھ مطابق ۱۰۵۵ تا ۱۱۱۱ء) ایسی برگزیدہ شخصیت کے خاص حوالے سے طویل مدت سے یہ فرض کیا جاتا رہا ہے کہ یہ نسخہ انہی کے خط کی یادگار ہے۔ اس مناسبت سے غزالی سے منسوب اوراق کی خالصتہً فنی تنقیح ان کے عہد کی فارسی تحریر یعنی املا اور طرز خط کو معیار بنا کر کرنے کی کوشش کی گئی ہے تاکہ ادعا کی حقیقت اور اصلیت آشکارا ہو سکے۔ "کیمائے سعادت" جیسا کہ عام طور پر معلوم ہے ضخیم تر عربی کتاب "احیاء علوم الدین" کے مطالب و مندرجات کی فارسی تلخیص ہے جو غزالی نے جامعہ نظامیہ بغداد کے سربراہ کا عہدہ ترک کرنے کے بعد والے

طویل سفر سے مراجعت پر ۴۹۰/۵۰۰ھ (۳) کے درمیان تصنیف کی۔ یوں ان کے دست خاص کے کسی مخطوطے کو ۴۹۰ ہجری کے اگلے پندرہ برسوں کا لکھا ہوا ہونا چاہیے اور ایسے کسی مفروضہ نسخے کو معاصر غزالی فارسی رسم خط کی اساس پر ہی پرکھا جا سکتا ہے۔

ہم نے اس تعلق سے پٹنہ ہی میں مقیم دو بزرگ علماء کو اس قدیم مخطوطے کا مقابلہ و محاکمہ بنفس نفیس فرمانے کی زحمت دینے کے علاوہ دیگر ہم عصر افاضل کے ملاحظے میں اس قلمی نسخے کی مختصر مایکرو فلم اور چند تصویریں پیش کرکے ان کی آرائے گرامی سے بھی استفاضے کی کوشش کی ہے۔ ایرانیات نیز فارسی زبان و ادب اور مخطوطات کے ان سب عالی رتبہ محققوں کے بعض مکاتب کا عکس بھی ساتھ ہی شائع کیا جا رہا ہے۔ عہد موجود کے ان "مردم ثقاہ" کے نہایت فاضلانہ افادات میں کسی نوع کے احتمال و تشکیک کی گنجائش نہیں ہے اور خالصۃً علمی و فنی نوعیت کے دلایل و براہین پر مبنی ان کے فرمودات سند کی حیثیت رکھتے ہیں۔ ان تمام اکابر کی خدمت میں ہدیہ تشکر پیش کیا جاتا ہے کہ ان کے سرچشمۂ فضل و کمال سے ایک طالب علم کی تشنگی دور کی ہے۔ ان صائب الرائے بزرگوں نے مسلم الثبوت انداز میں زیر نظر اشکال کے حل کے لئے رہبری کی زحمات گوارا فرمائی ہیں۔

راقم الحروف کی انتہائی بدقسمتی ہے کہ اس کو فیض یاب فرمانے والے ان علمائے عصر میں سے چند بزرگ رحلت فرما چکے ہیں اور بوجوہ کافی عرصہ بعد اس حقیر کوشش کا ماحاصل پیش کرتے ہوئے ان سب نفوس قدسی سے محرومی کا احساس آج بہت زیادہ ہو رہا ہے۔

بنظر احتیاط یہ عرض کرنا ضروری ہے کہ ظاہراً روایت انتساب میں متذکرہ افاضل معقولات کا حوالہ خاصی اہمیت کا حامل معلوم ہوتا ہے چنانچہ ابتداً ڈاکٹر نظام الدین اور ڈاکٹر عبداللہ چغتائی صاحبان نے اس تعلق سے بالاصرار ارشاد بھی کیا ہے۔ لیکن ایک طرف اصل مخطوطہ بہ نفس نفیس ملاحظہ فرمانے والے دو جید

اسکالروں کے علاوہ کئی معاصر علماء نے اس روایت اور اس کے حوالوں کو چنداں لائق اعتناء خیال نہ فرمایا۔ دوسری جانب خود پروفیسر نظام الدین اور ڈاکٹر محمد عبداللہ چغتائی مرحومین کے خوش فہمانہ رد عمل میں اس وقت ایک حقیقت پسندانہ انقلاب رونما ہوا جبان حضرات کو نسخہ بانکی پور کی عکسی نقول پیش کرکے تازہ تر اظہار تاثر کی درخواست کی گئی۔ یہ ساری تفصیل ایک حکایت لذیذ کے مصداق ہے مگر اس کو دراز تر کجا مجملاً روایت کرنا بھی طول بیان کا باعث ہو گا اس لئے ان معروضات میں ایسے سارے فروعی پہلوؤں سے اجتناب کیا گیا ہے۔ البتہ پیش نظر خطوط میں ان امور و نکات پر متعلقہ بزرگوں کے اولین تاثر اور منقلب اظہار خیال سے استفادہ خالی از دلچسپی نہ ہو گا۔

مخطوطات کی قدامت کا تعین محض املائی خصوصیات کی بناء پر ہی نہیں ہو جاتا ہے بلکہ دیگر کئی اور مساوی طور پر اہم فنی پہلوؤں کو بھی پیش نظر رکھنا ناگزیر ہوتا ہے۔ (۴) ڈاکٹر محمد نظام الدین کے خط مورخہ یکم اگست ۱۹۶۲ء کے ارشادات کی رو سے "کسی مرتب فہرست کے بیان پر تنقید کرنے سے پہلے خود ناقد کو بعینہ اس نسخے کا مطالعہ کرنا چاہیے اور اس کے بعد رائے قائم کرنی چاہیے"۔ اس طرح اس کے سامنے بہت سارے دیگر اہم گوشے رہیں گے جن کے بغیر تحقیقی مطالعہ تشنہ تکمیل ہوگا چنانچہ پروفیسر نظام الدین کے ہی مکتوب کے الفاظ میں "تاوقتیکہ اصل نسخہ نہ دیکھا جائے اور اس کے عین کاغذ، سیاہی، رسم الخط وغیرہ کی جانچ نہ کی جائے اس عہد کا بالکل صحیح صحیح دریافت کرنا غیر ممکن ہو جائے گا" (۱۱) - پروفیسر اے۔ جے۔ آربری کے فرمودات کی بھی روشنی میں یہی لوازم براہ راست زیر مطالعہ و تحقیق رہنے چاہییں، ملاحظہ ہوں خطوط مورخہ ۶ مارچ اور ۹ اپریل ۱۹۶۳ء۔ استاد احمد آتش نے بھی تقریباً انہی امور پر سوچ بچار کو ضروری و اہم خیال فرمایا ہے جبکہ پروفیسر مجتبیٰ مینوی کے نزدیک بھی تحریر کے علاوہ دیگر نکات کو زیر غور رکھنا ناگزیر تھا جیسا کہ

دونوں حضرات کے خطوط مورخہ ۲۷ جنوری ۱۹۶۴ء اور ۶ مارچ ۱۹۶۵ء سے ظاہر ہے۔

تاہم ان فنی ضروریات اور لوازمات کی مسلمہ قدر و قیمت کے باوجود اس نسخے کا حصول یا راقم کا سفر پٹنہ دونوں عملاً ناممکن تھے۔ حسن اتفاق سے کتاب خانہ بانکی پور کے بیش قیمت علمی خزائن قاضی عبدالودود اورپروفیسر سید حسن جیسے بزرگوں کی دسترس میں تھے اور دونوں ذی مرتبت علماء نے خصوصیت سے اس نسخہ "کیمیائے سعادت" کا معاینہ و مقابلہ کرنے کی تکلیف گوارا فرماکر فاضلانہ رائیں عطا کیں۔ مخطوطے کی تصاویر پیش کرنے پر مذکورہ حضرات اور دیگر افاضل نے جو ملاحظات سپرد قلم فرمائے قلمی نسخوں سے متعلقہ تاریخی حقائق کی روشنی میں وہ بھی حتمی اور فیصلہ کن حیثیت رکھتے ہیں۔ خاکسار کا یقین ہے کہ مخطوطات سے ظاہر ہونے والی فارسی املا کی ارتقائی کیفیات کے شواہد نیز قلمی نسخوں سے تقابل و تجزیہ پر مبنی و منحصر افادات عالیہ اس علمی و فنی بحث کو ایک نتیجہ خیز نکتے تک پہنچانے میں بھرپور طور پر اور ماہرانہ راہنمائی کرتے ہیں۔

اس بارہ میں آغاز گفتگو کو غزالی کے ہم عصر اور مابعد کے قرنوں کے فارسی رسم خط کی چند نمایاں اور بے حد توجہ طلب خصوصیات پر مرتکز کرنا ضروری ہے، چنانچہ باعتبار اہمیت و نوعیت اولاً ان کا بیان ملاحظہ ہو:

۱۔ اس کا ایک بہت زیادہ معروف اور اہم عنصر تھا دال مہملہ اور ذال معجمہ کا فرق و امتیاز جس کی ممکنہ تفصیلات کی جمع آوری کی کوشش آیندہ صفحات میں کی گئی ہے۔

۲۔ حرف و بیان و علت "کہ" (چنداں کہ، زیرا کہ، شخصی کہ) کا املاء بجائے ہائے مختتمہ کے یائے معروف کے ساتھ بصورت "کی" تھا، ساتویں صدی ہجری کے اخیر کے نسخوں میں "کی" کے پہلو بہ پہلو "کہ" کی شکل بھی عیاں ہوئی اور ازاں بعد یہی شکل جاری ہوگئی۔

۳- اسی طرح "چہ" ان دنوں "جی" لکھا ہوا ملتا ہے۔ اس طرز میں "کہ" کی طرح ہائے مختفی سے تبدیلی کے علاوہ فارسی "ج" بھی عربی "ج" سے لکھا ہوا ہے۔ اس دوسرے رجحان یعنی فارسی آوازوں کو عربی ابجد میں ہی محدود کر دینے کے تحت چند دیگر ایرانی اصوات بھی آتی ہیں جن پر آگے عرض کیا جا رہا ہے۔

۴- "کہ" اور "چہ" پر رکنے والے کلمات "آنکہ" اور "آنچہ" میں موجودہ مکتوبی ہائے مختتمہ کے بغیر اس کے حرف سابقہ کو پورا پورا یوں لکھا جاتا تھا: "آنک"، "بلک"، "چنانک" نیز "آنچ"، "چنانچ"، "چندانچ"۔

۵- الف پر مختتم الفاظ کی اضافت ہمزہ سے ظاہر کی جاتی تھی جیسے فی الوقت مروجہ طرز پر "علمای اسلام" کی بجائے علماء اسلام، نام ہاء ایشان۔ چیز ہاء او، لشکر ہاء جرار، سال ہاء مدید۔ اس تعلق سے یہ عرض کرنا بھی ضروری ہے کہ اضافتوں کے لئے فارسی رسوم املاء میں چار طریقے رائج رہے ہیں۔

(ا) مذکورہ طرز قدیم ترین تھا اور آٹھویں صدی ہجری تک بھی موجودہ طریقے یعنی درج ذیل نمبر (ب) کے ساتھ مروج رہا۔

(ب) موجودہ املاء یائے معروف کے ساتھ ہے جیسے "دریای زخار" اور "عصای چوبیں"، یہ ساتویں صدی کے ربع آخر سے ملتا ہے۔

(ج) تیسرا انداز تھا الف پر مد کا اضافہ جس کا مثالی نمونہ ہے: ماوراآلنہر'۔

(د) چوتھا قاعدہ الف کے ملحق ہمزہ نیز یائے معروف اور مد، ان تینوں میں سے کسی کے بھی اضافے کے بغیر سیدھا سادہ لکھنا ہوا کرتا تھا جیسے "انتہا مراحل" اور "ابقا بقایہ" جو فارسی جدید میں "انتہای مراحل" وغیرہ ہیں۔ محولہ بالا طریقوں (ج) اور (د) کا عمل

دخل بڑا محدود تھا اور کمتر زیر استعمال رہے۔

اب باقی ماندہ قاعدوں کی تفصیل پیش کی جاتی ہے:

۶۔ زیر مطالعہ صدیوں میں الف پر مد بھی نہیں ملتا مثلاً آں/ان، آوازہ/اوازہ، نیآفرید/نیافرید۔ آج کل کا مروجہ الف ممدودہ ساتویں صدی کے آخر کا اضافہ ہے۔

۷۔ سابقہ اضافت "بہ" کو علیحدہ نہیں بلکہ ملا کر لکھتے تھے جیسے "بدست" کی جگہ "بدست"۔ بہ روز"/"بروز"۔

۸۔ یائے معروف پر مختتم الفاظ کی "ی" پر ہمزہ کا اضافہ (گوی/گوئی، جدای/جدائی) ساتویں صدی کے بعد اختیار کیا گیا۔

۹۔ ایسے الفاظ کو دو یا پر ختم کرنے کا رواج البتہ عہد غزالی میں تھا یعنی خوی/خوی جس کی پہلی ی کبھی بلا نقط بھی ہوتی تھی۔

۱۰۔ الف زائدہ پر ہمزہ (فضائل۔ قائم) نہیں لکھا جاتا تھا نیز ملحقہ "ی" کہیں بکثرت اور کہیں معمولاً بغیر نقطوں کے لکھی جاتی تھی۔

۱۱۔ "از او" اور "از ایں" جیسے الفاظ کو "ہمزہ اوائل ضمایر" کے بغیر ہی یوں کتابت کیا جاتا تھا: ازو، ازیں، ازیشاں۔ مزید برآں ذیل کے املائی خصائص پر عربی رسم خط کی اثر اندازی قابل ملاحظہ ہے جو پانچویں/چھٹی صدی کے فارسی نسخوں میں علانیہ ظاہر ہوتی ہے اور بناء بریں نہ صرف رسمی یا پیشہ ورانہ کتابت بلکہ عام خط کا بھی جزو لاینفک رہی ہے۔

۱۲۔ چند الفاظ میں "ت" کے لئے "طاء" مولفہ لکھنا جیسے تلخ/طلخ۔ علامہ قزوینی نے المعجم کے ایک مخطوطے کے حوالے سے لکھا ہے:

در کتاب المعجم فی معاییر شعار العجم لمحمد بن قیس الرازی نسخہ قدیمی (بدون تاریخ) مورخ بریطانیہ نیز دو سہ مورد (ص ۵۶، ۱۲۹، ۲۱۷، ۳۵۳ از طبع برون و راقم سطور

کلمہ تلخ را "طلخ"" با طاء مؤلفہ نوشتہ است و ظاہراً این طرز املا از اثر غلبہ نفوذ عرب بودہ است مانند کلمات صد و شصت و طپانچہ و غلطیدن و نحو ذلک (۵)۔

۱۳ ۔ اوپر کے قاعدہ پانچ میں مذکورہ الف پر مختتم الفاظ کی اضافتوں میں سے ہمزہ (علماء دین، لشکر ہاء جران) بھی عربی سے مستعار تھا ایسے کلموں پر ہمزہ کے اضافے سے جمع کے کچھ صیغے وضع کئے گئے نیز چند تراکیب بھی اختراع کی گئیں مکتوبی ہمزہ بہر طور اپنا وجود آج بھی برقرار رکھے ہوئے ہے ۔

۱۴ ۔ پانچویں اور چھٹی صدیوں میں کیا خاصا بعد بھی کاف فارسی یعنی گ نہیں لکھا جاتا تھا اور دو سرگشں والا موجودہ روپ کافی بعد میں ایجاد ہوا ۔

۱۵ ۔ علاوہ ازیں "چ"، "پ" اور "ژ" کی ایرانی آوازوں کو بھی سکہ بند اصول کے بطور عربی حروف "ج"، "ب"، "ز" سے ظاہر کرنے پر قناعت کی جاتی تھی۔ یہ بھی رائج الوقت روپ بہت بعد میں فارسی لکھائی میں اضافہ کیے گئے ۔

فی الجملہ ذال معجمہ اور دال مہملہ کے مکتوبی فرق کے بعد معاصر غزالی خط و املاء میں فارسی کی اپنی منفرد و مخصوص ایسی سب اصوات کے لئے عربی لکھائی کے روپوں پر انحصار و اکتفاء دوسری بہت بڑی خصوصیت ہے۔

عرض کردہ اطلاعات کے بنیادی ذرائع و مآخذ کی وضاحت حاشیے میں نذر ہے(۶) ۔

ذال معجمہ اور دال مہملہ کے مباحث

قدیم فارسی خط میں ذال معجمہ اور دال مہملہ کا فرق ایک اہم اور خاص جزو رہا ہے اور پانچویں چھٹی صدی ہجری سے منسوب کسی فارسی مخطوطے میں اس کی عدم موجودگی ایسی نسبت کے دعوے کی صحت کو محض ایک مفروضہ ہی نہیں بلکہ مشتبہ امر بنا دیتی ہے ۔ اعجام کے عام معنے نقطہ لگانا ہیں اور

پروفیسر جلال ہمائی کی مختصر مفید توضیح کی رو سے :

و اما اعجام یا نقطه برای تمیز حروف متشابهه یا بتعبیر بعضی «روادف سته» یعنی حروف «ثخذ ضظغ» که سه حرف و گاه پنج حرف «ب، ت، ث، ی، ن» در اول یا وسط کلمه بیکدیگر ملتبس میشوند و فقط ممیز آنها نقطه است . علی الاشهر در خطی که عرب از سریانیها و و نبطی ها اقتباس کرده مرسوم نبوده است چنانکه در خطوط سریانی تاامروزهم رسم اعجام نیست (۷) ـ

فارسی تحریر یعنی املاء اور رسم خط میں ذال معجمہ سے مراد کسی فارسی لفظ میں شامل دال کا وہ حرف ہے .

(ا) جس پر اس کے سابقے کے بطور کوئی متحرک حرف صحیح ہونے کی بناء پر نقطہ ڈالتے تھے :

پدر/پذر، آمد/آمذ، جدا/جذا، باشد/باشذ ـ

(ب) یا جو اپنے ما قبل حرف علت ہونے کے باعث نقطے سے لکھی جاتی تھی :

افتاد/افتاذ، دادند/داذند، نمود/نموذ، کودک/کوذک ـ

دال مہملہ اصطلاحاً وہ ہے جس کے سابق ساکن حرف صحیح ہونے سے اس کو بغیر نقطے کے لکھا جاتا ہو:

گرداب، مرد، پسند، مرده ـ

معجمہ و مہملہ کے مابین فرق کے ضمن میں علامہ قزوینی کی تشریح ملاحظہ کیجئے :

ذال معجمهٔ فارسی در کلمات در دو موضع است :

(۱) هرگاه ماقبل آن متحرک باشد چون آمذ و باشذ و بذو بذ و موبذ و زمرذ و نحوها که بلا استثنا ذال معجمه است .

(۲) هر گاه ماقبل آن یکی از حروف علّه باشد چون افتاذ و باذ و قباذ و آباذ و استاذ وبوذ و نموذ و بذ و کشیذ و رسیذ و رفتیذ و گنبذ و نحوها که نیز بلا استثنا ذال معجمه است ـ

اما دال فارسی فقط در یک موضع است و آن وقتی
است که ماقبل آن ساکن و از حروف صحیح باشد چون
مرد و کرد و آورد و دزد و مزد و پسند و کمند و غیر ذلک
که بلا استثنا دال مهمله است(۸) ۔

مہملہ اور معجمہ کے سلسلے میں ایرانی تحریر میں ذال کی آواز والے حرف کی ازمنۂ قدیم سے موجودگی کے تعلق سے چند بنیادی یعنی لسانی اور املائی نکات کا اعادہ ضروری ہے ۔ ان کی بہترین اور عمدہ ترین تلخیص کے طور پر علامہ میرزا محمد تقی بہار کی وقیع و موقر تحقیقی و تنقیدی تاریخ اسالیب "سبک شناسی" کی پہلی جلد کے دوسرے باب موسومہ "گفتار دوم : خط در ایران" کے مباحث متعلقہ "خطوط ایران پیش از اسلام" کے اخیر میں صفحات ۸۴ تا ۸۶ میں شامل "جدول الفبای اوستا" اور اس جدول کے چند پہلوؤں پر "گفتار پنجم : در تطور" کی اضافی گفتگو بعنوان "تبدیل مخرج پای حروف" صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۳ میں نیز اسی باب ۵ کی ایک اور ضمنی بحث "فراموش شدن حروف بواسطۂ عدم توجہ" کے ذیل میں شریک جدولوں بعنوانات "حروف اوستای کہ تبدیل یافتہ است" از ص ۲۰۲ تا ۲۰۸ "و نیز برای نشان دادن تبدیل حروف از لغت پہلوی و دریٔ قدیم جدول میآوریم" از ص ۲۰۸ تا ۲۲۱ کا ملاحظہ کرنا بہت مفید ہوگا ۔ ہماری اپنی زبان کی حد تک بیشتر پرانی اور بعد کے عرصے کی بھی علمی تحقیقات کا خلاصہ ڈاکٹر عبدالستار صدیقی کے طویل اور پر مغز مقالے (۹) میں مذکور ہے جو ساری تدقیق اور عرق ریزی سے کشید کئے ہوئے عطر کے مصداق ہے ۔ ڈاکٹر عبدالستار صدیقی کے قیمتی الفاظ میں:

جیسا کہ اوپر کہا جا چکا ہے یورپی محققوں نے فارسی میں "ذ" کے وجود کو مان لیا تھا ۔ یہ بھی معلوم کر لیا تھا کہ وہ "ذ" قدیم تر زبان میں "ت" تھی (جو بعد کی زبان میں "ذ" ہوگئی لیکن پہلوی میں کتابت اور تلفظ کے اختلاف کے باعث یہ دریافت کرنا

مشکل تھا کہ "ت" کی تحویل "ذ" میں کب ہوئی ۔ مزید تحقیق سے یہ مشکل یوں حل ہوئی :

(الف) سریانی ادب میں ایران کا ذکر اکثر آیا ہے جس میں ایرانی لفظ اور اسمائے علم بھی ملتے ہیں ۔ تیسری صدی عیسوی کے اوائل کی سریانی تحریروں میں اون لفظوں یا ناموں میں حرف علت کے بعد بھی "ت" ہی ملتی ہے ۔ چوتھی صدی کے بعض سریانی تحریروں میں ایسی "ت" کی جگہ "د" پائی جاتی ہے مگر پانچویں صدی اور اوس کے بعد کی سریانی میں تواتر کے ساتھ "د" ہی ہے ۔ اس سے نتیجہ نکلتا ہے کہ چوتھی صدی میں ایران کی زبان میں اس "ت" کا تلفظ تبدیل ہونا شروع ہوگیا تھا اور پانچویں صدی میں یہ تبدیلی تکمیل کو پہنچ گئی تھی ۔

(ب) سریانی حروف تہجی میں "ذ" کے لئے الگ حرف نہیں، بلکہ "د" سے "ذ" کا بھی کام نکلتا ہے، اس طرح کہ جب "د" سے پہلے کوئی حرف علت (طویل یا قصیر) واقع ہو تو اوس "د" کا تلفظ "ذ" ہوتا ہے ۔ جس طرح فارسی میں اوسی طرح سریانی میں "ذ" سے کوئی لفظ شروع نہیں ہوتا ۔

(ج) اسلامی دور میں تقریباً ۶۰۰ ہجری تک "ذ" فارسی زبان میں برقرار رہی اور املاء میں بعضے لفظوں میں اب تک ہے ، اس لئے کہ وہ "ذ" تبدیل ہو کر "د" نہیں ہوئی (جیسے آذر، پذیرفتن، گذشتن وغیرہ) ۔ باقی لفظوں میں رفتہ رفتہ "ذ" کی جگہ "د" نے لے لی اور جن چند لفظوں (آذر وغیرہ) پر اس دوسری تحویل کا عمل نہیں ہوا وہ مستثنی قرار پائے ۔

ان تین مقدموں سے ثابت ہے کہ چوتھی صدی عیسوی

سے لے کر تیرہویں صدی عیسوی تک فارسی زبان میں "ذ" پوری طرح متمکن رہی اور بعضے لفظوں میں اب تک ہے، گو تلفظ کی جہت سے وہ "ذ" ان چند لفظوں میں "ز" کے مماثل ہوگئی ہے(۱۰)۔

اس کے بعد پہلوی اور اوستاوی رسوم خط میں "ز" کی آواز کی شکلوں پر ڈاکٹر عبدالستار صدیقی نے لکھا:

یہ تحقیق انیسویں صدی عیسوی کے آخر تک کی ہے۔ اوسی زمانے (۱۸۹۰ ع) میں مانی کے مذہب سے متعلق ایک ذخیرہ قلمی کتابوں کے اجزاء اور منتشر اوراق کا چینی ترکستان کے ایک مقام، ترفان (تورفان) نام، میں برآمد ہوا جو بیشتر سریانی حرفوں اور فارسی زبان میں ہے۔ اس میں مانی اور اُس کے پیروؤں کی تصنیفیں ہیں جن کا زیادہ حصہ تیسری صدی عیسوی سے تعلق رکھتا ہے اور جس سے ساسانی عہد کی زبان میں "ذ" کا وجود پوری طرح ثابت ہے۔

یورپ کے محققوں نے "اوستا" اور پہلوی زبانوں کی کتابوں کے متن اور شرحیں پچھلے زمانے میں شائع کی ہیں جن سے ایران کی پرانی زبان کے متعلق ہم یقین کے ساتھ کہہ سکتے ہیں کہ:

(الف) قدیم "ت" لفظ کے شروع میں اب تک اپنے حال پر قائم ہے، چنانچہ ترش، تند، تیز وغیرہ لفظوں پرانی صورتوں میں بھی پہلا حرف "ت" ہی تھا،

(ب) لیکن "ت" اگر حرف علت ممدود (الف یا و یای) یا حرف علت مقصور (زیر یا زبر یا پیش) کے بعد واقع ہوئی تھی، تو درمیانی دور کی زبان میں وہ "ت" بدل کر "ذ" ہوگئی تھی، چنانچہ قدیم زبان میں "وات" تھا (ہوا کے معنی پر)۔ درمیانی دور کی زبان میں "واذ" (پہلوی کتابت: "وات" مگر تلفظ: "واذ") اور فارسی (اسلامی) میں: "باذ"، "باد"۔ اسی طرح "بوت" سے "بوذ، بود" وغیرہ۔

(ج) قدیم "ذ" درمیانی اور اسلامی دور میں کہیں "ہ"

ہوگئی ہے جیسے اوستا "سپاذ" (س ساکن، ذ مفتوح) سے سپاہ" اور کہیں "ی" جیسے اوستا "مذ" (م مفتوح، ذ مضموم) سے "می" بمعنی شراب۔ یہ "ی" آگے چل کے کہیں ساقط بھی ہوگئی ہے جیسے اوستا "پاذ" (ذ مفتوح) سے پای اور پھر "پا"(۱۱)۔

یہ امر تاریخی حقایق و شواہد کی بنا پر مسلم الثبوت بھی ہے اور متفق علیہ بھی کہ استیلائے عرب کے بعد اور دو ڈھائی صدیوں کے اندراندر ایرانی عامۃالناس کی مذہبی قلب ماہیت کے زیر اثر یا اس سب کے براہ راست نتیجے کےبطور پر ایران کی اپنی زبان موسومہ پہلوی المعروف بہ فارسی قدیم کا مخصوص باستانی رسم الخط بالکلیہ متروک ہوگیا۔ نیز عربی کا مروجہ املا اس زبان کی اپنی تحریر کےلئے نافذ یا جاری یا اختیار کیا گیا جس میں پہلوی کی منفرد اصوات گویا عجمی یا غیر عربی آوازوں کے اظہار کے لئے فی الفور اور طویل عرصے تک عربی ابجد پر ہی انحصار کیا گیا اور اس کی ضروری تفصیلات عرض کی جاچکی ہیں۔ دوسری جانب ذال کے خاص حوالے سے یہ بھی ایک تسلیم شدہ حقیقت ہے کہ ذال ایرانی املا میں ایک طویل زمانے سے موجود ہے اور اس کے پہلوی یا فارسی ماننے میں کوئی امر موجب اشتباہ نہیں ہے۔ عین اسی تناظر میں یہ امر بھی ایک حقیقت ہے کہ عربی نے دال والے جن فارسی الفاظ کو عربی میں اپناتے ہوئے بوقت تحریر دال پر نقطہ اضافہ کر دیا خود ایران والے بھی اپنی زبان کے اس نئے اور عربی سے ماخوذ رسم الخط میں اپنے ہی ان الفاظ کو اس نئی معرب شکل میں بعینہ قبول کرنے لگے۔ اس صورت حال پر علامہ قزوینی کی تحقیق اور رائے ملاحظہ ہو:

> تلفظ ایشان بذال چگونہ بودہ، شبیہ بذال عربی یا زای عربی با صوت مخصوص دیگری، درست معلوم نیست ولی ظاہراً اشبہ اشیاء بودہ است بذال عربی بدلایل عدیدہ کہ خوض در آن از حوصلہ این دیباچہ بیرون است از جملہ آنکہ جمیع این نوع کلمات را کہ مشتمل بر ذال فارسی بودہ و از قدیم در کلمات عرب داخل شدہ عرب ذال معجمہ فارسی را دائماً و در جمیع موارد بذال معجمہ عربی تعریب یا تعبیر کردہ است مانند استاذ

و باذام و زمرذ و بسذ وجهبذ و شوذر (چادر) و شاذروان وغیرها در اسماء اجناس، و همذان و بغداذ و قباذ، وخرداذبه وغیرها در اسماء اغلام، و اگر نه آن بودی که ایرانیان این حرف را مانند ذال معجمه عربی یا اشبه اشیاء بدان تلفظ میکرده اند نه بدال مهمله که تلفظ کنونی ایران است این تعریب بذال معجمه دلیلی نداشتی چه خود دال مهمله بر زبان عرب ثقیل نیست و درکلام عرب بی شمار است و علت مخصوص دیگری نیز تصور نمیتوان کرد برای اینکه عرب دائما و در جمیع مواقع دال مهمله را بذال معجمه تعریب نماید (۱۲)۔

پروفیسر براؤن نے قزوینی کے اس خیال کو پورا پورا تسلیم کیا اور تاریخ جہان گشا کے انگریزی مقدمے میں اِس ساری تحقیق پر کامل غور و فکر کے بعد صاد کیا۔

تاہم ذال معجمہ پرڈاکٹر عبدالستار صدیقی کا تاثر خاصا مختلف ہے:

یاد رکھنے کی بات ہے کہ "ذ" عربی زبان کے ساتھ مخصوص نہیں اور "ث" بھی مخصوص نہیں۔ سریانی اور یونانی اور قدیم ایرانی زبان میں یہ دونوں آوازیں موجود تھیں اور عربی میں جو لفظ ان زبانوں سے آئے ہیں اون میں یہی حروف ملتے ہیں۔ اس لئے یہ خیال صحیح نہیں کہ مثلاً فارسی لفظ استاد"" میں "د" تھی، عربوں نے تصرف کر کے اسے "ذ" بنا دیا۔ حقیقت یہ ہے کہ عربوں نے ایرانیوں سے یہ لفظ سنا، تو اس میں "ذ" ہی سنی اور اوسی طرح اوسے ادا کیا۔ خود ایرانیوں کی زبان میں بعد کو "ذ" کی "د" ہوگئی اور عربوں کے ہاں لفظ کی وہ صورت قائم رہی جو اونہوں نے پہلے ایرانیوں سے سنی تھی۔ تعریف کی بنا پر جو حرف بدلے ہیں اون میں "ث" اور "ذ" نہیں ہیں۔

(دیکھو "الکتاب" لسیبویہ، طبع پاریس ۱۸۸۵ ع، ج ۲، ص ۳۷۵ (= طبع کلکتہ ۱۸۸۷ع، ص ۹۷۰) "باب اطراد الابدال فی الفارسیۃ")

معجمہ کے اختیار اور ترک کا جائزہ و تبصرہ

اب سوال یہ ہے کہ معجمہ اور مہملہ کا زیر تذکرہ دستور کتنا عرصہ جاری رہا نیز یہ فرق و امتیاز کس زمانے میں ترک ہونا شروع ہوا اور بالآخر کتنی مدت بعد یا کب ختم کیا گیا۔ ڈاکٹر عبدالستار صدیقی نے یہ صراحت کرتے

ہوئے کہ چھٹی صدی ہجری میں یہ قاعدہ ٹوٹنے لگا تھا دو نتائج اخذ کئے ہیں :

(۱) اسلامی دور کے اوائل میں ایران کی زبان میں 'ذال" موجود تھی اور پانچویں صدی ہجری تک بولنے اور لکھنے میں آتی تھی ۔

(۲) چھٹی صدی سے "ذ" کی جگہ "د" بولنے کا رواج ہو چلا اور کچھ مدت بعد، خاص کر عوام کو، دونوں میں امتیاز کرنا مشکل ہوگیا ۔ اہل علم نے اس تغیر کو مکروہ جانا اور دونوں حرفوں میں امتیاز کرنے کا گر بتایا ۔ دونوں کو باہم قافیہ کرنا معیوب قرار دیا گیا ۔ لکھے پڑھے لوگ دونوں حرفوں میں تمیز کرتے رہے، مگر عوام کی بولی میں "ذ" کی جگہ "د" کا استعمال بڑھتا گیا، یہاں تک کہ آٹھویں صدی کے ختم ہونے تک "د" نے "ذ" کو پوری طرح بے دخل کر دیا ۔ (۱۴)

ہما را دایرۂ کار چونکہ اصلاً تحریر یا کتابت میں ذال معجمہ کی موجودگی اور بعدہ بتدریج معدومیت پر محدود و مرتکز ہے اس لئے عین اس نکتے کے حوالے سے ایک معروضہ ناگزیر ہے ۔ یعنی یہی کہ کم از کم چھٹی صدی ہجری کے املاء اور خط میں نقطہ‌دار ذال کا وجود ایک ایسی تاریخی حقیقت ہے جو بحث و تمحیص سے واقعتاً بے نیاز ہے ۔ البتہ ایک بے نظیر مخطوطے کا حوالہ بر بنائے احتیاط اور بر سبیل تذکرہ ڈاکٹر محمد نظام‌الدین کے مکتوب سے پیش ہے جس میں پروفیسر ممدوح نے اس علمی انکشاف سے راقم کو مستفید فرمایا کہ :

"کل ہی کتبخانۂ آصفیہ میں 'جوامع الکلم' نسخہ آصفیہ ۱۳۶۹ ابو الفتح قاضی بن ابی جعفر بن احمد الخطاط الاصفہانی کی خود نوشتہ تحریر اور فارسی ترجمہ دیکھنے کا اتفاق ہوا جو سنہ ۵۳۷ھ کا لکھا ہوا ہے ۔ اس میں 'کوذک، بوذ، رسیذ، امیذ کو ذال سے اور در، داشتن، یاد وغیرہ کو دال سے لکھا ہے جو عین وسط صدی ششم کا اصلی رسم‌الخط سمجھا جا سکتا ہے ۔ کاغذ وغیرہ سب چھٹی صدی ہجری کا ہے اور یہ نسخہ مثالی ہے" ۔

تاریخی آثار و شواہد کی رو سے چھٹی صدی کے آگے بھی مہملہ اور

معجمہ الگ الگ لکھنے میں آتے تھے اور ساتویں صدی سے یہ امتیاز اٹھنے لگا تھا۔ اس خصوص میں سب سے پرانی روایت غزالی سے تقریباً سوا سو برس بعد "المعجم فی معاییر اشعار العجم" مصنفہ تقریباً ۶۳۰ھ کی ہے جس کے مطابق ایران میں چند مقامات پر یا علاقوں میں یہ دستور ساتویں صدی ہجری کے شروع میں موجود نہیں تھا :

" ودر زبان اهل غزنین وبلخ ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند چنانک گفته اند :

از دور چو بینی مرا بدارے
زخ رخشنده دست عمدا
چون رنگ شراب از پیاله گردد
رنگ رخت از پشت دست پیدا"

صاف واضح ہے کہ ساتویں صدی کے ربع اول تک یہ طریقہ چند (۱۶) اقصائے ایران میں یا تو غیر متعارف رہا یا پھر متروک ہو گیا اور دونوں امکانات ان وقتوں کے کئی ایک خطی نسخوں سے ثابت ہوتے ہیں(۱۷)۔ استاد آربری نے راقم کے استفسار پر لگ بھگ ۶۵۰ھ کو ترک ذال کا زمانہ بتاتے ہوئے ایک مکتوب میں ارشاد کیا :

"There is no dout that the statement of the ذال معجمہ which is made in the کتاب المعجم is amply confirmed by the evidence of existing manuscripts. I have myself noticed that the change in orthographical convention took place during the seventh century A.H."

دانشمند ممدوح نے اپنے باتصویر اور بے مثال تذکرۂ مخطوطات سے چند حوالے بھی تحریر فرمائے جنکی صراحت درج ذیل ہے :

"For Instance, in my " specimens of Arabic and Persian paleography ", ۱۸ plate 25 [۱۹] shows a MS. dated 523 A.H. which has the ذال معجمہ whereas Plate 30 shows a MS. (of part of the same work) dated 730, which does not show this feature. The ذال معجمہ is also shown in Plate 26 ۲۰ (dated 636) but not in plate 27 ۲۱ (dated 697) "

ان قیمتی مثالوں کے بعد پروفیسر آربری نے اس تاثر کا اظہار فرمایا کہ :

"I think there is overwhelming evidence that the change occurred-CA 650 A.H.

اغلب ہے کہ قریب ۶۳۰ھ کی کتاب المعجم کی روایت کی روشنی میں یہ قرار دینا زیادہ قرین صحت ہو گا کہ ۶۵۰ھ ایک نہیں بلکہ اس سے بھی پچاس ایک برس پہلے اس تبدیلی کے آثار ہویدا ہوئے۔ پہلے پہل اور کچھ مدت تک اس دستور کو ٹھیک سے اور پوری طرح چھوڑا نہیں جا سکا تھا لیکن رفتہ رفتہ یہ فرق ترک ہونے لگا اور پھر اس میں بھی وقت لگا جس کے بعد معجمہ اور مہملہ کی علحدہ علحدہ کتابت کا قاعدہ بالآخر ختم ہو گیا۔ قیاس کیا جا سکتا ہے کہ ترک ذال کے اس عمل کی اشاعت اور تکمیل میں کتنا عرصہ درکار ہوا ہو گا اور فارسی زبان وادبیات کی وسیع وعریض سر زمین میں مختلف وقتوں میں الگ الگ علاقوں کے اندر ذال معجمہ کے خاتمہ کے اس رجحان نے فروغ پایا ہو گا۔

علامہ قزوینی نے یہ حکم لگایا کہ آٹھویں صدی ہجری تک ذال اور دال کی کتابت ٹکسالی اصولوں پر ہوا کرتی تھی اور اسی صدی میں غیر معلوم وجوہ سے یہ امتیاز اٹھ گیا :

" و در بلاد فارسی زبان باستثنای بعضی (۲۲) نواحی کہ در متن اشارہ بدان شدہ است تاقرن ششم و ہفتم بل ہشتم ہجری مابین دال و ذال فارسی تمیز میداده و فرق میگذاشتہ اند ہم در تلفظ (ظاہراً) و ہم در کتابت (قطعاً) و در اغلب نسخ فارسی کہ اکنون بدست است و قبل از قرن ہشتم ہجری استنساخ شدہ است ذالهای فارسی عموماً با نقطہ مسطور است، ولی از حدود قرن ہشتم ہجری ببعد بجہات نا معلوم بتدریج این تمیز از میانہ برداشتہ شد و ذالهای معجمہ متدرجاً بدالهای مہملہ مبدل شد (۲۳)

ہمارے سامنے "کیمیائے سعادت" کے ہی ایک نسخے مورخہ ۶۸۴ھ کے عکس (۲۴) ہیں جن میں ذال معجمہ قدیم اصول پر موجود ہے مگر اس کے پانچ برس بعد ۶۸۹ھ کے مخطوطہ "جہان گشا" طبع قزوینی میں اس کا استعمال محدود ہے۔ " گلستان " کے ۶۶۸ھ کے ایک نسخے (سید عبد اللہ تختی نمبر ۷) (۲۵) میں ذال معجمہ کی کتابت ہوئی ہے لیکن " اخلاق ناصری " مورخہ ۶۶۶ھ (تختی نمبر ۱۲) اور ۶۷۷ھ کے قرآن مترجم (تختی نمبر ۱۱ الف) کے مخطوطات میں یہ شامل املا نہیں ہے۔ ایک

اور اچھوتا نمونہ نظامی کی مثنوی ''مخزن الاسرار'' کا ساتویں صدی ؟ والا نسخہ (تختی نمبر ۱۳) ہے جس میں ذال معجمہ کی پابندی کی گئی ہے اور کہیں اس کا اہتمام ہی نہیں کیا گیا ۔ شاید یہ ان وقتوں کا تحریر کردہ ہے جب مہملہ/معجمہ والا دستور ٹوٹنے لگا تھا کیونکہ اس کی کتابت ساتویں صدی کے شروع کے نسخے سے ہی خاصی مماثلت رکھتی ہے ۔ جیسا کہ پروفیسر آربری نے نشان دہی فرمائی ہے۔ حدیقہ سنائی کے ۶۳۷ھ والے مخطوطے (پلیٹ نمبر ۲۶) میں نقطہ دار اور ۶۹۷ھ کے ''ابتداء نامۂ'' سلطان ولد (پلیٹ نمبر ۲۷) میں بغیر نقطہ کتابت ہوئی ہے۔

الغرض ساتویں صدی کے شروع سے یہ امر مشاہدے میں آتا ہے کہ اس عرصے کے نسخوں میں املائی اصولوں میں اختلاف رونما ہونے لگا تھا جس میں معجمہ/مہملہ کا بتدریج کم ہوتا ہوا فرق علانیہ ظاہر ہوتا ہے۔ طرز کتابت کی حد تک اختراعی عمل کی شروعات اس سے بھی دوصدی قبل یعنی قریب قریب خود عہد غزالی تک سے متحقق ہوتی ہے جس پر استاد جلال ہمائی نے اپنی تاریخ ادبیات میں اشارہ فرمایا ہے :

نگفتہ نباشیم کہ ایرانیان ہر چند خط عربی را ابتداً کاملا تقلید کردندولی بالاخرہ تصرفاتی در آن نمودہ طوری مینوشتند کہ باخط معمول میان عرب عیناً مطابقت نداشت ' این است کہ از روی آثار باقیماندہ می بینیم از حدود اوائل قرن پنجم ہجری کم کم درسیمای خط فارسی علایم «خط تعلیق » نمودار میگرد د وپیداست کہ میخواهد مقدمہ پیدایش خط جدیدی درمیان ایرانیان فراهم شود وبالاخرہ در اواخرقرن ششم ہجری خط تعلیق انتشار می یابد و مبدأ ظہورش بلا شک قبل ازاین تاریخ بودہ است سپس « میر علی تبریزی » علی المعروف در قرن ہفتم ہجری ازخط تعلیق خط معروف نستعلیق را اختراع کرد (۲۶)۔

آہستہ آہستہ فارسی املا کے اپنے اختلافات نمایاں ہونے لگے اور سو برس آگے پتہ چلا کہ کتابت کی دوسری بڑی خصوصیات کے جلو میں دال/ذال کا امتیاز ترک کرنے کا رجحان اس اثنا میں پختہ ہوتا جا رہا تھا نہ کہ آٹھویں صدی میں یہ فرق مٹنا شروع ہوا جیسا کہ علامہ قزوینی کا

خیال ہے۔

پروفیسر نذیر احمد نے دو مخطوطات کی املائی خصوصیتوں کی اساس پر اس فرق کے خاتمے کو کافی سے زیادہ بعد کے زمانے تک طول دے دیا ہے۔ ڈاکٹر صاحب نے خاکسار کو اپنی ایک بیش بہاء علمی دریافت سے مستفیض کرتے ہوئے اپنے خط مورخہ ۲۷ نومبر ۱۹۶۲ء میں جو کچھ ارشاد کیا اس کی تفصیل میں عین انھی شواہد سے مزید استناد کے ساتھ بعد کے ایک مقالہ میں تحریر فرمایا ہے:

"طرز املا و تاریخ خط سے واقفیت: متن کی تحقیق و تصحیح میں نسخوں کی قدامت کا تعین نہایت اہم مسئلہ ہے اور جب تک طرز خط واملا سے واقفیت نہ ہو، یہ مسئلہ خطر خواہ طور پر حل نہیں ہو سکتا۔ ایسے مخطوطے جن پر تاریخ کتابت درج اور وہ ہر طرح کے شک وشبہ سے پاک ہوں، بہت محدود ہوتے ہیں۔ بغیر تاریخ اور مشکوک نسخوں کے بارے میں کوئی رائے اس وقت تک قائم نہیں کی جا سکتی جب تک مختلف دور میں املا اور خط کا جو طرز رائج تھا، اس سے کماحقہ شناسائی نہ ہو۔

یہ بات عام طور پر معلوم ہے کہ فارسی میں دال اور ذال دو الگ حرف نہیں بلکہ آوازیں تھیں جو حسب ضرورت بدلا کرتی تھیں۔ اگر دال کے پہلے حرف متحرک ہے تو دال نہیں ذال ہے اور اگر حرف ساکن (سوای و، الف، ی) ہے تو دال ہے۔ اس اعتبار سے آیذ، شوذ، روذ، بوذ، وغیرہ میں ذال ہے، دال اور ذال کا یہ فرق نویں صدی کے آخر تک برتا جاتا گو اس پر عمل کی سختی نویں صدی کی ابتدا سے کچھ کم ہونے لگی تھی"۔ (۲۷)

اس بارہ میں عرض یہ ہے کہ المعجم کی روایت بقول پروفیسر آربری اس کی معاصر کتابت کی متعدد مثالوں کی بناء پر تاریخی سند کی حیثیت رکھتی ہے، یعنی یہ کہ ابتدائی ساتویں صدی تک ہی دال اور ذال کا فرق برخاست ہونے لگا تھا۔ قبل ازیں مذکورہ چند مخطوطات کی تصاویر سے بغور استفادے پر ہم کو اس کلیہ کو تسلیم کرنے میں تامل محسوس ہو رہا ہے کہ ساتویں صدی کے اخیر کے املاء میں معجمہ/مہملہ کا امتیاز بہمہ وجوہ باقی تھا۔

دیگر پختہ اور موثق شہادتوں کی موجودگی میں یہ بھی باور نہیں آتا کہ یہ طریقہ آئندہ چند صدیوں تک رایج رہا حتی کہ نویں صدی میں ختم ہو گیا ۔

یہاں ہم بطور احتیاط کچھ مزید نمونوں کے نام لیں گے مثلاً ''کیمیائے سعادت'' کے احمد آرام ایڈیشن کا آٹھویں صدی کا نسخہ جس میں مطبوعہ فوٹو کے مطابق ذال معجمہ لکھا ہی نہیں گیا اور یہی بات اس کے ہم عصر مخطوطات میں پائی جاتی ہے۔ جیسے آربری پلیٹ نمبر ۳۰ مورخہ ۷۳۰ھ اور سید عبداللہ تختی نمبر ۱۴ مورخہ ۷۵۹ھ نیز جہاں گشا کے متاخر نسخے ۔ عہد غزالی یعنی پانچویں صدی کی کتابت کی اور بہت سی خاصیتیں بھی جو اندریں اثناء رفتہ رفتہ مفقود بلکہ معدوم ہو چکی تھیں، آٹھویں صدی کے املاء میں شاذونادر ہی ملیں گی۔

زیر مطالعہ نسخہ بانکی پور پر نتیجہ خیز گفتگو کے لئے اور جاریہ بحث کے تسلسل میں یہ سوال بھی مساوی طور پر اہم ہے کہ ذال معجمہ اور دال مہملہ کے امتیاز کا باقاعدہ اور بالکلیہ خاتمہ آخر کس صدی یا اس کے کس ربع یا نصف حصے میں قرار دینا قرین حقیقت ہوگا ۔

گذشتہ معروضات سے عیاں ہے کہ یہ ضابطہ طویل مدت تک مستعمل رہا ہے۔ جس کے نتیجے میں اس کے اختتام کا زمانہ بھی مختصر عرصہ تک جاری نہیں رہا ہے ۔ کتاب المعجم کی روایت کی روشنی میں اس امتیاز کے ترک کی پہل ساتویں صدی کے آغاز سے ہوئی اور بقول علامہ قزوینی آٹھویں صدی کے دوران یہ طریقہ مٹ گیا تھا ۔ آٹھویں صدی کا ایسا مخطوطہ شاذ و نادر ہی ملتا ہے جس میں کاتب نے مہملہ اور معجمہ کو علاحدہ علاحدہ لکھا ہو اور وہ بھی محض جستہ جستہ ۔ نسخوں کی دیگر قدیم خصوصیتوں کے برخاست ہونے کے پہلو بہ پہلو نئی تبدیلیاں واقع ہونے لگیں جن کے باعث رفتہ رفتہ املاء کے سابقہ طریقے طاق نسیاں کی نذر ہو گئے ۔ ظاہر ہے کہ کتابت کے پرانے لوازم بیک جنبش قلم متروک نہیں ہو گئے بلکہ اس عمل میں وقت لگا اور مختلف مقامات پر بتدریج ان تبدیلیوں کی اشاعت اور مقبولیت عمل میں آئی حتی کہ دو ڈھائی سو سال کی مدت میں دال و ذال کے فرق کے ساتھ دوسرے امتیازات ختم ہوئے ۔

ملک الشعرا بہار نے املائی خصوصیات کی مختلف العہد تبدیلیوں کے اجمالی جائزے میں '' سبک شناسی '' جلد ۳ کے باب '' گفتار سوم از قرن دہم تا سیزدہم " کے ذیلی عنوان : " اصلاح خط درین عہد" کے تحت صفحہ ۳۰۶ و ۳۰۷ میں جو صراحت کی ہے وہ یقیناً افادیت کی حامل ہے۔ برٹش میوزیم کے ممتاز و معزز ماہر مخطوطات جی میریڈیتھ اوونس نے اپنے خط مورخہ جولائی ۱۹۲۳ء میں مجھے خصوصیت سے رہبری فرمائی اور اسی مناسبت سے علامہ بہار کی یہ مختصر توضیح منقول ذیل ہے :

اصلاح خط درین عهد

" از عہد تیموری خط نستعلیق روی بزیبائی نہاد ۔ میر علی تبریزی ۔ سلطان محمد مشہدی ۔ میر علی ہروی ۔ سلطان علی هر کدام تصرفات و اصلاحاتی در این خط بکار بردند ۔ اما رسم الخط بقرار سابق بود چنین کہ :

پ	—	بصورت	: ب
چ	—	"	ج
د	—	"	د ـ ذ
ژ	—	"	ز
کہ	—	"	کی
چہ	—	"	چی
نہ	—	"	نمـنی
بہ	—	"	بسیار قدیم ـ بی ـ بہ

نوشتہ می شد و تا عہد شاهرخ این رسم الحط دیدہ میشود ۔ وگاہ نیز کتبی در قرن ششم و هفتم دیدہ شد کہ «کہ» و «ذال بی نقطہ» و «پ» سہ نقطہ در آنہا نوشتہ شدہ است ۔ لیکن غلبہ با رسم الخط بالا بودہ است ۔ ولی در عہد صفویہ خوشنویسانی مانند ملا علی رضا تبریزی کتابدار شاہ عباس اول و میر عماد قزوینی معاصر شاہ عباس پیدا شدند و رسم الخط راهم از حیث صورت تغییر دادند وهم از حیث حروف، و رسم امروز از انروز باقی است ۔ پ وچ وژسہ نقطہ و ذال بی نقطہ و کہ وچہ و یہ و نہ، بہاء غیر ملفوظ یا متصل بفعل بعد رسم شدہ برای کاف پارسی هم علاماتی

وضع شد کہ بعضی آنرا رعایت میکردند "۔

ان تمام شواہد سے جو کچھ مترشح ہوتا ہے اس کا تازہ بتازہ اور صحیح صحیح اندازہ اوایل دسویں صدی کے ایک خطی نسخے سے ممکن ہو سکا ہے کہ اس طرح کے عناصر اس وقت پوری طرح ٹکسال باہر ہو چکے تھے ۔ مخدومی پروفیسر نذیر احمد سابق صدر شعبۂ ادبیات فارسی مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کے سر اس غایت درجہ اہم علمی اکتشاف کا سہرا ہے جنھوں نے سب سے پہلے اس حقیر کو اپنی فاضلانہ دریافت سے فیض یابی کا موقع اپنے خط میں عطا کیا ۔ ڈاکٹر صاحب ممدوح نے تحریر فرمایا :

" حال ہی میں جامی کے ایک چھوٹے معاصر کی تحریر دیکھنے میں آئی ۔ اس نے لکھا ہے کہ اب(۹۲۵ھ) دال اور ذال کے امتیاز کا قاعدہ منسوخ ہو گیا ہے ۔ اس سے یہ نتیجہ نکلا کہ نویں صدی کے آخر تک یہ قاعدہ متداول اور اس پر عمل ہوتا تھا"۔ (راقم سطور قبلاً عرض کر چکا ہے کہ آٹھویں صدی کے نسخوں سے اس طرز املا کا باقی رہنا ثابت نہیں ہوتا ہے ۔) بعد ازاں فائق موصوف نے اپنے مقالے میں کچھ اور نکات مفصل طور پر بیان فرمائے ۔

" دال اور ذال کا یہ فرق نویں صدی کے آخر تک برتا جاتا رہا گو اس پر عمل کی سختی نویں صدی کی ابتدا سے کچھ کم ہونے لگی تھی ۔ رفتہ رفتہ دسویں صدی کے پہلے ربع سے یہ قاعدہ منسوخ ہو چکا ہے " (۲۸) ۔

مقالے میں اس مقام پر حاشیے میں پروفیسر نذیر احمد نے یہ اضافہ فرمایا ہے :

" عطاء اللہ بن محمود حسینی نے اپنے ایک قدیمی رسالے (۲۹) تکمیل الصناعۃ (تالیف قبل ۹۰۳ھ) کے مقطع (خاتمہ) پر مبنی ایک رسالہ میں جو ۹۲۵ھ میں مکمل ہوا لکھا ہے : " امادریں شہر اکثر ذالہای معجمہ را بدال مہملہ میگویندو متعارف شدہ قاعدۂ مذکور منسوخ شد ۔"(۳۰)

منقولہ اقتباس سے اس تاثر پر بھی مہر تصدیق ثبت ہوتی ہے کہ ذال معجمہ کے ترک کی تحریک الگ الگ علاقوں اور مقامات میں علحدہ

عرصے میں پھیلی اور کامیاب ہوئی ۔ المعجم مصنفہ ۶۳۰ھ سے اس تاثر کی اولین سند پیش کی جا چکی ہے ۔

دال مہملہ اور ذال اعجام کے فرق و امتیاز کے زمانی تعین کی تحقیق و تصدیق کے ساتھ ہی یہ جاننا بھی خالی از دلچسپی نہ ہو گا کہ اصل فارسی ذال آج تک چند ایک مصادر (از قسم گذشتن ' گذاشتن ' پذیرفتن) اور لغات (آذر، تذرو)-میں اپنا وجود برقرار رکھے ہوئے ہے ۔ علامہ بہار کی تصریحات کی رو سے :

و نیز چند صوت ازاصوات اوستائی است کہ در خط امروزی مانیست ولی خود آن صداها در زبان فارسی دری بوده و بعضی از آنها هنوز هم هست ' اما خط ما برای آنها شکل یا صوت معینی نداردمثل واو و یاء مجهول و «انگ» و ذال معجمہ ۰ ۰ ۰ ۳۱

اغلب یہی ہے کہ اس ذال کا فارسی الفاظ کے معرب روپوں کی ذال معجمہ (جیسے آمد/آمذ ' آیذ) سے کوئی تعلق نہیں ہے اور اس کی موجودگی کی وجہ ایرانی زبان اور تحریر سے اس کا قدیمی رشتہ ہے ۔

ذال معجمہ اور دال مہملہ کے املائی فرق کے خاتمے کے ابتدائی عرصے سے متعلقہ معروضات میں ہم نے حاشیے میں اشارہ کیا ہے کہ علامہ قزوینی کتاب المعجم کے بیان کردہ شہروں میں اس امتیاز کی اشاعت کے ہی قایل نہ تھے ۔ انھوں نے جہاں گشا کے قدیم ترین مخطوطہ موخہ ۶۸۹ھ کو ملاحظہ کر کے یہ رائے قائم کی تھی کہ سارے ایرانی علاقوں میں ذال معجمہ کو اختیار ہی نہیں کیا گیا تھا اور یہ کہ صاحب المعجم نے جن علاقوں کا نام لیا وہاں یہ فرق سرے سے موجود نہ تھا :

" باوجود توغل این نسخه درقدم (سنه ۶۸۹) ذالهای فارسی را که در اغلب نسخ معاصره ومتاخره از این تاریخ از جهانگشای وغیر آن الی حدود سنه ۸۰۰ هجری همه جا ذال با نقطه مسطور است در این نسخه غالباً (باستثای قلیلی مثل جذا و کوذک و پذر ونیافرید و نحو ذلک) ذال بی نقطه مطابق تلفظ کنونی ایران نوشته شده است ' واز اینجا

میتوان استنباط نمود که معجم خواندن و نوشتن ذالهای فارسی در جمیع بلاد فارسی زبان تعمیم نداشته است و ظاهراً این نسخه در یکی از نواحی نوشته شده که حتی در آن عصر نیز غالب ذالهای معجمه فارسی رامانند کنون دال مهمله میخوانده ومی نوشته اند و مؤید این احتمال یعنی اینکه اغجام ذال فارسی در آن عصر در جمیع نواحی فارسی زبان تعمیم نداشته آنست که شمس الدین محمد ابن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم که در حدود ۶۳۰ھ تالیف شده گوید ---" (۳۲) -

دراصل علامہ قزوینی نے محولہ ملاحظات میں ذال اور دال کے قاعدے کے ترک پرکوئی بحث نہیں فرمائی بلکہ شمس رازی کے قول کا یہ مطلب اخذ فرمایا ہے - مصنف ''المعجم'' کا منشاء یہ بھی ہو سکتا تھا کہ بقول قزوینی ان مقامات میں دال/ذال والا اصول پہنچا ہی نہیں ' لیکن دوسری طرف کتاب کے ہم عصر کئی ایک خطی نسخوں میں یہ پورے التزام سے برتا ہی نہیں گیا۔ اس لئے اغلب تو یہی ہے کہ صاحب "المعجم" کا مطلب اس فرق کے رایج الوقت املا کے ختم ہوتے جانے سے تھا نہ کہ ان علاقوں میں سرے سے پائے ہی نہ جانے سے۔ ساتویں صدی ہجری کے آغاز سے لے کر خاتمہ تک کے نسخوں میں اس امتیاز کے تدریجاً کم ہوتے جانے سے یہی ظاہر ہوتا ہے کہ سب علاقوں میں یہ طرز پھیلا ہوا تھا۔ کتابت کی دوسری خصوصیتیں باور کراتی ہیں کہ عربی سے مستعار اس رسم الخط کے مشترکہ عناصر میں بتدریج افزوں تر ہونے والی تبدیلیاں تھوڑے بہت زمانی فرق کے ساتھ ملک گیر اشاعت پاتی تھیں اور اس میں چنداں تعجب کا محل نہیں - چنانچہ مثلاً ذال معجمہ اور دال مہملہ کے امتیاز نیز اس کے ترک کے رجحانات یک وقت زمانی فصل کے بھی حامل تھے اور مکانی فرق کے بھی -

دونوں میں سے کسی ایک فرق کو صرف نظر کر دینے یا کسی ایک پر بحث و نظر کا کلیہ دار و مدار رکھنے کے ہی نتیجے میں اشکال پیدا ہوتا

ہے جو واقعاتی بہت کم اور بڑی حد تک نظریاتی ہوا کرتا ہے۔ زمانی فصل اور مکانی فرق کے امکانات و اثرات کو ذہن نشین رکھا جائے تو ایک واضح نتیجے تک پہنچنا بالکل آسان اور حقایق کے قریب تر ہو جاتا ہے۔ اصل میں کسی ایک کی نظر اندازی لازمی نتیجہ ہے اس عدم اعتناء کا جو قدیم مصنفین کی مکانی وابستگیوں کی دریافت و تدقیق کے تئیں ہمارے تحقیقاتی مزاج ومنہاج کا طویل عرصے سے خاصہ رہا ہے ۔ شخصیات اور تصانیف کے زمانہ ہائے وجود و تخلیق کے تعین کی طرح ایسے خالصتہ تکنیکی امور کی حد تک مکانی تعین ایک ناگزیر امر ہے جس پر عدم توجہی کے سبب اس نوع کے فنی پہلوؤں میں بحث ونظر کا انحصار و ارتکاز لازماً فانی توجہات پر ہو جاتا ہے اور یہیں سے نظری اور تشخیصی اشکال کی ابتدا ہوتی ہے ۔

اس مقطع میں آ پڑی ہے سخن گستراند بات قسم کے جملہ معترضہ کے بعد راقم اپنی حقیر تلاش و تدقیق کے نفس موضوع یعنی ''کیمبائرِ سعادت'' کے مخطوطۂ بانکی پور کی حقیقت و اصلیت کے تعین کی جانب رجوع کرتا ہے ۔

معاصر افاضل کے افادات عالیہ

غزالی کے قریب ترین عرصے یعنی پانچویں/چھٹی صدیوں میں فارسی املا کے جو نمایاں اور اہم عناصر رہے وہ زیر مطالعہ نسخہ خدا بخش میر سرے سے مفقود بلکہ معدوم ہیں ۔ ذال اور دال کی روایتی تفریق ہی نہیں قریب قریب ساری ایسی خصوصیات اس میں بالکلیہ موجود نہیں جو چند بعد کی صدیوں تک رایج رہیں۔ نتیجۃً پورے اعتماد سے عرض کیا جا سکتا ہے کہ اس مخطوطے کو عہد غزالی کے خط اور املا سے مطلقاً کوئی نسبت نہیں ہے ۔ خاکسار کا یہ بھی اندازہ ہے کہ فارسی رسم الخط کی روایتی خصوصیتوں کی عدم موجودگی اور تبدیل شدہ املاء کے اثرات کی رو سے اس قلمی نسخے کو آٹھویں صدی سے زیادہ قدیم نہیں قرار دیا جا سکتا ۔

اس بارے میں بین الاقوامی سطح پر معزز و محترم علمائے ایرانیات کے گراں مایہ و گراں قدر خطوط سے استناد کی احتیاج یقیناً ہے جن سے راقم نے اکتسابِ ہنر کی سعادت حاصل کی ہے ۔ جس کیلئے راقم ممنون ہے ۔

اولاً دوران مطالعہ پٹنہ میں ہی قیام فرما دو نامور بزرگ محققوں کے افادات ملاحظہ فرمائے جائیں یعنی قاضی عبدالودود صاحب اور پروفیسر سید حسن صاحب ناظم اعلیٰ ادارۂ تحقیقات عربی و فارسی کہ دونوں حضرات نے ''کیمیائے سعادت'' کے متعلقہ نسخے کو بطور خاص ایک سے زاید بار ملاحظہ فرمایا اور دیگر قلیم مخطوطات سے اس کے تقابلی تجزیے کی زحمت بھی فرمائی۔

قاضی عبد الودود نے اپنے اولین خط مورخہ ۳۰ جنوری ۱۹۶۲ء میں یہ ارشاد کرتے ہوئے کہ "کیمیائے سعادت کے اس نسخے کو جس کے بارے میں آپ نے دریافت کیا ہے میں نے پھر دیکھا'' تحریر فرمایا کہ ''ایک امر اس کے باور کرنے سے مانع ہے کہ کتاب اس عہد کی لکھی ہوئی ہے۔ اور وہ یہ کہ بود، نمود، شاد، شد وغیرہ سے الفاظ اس میں دال بے نقطہ سے ہیں حالانکہ عہد غزالی میں بلکہ اس سے آگے تک بھی ذال نقطہ دار سے لکھے جاتے ہیں"۔ دوسرے مکتوب میں آپ نے مضمع فرمایا: ''میں نے کیمیائے سعادت کے اس نسخے کو دوبارہ دیکھا۔ کاغذ کے بارے میں میں اتنا علم نہیں رکھتا کہ یہ کہہ سکوں کس زمانے کا ہے۔ لیکن اس میں باد، بود، شد، شاد وغیرہ کی قبیل کے الفاظ میں دال پر نقطہ نہیں اور غزالی کے زمانے میں دال نہیں ذال لکھتے تھے اور جیسا قروینی کا خیال ہے نظر بظاہر تلفظ بھی اسی طرح کیا کرتے تھے''۔ احتیاطاً مزید معاینہ و مقابلہ کی گزارش پر قاضی عبد الودود نے اسے غیر ضروری قرار دیا۔ (مکتوب سوم)۔

مخدومی پروفیسر سید حسن صاحب نے بھی گہری نظر سے ملاحظہ کر کے اس کی تفصیل اپنے خط میں فرمائی اور یہ نتیجہ اخذ فرمایا کہ: یہ مخطوطہ کسی طرح مصنف کے ہاتھ کا لکھا ہوا نہیں ہے کیوں کہ اس کا انداز تحریر اس امر کی شہادت نہیں دیتا۔ یہ مخطوطہ میرے خیال کے مطابق نویں صدی ہجری کا لکھا ہوا ہے۔ اگر خود مولف کے ید مبارک کا لکھا ہوتا تو اس کا انداز جداگانہ ہوتا۔ سب سے بڑا ثبوت یہ ہے کہ اس میں ذال فارسی کا کہیں وجود نہیں اگر مخطوطہ قدیم ہوتا تو یہ بات

لازمی ہوتی۔ میں نے ساتویں صدی ہجری کے ایک مخطوطہ سے اس کا مقابلہ کر کے دیکھا تو یہ فرق نمایاں ہو گیا۔ نویں صدی ہجری کے مخطوطے سے بھی مقابلہ کیا تو مشابہت نظر آئی " راقم کا التماس تھا کہ ممدوح ایک بار مزید اس نسخے پر نگاہ فرماتے لیکن آپ کا ارشاد تھا کہ دو مرتبہ بڑی خصوصیت سے آپ نے اس کو ملاحظہ فرما لیا تھا۔ (مکتوب دوم)

اوز اب ہندوستان سے لے کر انگلستان تک کے اکابر ماہرین فن کے ملاحظات کے اہم اہم اجزاء اقتباس کیے جاتے ہیں جن کی خدمات اقدس میں مخطوطے کی تصاویر حاضر کر کے ان کے فرمودات کو مشعل راہ بنایا گیا ۔ ان بزرگ محققوں میں اساتذۂ جامعات کے علاوہ ایران اور ترکی کے علماء و فضلا اور فارسی مخطوطات کے پارکھ مستشرق حضرات شامل ہیں ۔

پروفیسر نذیر احمد صاحب نے گرامی نامہ مورخہ ۲۷ نومبر ۱۹۶۲ء میں اس مخطوطے پر ۵۰۷ھ اور ۶۶۸ھ نیز ۸۵۸ھ کے نسخوں کی روشنی میں پائے گئے فارسی کتابت کہ ارتقاء پذیر عناصر کے حوالے سے یہ تبصرہ فرمایا : ان میں سے ایک بھی خصوصیت ' کیمیائے سعادت ' نسخہ بانکی پور میں موجود نہیں ہے ۔ نسخۂ بانکی پور دسویں صدی کے اوسط سے لے کر گیارہویں صدی کے اوایل کے درمیان کا ہو گا اس سے قبل کا نہیں ہو سکتا۔ اگر بہت کچھ حجتی کی جائے تو اوایل دسویں صدی تک لایا جا سکتا ہے '' ازاں بعد اپنے مقالے میں ڈاکٹر صاحب نے مخطوطہ بانکی پور کے تذکرے کے ساتھ یہ تاثر سپرد قلم فرمایا :

" حال ہی میں '' کیمیای سعادت '' کے نسخہ بانکی پور کے عکس کے دیکھنے کا اتفاق ہوا، اس کے متعلق دعوی کیا گیا ہے ہے کہ وہ امام غزالی کے ہاتھ کا مخطوط ہے ' لیکن اس عکس کے بغور مطالعہ کے بعد یہ بات معلوم ہوئی کہ نسخہ اوائل یا زدہم (صدی) ہجری یا اواخر دہم (صدی) ہجری سے قبل کا نہیں ہو سکتا، اس بنا پر کہ اس میں دال اور ذال کا وہ فرق جو قدیم نسخوں کا املائی خاصا تھا، ایک جگہ بھی برقرار نہیں رکھا جا سکا ہے۔ یہی حال دوسری قدیم املائی خصوصیات کا ہے۔ ایسی حالت میں اس کو پانچویں صدی ہجری یعنی

امام غزالی کی حیات کا سمجھنا حقیقت کے سراسر خلاف ہے۔ گویا طرز املا سے ناشناسائی کی بناء پر پانچسو سال کے قدیم زمانی کا دھوکا ہو سکتا ہے۔(۳۲)

پروفیسر اے جے آربری نے ازرہ لطف وعنایت مفصل طور پر مستفید کرتے ہوئے نوازش نامہ مورخہ ۲۵ مارچ ۱۹۶۳ء میں ارشاد کیا :

" My impression is that the attribution of parts of the Ms. to Ghazali himself is mistaken ".

راقم کے استفاد پر خایق مستشرق مکتوب مورخہ ۱۹ اپریل ۱۹۶۳ء میں اپنے عکسی تذکرہ نسخ سے مزید تصریحات کے علاوہ ایک اور مخطوطے کے حوالے سے وضاحت کرتے ہوئے فرمایا :

"I would not be willing at the present time to estimate the date of the Bankipore Ms. more precisely than later than 650 A.H. "

جناب جی میریڈیتھ اوومینس سربراہ شعبہ مطوعات و مخطوطات شرقیہ برٹش میوزیم (حال برٹش لایبریری) نے نسخے کی تصویروں پر اظہار تاثر کرتے ہوئے تلطف نامہ مورخہ ۱۱ جنوری ۱۹۶۳ء میں ارشاد کیا :

" To my mind it looks as if it is more likely to be of the VIII/ XIV Century. I doubt whether could be as early as the beginning of the XIIth Century, judging by the writing. My assessment of the date would be XIVth Centrury A.D. "

خاکسار کے اصرار پر فاضل ہنر شناس نے اپنی تفصیلی رائے سے ایک بار مزید سرفراز فرمایا (مکتوب مورخہ ۱۵ جولائی ۱۹۶۳ء) ۔

پروفیسر احمد آتش ناظم اعلی ادارہ شرقیات جامعہ استانبول کے وقیع و موقر اظہارات کی رو سے نسخہ بانکی پور کے اولین اوراق کا قلم نویں اور دسویں صدی کے خطۂ شیراز کے متداول طرز کتابت سے مطابقت رکھتا ہے (مکتوب مورخہ ۲۷ جون ۱۹۶۴ء) :

"The attribution that Part of the said manuscript is in Imam's handwriting seems impossible to me. The handwriting looks more like that of a calligraphist than of a scholar ".

شادروان استاد مجتبی مینوی کا بھی فرمودہ باعتبار نتایج کسی طرح مختلف نہیں ہے ' ملاحظہ ہو نامہ التفات مورخہ ۷ مارچ ۱۹۶۵ء :

" Pages 61 and 62 cannot possibly be the handwriting of Al-Ghazali. They are penned, most probably by a professional calligrapher and copyist of the 8th Century of Hijra, i.e. some two hundred years after the death of the Imam. This is merely from the style of writing I can observe in the photographs ".

پروفیسر جی-ایم-وکنس (G.M.Wickens) سابق صدر شعبہ اسلامی مطالعات جامعہ ٹارنٹو کا یہ تاثر رہا ہے کہ چند امور کی بناء پر غزالی کے خود نوشت نسخے کا اتنا طویل عرصہ باقی رہجانا ایک مشتبہ امر ہے۔ ہم دانش گاہ مذکور کے اسی شعبے کے استاد اور ایک اور ثقہ و معتبر مستشرق ڈاکٹر آر ایم-سیوری (حلیہ متعینہ ٹرینٹی کالج ٹارنٹو) کے ممنون ہیں کہ ڈاکٹر سیوری نے پروفیسر جی-ایم-وکنس کی رائے عالی سے مستفید فرمایا۔ پروفیسر سیوری نے اپنے نامہ ۳۵ میں یہ ارشاد کیا :

ProfessorWickens is inclined to doubt that the manuscript is an autograph of the author. He says that it is commonly accepted that Al-Ghazall dictated virtually everything.

ڈاکٹر آر ۔ ایم ۔ سیوری کے بقول مستشرق ممدوح پروفیسر وکنس کا فرمانا رہا ہے کہ :

Kimiya-yi sa'adat is a very popular work, and it is axiomatic that popular works do not srvive–Precisely because they are popular and consequently fall to pieces quickly as the result of much handiling.

An obvious example is the " Gulistan " of Sa'adi, of which no early Mss. exist.

اس کے بعد جب چند اوراق کی تصویریں پروفیسر وکنس کے ملاحظات کے لئے ارسال کی گئیں تو فاضل موصوف نے عنایت نامہ مورخہ ۳ نومبر ۱۹۶۴ء میں حتمی مشاہدے کے طور پر صرف اسی فرمودے پر اکتفا کیا :

I regret that I feel unable to add anything to earlier comments I have made.

مرحوم و مغفور ڈاکٹر محمد عبداللہ چغتائی کے خیالات بھی جو انھوں نے مخطوطے کے عکسی اوراق کہ ملاحظہ فرما کر راقم کو تحریر فرمائے باعتبار نتایج مجموعی تاثر سے چنداں مختلف نہیں ہیں جیسا کہ چغتائی صاحب کے خطوط سے بخوبی ظاہر ہے ۔

امید کی جا سکتی ہے کہ عہد حاضر کے مردم ثقاۃ کے ماہرانہ تبصرے ان اہل الرائے علماء کی جانب خاص سے مخطوطہ بانکی پور کی حقیقت و اصلیت کو مستقلاً طے کرنے کے لئے کافی و شافی ثابت ہو سکیں گے ۔

حواشی

۱۔ مولوی عبدالمقتدر خان : خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری کے عربی فارسی مخطوطات کا کیٹلاگ ۔ ملاحظہ ہو جلد ۱۶ ص ۶ کے محولہ بالا اور دیگر متعلقہ اندراجات

۲ ۔ میر زاھد عہد اورنگ زیب میں ہی گزرے ہیں، تذکروں کی رو سے اپنے وقتوں میں علوم معقولات کے معروف محقق ہوئے ہیں۔

۳ ۔ پروفیسر جلال ھمائی : " غزالی نامہ " تہران ۱۳۱۸ش ص ۲۸۸ جن کے مؤید صاحبِ '' سبک شناسی '' ملک الشعراء بہار اور مصحح '' کیمیائے سعادت '' استاد احمد آرام ہیں ۔ تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو راقم کا مقالہ مندرجہ " معارف مئی ۱۹۶۲ء بعنوان "کیمیائے سعادت کا ادبی مقام و مرتبہ ص ۳۸۸۔

۴ ۔ خاکسار کے معلم اول اور دانش‌مند فقید ڈاکٹر محمد عبد المنان سابق ریڈر شعبہ فارسی جامعہ عثمانیہ، نیز حیدرآباد کے متعدد افاضل مثالاً

پروفیسر زقاری سید کلیم اللہ حسینی و غلام دستگیر رشید اور سید مبارزالدین رفعت صاحبان نیز ڈاکٹر رضیہ اکبر حسن و شریف النساء بیگم ڈاکٹر محمد نظام الدین مرحوم و مغفور کے نہایت درجہ عزیز و ارشد شاگرد رہ چکے ہیں

۵ - میرزا محمد بن عبدالوہاب قزوینی : مقدمۂ مصحح '' تاریخ جہاں گشای" جوینی ، : ج ۱ ص صد حاشیہ ۲ -

۶ - (ا) براون اور قزوینی کی مصححہ قدیم فارسی تصانیف کے مقدمات جو قزوینی نے تحریر کئے خصوصاً جوینی کی '' تاریخ جہاں گشا '' کا مقدمۂ قزوینی جس کا مقام و مرتبہ زیر مطالعہ مبحث کے خاص حوالے سے ہی نہیں بلکہ مستقل بالذات طور پر اعلی درجے کے تحقیقی شہ پاروں کے برابر ہے -

(ب) ملک الشعرا میرزا محمد تقی بہار کی '' سبک شناسی '' کی مجلدات مطبوعہ ۱۳۳۷ کے من جملہ تیسری جلد کا باب " گفتار سوم :

(ج) ڈاکٹر عبد الستار صدیقی کا مقالہ " ذال معجمہ فارسی میں" مطبوعہ " ارمغان علمی پروفیسر محمد شفیع " لاہور ۱۹۵۵ء -

(د) ڈاکٹر نذیر احمد کا مقالہ مشمولہ '' نقوش '' مارچ ۱۹۶۳ء -

(ھ) پروفیسر سید عبداللہ کا مقالہ مندرجہ '' نذر رحمن '' لاہور -

ان تمام فایق معاصرین کے مکاتیب گرامی جنھیں اس مخطوطے پر فاضلانہ اظہار تاثر کے لئے زحمت دی گئی میرے پاس موجود ہیں علی الخصوص ملاحظہ ہوں مکتوبات پروفیسر آربری، ڈاکٹر نذیر احمد۔

بہت سے پرانے قلمی نسخوں کی تصویریں اور عکسی نقول جو

(الف) قدیمی مخطوطات کے براؤن اور قزوینی کے مرتب و مہذب ایڈیشنوں میں

(ب) آربری کے مصور مجموعۂ مخطوطات عربی و فارسی مخزونہ انڈیا آفس میں

(ج) ڈاکٹر سید محمد عبداللہ کے '' نذر رحمن '' والے مقالے کے ساتھ

(د) '' کیمیائے سعادت '' کے احمد آرام ایڈیشن میں

شریک اشاعت کی گئی ہیں ۔ علاوہ ازیں :

(ہ) ایران کے کتاب خانہ مجلس شورائے ملی تہران میں "کیمیائے سعادت" کے قدیم ترین محفوظ نسخے مورخہ ۶۸۴ھ کی تصویریں جو احمد آرام ایڈیشن کے ناشر آقائے صبوحی نے مرحمت کیں ۔ "کیمیائے سعادت" کے مخطوطات کی راقم کی مرتبہ فہرس میں یہ سب سے بعد میں واقع ہوا ہے ۔ کتاب کے سب سے اولین دو نسخے (Chester Beatty) ذخیرے اور پشاور یونیورسٹی میں موجود ہیں جو بالترتیب پروفیسر آربری اور ڈاکٹر عبداللہ چغتائی مرحومین کے ارشادات کے مطابق قریب ۶۰۰ھ اور ۶۰۲ھ کے کتابت کئے ہوئے ہیں ۔ ان اطلاعات کی تفصیل متعلقہ عنایت ناموں میں ملاحظہ کی جائے ۔

۷ ۔ جلال ہمائی : تاریخ ادبیات ایران جلد اول و دوم تہران ۱۳۴۰ش۔ باب " تاریخ خط عربی "جزو" تحریک و اعجام در خط عربی" ص ۵۳۰۔

۸ ۔ قزوینی : دیباچہ جہاں گشا ص فخ حاشیہ ۱۔

۹ ۔ ڈاکٹر عبدالستار صدیقی : '' ذال معجمہ فارسی میں '' مطبوعہ '' ارمغان علمی مولوی محمد شفیع '' لاہور ۱۹۵۵ء ۔ بعد کی تحقیق و تدقیق کے لیے ملاحظہ ہو :

(الف) مولوی سلیم جعفر '' فارسی میں ذال معجمہ '' مطبوعہ '' نیا دور '' کراچی شمارہ ۷، ۸، ۱۹۵۶ء ۔

(ب) ڈاکٹر شوکت سبزواری : '' ذال معجمہ فارسی میں '' در '' غالب : فکروفن '' کراچی ۱۹۶۱ء ۔

(ج) سید قدرت نقوی : '' غالب اور ذال معجم '' در '' صحیفہ '' لاہور ، غالب نمبر ۱ ۔ جنوری ۱۹۶۹ء ۔

ڈاکٹر عبدالستار صدیقی کی تحقیقات فایقہ سے اکتساب کافی محسوس ہوتا ہے ۔ دیگر افاضل کی ہم موضوع علمی تحقیق سے مزید حوالے بے جا تکرار کا باعث ہوں گے کیونکہ ایران باستان کی زبان و تحریر میں ذال کی موجودگی پر تفحص ان حقیر معروضات کی حد تک مقصود بالذات نہیں

ہے ۔ زیر حوالہ تینوں مقالات کا نفس گفتگو ایران قدیم میں ذال معجمہ کے دریافت طلب اور قابل بحث نکات ہیں ۔

۱۰ ۔ ارمغان علمی ص ۱۵۵/۱۵۶

۱۱ ۔ ایضاً ص ۱۵۶/۱۵۷

۱۲ ۔ قزوینی : دیباچہ جہان گشا ص فط/ص

۱۳ ۔ ارمغان علمی ص ۱۵۲

۱۴ ۔ ایضاً ص ۱۵۳

۱۵ ۔ شمس رازی : کتاب " المعجم " قزوینی ایڈیشن ص ۱۹۲ بحوالہ مقدمہ '' جہان گشا '' ص فط ۔

۱۶ ۔ علامہ قزوینی کا کہنا ہے کہ اسی بیان سے ثابت ہے کہ ان علاقوں میں یہ قاعدہ رائج ہی نہیں ہوا ۔ یہ علاحدہ مبحث ہے اور آگے اس پر عرض کیا گیا ہے ۔

۱۷ ۔ علامہ قزوینی کا فرمانا تھا کہ : از حدود قرن ہشتم ہجری ببعد بجہات نامعلوم بتدریج این تمیز از میانہ برداشتہ شد ۔ قزوینی نے المعجم کی روایت سے یہ ایک اور ہی نتیجہ نکالا تھا اور ان کی یہ رائے اسی کے تابع تھی ۔ اس حوالے سے بھی معروضات آگے علاحدہ پیش ہیں ۔

۱۸ ۔ انڈیا آفس کے کتب خانے میں مخزونہ نسخوں کا مصور تذکرہ ' لندن ۱۹۳۹ء ۔

Al-Surabadi (Fl 460-1068) : Tafsir Al-Quran, Fol 75B D Rabi II 523

پلیٹ ۲۵ میں صرف ذال معجمہ ہی نہیں قدیم فارسی مخطوطات کے بہت سے نمایاں عناصر موجود ہیں چنانچہ فایق صاحب تذکرہ کے متعلقہ نوٹ کے الفاظ میں :

" The orthography exhibits all the archaic characteristics of old Persian manuscripts ".

۲۰ ۔ سنائی کی مثنوی حدیقہ اور یہ بھی قدیم طرز کے عمدہ نسخ کا اعلی نمونہ ہے ۔

۲۱ ۔ رومی کے فرزند سلطان ولد کا "ابتدا نامہ" ساتویں/آٹھویں صدیوں کے اتصال کے وقت کی کتابت کی تغیر پذیر خصوصیات کا حامل ہے جن میں من جملہ ذال معجمہ کی علم موجودگی صاف مترشح ہے ۔

۲۲ ۔ یہ وہی علاقے ہیں جہاں ساتویں صدی کی پہلی چوتھائی میں المعجم کے بیان کے بموجب معجمہ و مہملہ والا قاعدہ نہیں ہوا کرتا تھا از قسم ماوراالنہر اور بلخ و غزنین ۔

۲۳ ۔ قزوینی : مقدمہ جہاں گشا ص فح حاشیہ نمبر ۱

۲۴ ۔ تہران کے کتاب خانہ مجلس شورای ملی کا مخطوطہ جس کے چند اوراق کی فوٹو کاپیاں راقم کو ''کیمیائے سعادت'' کے ناشر آقای صبوحی نے عنایت خاص سے ارسال فرمائیں ۔

۲۵ ۔ ڈاکٹر سید عبداللہ : خط کی کہانی مخطوطات کی زبانی'' مقالہ ''نذر رحمن'' لاہور ۱۹۶۶ء ۔ متن مقالہ میں محولہ بالا تختیوں پر فاضل سید عبداللہ کے اجمالی ملاحظات بھی لائق استفاضہ ہے ۔

۲۶ ۔ جلال ہمائی : تاریخ ادبیات ایران باب '' تاریخ خط عربی '' ص ۵۳۲ ۔

۲۷ ۔ ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ '' نقوش '' مارچ ۱۹۶۳ء بعنوان '' تحقیق و تصحیح متن کے مسایل '' ص ۱۳ ۔

۲۷ ۔ ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ'' نقوش '' مارچ ۱۹۶۳ء بحوالۂ گذشتہ ۔

۲۹ ۔ اس کا قلمی نسخہ پروفیسر سید مسعود حسن رضوی ادیب مغفور کے ذاتی کتب خانے میں ہے ۔

۳۰ ۔ ڈاکٹر نذیر احمد : محولہ مقالہ حاشیہ ۱۲ ۔

۳۱ ۔ بہار : " سبک شناسی" جلد ۱ گفتار پنجم ، ذیلی سرخی " مخرج ہائے حروف" ص ۱۹۳ ۔

۳۲ ۔ قزوینی : دیباچہ جوینی ص فح/فط ۔

۳۳ ۔ فایق محقق نے غالب اور ذال معجمہ کی بحث پر مقالہ

کا ایک خط میں حوالہ دیا تھا لیکن تلاش بسیار کے باوجود حاصل نہ ہو سکا ۔ البتہ بعد میں ایک اور تحقیقی تحریر نظر سے گزری، ملاحظہ ہو :

" حافظ اور ذال فارسی " در " نقوش " لاہور دسمبر ۱۹۶۶ء ۔

۳۴ ۔ ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ " نقوش " محولہ گذشتہ ص ۱۴ ۔

۳۵ ۔ پروفیسر آر ۔ ایم ۔ سیوری : (Dr. Roger M. Savory)

نوازش نامہ مورخہ ۱۸ مارچ ۱۹۶۳ء ۔

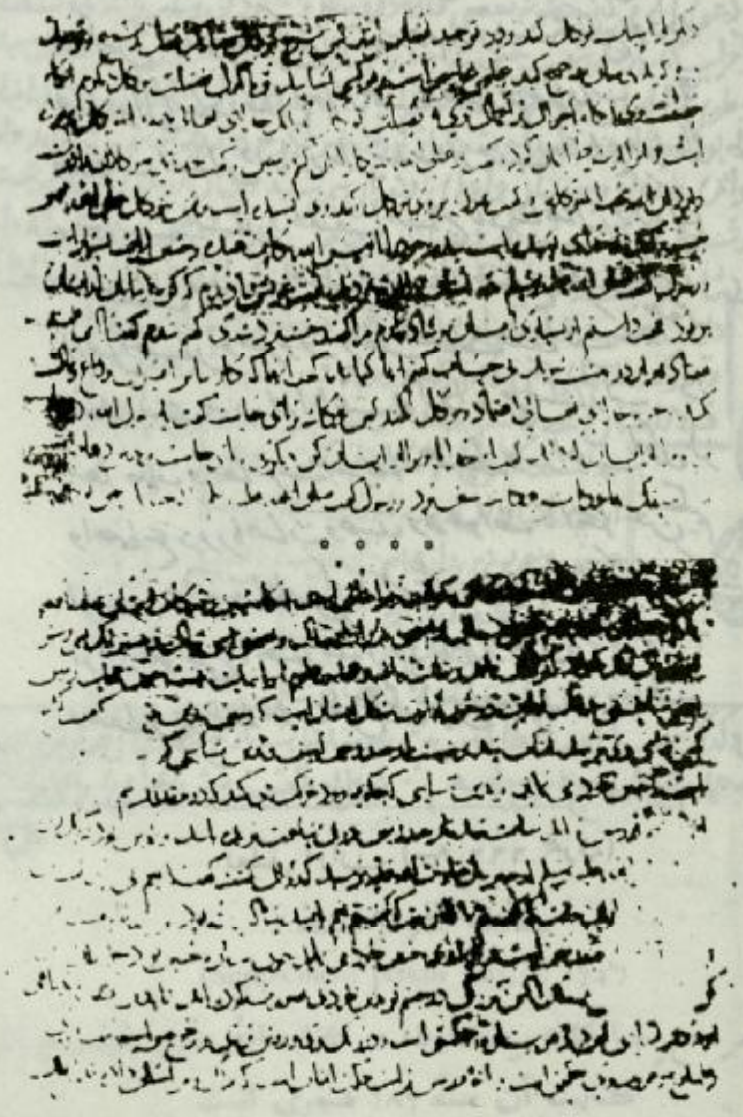

کیمیائے سعادت کا نسخہ بانکی پور ۔ جسے بخط غزالی بتایا جاتا ہے

میان دو تن نتواند بود پس صدیق حقیقی بعدد بسیار نبود
ولیکن حسن عشرتی و کرم لقایی که با او باستحقاق استعمال
افتد با بسیار کسان بی استحقاق استعمال باید کرد بجهت طلب
فضیلت چه مردم خیر فاضل در معاشرت معارف خود مسلک
معاشرت اصدقا سپرد و التماس صداقت حقیقی کند از
همه کس و ارسطو گفته است مردم بدوست محتاج بود در
همه احوال اما در حال رخا از جهت احتیاج ملاقات و
معاونت ایشان و اما در حال شدت از جهت احتیاج بمواساة
و موانست ایشان و بحقیقت احتیاج پادشاهان بزرگ
بمستحقان تربیت و اصطناع مانند احتیاج درویشان بود
با اهل احسان و معروف و طلب فضیلت صداقت که در نفوس
مفطورست مردمانرا باعث می گرداند بر مشارکت در
معاملات و معاشرت بعشرتهاء جمیله و مداعبت با یکدیگر
و اجتماع در ریاضات و صید و دعوات تا اینجا سخن حکیم
است و انسقراطیس گوید من عجب می دارم از کسانی که
اولاد خویش را اخبار ملوک و وقایع ایشان و ذکر حروب
و ضغاین و انتقامات خلق از یکدیگر می آموزند و در خاطر

تعلیق ایران (سنه ۶۶۶ هجری)

(اخلاق ناصری)

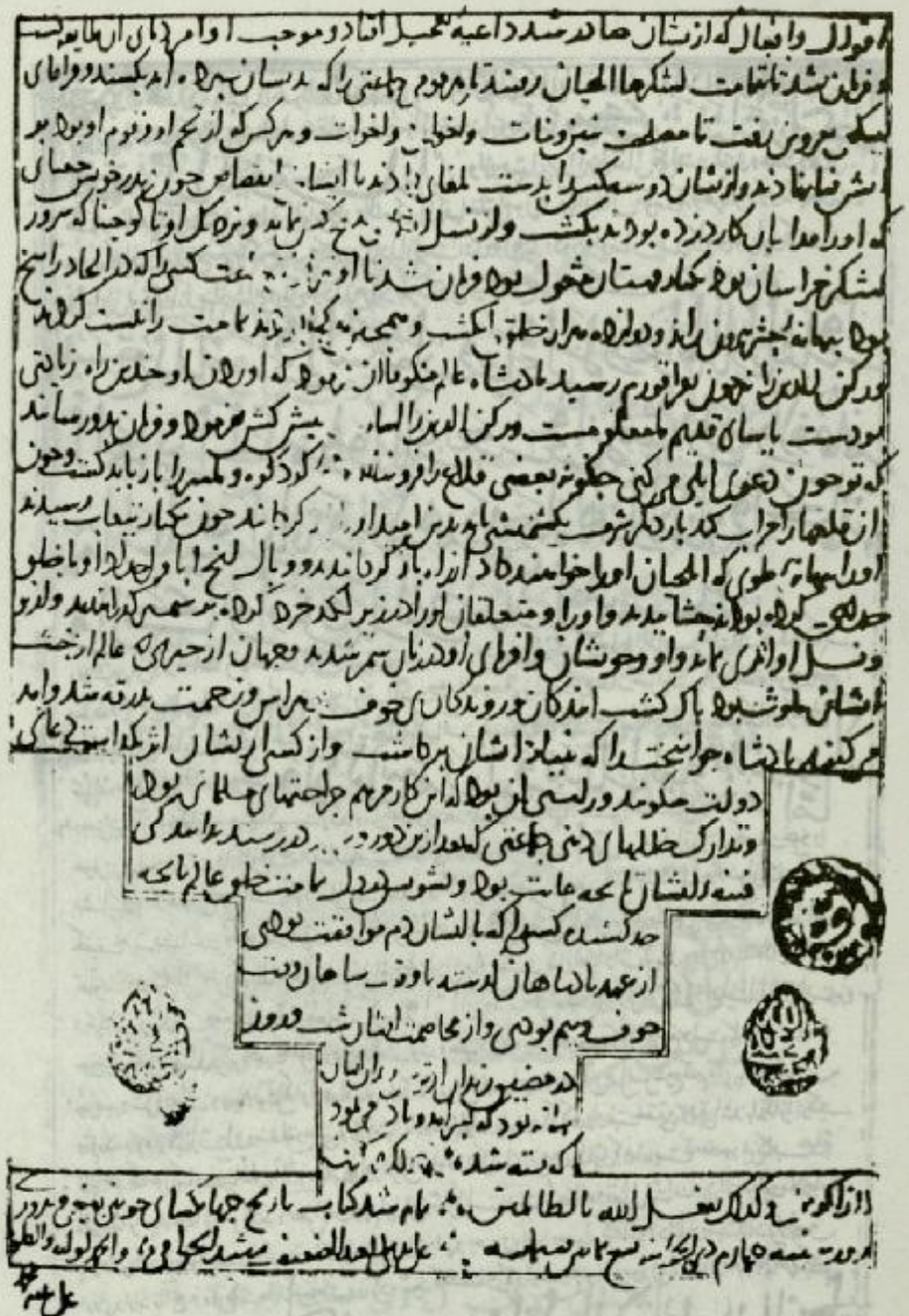

صفحهٔ آخر از نسخهٔ آ

(Supplément persan 205, f. 174b)

که اقدم نسخ جهانگشای منحفوظه در کتابخانهٔ ملّی پاریس و تاریخ کتابت آن سنهٔ ۶۸۹ هجری است

نسخه خطی کیمیای سعادت در کتابخانه مجلس - تهران

چند بی دست بشاخی دگر — کاهرا دولت ازین بیشتر
جملهٔ عالم تو گرفتی رواست — چون نگذاری طلبیدن چراست
حرص بهل کوره طاعت زند — گردن حرص تو قناعت زند
مرکز این خانهٔ پیروزه رنگ — بر تو فراخست و بر اندیشه تنگ
یا مکن اندیشه بجنگ آورش — یا بیک اندیشه بتنگ آورش
معرفتی در گل آدم نماند — اهل دلی در همه عالم نماند
در دو هنر نامهٔ این نه دبیر — نیست یکی صورت معنی پذیر
دوستی از دشمن معنی مجوی — آب حیات از دم افعی مجوی
دشمن دانا که غم جان بود — بهتر از آن دوست که نادان بود

داستان کودک مجروح

کودکی از جملهٔ آزادگان — رفت برون با دو سه همزادگان
پایش از آن پویه در آمد ز دست — مهر دل و مهرهٔ پایش شکست
شد نفس لیک دو سه همسال او — تنگتر از حادثهٔ حال او

اطفر فدا

تعلیق ایران (۷ ویں صدی هجری)
(مخزن اسرار نظامی)

قاضی عبد الودود کے مکاتیب کا عکس

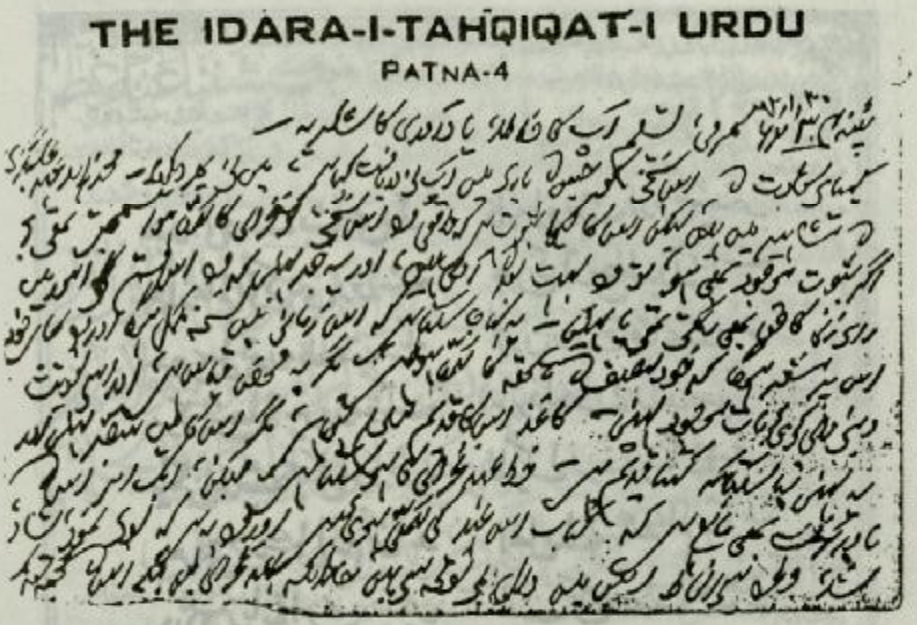
THE IDARA-I-TAHQIQAT-I URDU
PATNA-4

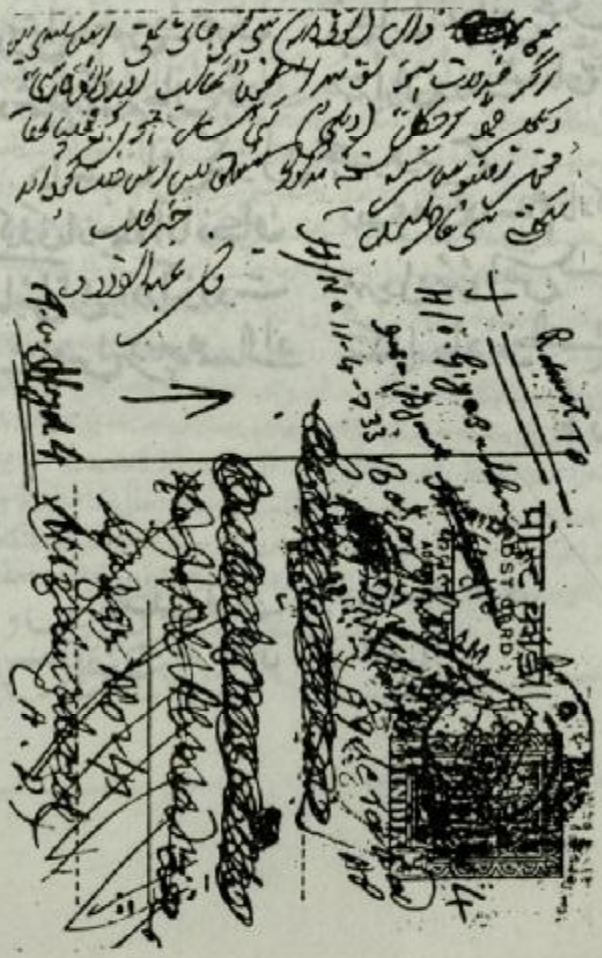

[illegible]

شفقت مکرم — میں نے آپ کے سوال کا جواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [redacted] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مخلص

قاضی عبد الودود

پٹنہ

۱۱ جولائی [illegible]ء

مخدومی و مکرمی! آپ کا خط ملا۔ کیمیائے سعادت کا نسخہ
پٹنہ کو بہت زمانہ ہوا میں نے دیکھا تھا اور اسی نتیجے پر پہنچا تھا کہ
یہ [illegible] کی کتابوں کی [illegible] کوئی [illegible]
ہو گیا۔ آپ کا [illegible] میں [illegible] میں نے اس کی جانچ [illegible] دیکھا
اور اسی نتیجے پر پہنچا۔ [illegible] کی [illegible]
گی۔ خدا بخش خان کو کتابوں سے محبت تھی لیکن [illegible] اور علم
یا تحقیق النظر [illegible] تھے [illegible] میں [illegible] کہ [illegible] کیمیائے
سعادت کا ترجمہ [illegible] کاتب کا [illegible] قرار دیا [illegible]
[illegible]
[illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] آپ [illegible] کیوں [illegible] تو ٹھیک ہے؟

مخلص

[illegible]

پروفیسر آربری کے خطوط کا عکس

Pembroke College,
Cambridge.
12 June 1962.

Dear Mr Aziz,

I had intended to answer your enquiry before this, but I was obliged to go abroad for a short time. Without examining the Bankipore MS personally, I am reluctant to give a definite opinion. But there is no doubt that the statement on the ذال معجمہ which is made in the کتاب المعجم is amply confirmed by the evidence of existing manuscripts. I have myself noticed that the change in orthographical convention took place during the 7th century A.H. For instance, in my Specimens of Arabic and Persian Palaeography (London 1939), Plate 25 shows a MS. dated 523 A.H. which has the ذال معجمہ, whereas Plate 30 shows a MS. (of part of the same work) dated 720 which does not show this feature. The ذال معجمہ is also shown in Plate 26 (dated 636) but not in Plate 27 (dated 697). I think there is overwhelming evidence that the change occurred ca. 650 A.H.

Yours sincerely,
[signature]

• • •

Pembroke College,
Cambridge.
25.3.1963.

Dear Mr. Ahmad,

Thank you for your letter with the photographs. I have now examined these and considered the statement reproduced in the Bankipore Catalogue. My impression is that the attribution of parts of the MS to Ghazali himself is mistaken. The type of maskh. was current to us late as the 8/14th century. In a Persian MS. of the 6/12th century, one would expect to find کہ to be written as کی and زیراکہ as زیراکی, also جہ

written as ج. In addition one should expect the old 'post-vocalic ز' to be shown invariably, e.g. ذ ا ز for ذ ا ز and ذ ز ا ز for ذ ز ا ز. In the pages of the Bankipore MS. this does not appear. So in my opinion the older part of this MS. was written not earlier than ca. 650/1252. The change in orthography is generally thought to have taken place during the 7/13th century.

Yours sincerely,

[signature]

* * *

Pembroke College.
Cambridge.
3 April 1963.

Dear Mr Aziz Ahmad,

As I said in a previous letter, I think it is impossible to assign even an approximate date to a Persian MS. in the mediaeval naskh hand unless one can handle the MS and examine the paper and ink. In the examples reproduced in my Specimens, you will notice that post-vocalic dhāl is not present regularly in 27 (dated 697 A.H.), 29 (dated 728) and 30 (dated 730). In the Chester Beatty Persian MS. 301, the first folio is a later supply. The main part of that MS. regularly observes post-vocalic dhāl; in the first folio this feature is absent. The first folio also contains a notice of naskh dated 712 A.H., which proves that this folio is at least as old as that. In view of the foregoing evidence, and the like, I would not be willing at the present time to estimate the date of the Bankipore MS more precisely than 'later than 650 A.H.'

Incidentally, to the list of old copies of the Kīmiyā you may now add Chester Beatty Persian 302, which is undated but which I assign to cinca 600 A.H.

Yours sincerely,

[signature]

مجتبیٰ مینوی مرحوم کے خط

Kh. Shemirān,
Kūy-e Saadi,
Tehran

6th Mch. 1965

Dear Mr. Aziz Ahmad,

Sorry for the delay in replying to your letter, but I was too busy to devote even half an hour to the matter of the Kimiā-ye Sa'ādat Ms. Now, at last here is my opinion for what is worth: pages 61 and 62, whose photogr. you have sent me, cannot possibly be the handwriting of Al-Ghazzāli. They are penned, most probably, by a professional calligrapher & copyist of the 8th cent. of Hijra, e.i., some two hundred years after the death of the Imām. This is merely from the style of writing that I can observe in the photographs. If other peculiarities of the original, such as paper & ink, are observed I may date it differently, say 7th or 9th, but

neither earlier nor later.

The later portions of the MS. may be from about 1100 A.H., and they were most probably written somewhere in Iran or India.

I am returning the 4 photographs to you with this letter.

Yours Sincerely,
M. Minovi

عین الحق فرید کوٹی

اورینٹ ریسرچ سنٹر، طارق کالونی، ملتان روڈ۔ لاہور

ایران اور پاکستان کے ساڑھے چار ہزار سالہ لسانی روابط کا ایک مختصر جائزہ

ایران و پاکستان کے درمیان جغرافیائی، تاریخی، ثقافتی اور مذہبی تعلقات کے نتیجے میں جو لسانی اثرات مرتب ہوئے ہیں ان کا احاطہ کرنے کے لئے ایک مبسوط کتاب کی ضرورت ہے۔ یہ اثرات اتنے گہرے اور اتنے وسیع ہیں کہ ہنوز اس کے کئی ایک پہلو تشنۂ تحقیق ہیں۔ جغرافیائی طور پر ایک دوسرے کے نواح میں واقع ہونے کی بنا پر ان لسانی روابط کی داستان زمانۂ ما قبل از تاریخ کے دھندلکوں میں جاکر گم ہو جاتی ہے۔

جب عہد حاضر کے ماہرین آثار قدیمہ کی کدالوں نے ماضی کے چہرے سے صدیوں کی جمی ہوئی دبیز تہہ دور ہٹائی تو یہ حقیقت سامنے آئی کہ آج سے پانچ ہزار سال قبل بھی ایران اور پاکستان کی قدیم تہذیبوں کے درمیان گہرے ثقافتی اور تجارتی تعلقات موجود تھے جیسا کہ سیالک، تپہ حصار، جیان (Giyan)، لورستان اور دیگر مقامات سے دستیاب ہونے والے پختہ مٹی کے بنے ہوئے ظروف کی ساخت، ان پر بنے ہوئے نقش و نگار اور منقش مہروں سے ظاہر ہوتا ہے، جو اپنی ہم عصر ہڑپائی تہذیب کی صنعت سے گہری مطابقت رکھتی ہیں۔ علاوہ ازیں محققین کے نزدیک اس بارے میں اتفاق ہے کہ ہڑپائی تہذیب کے آثار سے دستیاب ہونے والی سنگ لاجورد اور دیگر نیم قیمتی پتھروں کی بنی ہوئی اشیاء میں استعمال ہونے والا خام مال زیادہ تر پڑوسی ملک ایران سے ہی درآمد کیا گیا۔ ان حقائق کی روشنی میں یہ نتیجہ اخذ کرنا غیر حقیقی نہیں کہ ایران اور پاکستان

کے درمیان ان گہرے ثقافتی اور تجارتی تعلقات کی بنیادیں نہایت قدیم عہد سے ہی استوار ہو چکی تھیں۔

ان تاریخی حیثیت رکھنے والے خطّوں میں آریائی قبائل کی آمد سے قبل کون کون سی زبانوں کا چلن تھا اور انہوں نے یہاں بعد میں تشکیل پذیر ہونے والی زبانوں کی ساخت میں کیا کردار ادا کیا؟ یہ پہلو ہنوز تشنۂ تحقیق ہے۔ راقم الحروف نے پاکستان کی آریاؤں سے قبل کی مروجہ زبانوں اور ان کے موجودہ زبانوں کی تشکیل میں کردار کے بارے میں اپنے دو مضامین "وادی سندھ میں دراوڑی زبان کی باقیات"(۱) اور "ہڑپہ سے پہلے"(۲) میں جائزہ لینے کی کوشش کی ہے۔ راقم نے ہڑپائی تہذیب کی زبان کے دراوڑی الاصل ہونے کے بارے میں جو نظریہ ۱۹۵۹ء میں پیش کیا تھا بعد میں مغربی محققین بھی اپنی تمام تر علمی صلاحیتوں اور فنی سہولتوں کو بروئے کار لاتے ہوئے بعینہ اسی نتیجے پر پہنچے ہیں(۳)۔

سومیری اثرات

سر زمین ایران میں آریائی قبائل کی آمد سے قبل کی مروجہ زبانوں اور ان کے قدیم و جدید فارسی زبان پر اثرات کے بارے میں اگر کوئی تحقیق ہوئی ہے تو راقم کی ان کاوشوں تک رسائی نہیں ہوسکی۔ ویسے سرسری مطالعہ سے اندازہ ہوتا ہے کہ نو وارد آریائی قبائل نے سومیری اور اکادی زبانوں سے سرمایہ الفاظ کا کچھ عنصر ضرور مستعار لیا ہے جس کی کچھ مثالیں پیش خدمت ہیں۔

سب سے پہلے فارسی میں پانی کے لئے مستعمل لفظ آب کی مثال لیتے ہیں۔ پانی انسان کی بنیادی ضرورت سے تعلق رکھتا ہے۔ لہذا یہ انسان کے بنیادی سرمایۂ الفاظ کا ایک اہم حصہ شمار کیا جاتا ہے۔ یورپ کی آریائی الاصل زبانوں کے برعکس اوستائی اور اس کی ہمسایہ و ہم عصر زبان سنسکرت میں پانی کے لئے جو الفاظ مستعمل ہیں وہ زیادہ تر غیر آریائی اصل سے تعلق رکھتے ہیں جیسا کہ ذیل کے جدول سے واضح ہے :

جدول ۱

لفظ 'آب' کے سومیری مأخذ (۴)

نام زبان	سومیری		اکادی	سنسکرت	اوستائی	پہلوی	پاژندی	جدید فارسی
الفاظ	اب	ابزو	اپسو	اپ، پسو	اپ	آپ	آو	آب
معنی	پانی سمندر	گہرے پانی	سمندر گہرے پانی	پانی	پانی	پانی	پانی	پانی

ہند آریائی لسانی گروہ کی دوسری زبانوں میں 'پانی' کےلئے ذیل کے مترادفات مستعمل ہیں:

جدول ۲

ہند آریائی زبانوں میں لفظ پانی کے مترادفات

نام زبان	رجطی	یونانی	سنسکرت	لاطینی	لتھوانی	روسی
مترادفات	وتر	ھائیدر	ادان	اُند	وانڈو	ووڈا

سنسکرت اور اوستائی زبانوں میں سومیری عنصر کی موجودگی اس امر کی غمازی بھی کرتی ہے کہ اپنی نقل مکانی کے آخری مراحل میں آریائی خانہ بدوش قبائل کچھ مدت تک سر زمین بابل میں پڑاؤ ڈالے رہے جہاں کے لسانی اثرات کے تحت انہوں نے یہ سومیری عنصر مستعار لیا۔ ایسا محسوس ہوتا ہے کہ سرزمین بابل میں قیام کے دوران یہ آریائی قبائل کسی اندرونی اختلاف یا باہمی جنگ و جدل کے نتیجے میں دو مخالف گروہوں میں بٹ گئے۔ ان میں سے ایک کا حصہ براہ راست پڑوس کی سرزمین ایران میں داخل ہو گیا جب کہ دوسرے گروہ نے شمال کی طرف رخ کر لیا اور اس طرح افغانستان

کے راستے چکر کاٹ کر وادی سندھ میں جا پہنچا۔

اس اندرونی اختلاف نے بعد میں باہمی مذہبی مناقشت کی صورت اختیار کر لی جس کا نتیجہ یہ نکلا کہ اوستائی آریاؤں کے ہاں بدی کی علامت 'دیو' ویدک کے آریائی کے ہاں نیکی کی علامت ٹھہرا۔ اس کے برعکس اوستائی 'آہورا' جو کہ یہاں نیکی کی قوت کا مظہر شمار کیا جاتا تھا ویدک آریاؤں کے ہاں 'آھورا' کی صورت بدی کی علامت تصور کیا جانے لگا۔ یاد رہے کہ اوستائی ہائے ھوز 'کی آواز ویدک میں 'س' کی آواز سے بدل جاتی ہے جیسے کہ ہوما سے سوما، پیت سے سپت اور ہند سے سندھ وغیرہ۔

سرزمین بابل میں قیام کے نتیجے میں کچھ سومیری عنصر براہ راست اور کچھ اس کی جانشین اکادی زبان کی وساطت سے قدیم ایرانی زبان میں شامل ہو گیا جس کی چند ایک مثالیں پیش خدمت ہیں:

جدول ۳

فارسی میں سومیری عنصر (۵)

سومیری	اکادی	معنی	سنسکرت	اوستائی	پہلوی	جدید فارسی	• نشان زدہ الفاظ کے معنی
اب	اپسو	سمندر پانی	اپ	اپ	آپ	آب	—
تپ	—	جلنا، جلانا	تپ	تپ	• تپ	• تب، تاب	گرمی بخار و غیرہ
			تافنو			• تافتن	دھکنا، سخت گرم ہونا
سال		عورت	جر	زار		• زال	ضعیف عورت
شے	شیؤ	جو	یودا			جو	—

کالوم		ایک پھل کا نام				• خرما	کھجور
کیش		سر کے بال	کیس			گیسو	—
کش		ایک قسم کی گھاس	کشّ •			خس ، کاہ	قربانی کی رسم میں استعمال ہونے والی خوشبودار گھاس
کوہ		کھانا ،		قار		خور	—
گو		آواز، بولنا				گوہ	کہنا کا امر
مشکو		چمڑا، کھال مشکیزہ				مشک •	چمڑے کی بنی ہوئی بڑی بوتل پانی بھرنے کی کھال
	نام گا	عقیدت کا اظہار کرنا	نمس	نیمہ	نماج	نماز •	عبادت کرنا

یہ امر قابل ذکر ہے کہ یہ تمام تر سومیری الاصل سرمایہ الفاظ پاکستان کی زبانوں میں آج بھی مستعمل ہے جس سے یہاں ایران کے ثقافتی اثر و نفوذ کی نشاندہی ہوتی ہے ۔

ہند آریائی مشترکہ لسانی ورثہ

عام طور پر باور کیا جاتا ہے کہ آریائی لسانی گروہ کا آبائی وطن وسط ایشیا ہے اور یہاں سے یہ قبائل مختلف زمانوں اور مختلف سمتوں میں نقل مکانی کرتے رہے ہیں لیکن تاریخی حیثیت سے یہ نظریہ حقائق کی کسوٹی پر پورا نہیں اترتا ۔ اس دعوے کے لئے نہ تو کوئی جواز موجود ہے نہ کوئی ثبوت ۔ پھر یہ امر بھی حقائق کے خلاف ہے کہ آریائی قبائل وسط ایشیا سے پہلے وادی سندھ میں وارد ہوئے اور اس کے کوئی ایک ہزار سال بعد سر زمین ایران میں آئے ۔ اپنے مطالعہ

کی بنا پر میں اس سے بالکل برعکس نتائج پر پہنچا ہوں ۔ اس موضوع کا سب سے قابل غور پہلو تو یہ ہے کہ اگر ویدک اور اوستائی آریائی قبائل وسط ایشیا سے آئے ہوتے تو ان دونوں لسانی گروھوں میں سومیری عنصر کے مشترکہ طور پر موجود ہونے کا کوئی جواز پیش نہیں کیا جا سکتا ۔ بہر حال یہ ایک علیحدہ اور طویل بحث ہے جو ہمارے زیر غور موضوع سے خارج ہے(۶) ۔

یہ امر تو پایہ ثبوت تک پہنچ چکا ہے کہ اوستائی ، ویدک اور اکثر یورپی زبانیں ایک ہی لسانی گروہ کی شاخیں ہیں جس کی مثالیں عام مل جاتی ہیں ۔ موضوع کا تسلسل قائم رکھنے کے لئے ذیل میں چند ایک مثالیں پیش کی جاتی ہیں :

جدول ۴

ھند آریائی مشترکہ سرمایہ الفاظ (۷)

اوستائی	جدید فارسی	سنسکرت	یونانی	لاطینی	اردو
ماتا	مادر	ماتا، ماتر	میتر	ماتر	ماں، مادر
پتر	پدر	پتا، پتر	پاتیر	پیتر	باپ
براتر	برادر	بھراتر	پھراتیر	فراتر	بھائی
دوغدا	دختر	دوھتر، دوھتا	تھوغاتر		بیٹی
بروات	ابرو	بھرو	ابھروس		ابرو
دنتان	دندان	دنت	اونت	دینت	دانت
پادہ	پا	پد	پاؤس	پیس	پاؤں
زیردیا	دل	ھرد	کاردیا	کاردس	دل

یو وان	جوان	یو ون		ایو نیسر	جوین، جوان
اواس	آواز	واچ	ایاس	اواکس	آواز
مدو	می	مدھو	مینھو		مدہ، شراب شہد
ھپت	ھفت	سپت	ھپت	سپتم	سات
اشت	ھشت	اشٹ	اکٹو	اوکٹو	آٹھ

پاکستان میں اوستائی اثرات

سرزمین ایران میں آریائی قبائل کی آمد کے نتیجے میں ایران و پاکستان کے درمیان لسانی روابط کی ایک نئی بنیاد استوار ہوگئی۔ ان لسانی رشتوں کو تین حصوں میں تقسیم کیا جاسکتا ہے۔ اول وہ رشتہ جو آریائی زبانوں کے مشترکہ سرمایہ الفاظ کا حصہ ہے جس کی چند مثالیں اوپر پیش کی گئی ہیں۔ اس عنصر کا ایک بڑا حصہ پاکستان کی تمام زبانوں میں کسی نہ کسی صورت میں موجود ہے۔ یہ عنصر خواہ براہ راست فارسی زبان سے مستعار لیا گیا ہو یا پھر اس قبیلے کی دوسری شاخ سنسکرت سے۔ ان اثرات کا کچھ اندازہ جدول ۔ ۴ میں 'اردو' کے تحت دی گئی مثالوں سے لگایا جا سکتا ہے۔

لسانی اشتراک کی دوسری اہم کڑی سرمایہ الفاظ کا وہ حصہ ہے کہ جو اسلام سے قبل کے عہد سے تعلق رکھتا ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ ابھی تک پاکستان میں قبل از اسلام کے ایرانی ثقافتی اور لسانی اثرات کا سراغ لگانے کے لئے خاطر خواہ توجہ نہیں دی گئی۔ عام طور پر اوستائی اثرات کو صرف ایران تک محدود سمجھا گیا اور ویدک اثرات کو بر صغیر پاک و ہند تک حالانکہ لسانی مطالعہ سے واضح ہوتا ہے کہ گو اوستائی آریائی قبائل کا ایک بڑا حصہ سر زمین

ایران میں ہی بس گیا تھا لیکن اس کا کچھ حصہ نقل مکانی کرتا ہوا پاکستان کے پہاڑی حصوں مثلاً بلوچستان ۔ صوبہ سرحد ۔ دردستان اور کشمیر تک پہنچ گیا اور وہاں آباد ہوگیا ۔ویدک آریوں نے رگ وید میں بعض جگہ ایسے آریائی عنصر کا ذکر کیا ہے کہ جو مقامی آبادی سے مل کر ویدک آریاؤں کے خلاف نبرد آزما ہوتا رہا ۔ اغلب ہے کہ یہ عنصر خود اوستائی آریائی گروہ سے ہی تعلق رکھتا ہو (۸) ۔

پاکستان میں اسے اوستائی آریاؤں کی موجودگی کا ہی نتیجہ قرار دیا جا سکتا ہے کہ جہاں پاکستان کے میدانی علاقوں یعنی پنجاب اور سندھ میں ویدک آریائی زبان کے اثرات نمایاں ہیں وہاں پر پہاڑی علاقوں میں اوستائی زبان کا اثر غالب ہے۔ اس مطمع نظر کی وضاحت کے لئے اوستائی اثرات کے بارے میں چند ایک مثالیں پیش خدمت ہیں :

جدول ۵

پاکستان میں اوستائی اثرات (۹)

اوستائی	معنی	پہلوی	جدید فارسی	بلوچی	شمالی بلوچی	افغانی پشتو	کشمیری	دیگر زبانیں
بؤذدی	خوشبو	بود	بو	بود				
سپن	کتا	سک	سگ			سپائے	اسپاء	مدائنی : شپاک
سخر	سرخ	سخر	سرخ	سہر		سور	سود	وخی : سکر
کوف	پہاڑی	کوف	کوہ	کوپک	خوفخ	کواب		ژندی کاؤف

	گفت			گپت	گرفتہ		گرفتہ	گیرت
پنجابی : میڈھی			میڈ	موڈ	مو	موڈ	بال	
		نبک	تاخو	ناکو	نیا	نیاک	دادا	نیاک
	ورف	واور			برف	وفر	برف	وقر
اشک : ژندی اشک	اشک	وچ		مشخ	خشک	خشک	خشک	مشک

اہل اسلام کی آمد اور فارسی اثرات

پاکستان میں ایرانی اثرات کا تیسرا دور یہاں اہل اسلام کی آمد کے ساتھ شروع ہوتا ہے۔ غزنوی عہد سے لے کر فرنگی دور کے اولین عہد تک (۱۰۰۰ء تا ۱۸۵۰ء) قریباً ساڑھے آٹھ سو سال تک برصغیر پاک و ہند میں فارسی کو نہ صرف سرکاری و درباری زبان ہونے کا درجہ حاصل رہا بلکہ اسے علم و ادب اور ذریعہ تعلیم ہونے کا شرف بھی حا صل تھا۔ اتنے طویل تعلقات کے نتیجے میں یہاں کی مقامی زبانوں کا فارسی سے گہرے طور پر متاثر ہونا ایک فطری امر تھا۔ حیرت تو یہ ہے کہ سرمایہ الفاظ کا وہ حصہ جس کا خالصتہً مذہبی امور سے تعلق ہے اور جس کے بارے میں یہ توقع ہو سکتی تھی کہ وہ اگر پوری طرح نہیں تو زیادہ تر عربی اثرات کا حامل ہوگا لیکن اس کے بالکل برعکس اس پہلو میں بھی فارسی کے اثرات نمایاں نظر آتے ہیں مثلاً 'اللہ' کے بجائے خدا، نبی اور رسول کی جگہ پیغمبر کے الفاظ عام بول چال میں زیادہ مستعمل ہیں۔ یہاں تک کہ عربی 'مسلم' کی بجائے اس کی فارسی صورت 'مسلمان' کا استعمال عام ہے۔ اسی طرح پروردگار، درگاہ، فرشتہ، نیکی، بدی، سزا،

بہشت، دوزخ، نماز، روزہ، گور، کفن، پارسائی، پاکبازی، پرہیزگاری، پرستش، بندگی یہاں تک کہ چادر، چار دیواری اور پردہ وغیرہ عام الفاظ بھی فارسی اصل سے تعلق رکھتے ہیں۔

اگر روز مرہ بول چال میں استعمال ہونے والے فارسی الاصل الفاظ کا صحیح طور پر جائزہ پیش کیا جائے تو اس کے لئے کم و بیش تمام کی تمام فارسی لغت درج کرنے کی ضرورت پڑے گی کیونکہ فارسی کا تمام تر سرمایہ الفاظ کسی نہ کسی صورت میں یہاں کے عوام الناس کی زبان کا حصہ بن چکا ہے۔

برصغیر کے جغرافیائی نام اور فارسی

بر صغیر پاک و ہند کو اہل ایران کی سب سے بڑی بخشش تو خود اس کا اپنا نام ہے کہ جس سے یہ اقوام عالم میں پہچانا جاتا ہے۔ آج سے کوئی ساڑھے تین ہزار سال قبل جب آریائی قبائل سرزمین پاکستان میں وارد ہوئے تو یہاں نہ صرف دریا کے معنوں کے لئے سندھ (پشتو سیند بمعنی دریا) کا لفظ مستعمل تھا بلکہ شمال مغرب کی طرف سے خطہ پنجاب میں داخل ہوتے وقت جو بڑا دریا ان کے سامنے آیا تو اس کا نام بھی 'سیند' تھا۔ جس سے نووارد آریائی قبائل نے اسے اسی مقامی نام کی نسبت سے 'سندھو ندی' کے نام سے یاد کیا۔ اس سے آگے جنوب کی طرف نقل مکانی کرتے وقت راستے میں آنے والے دوسرے دریاؤں کو ان کے پرانے ناموں کو بگاڑ کر یا پھر ان کی خصوصیات کو پیش نظر رکھتے ہوئے صفاتی ناموں سے یاد کیا جیسے کہ وتستا (جہلم)، اسکنی (چناب)، پرشنی (راوی)، ستودری (ستلج)، ویاس (بیاس) اور سرسوتی۔ ان سات دریاؤں کی نسبت سے پنجاب کو سپت سندھو (سات دریاؤں کی سرزمین) کا نام دیا (۱۰)۔ جیسا کہ ذکر آ چکا ہے کہ ویدک 'س' اوستائی آریاؤں کے ہاں 'ہ' کی آواز میں بدل جاتی تھی اس لئے قدیم ایرانیوں نے پنجاب کو سپت سندھو کی بجائے 'ہپت ہیندو' کے نام سے یاد کیا۔ بعد میں کفائت لسانی کی بنا پر 'ہپت' کا سابقہ حذف ہو گیا اور صرف

'ہیندو' کا لفظ باقی رہ گیا۔ دارا اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق م) کے عہد میں جب ایران نے پنجاب کے نواح سندھ کے کچھ علاقے پر قبضہ کر لیا تو اسے ایک صوبہ کے طور پر 'ہندوش' کا نام دیا گیا۔ اسی 'ہندو' یا 'ہندوش' کے صوبہ کی نسبت سے پورے پنجاب کو ہی 'ہندوش' پکارا جانے لگا اور اسی جغرافیائی نسبت کی بنا پر یہاں کے باشندوں کو ہندو کہا گیا۔ شروع میں جب اہل عرب اور اہل ایران کا اس علاقے سے واسطہ پڑا تو انہوں نے اسی جغرافیائی نسبت کے پیش نظر یہاں کے باشندوں کو بلا لحاظ مذہب و ملت 'ہندو' کے نام سے پکارا۔ مطلب یہ کہ ہند(در حقیقت پنجاب) کا رہنے والا۔ مسلمانوں کی آمد کے وقت چونکہ یہاں کے مقامی غیر مسلم باشندوں کے ہاں مذہب کا کوئی تصور ہی موجود نہ تھا اس لئے انہوں نے آہستہ آہستہ اسی جغرافیائی نام کو مذہب کے طور پر اپنا لیا اور آج اہل ہند کا غیر مسلم عنصر اپنے آپ کو اسی فارسی الاصل نام سے یاد کرتا ہے اور ان کے اپنے بارے میں ان کی اپنی آبائی زبان میں کوئی نام نہیں ہے۔ اسی طرح ایک وقت تھا کہ جب صرف دریائے سندھ سے لے کر دریائے ستلج تک کے خطے کو ہی ہند کے نام سے یاد کیا جاتا تھا لیکن حالات کی ستم ظریفی دیکھئے کہ اب ستلج کے پار کے علاقے کو ہی 'ہند' یا 'ہندوستان' کے نام سے یاد کیا جا رہا ہے۔ اسی طرح ہندی یا ہندوی کا لفظ بطور زبان کے شروع میں صرف پنجابی زبان کے لئے مختص تھا جیسا کہ غزنوی عہد کے مشہور شاعر مسعود سعد سلمان لاہوری (۱۰۴۶ء تا ۱۱۲۱ء) کے پنجابی دیوان کو ہندوی دیوان کے نام سے یاد کیا جاتا ہے۔ اسی طرح غوری عہد کی ایک تصنیف 'شفاء المریض' (سال تصنیف قریباً ۱۲۱۰ء) میں بھی اسی عہد کی پنجابی کو 'ہندوی' کہا ہے (مثال مضمون کے آخری حصے میں درج ہے)۔ خود پنجابی کے اولین شعراء نے بھی اپنی زبان کو 'ہندوی' کا نام دیا ہے مثلاً فقہ کے جید عالم مولوی عبداللہ لاہوری اپنے ایک فقہی رسالہ 'علوم' (سال تصنیف ۱۶۳۵/۱۰۴۴ء

عہد شاہجہان) میں تحریر کیا ہے :

ہندی تھیں وڈھی عارب ناہیں، خبر کتابیں آ
جسے کو تقویٰ رب دا ، طاعت فاضل نزد خدا

ترجمہ: مذہبی کتب میں بتایا گیا ہے کہ ہندی (یہاں مراد پنجابی) پر بطور زبان کے عربی کو کوئی فوقیت حاصل نہیں. خدا کے نزدیک تو اس کے احکام کی پابندی اور تقویٰ کو فضیلت حاصل ہے۔

اسی طرح عہد اورنگ زیب کے ایک عالم مولوی عبدالکریم ضلع جھنگ نے اپنی تصنیف 'نجات المومنین' سال تصنیف ۱۰۸۶ھ ۱۶۷۵ء) میں بیان کیا ہے :

فرض مسائل دین دے ہندوی کر تعلیم
کارن مومناں اُمیاں جوڑے عبد کریم

ترجمہ: دین اسلام کے فرائض سے متعلق مسائل ہندوی (یعنی پنجابی زبان) میں تعلیم کی خاطر عبدالکریم (مصنف) نے ناخواندہ مومنین کے افادہ کے لئے نظم کی شکل میں بیان کر دئیے ہیں۔

چونکہ شمالی ہند کے ہندوؤں کے ہاں اپنی زبان کے لئے کوئی مشترک نام موجود نہ تھا اس لئے فرنگی عہد میں اپنی اس کمی کو پورا کرنے کے لئے اپنی زبان کے لئے اس نام (ہندی) پر قبضہ جمالیا۔ اس طرح ہند یا ہندوستان' ہندو اور ہندی تینوں اہم اسماء فارسی زبان سے ماخوذ ہیں اور اہل ہند کی اپنی آبائی زبان میں ان کے لئے کوئی مترادفات موجود نہیں۔

جب دارا اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ق م) نے دریائے سندھ کے نواح میں واقع پنجاب کے کچھ حصے پر قبضہ جما کر اسے ایک نیا صوبہ قرار دے دیا ۔ اسی عہد میں تاریخ میں پہلی مرتبہ ایرانیوں کی وساطت سے یونانی خطۂ پنجاب سے روشناس ہوئے ۔ لہذا یونانیوں نے ایران کی پیروی کرتے ہوئے دریائے سندھ کے لئے ایرانی نام 'ہندوش' اپنا لیا۔ چونکہ یونانیوں کے ہاں ھائے ہوز اور ش کے لئے کوئی حروف موجود

نہیں تھے اس لئے انہوں نے ہائے ہوز کو حذف کر کے اسے الف مکسورہ سے 'ش' کو اس کی قریبی آواز 'س' سے بدل کر 'انڈس' بنا لیا اور اس نسبت سے پنجاب کو 'انڈیا' کا نام دیا جو کہ بعد میں پورے برصغیر کے لئے استعمال ہونے لگا۔ آخر نوبت یہاں تک پہنچی کہ وہ حقیقی انڈیا (پنجاب) آج کے 'انڈیا' سے خارج ہے اور ایک نئی آزاد مملکت (پاکستان) کا حصہ ہے (۱۱)۔

یہ تو تھا ہندوستان کا قصہ۔ اب اپنی بھی سنیے۔ جب بر صغیر کے مسلمان زعماء نے اپنے لئے ایک علیحدہ آزاد مسلم ریاست کے قیام کی ضرورت کو محسوس کیا تو اس کا نام اس میں شامل صوبوں کی نسبت سے پاکستان رکھا۔ ('پ' پنجاب سے، 'ک' کشمیر سے، 'س' مشترکہ طور پر صوبہ سرحد اور سندھ سے اور 'تان' بلوچستان سے)۔ یہ نام تو مسلم عمائدین نے رکھا لیکن اسے معنی کا جامہ فارسی زبان نے ہی پہنایا۔ اسی طرح پاکستان کے سب سے بڑے صوبے پنجاب کہ جس کا قدیم نام 'پنج ند' تھا اور ایک دوسرے صوبہ بلوچستان کا نام بھی فارسی زبان کا ہی موہون منت ہے۔

پاکستان کے شہروں، قصبوں اور گاؤں کے ناموں پر نظر ڈالیں تو وہاں بھی براہ راست یا بالواسطہ طور پر فارسی اثرات نمایاں نظر آتے ہیں۔

اشخاص کے نام

پاکستان کے مسلمانوں میں ذاتی ناموں میں بھی فارسی اثرات کی جھلک نمایاں ہے جس کا کچھ اندازہ عام رکھے جانے والے ناموں سے لگایا جا سکتا ہے جیسا کہ آفتاب، بوستان، بہرام، پرویز، تاج، جمشید، چراغ، چمن، خسرو، خورشید، دارا، رستم، سہراب، سردار، شاہین، شہباز، شہریار، فرخ، فرہاد، فیروز، گلستان، مہتاب وغیرہ۔ یہ کچھ تو وہ نام ہیں جو عام سننے میں آتے ہیں۔ بعض ایسے نام بھی سامنے آ جاتے ہیں جو کہ غالباً خود ایران میں بھی متروک ہو چکے ہیں جیسے کہ افراسیاب، کیکاؤس،

لہراسپ اور طہماسپ وغیرہ۔

فارسی بطور ایک علمی و ادبی زبان

مشرق وسطی میں عربی کے بعد فارسی کو ایک مذہبی زبان کا درجہ حاصل تھا۔ علم و ادب کے پہلو میں ترکی، ترکستان، ایران افغانستان اور بر صغیر پاک و ہند میں اسے اولین مقام حاصل تھا۔ اس لئے باقی خطوں کی طرح بر صغیر کے علم و ادب میں بھی فارسی اثرات نمایاں ہیں۔ مسلمانوں کا فارسی زبان سے متاثر ہونا تو ایک فطری امر تھا لیکن ہم دیکھتے ہیں کہ یہاں کے ہندو بھی ان اثرات سے مبرا نہ رہے۔ ہندوؤں کی بھگتی لہر سے تعلق رکھنے والے کئی ایک بھگتوں کے کلام میں بھی فارسی اثرات کی جھلک نظر آتی ہے۔ اپنے نقطہ نظر کی وضاحت کے لئے ہم چند ایک مثالیں پیش کرنے پر اکتفا کریں گے۔

بھگت روی داس چودھویں صدی عیسوی کے اواخر اور پندرھویں صدی عیسوی کے اوائل سے تعلق رکھتے ہیں۔ آپ کے پیر و مرشد بھگت رامانند کے بارے میں مذکور ہے کہ آپ ۱۴۰۰ء میں بقید حیات تھے اس لئے آپ کا بھی یہی عہد متعین کیا جا سکتا ہے۔ بھگت روی داس ہندوؤں کی ایک نیچ ذات یعنی چماروں کے گھر میں پیدا ہوئے آپ بھگت رامانند کے چیلے اور راجپوت شہزادی بھگت میرا بائی کے گرو تھے۔ آپ کے عارفانہ کلام میں ایک ریختہ ملتا ہے جس سے آج سے چھ صدی پیشتر فارسی کی مقبولیت کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے۔ ریختہ ملاحظہ ہو:

خالق شکستہ میں تیرا، دے دیدار امیدگار، بیقرار جیو میرا
اول آخر اللہ، آدم فرشتہ بندہ
جس کی پناہ پیر پیغمبر، میں غریب کیا گندہ
تو حاضر حضور جوگ اک، اور نہیں ہے دوجا
جس کو عشق آسرا ناہیں، کیا نواج کیا پوجا
نعلین دوز، ہنوز بے بخت۔ کمیں خجمت گار تمہارا
در ماندہ در جواب نہ پاوے، کہے روی داس بچارا (۱۲)

اگرچہ ہندو مولفین نے اسے ہندی کے ادب عالیہ کا حصہ قرار دیا ہے لیکن اس تمام حمد میں سوائے لفظ جوگ بمعنی لائق کے اور کوئی خالص ہندی لفظ استعمال نہیں ہوا۔

ایک دوسرے درویش گورو نانک جی (۱۴۶۹ء تا ۱۵۳۹ء) بھی جو سکھ مذہب کے بانی تھے اسی عہد سے تعلق رکھتے ہیں۔ آپ عربی فارسی کے اچھے عالم تھے۔ آپ کے کلام میں بھی فارسی اثرات نمایاں طور پر نظر آتے ہیں ۔ آپ کی سوانح حیات کے پہلے مولف گورو انگد (۱۵۳۹ء تا ۱۵۵۲ء) نے آپ کی جنم ساکھی جس حمد سے شروع کی ہے اسے بھی عام اصطلاح میں ریختہ کہا جا سکتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

یک عرض گفتم پیش تو، گوش کن کرتار
حقا کبیر کریم تو، بے عیب پروردگار
دنیا مقام فانی، تحقیق در دل دانی
مرا سر موئے عزرائیل گرفتہ دل ہیچ ندانی
زن، پسر، پدر، برادران، کس نیست دستگیر
آخر بیفتم کس ندارد، چوں شود تکبیر
شب و روز گشتم در ہوا، کردیم بدی خیال
گاہے نہ نیکی کار کردم، ایں چنیں احوال،
بد بخت ہمچو بخیل غافل، بے نظر، بے باک
نانک بگوید بندگی، تیرے چاکراں پا خاک (۱۳)

عہد وسطیٰ میں برصغیر کے فارسی شعراء اور علماء کی تخلیقات کا شمار اگر خود ایران کے ہم پلہ نہیں تو اسی پہلو میں اسے کم از کم دوسرا درجہ ضرور حاصل ہوتا ہے ۔ یہاں غیر مسلم حضرات کے کلام سے مثالیں پیش کرنے کا مقصد فارسی اثرات کی ہمہ گیری کی وضاحت کرنا ہے، کیونکہ مسلمانوں کا فارسی میں دسترس حاصل کرلینا تو ایک متوقع امر تھا۔ یہاں سکھ مذہب کے آخری رہنما سری گورو گوبند سنگھ جی (۱۶۷۵ء تا ۱۷۰۸ء) کے فارسی کلام سے مثال پیش کی جاتی ہے۔ آپ عربی، فارسی اور سنسکرت کے اچھے عالم

تھے ۔ پنجاب کے پہاڑی راجاؤں کے ساتھ چپقلش کے نتیجے میں آپ کا مقابلہ صوبہ سرہند کی شاہی افواج سے ہوا جس وجہ سے آپ کو بہت جانی نقصان اٹھانا پڑا ۔ سرہند کے صوبہ دار کی طرف سے کئے گئے اس سلوک کی شکایت آپ نے منظوم صورت میں اورنگ زیب کی خدمت میں ارسال کی ۔ اس منظوم درخواست کو 'ظفر نامہ' کا نام دیا گیا ہے۔ گوروجی نے اورنگ زیب کو مخاطب کرتے ہوئے کہا ہے :

شہنشاہ را بندۂ چا کریم
اگر محکم آید بجا ں حاضریم
اگرچہ بیاید بفرمان من
حضورت بیائیم ہمہ جان وتن
اگرچہ بہ یزداں پرستی کنی
بکار مرا ایں نہ سستی کنی
تو مسند نشیں سرور کائنات
عجب است انصاف ایں ہم صفات (۱۴)

پہاڑی راجاؤں کے ساتھ اپنی پرخاش کا جواز پیش کرتے ہوئے کہا ہے :

منم کشتہ ام کوہیان پرفتن
کہ آں بت پرستند ومن بت شکن

پاکستان میں فارسی زبان میں تصنیف و تالیف کا سلسلہ محمود غزنوی کے عہد (۹۹۷ء تا ۱۰۳۰ء) سے ہی شروع ہوگیا تھا ۔ متقدمین میں ابو عبداللہ دوزبہ بن عبداللہ نکتی لاہوری (بعہد سلطان مسعود اول (۱۰۳۰ء تا ۱۰۴۰ء) علی بن عثمان الجلابی الہجویری معروف بہ داتا گنج بخش (وفات ۱۰۷۶ء) ، ابوالفرج رونی (گیارھویں صدی عیسوی کے اواخر اور بارہویں صدی عیسوی کے اوائل کا عہد ۔ آپ لاہور کے نواح میں واقع ایک بستی 'رونا' کے باشندے تھے) اور مسعود سعد سلمان لاہوری (۱۰۴۶ء تا ۱۱۲۱ء) کے نام خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ اس پہلو میں سعد سلمان کا نام خاص اہمیت کا حامل ہے کیونکہ تذکرہ نگاروں کی رو سے آپ پنجابی زبان کے سب سے

پہلے صاحب دیوان شاعر ہیں جیسا کہ محمد عوفی نے اپنی تصنیف 'لباب الالباب' میں بیان کیا ہے:

" اورا دیوان است یکے بتازی، یکے بپارسی و یکے بہندوی "
(اس کے تین دیوان ہیں ایک عربی کا ایک فارسی اور ایک ہندوی) ۔
آپ کا پنجابی (ہندوی) دیوان زمانہ کی دستبرد سے محفوظ نہیں رہ سکا اور اب نایاب ہے ۔ آپکے پنجابی زبان میں طبع آزمائی کرنے کا اشارہ اس سے بھی ملتا ہے کہ آپ نے اپنی فارسی شاعری میں خالص پنجابی اصناف کو موضوع سخن بنایا ہے مثلاً بارہ ماسہ، اٹھوارہ، اور مہینہ کے تیس دنوں کے شمار سے طبع آزمائی کی ہے۔ فارسی میں ان اصناف کی اس سے پہلے کوئی مثال نہیں ملتی (۱۵) ۔

علوم و فنون کے سلسلے میں سب سے پہلی تصنیف غالباً علم طب کی کتاب 'شفاء المریض' ہے جیسا کہ کتاب کے آخری باب 'در کیفیت حال خود' میں مصنف کے بیان سے ظاہر ہوتا ہے کہ یہ شہاب الدین غوری کے عہد (۱۱۷۴ء تا ۱۲۰۶ء) کے اواخر کی تصنیف ہے ۔ اس منظوم نسخے کے مصنف نے اپنا تخلص شہاب استعمال کیا ہے

شہاب از زبان بزرگ میشنود
کہ درماندہ سنگ مثانہ بود (باب ۶۹)

ممکن ہے کہ مصنف موصوف حقیقت میں غوری عہد کے ایک شاعر شہاب الدین محمد بن رشید ہوں کہ جس کا ذکر فارسی کے مشہور شاعر عوفی نے اپنی تصنیف 'لب الالباب' میں کیا ہے (۱۶)۔ شہاب الدین تخلص شہاب کے بارے میں بیان کیا گیا ہے کہ آپ سر زمین پنجاب سے تعلق رکھتے تھے ۔ اس امر کی تصدیق 'شفاء المریض' میں استعمال کی جانے والی بعض طبی اصطلاحات، مختلف بیماریوں اور جڑی بوٹیوں کے پنجابی ناموں سے بھی ہوتی ہے ۔ مثلاً آنکھوں کی امراض کے باب میں مذکور ہے:

بشعر زواید اگر بشنوی
کہ خوانند پروال در ہندی

ناخونہ چشم کے بیان میں درج ہے:

بہندوستان انبہ خـواند او را
بگوئم کہ تا از چہ خیزد زجا

ہچکی کے بیان میں لکھا ہے:

بفارسی ہکہک نام او بشنـوی
کہ ہدکی بخوانند در ہندوی

ان اشعار میں پڑوال، انبہ، ہدکی یا ہچکی خالص پنجابی الفاظ ہیں ۔ مذکورہ کتاب میں اس قسم کی مثالیں عام موجود ہیں۔

درس و تدریس کے سلسلے میں ابو نصر فراہی کی تصنیف 'نصاب الصبیان' (سال تصنیف ۶۱۷ھ/۱۲۲۰ء) بھی اس عہد کی تخلیق ہے ۔ غالباً ابو نصر فراہی بھی نقل مکانی کرکے پنجاب میں ہی قیام پذیر ہو گیا تھا جس کا ایک ثبوت نصاب میں 'ہندوی' کی اصطلاح کا استعمال ہے۔ اگرچہ بنیادی طور پر 'نصاب الصبیان عربی اور فارسی کا تقابلی فرہنگ ہے لیکن اس میں ایک جگہ 'ہندوی' کا ذکر اس طرح آیا ہے:

ضرب و جلد ست عضو و ہرد زدن
ترکی ارماق و ہندوی ماری (۱۷)

پاکستان میں فارسی زبان کی مقبولیت کا یہ عالم تھا کہ بعض اوقات خود مقامی زبانوں کی تخلیقات کی وضاحت کے لئے بھی فارسی زبان کا سہارا لیا جاتا تھا ۔ اس کی ایک اچھی مثال لاہور کے مشہور عالم دین مولوی محمد عبداللہ تخلص عبدی (اندازاً ۱۵۶۹ء تا ۱۶۶۷ء) کی تصنیف 'باراں انواع' ہے جوکہ شرعی مسائل کی کتاب اور پنجاب میں درس و تدریس کے نصاب میں شامل تھی۔ تدریسی ضروریات کو پیش نظر رکھتے ہوئے آج سے کوئی ایک صدی پیشتر فقہی مسائل کے ایک عالم مولانا حافظ محمد صاحب خلف الرشید مولانا بارک اللہ صاحب نے اس پنجابی زبان کی کتاب کی شرح فارسی زبان میں لکھی ۔ راقم الحروف کی ذاتی لائبریری میں اس کا جو

مطبوعہ نسخہ موجود ہے وہ اس کا پانچواں ایڈیشن ہے جو ۱۸۹۶ء میں لاہور سے شایع ہوا۔ قارئین کے ملاحظہ کے لئے اس کے ایک ورق کا عکس پیش خدمت ہے۔ اس نسخے کی دوسری خصوصیت یہ ہے کہ جس طالب علم (امیر ایان) کے پاس شروع میں یہ نسخہ تھا اس نے اس کے حاشیے میں جا بجا اپنی یادداشتیں فارسی میں ہی تحریر کی ہیں۔ یاد رہے کہ مولوی عبدی کی پہلی تصنیف 'رسالہ مہتدی' ہے جوکہ ۹۹۷ھ/۱۵۸۹ء میں شہنشاہ اکبر کے عہد میں لکھا گیا جبکہ آپ کا آخری کام 'فقہ ہندی' ہے جوکہ ۱۰۷۵ھ/ ۱۶۶۵ء میں اورنگ زیب عالمگیر کے عہد میں تکمیل کو پہنچا۔ (۱۸)۔

پاکستان کے صوبہ پنجاب میں فارسی کی مقبولیت کا ایک پہلو یہ بھی ہے کہ جہاں برصغیر میں شمالی حصے کے ہندو تاجر اپنا تمام تر حساب کتاب ایک مخصوص رسم الخط 'لنڈے' میں رکھتے تھے وہاں پنجاب کے مسلمان اور سکھ زمیندار اپنا ذاتی حساب فارسی زبان میں قلم بند کرتے تھے جیسا کہ پنجاب کے ایک سکھ زمیندار باوا سندر سنگھ کے بہی کے اندارج سے ظاہر ہوتا ہے۔ اس اندارج کا عکس قارئین کی معلومات کے لئے پیش ہے۔ یہ اندراج بکرمی سمت ۱۹۱۴ مطابق ۱۸۵۷ء سے تعلق رکھتا ہے۔

غرضیکہ پچھلے ساڑھے چارہزار سال سے ایران و پاکستان کے باہمی لسانی روایت کا یہ ایک نہایت ہی ہلکا سا خاکہ ہے۔ چونکہ جغرافیائی لحاظ سے یہ دونوں خطے ایک دوسرے کے پڑوس میں واقع ہوئے ہیں لہذا یہ ثقافتی، لسانی اور مذہبی روابط آئندہ بھی اسی طرح قائم و دائم رہیں گے۔

حواشی

(۱) سہ ماہی 'اردو نامہ' شمارہ نمبر ۶، ۱۹۶۱ء کراچی

(۲) یہ مضمون مصنف کی کتاب "اردو زبان کی قدیم تاریخ" میں شامل ہے۔ مطبوعہ لاہور، ۱۹۷۲ء۔

(۳)

Burrow, T : Dravidian and the decipherment of the Indus Script. " Antiquity ", Vol. XLIII, 1969 London, pp. 274.

Knorozov, Yu. V : Characteristics of the proto Indian inscriptions.

Parpola, Asko : Recent Development in the study of Indus script. SIND, Quarterly, Hyderabad (Pakistan), Vol. XI, No : 1, 1983.

(۴) اس جدول کی تیاری میں زیادہ تر ذیل کی کتابوں سے استفادہ کیا گیا۔

Ball, C. J : Chinese and Sumerian, London.

Gadd, C. J : A Sumerian reading book, London.

Langdon, S : A Sumerian grammar with vocabulary, London.

Platts, J. T : A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English. London, 1930.

Sokolov, S. N. The Avestan Language, Moscow, 1967.

Haim, S. The Persian English Dictionary, Tehran, 1953.

(۵) ایضـــاً۔

(۶) آریاؤں کے آبائی وطن اور ان کے نقل مکانی کے راستے کے تعین کے لئے راقم الحروف نے اپنے ذیل کے مضامین میں اپنا نقطہ نظر پیش کیا ہے۔

(ا) 'آریا اور ان کا آبائی وطن۔ سہ ماہی 'ثقافت' اسلام آباد، شمارہ نمبر ۱ جلد نمبر ۳، ۱۹۷۸ء۔

(ب) 'آریاؤں کا سفر بحیرہ بالٹک سے دریائے سندھ تک' (گور مکھی) سہ ماہی 'کھوج درپن' گورو نانک دیو یونیورسٹی، امرتسر (بھارت) جولائی، ۱۹۷۷ء۔

(۷) Skeat.W.W. A concise etymological dictionary of the English language, London 1951.

(۸) رگ وید (۸ - ۸۳ - ۱)۔

"اے اندر اور ورن دیوتا! آپ دونوں نے مل کر داس قوم اور ہمارے آریائی دشمنوں کا صفایا کر دیا"۔

(۹) Gray, L. H : Indo-Iranian Phonology, New York 1902.

کتاب خانہ گنج بخش
شمارہ .....
اسلام آباد - پاکستان

(۱۰) Dowson, J : A clissical Dictionary of Hindu mythology, London, 1961, pp. 281.

(۱۱) Bryamt, T. A : The new compact Bible Dictionary. Minneapolis. U.S.A. 1967, pp. 243.

(۱۲) Shah, Rev. A. and Ormerod, Rev. E.W : Hindi Religious Poetry Cawnpore. 1925, pp. 41. PP. 41.

(۱۳) عاکف، بھائی دیا رام (مترجم) - 'جنم ساکھی بھائی بالے والی، لاہور، ۱۹۳۹ء ص ۲۵ -

(۱۴) شری گورو گوبند سنگھ : ظفر نامہ (مرتب خوشی رام عارف)، لاہور- ص ۱۱-

(۱۵) Khan, Pro, G. M. Persian Literature in the Indo-Pakistan, Subcontinet, Lahore, 1972, pp. 7-15.

(۱۶) ایضاً - ص ۱۳-

(۱۷) ابو نصر فراہی : 'نصاب الصبیان' مطبع منشی نولکشور، کانپور، ۱۸۹۳ء - ص ۲۴-

(۱۸) مولوی محمد عبداللہ : 'باران انواع،' لاہور، ۱۸۹۲ء -

چند متعلقہ دستاویزات کے عکس

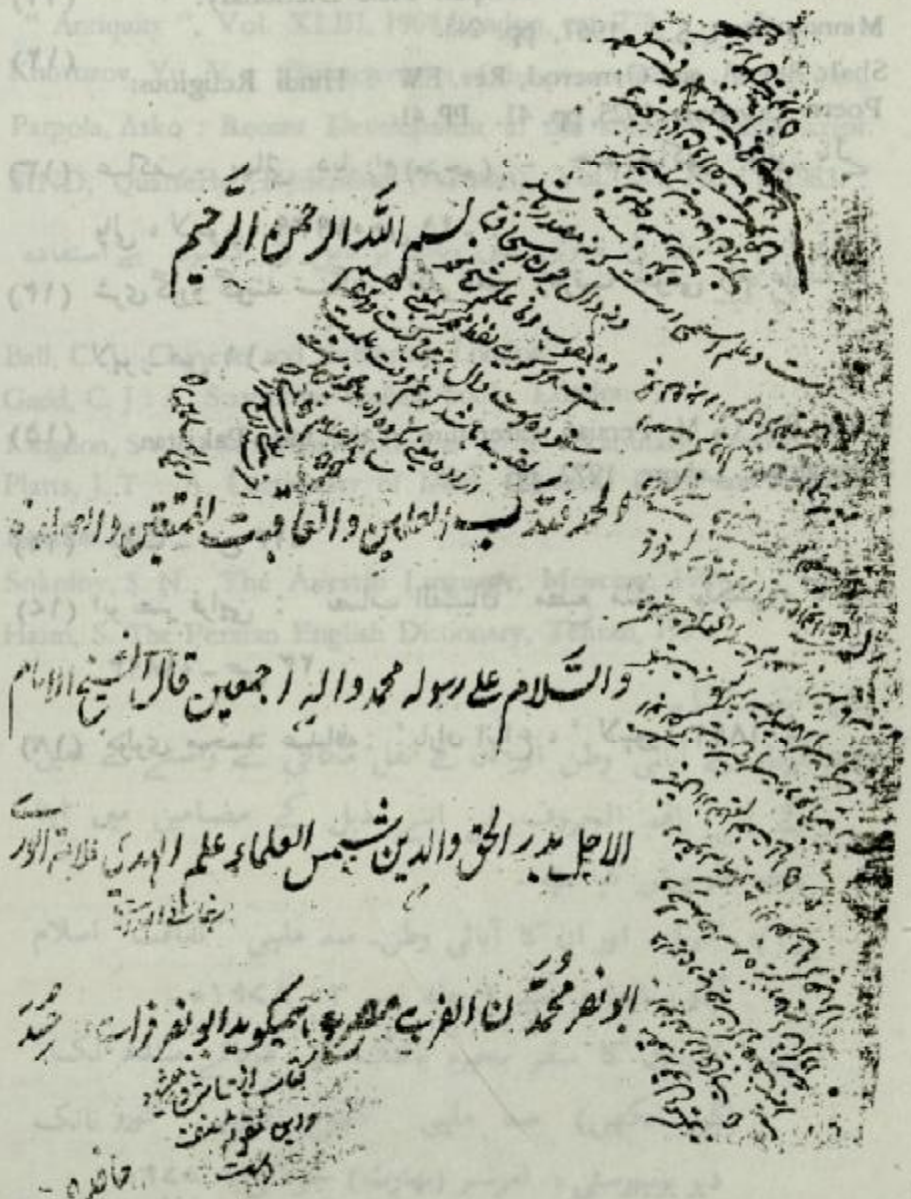

'نصاب الصبیان' مصنفہ ابو نصر فراہی کے ایک قدیم قلمی نسخے کے اولین صفحہ کا عکس۔ یہ رسالہ ۶۱۷ھ/۱۲۲۰ء (بعہد شمس الدین التتمش) کی تصنیف ہے اور بر صغیر میں درس و تدریس کی اولین کاوشوں میں سے ایک ہے۔ حاشیہ نگار نے حواشی میں جملہ معلومات فراہم کرنے کوشش کی ہے۔

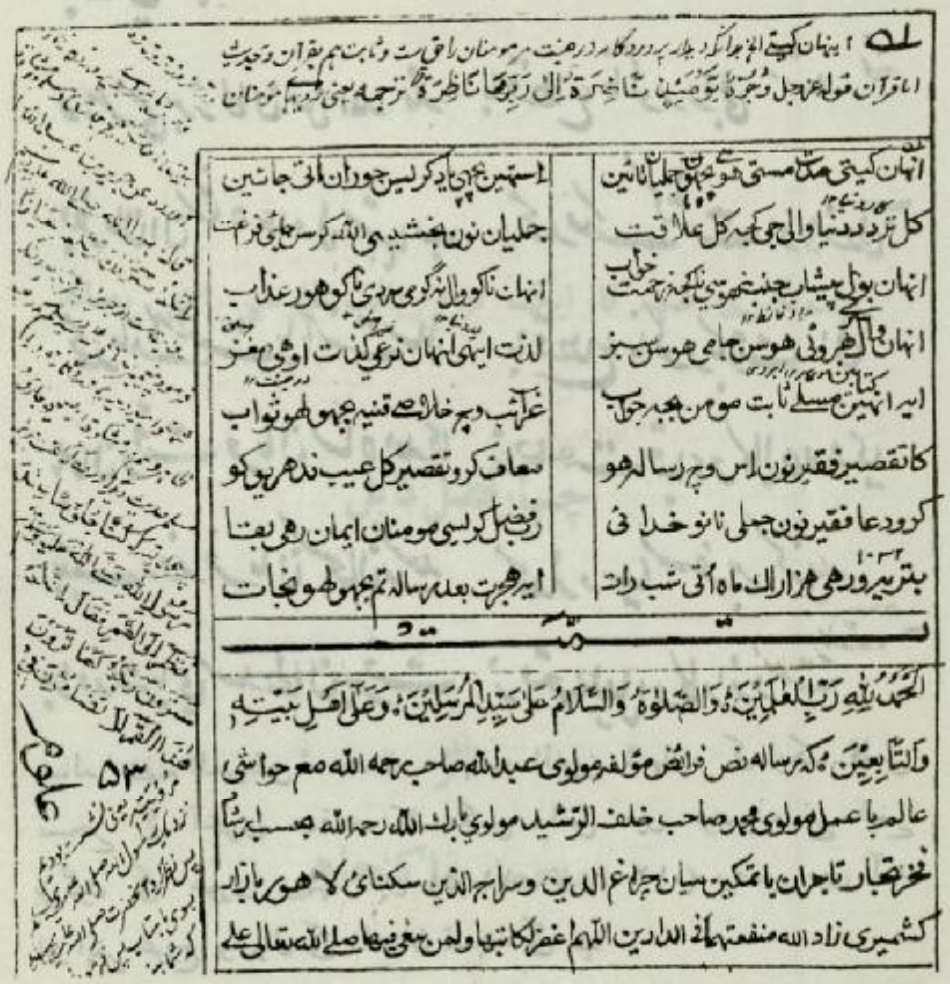

رسالۂ نص فرائض (سال تصنیف ۱۰۳۲ھ/۱۶۲۲ء بعہد نورالدین جہانگیر) مصنف مولوی محمد عبداللہ تخلص عبدی (قریباً ۱۵۶۹ء تا ۱۶۶۷ء) کے آخری صفحہ کا عکس ۔ یہ موصوف کی تصنیف یازدہ انواع جو کہ بارہ مختلف فقہی رسائل پر مشتمل ہے اس کا پہلا رسالہ ہے مغل عہد میں یہ مجموعہ درسی نصاب میں شامل تھا ۔ آج سے کوئی ایک صدی پیشتر مولوی حافظ محمد صاحب نے طلباء کے استفادہ کے لئے اس کے ضروری حواشی فارسی زبان میں قلمبند کئے ۔ یہ عکس مذکورہ کتاب کے پانچویں ایڈیشن مطبوعہ ۱۳۰۹ھ/۱۸۹۲ء سے لیا گیا ہے

بسالی که بنیاد هندو خراب بهندوستان کرد سلطان شهاب

ز عزمی بزرگان من آمدند باقطاع ناگور والی شدند

بفرمان آن شاه عادل شهاب محمد ملک گشت او را خطاب

محمد ملک هفت یا هشت سال باقطاع ناگور بگرفت مال

بهمان وقت فرمان شاه آمدی ز خلعت قبا و کلاه آمدی

بیک روز فرمان سبحان رسید محمد ز دنیا سفر بر گزید

برادر ته پای سلطان برفت ز تعطیل او کار از دست رفت

رسالہ 'شفاء المریض' مصنفہ شہاب الدین شہاب کے ایک قلمی نسخے کے آخری صفحہ کا عکس۔ اس میں موصوف نے اپنے بزرگوں کی غوری عہد میں (۱۱۷۵ء تا ۱۲۰۶ء) برصغیر میں آمد اور اپنے عروج و زوال کی داستان قلمبند کی ہے۔

بنام ریجا حجام ضلع سے روپیہ کرو دادا دانقرہ وزن
سہ عدد

چہار و نیم روپیہ قسمت ضلع سے روپیہ دوازدہ آنہ
سہ عدد

۳ ماہ بہادون سمت ۱۹۱۴ ۱۳ سود ماہ ماہ سہ ماہ

ایک سکھ زمیندار باوا سندر سنگھ کے بہی کھاتہ سے ایک اندراج کا عکس۔ یہ تین ماہ بھادوں بکرمی سمت ۱۹۱۴ بمطابق ۱۸ اگست ۱۸۵۷ء کی تحریر ہے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ بعض پنجابی رؤسا اپنا حساب کتاب فارسی زبان میں قلمبند کرتے تھے۔

عالمگیری عہد کا ایک نو دریافت فارسی ادبی رسالہ

چہارفصل کابل

اثر

محمد بقا کنجاہی

مقدمہ، تصحیح و تعلیقات

سید عارف نوشاہی

کابل

شهر کابل خطهٔ جنت نظیر
آب حیوان از رگ تاکش بگیر
چشم صائب از سوداش سرمه چین
روشن و پائنده باد آن سر زمین
در ظلام شب سمن زارش نگر
بر بساط سبزه می غلطد سحر
آن دیار خوش سواد آن پاک بوم
بادِ او خوش تر ز باد شام و روم
آبِ او براق و خاکش تابناک
زنده از موج نسیمش مرده خاک
ناید اندر حرف و صوت اسرار او
آفتابان خفته در کهسار او
ساکنانش سیر چشم و خوش گهر
مثل تیغ از جوهرِ خود بی خبر

اقبال لاہوری

مقدمہ

کنجاہ میں فارسی شعر و ادب کی روائت

ضلع گجرات (پاکستان) کے مضافاتی قصبہ "کنجاہ" کا نام وہاں کی سر زمین سے اٹھنے والے شعرا، ادباء اور علما کی نسبت سے اکثر ادبی تذکروں میں آتا رہتا ہے۔ محمد اکرم غنیمت کنجاہی (م۱۱۲۵ھ) صاحبِ مثنوی "نیرنگ عشق"، ان کے بھتیجے محمد ماہ صداقت کنجاہی (م۱۱۴۸ھ) صاحبِ تذکرہ "ثواقب المناقب" اور ان کے شاگرد منشی لچھمی نرائن دبیر کنجاہی صاحبِ "رقعات لچھمی نرائن" (مرتبہ ۱۲۰۵ھ)، مولوی محمد صالح کنجاہی (م۱۳۰۷ھ) صاحبِ تذکرۂ "سلسلۃ الاولیاء" اور ان کے صاحب زادے حافظ غلام محی الدین کنجاہی (م ۱۲۸۴ھ) صاحبِ "مجمع التواریخ" فارسی زبان کے چند ایسے ادیب، شاعر، انشا پرداز اور مصنف ہیں جن کی نسبت سے "کنجاہ" اور "کنجاہ" کی نسبت سے وہ معروف چلے آ رہے ہیں۔

حال ہی میں کنجاہ کے فارسی زبان کے ایک گمنام شاعر اور ادیب کا نام سامنے آیا ہے۔

محمد بقا کنجاہی متخلص بہ بقا

یہ ادیب اور شاعر "محمد بقا کنجاہی" ہے جو شعر میں "بقا" تخلص کرتا تھا اور حال ہی میں اس کے ایک غیر مطبوعہ رسالہ " در تعریف چہار فصل کابل " کا پتہ چلا ہے جو مصنف کی فارسی نظم و نثر کا مرقع ہے۔ اس پر ہم آگے چل کر گفتگو کریں گے۔

زیر نظر رسالہ کے متن میں شاعر کا تخلص "بقا" کئی بار آیا ہے اور کچھ مقامات پر "گجرات" (۱)، ضلع گجرات کے گاؤں "ککہ" (۲) اور "پنجاب" (۳) کا بھی صراحت کے ساتھ ذکر ہوا ہے۔

"بقا" تخلص کا استعمال

اس رسالہ میں تیرہ اشعار ایسے ہیں جن میں "بقا" تخلص پایا جاتا ہے۔

گجرات کا ذکر

اس رسالہ میں حضرت شاہ دولا گجراتی کے حوالے سے دو بار گجرات کا ذکر آیا ہے :

از و کابل سمر اندر جہات است
چنان کز شاہ دولا گوجرات است

. . .

بگجرات عطا دولا روا جی
بغزنی صفا محمود تاجی

موضع ککہ

موضع ککہ، گجرات کے مغرب میں اور کنجاہ کے جنوب میں واقع ہے اور وہاں اب بھی شاہ بھیکھو کا مزار موجود ہے۔ بقا نے اس کا یوں ذکر کیا ہے:

از و کابل شدہ ہم فیض مکہ
چنان کز شاہ بھیکھو خاک ککہ

پنجاب کا ذکر

بقا نے اپنے اس رسالے کے اختتام پر پنجاب کا نام بڑے والہانہ انداز میں لیا ہے:

"بقا" زد شوق پنجاب از دلم جوش
ہوای کابلم گشتہ فراموش
بیا یک رہ سوی پنجاب رو کن
ز خاک پاک پنجاب آبرو کن

متن میں موجود اور مذکورہ بالا تمام شواہد سے ثابت ہوتا ہے کہ شاعر کا تخلص "بقا" ہے اور اس کا تعلق (ضلع) گجرات پنجاب سے ہے۔ جبکہ رسالہ کے کاتب نے رسالہ کی پیشانی اور ترقیمے میں صراحت کے ساتھ مصنف کا نام اور نسبت مکانی کا ان الفاظ میں ذکر کیا ہے:

نسخہ چہار فصل کابل من تصنیف ملا محمد بقا کنجاہی غفراللہ ۔

اور

بہ اتمام رسید نسخہ چہار فصل کابل من تصنیف نیاز مند درگاہ الہی ملا محمد بقا کنجاہی غفر اللہ لہ ۔

مصنف کے حالات زندگی

پنجاب کے ادباء اور شعراء کے حالات پر جو بھی متداول مآخذ موجود ہیں ان میں بقا کنجاہی کا نام میری نظر سے نہیں گزرا۔ افسوس ہے کہ زیر نظر رسالہ میں بھی اس نے اپنے بارے میں کچھ نہیں بتایا اور اس کی تصنیف "چہار فصل کابل" کا متن اس کے خاطر خواہ حالات زندگی کے بغیر ہی پیش کیا جا رہا ہے۔

مصنف کا عہد

قدیم دور میں کتاب کی تصنیف کے اسلوب میں یہ بات شامل تھی کہ مصنف اپنی کتاب کے دیباچے میں اس حکمران کا ذکر کرے جس کی قلمرو اور عہد میں وہ کتاب تصنیف کر رہا ہے ۔ چنانچہ حسب روایت ہمارے مصنف نے بھی زیر نظر رسالہ کے چار صفحات پادشاہ وقت اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ھ) کی مدح کے لئے وقف کئے ہیں ۔ اس مضمون کا اس نے یہ عنوان باندھا ہے : مدح بادشاہ عالم گیر غازی اورنگ زیب نمازی خلد اللہ ملکہ وسلطانہ ۔ اور اس کے بعد تشبیہات اور استعارات کی مدد سے عالمگیر کی مسکینی ' لہو و لعب سے بے زاری ' اور دین کی طرف رغبت اور اس کی قلمرو میں قائم امن و امان کا بہ طور خاص ذکر کیا ہے ۔

عالمگیر کا عہد حکومت اس کی وفات کے ساتھ ۱۱۱۸ھ/۱۷۰۷ء میں ختم ہو گیا ۔ اور زیر نظر رسالہ کا نسخہ ۱۱۳۹ھ/۲۷-۱۷۲۶ء میں کتابت ہوا چونکہ کاتب نے مصنف کے نام کے ساتھ لفظ '' غفراللہ '' کا استعمال کیا ہے تو اس کا مطلب یہ ہوا کہ وہ ۱۱۳۹ھ/۲۷-۱۷۲۶ء سے پہلے پہلے وفات پا چکا تھا ۔ تاہم ہمارے لئے یقین کے ساتھ یہ کہنا مشکل ہے کہ رسالے کے کاتب کو یہ بات ذاتی طور پر معلوم تھی کہ اس کا مصنف وفات پا چکا ہے ۔ ورنہ عام طور پر کاتب نرقیمے میں مصنف کے لئے دعائیہ اور مغفرت کے کلمات لکھ جاتے ہیں ۔

کابل کا سفر

مصنف ایک دفعہ پنجاب سے کابل گیا تھا ۔ اور وہاں کچھ عرصہ

رہ کر وہاں کے مزارات اور باغات کی سیر کی ۔ مگر وطن کی یاد نے اسے ستایا اور وہ واپس آگیا ۔ یہ رسالہ دراصل اسی سفر کی روداد پر مشتمل ہے جس کی تفصیل ہم آگے چل کر پیش کریں گے ۔

کنجاہ کی ایک اور شخصیت۔ ابو البقا کنجاہی

اس سے پہلے کہ ہم رسالہ کے اصل مضمون کی طرف آئیں مناسب معلوم ہوتا ہے کہ کنجاہ کے ایک اور بزرگ کا ذکر بھی کر دیا جائے جن کا نام ''ابو البقا'' تھا۔ کنجاہ کے ادیب اور تذکرہ نویس محمد ماہ صداقت کنجاہی نے اپنی کتاب ''ثواقب المناقب'' (تصنیف ۱۲۲۵ھ/۱۷۱۳ء) میں انہیں ''مخدومی شیخ ابوالبقا برادر جد راقم رسالہ'' کے طور پر یاد کیا ہے (۹)۔ اور اسی کتاب میں اپنے جد کا نام "شیخ نظر محمد" (۱۰) اور ان کے بیٹے اور اپنے چچا ''محمد اکرم غنیمت'' (۱۱) کا ذکر بھی کیا ہے ۔

صداقت کنجاہی نے شیخ ابوالبقا کنجاہی کے جو حالات درج کئے ہیں ان کے مطابق جب ابو البقا نے اپنے عہد طفولیت میں (کنجاہ سے چند کوس کے فاصلہ پر واقع موضع ساہن پال کے بزرگ) حضرت نوشہ گنج بخش قادری (۹۵۹ - ۱۰۶۴ھ) کا شہرہ سنا تو وہ ان کی خدمت میں پہنچے اور ان کے حلقۂ ارادات میں داخل ہوگئے ۔ حضرت نوشہ نے انہیں (رشد و ہدایت کے لئے) کنجاہ ہی میں مامور کیا اور وہ تمام عمر اسی قصبہ میں رہے اور کبھی وہاں سے باہر سفر پر نہ نکلے ۔ گویا یہ بات صاف ہوگئی کہ ابوالبقا کنجاہی اور رسالہ چہار فصل کابل کے مصنف محمد بقا کنجاہی کے نام میں جو مشابہت پائی جاتی ہے اس سے یہ اخذ نہیں کیا جا سکتا کہ یہ ایک ہی شخص ہے اور سہو کتابت کی بنا پر ابو البقا کو محمد بقا لکھ دیا گیا ہے ۔ کیونکہ صداقت نے تاکید کے ساتھ شیخ ابوالبقا کے بارے میں کہہ دیا ہے: ''بقیۃ العمر از قصبۂ مسطور (کنجاہ) چوں نال خامہ نا تراشیدہ بیرون نرفت (۱۳)'' جب کہ محمد بقا (کنجاہ سے) کابل تک گیا ہے ۔ لہذا یہ دو الگ الگ شخصیات ہیں اور ہمیں معلوم ہے کہ ان کا عہد بھی جدا جدا ہے ۔

اب کنجاہ کے اس گھرانے کو سامنے رکھیے جس کے افراد میں سے ایک زبردست شاعر تھا (غنیمت) ۔ اور ایک ماہر انشا پرداز نکلا (صداقت) ۔

تو یہ قیاس کیا جا سکتا ہے کہ محمد بقا کنجاہی کا تعلق بھی اسی علمی خاندان سے ہوگا اور ابوالبقا کنجاہی اسی محمد بقا کنجاہی کے والد ہوں گے اور انہوں نے اسی لائق بیٹے کے نام پر اپنی کنیت ابوالبقا اختیار کی ہوگی۔ کیونکہ ابوالبقا اور محمد بقا کے عہد حیات میں ایک ہی پشت کا فاصلہ ہے۔ ابوالبقا اور ان کے بھائی شیخ نظر محمد ایک ایسے بزرگ (نوشہ گنج بخش) کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے جن کی وفات ۱۰۶۴ھ بعہد شاہجہان ہوئی۔ اور شیخ نظر محمد کے بیٹے محمد اکرم غنیمت کا زمانۂ حیات وہ ہے جو شیخ نظر محمد کے بھائی ابوالبقا کنجاہی کی اولاد کا ہوسکتا ہے یعنی عہد عالمگیری، اور محمد بقا کنجاہی اسی عہد میں زندہ تھے۔

یہ بات بھی قابل ذکر ہے کہ محمد بقا کنجاہی کی زیر بحث رسالہ کی فارسی نثر اور صدقت کنجاہی کی ثواقب المناقب میں فارسی نثر میں ایک گونہ مماثلت پائی جاتی ہے۔ یعنی دونوں ہی پر تکلف اور رنگین ہیں۔ اگرچہ بقا کی نثر میں صداقت کی نثر جیسی لطافت اور مہارت موجود نہیں تاہم وہ صنعت سے خالی بھی نہیں ہے۔

رسالہ چہار فصل کابل کی دریافت

۱۹۸۵ء میں محترم پروفیسر صاحب زادہ حمید اللہ پرنسپل گورنمنٹ انٹر کالج چمن (بلوچستان) نے اپنے ذاتی ذخیرۂ مخطوطات کی ایک مجمل فہرست تیار کرکے ہمیں بھیجی تو میری نظر "رسالہ چہار فصل کابل مصنفہ محمد بقا کنجاہی" کے اندراج پر ٹھہر گئی۔ پروفیسر صاحب نے رسالہ کا موضوع اور متن کے آخری دو اشعار نقل کرکے اپنے ملاحظات میں لکھا تھا کہ یہ ایک بہت قیمتی نسخہ ہے۔

پنجاب کے رجال کے آثار سے مجھے جو طبعی شغف ہے اور حافظے میں سلسلۂ نوشاہیہ کے ایک ارادتمند شیخ ابو البقا کنجاہی مذکور کا نام جو محفوظ تھا اس نے اشتیاق بڑھایا کہ اس نسخہ کا براہ راست مطالعہ کیا جائے۔ لہذا پروفیسر صاحب موصوف کو خط لکھا اور استدعا کی کہ وہ مجھے اس رسالہ کا عکس مہیا فرمائیں۔ انہوں نے کمال شفقت فرمائی اور معارف پروری کی اور رسالے کی فوٹو کاپی اور اس کی اشاعت کی اجازت مرحمت

فرما دی ۔ میں اس مقام پر پروفیسر صاحب کا بطور خاص شکریہ ادا کرتا ہوں ۔

نسخہ کی خصوصیات

پروفیسر حمید اللہ صاحب نے اس نسخے کے بارے میں جو معلومات فراہم کی ہیں وہ یہ ہیں :

یہ رسالہ ایک مجموعہ' رسائل میں موجود ہے ۔ رسائل کی ترتیب یوں ہے :

۱ ۔ تعریف چہار فصل کابل، زیر بحث رسالہ ۔

۲ ۔ تکمیل الایمان از شیخ عبدالحق محدث دہلوی ۔

۳ ۔ مجموعہ اوراد و وظائف از مولانا نورالحق دھلوی ابن محدث دھلوی ۔

اس مجموعہ' رسائل میں دس مقامات پر امیر الامراء رستم جنگ ضابطہ خان کی مہر لگی ہوئی ہے جو نسلاً یوسف زئی پٹھان تھا اور دھلی کے احمد شاہ (۱۱۶۱ ۔ ۱۱۶۷ھ) کے دربار کا امیر الامراء تھا ۔

ابتدا میں ایک سر لوح ہے ۔ تمام صفحات پر زرد رنگ کے جلی اور شنگرف اور سیاہ رنگ کے خفی جداول کھنچے ہوئے ہیں ۔ یعنی نسخہ اہتمام سے لکھا گیا ہے ۔

کاتب کا نام ملا محمد صلاح ہے اور تاریخ کتابت ۱۱۳۹ھ ۔ تمام نسخہ صاف نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے ۔ متن کی کتابت ۱۸×۸ سینٹی میٹر تقطیع پر ۲۸ صفحات میں مکمل ہوئی ہے ۔

رسالہ کا موضوع

ان مقدمات کے بعد اب ہم رسالہ کے موضوع کی طرف آتے ہیں ۔

مصنف نے حمد و نعت اور مدح عالمگیر بادشاہ کے بعد "در سبب تألیف این نسخہ کہ رہ آورد اولوالابصار است وموجب تعریف چہار فصل کہ در اثنای توصیف چہار بزرگوار است" کا عنوان قائم کیا ہے اس اور اس کے ذیل میں وہ وضاحت کرتا ہے کہ اسے ایک دفعہ کابل (افغانستان) کے سفر کا اتفاق ہوا اور جب وہ کابل پہنچا تو بعض "سلاح پیشہ"[۵] اور "صلاح اندیشہ" دوستوں نے جو دن کو چمن و دمن کی سیر کے وقت مصنف کے ساتھ گھومتے

---

[۵] میرے خیال میں "سلاح پیشہ" سے مراد فوج کے سپاہی ہیں ۔

اور رات کو محافل میں اس کے ہم نشین ہوتے تھے، مصنف سے یہ کہا کہ کابل کے بارے میں وہ جو کچھ جانتا ہے اسے مرتب کر دے۔ مصنف نے کابل کے موسموں کے بارے میں قلم اٹھاتے وقت مناسب یہ سمجھا کہ پہلے کابل کے ان چار پیروں کا تبرکاً ذکر کر دے جن کی نوبت کابل کے چار گوشوں میں بجتی ہے۔ چنانچہ اس نے مندرجہ ذیل ترتیب کے مطابق کابل کے ان چار پیروں کا ذکر کیا ہے :

۱۔ حضرت عاشقان قدس اللہ اسرارہ (ص ۱۲ ۔ ۱۴)۔

۲۔ حضرت عارفان صاعف اللہ انوارہ (ص ۱۴ ۔ ۱۶)۔

۳۔ حضرت شاہ شہید قدس اللہ المجید (ص ۱۶ ۔ ۱۷)۔

۴۔ حضرت سید مہدی بادشاہ نوراللہ مرتبہ الی یوم الانتباہ (ص ۱۷۔۲۰)

یہ تمام مدح و توصیف ادبی رنگ میں بیان ہوئی ہے اور تاریخی معلومات سے بالکل عاری ہے۔ البتہ ان بزرگوں کے مزارات کے محل وقوع اور فن تعمیر کے بارے میں بعض اشارات موجود ہیں۔ مثلاً حضرت عاشقان کے مزار کی عمارت کے بارے میں مصنف کہتا ہے:

مزارش ساده چون کوه بدخشان
دو سه سنگی و دروی لعل رخشان
کجا عشاق سقف و خانه دارند
چوکنجی روی در ویرانه دارند

یا شاہ شہید کے مزار کا محل وقوع بتاتے ہوئے لکھتا ہے :

"آب جوی مصفا سرشت که خاصیت بادهٔ بهشت بهم رسانده از آثار قرب و جوار مزار اواست ۔ و "پل مستان" که بر سر جوی چون می پرستان دراز افتاده از نشأ قربت تربت او۔ در ساحت مزارش در زیر بر دیوار جویبار های سرشار و گلزارهای مشکبار ۰ ۰ ۰ " (۱۵)۔

ان مشایخ کے مدح کے بعد "آغاز فصل بہار و گلدستہ بندی اوصاف" کا عنوان ہے اور یہیں سے رسالہ کا اصل موضوع شروع ہوتا ہے۔ مصنف بتاتا ہے کہ شہر کی سیر کرنے سے پہلے اس نے "شہر آراء" باغ اور "جہان آرا" باغ کی سیر کی۔ وہ ان کی شادابی اور رونق کی بھرپور تعریف کرتا ہے (خطی

نسخہ ص ۲۰–۲۲) ۔

اس کے بعد "در صفت موسم خزان و بیان برگ ریزی آن" کا عنوان ہے ۔ اور مصنف نے خزان رت کی کیفیات بیان کی ہیں ۔ (خطی نسخہ ص ۲۲ ۔ ۲۴)

اس کے بعد "در صفت میوہ‌ہای کابل و بیان اثمار آن زمین پر گل ' ' کا عنوان ہے ۔ اس مضمون میں مصنف معذرت کرتے ہوئے پہلے تو یہ کہتا ہے کہ اس نے خزان کے بارے میں جو کچھ لکھا ہے وہ کابل کی خزان کی شان سے دور ہے ۔ بلکہ وہاں کی خزان بھی بہار کا مفہوم رکھتی ہے ۔ کیونکہ جب شاخوں سے کانٹے اور پھول جھڑ جاتے ہیں تو وہ پھلوں سے لد جاتی ہیں ۔ (خطی نسخہ ص ۲۴ ۔ ۲۶) ۔

اس کے بعد "در تعریف سردی زمستان و بیان برف و باران" کا عنوان ہے ۔ مصنف بتاتا ہے کہ اس موسم میں جب قلم شاخ بید کی طرح کانپتا ہے اور دوات میں سیاہی منجمد ہو جاتی ہے ، میرے سر میں اس سر زمین گرم کی سردیوں کے میدان میں اسپ قلم دوڑانے کا سودا سمایا ہے ۔(خطی نسخہ ص ۲۶ ۔ ۲۸) ۔

کابل کی سردی اور برف باری کی اس منظر کشی پر نثری مضمون ختم ہو جاتا ہے اس کے بعد اٹھ ابیات پر مشتمل ایک نظم ہے جس کے پہلے چھ اشعار میں کابل کے بازاروں ، خوانچہ فروشوں اور چوکوں کی تعریف کی گئی ہے ۔ اور آخری دو شعروں میں کابل سے پنجاب واپسی کا ذکر ہے (۱۶)۔

مصنف نے کابل کے چار موسموں بہار ، خزاں، سردی اور برف باری کا حال بتایا ہے ۔ کیا اس سے یہ سمجھا جائے کہ مصنف نے یہ سارے موسم کابل میں گذارے اور ان موسموں کے جو رنگ دیکھے وہ بیان کر دئیے یا مصنف کسی ایک موسم میں وہاں مقیم رہا اور باقی موسموں کے بارے میں اس نے جو کچھ لکھا ہے وہ محض قیاس ' زور بیان اور عبارت آرائی ہے ؟ اس سوال کے جواب میں رسالے کا متن خاموش ہے ۔ چونکہ مصنف نے سبب تألیف میں بتایا ہے کہ یہ رسالہ ' ' سلاح پیشہ ' ' دوستوں کی فرمائش پر لکھا جا رہا ہے تو یہ احتمال ہو سکتا ہے کہ مصنف خود بھی ' ' سلاح پیشہ ' ' یعنی فوجی سپاہی تھا اور کسی مہم کے سلسلے میں پنجاب سے کابل گیا تھا اور اسے وہاں اتنا عرصہ رکنا پڑا کہ کابل کے سارے موسم دیکھنے کو مل گئے ۔

اسلوب نگارش

اگرچہ یہ ایک مختصر رسالہ ہے مگر اس میں مصنف نے نظم و نثر کا جو نمونہ پیش کیا ہے اس سے پتہ چلتا ہے کہ وہ ایک ادیب اور شاعر ہے۔ موضوع کی مناسبت سے اس نے اپنا مدعا پرتکلف اور رنگین نثر میں پیش کیا ہے اور نثر میں مطلب ادا کرنے کے بعد نظم میں بھی اس کی وضاحت کی ہے۔ اس طرح اس رسالے میں شاعر کے اپنے ۱۲۵ اشعار جمع ہوگئے ہیں۔

اورنگ عالمگیر بادشاہ کے بر سر حکومت آنے پر اس کی قلمرو میں جو فضا قائم ہوئی تھی مصنف نے نثر میں بڑے خوبصورت انداز میں اس کا نقشہ کھینچا ہے (۱۷)۔

حواشی

۱ - چہار فصل کابل - زیر نظر مطبوعہ متن، ص ۱۰

۲ - ایضاً، ص ۱۰

۳ - ایضاً، ص ۲۰

۴ - ایضاً، ص ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰

۵ - ایضاً، ص ۱۰

۶ - ایضاً، ص ۱۰

۷ - ایضاً، ص ۱۰

۸ - ایضاً، ص ۲۰

۹ - محمد ماہ صداقت کنجاہی: ثواقب المناقب، خطی نسخہ مکتوبہ سید شرافت نوشاہی مورخ ۱۳۴۶ھ - مخزونہ کتابخانۂ نوشاہیہ، ساہن پال ضلع گجرات، ص ۱۲۳ -

۱۰ - ایضاً، ص ۱۲۵ -

۱۱ - ایضاً، ص ۱۴۸ -

۱۲ - ایضاً، ص ۱۲۵ -

۱۳ - ایضاً، ص ۱۲۵ -

۱۴ - چہار فصل کابل، ص ۹

۱۵ - ایضاً، ص ۱۱

۱۶ - ایضاً، ص ۲۰

۱۷ - دیکھیے ص ۵

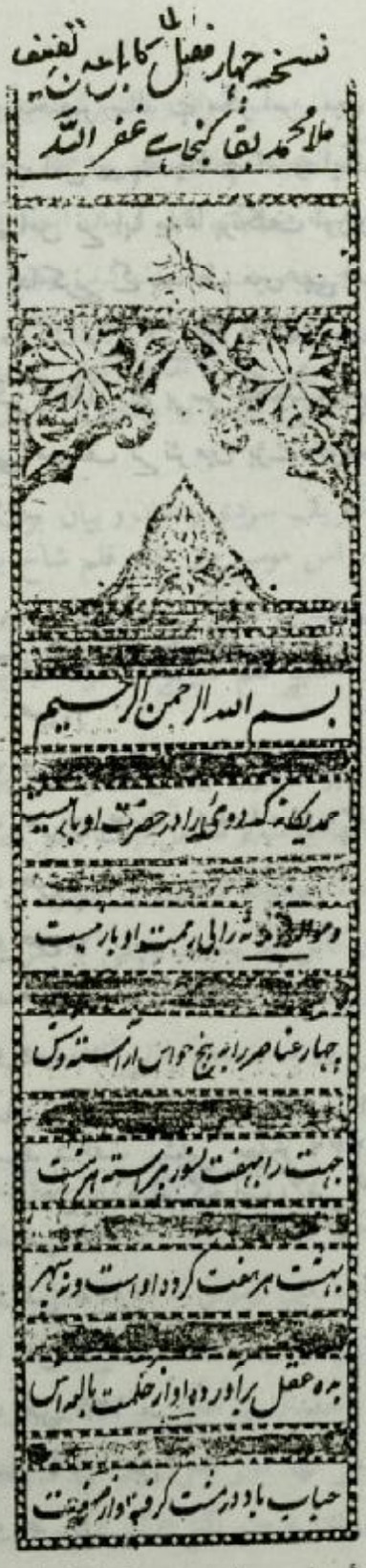
نسخہ چہار فصل کابل عن تصنیف
ملا محمد بقا گنجاہے غفر اللہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد یگانہ کہ دوئی را در حضرت او بار نیست

و موالید ثلاثہ را بی رحمت او بار نیست

چہار عناصر را بہ پنج حواس آراستہ و شش

جہت را بہفت نشور پیراستہ ہر ہشت

بہشت ہر ہفت کردہ او است و نہ سپہر

بدہ عقل برآوردہ او از حکمت بالغہ اش

حباب باد در مشت گرفتہ و از صنعت

صفحۂ اول رسالہ چہار فصل کابل ۔ خطی

و جویبارش همچو جوانان حسن جوی خانه بخانه دویده پنیرش

به بشلاق هم شیره و قروتش چون توت پر شیره

چه شهری مشتهر در نیکنامی ❊ حبش داده باو خط غلامی

دو گیسو از دو بازارش در آغوش ❊ دو حلقه از دو در بربسته در گوش

برنگ نو عروسان حیا کوش ❊ شده بازار او از چرخ روپوش

چو بقالان ببازارش نشستند ❊ ز چشم زخم گردون پرده بستند

اگر گرمی بازارش نبودی ❊ هوای سرد او طوفان نمودی

بهر جا چوکها دارد مدور ❊ چو بدر از روی مهرویان منور

بقا زد شوق پنجاب از دلم جوش ❊ هوای کابلم گشته فراموش

بیا یکره سوی پنجاب رو کن

ز خاک پاک پنجاب آبرو کن

بر تمام رسید نسخه چهار فصل کامل من تصنیف نیازمند درگاه الهی ملا محمد بقا [illegible]

بدستخط فقیر حقیر [illegible] تقصیر ملا محمد صالح در سنه ۱۱۳۹ هجری تحریر پیوست [illegible]

صفحه آخر

مخزونه کتابخانه صاحبزاده حمید الله - چمن - بلوچستان

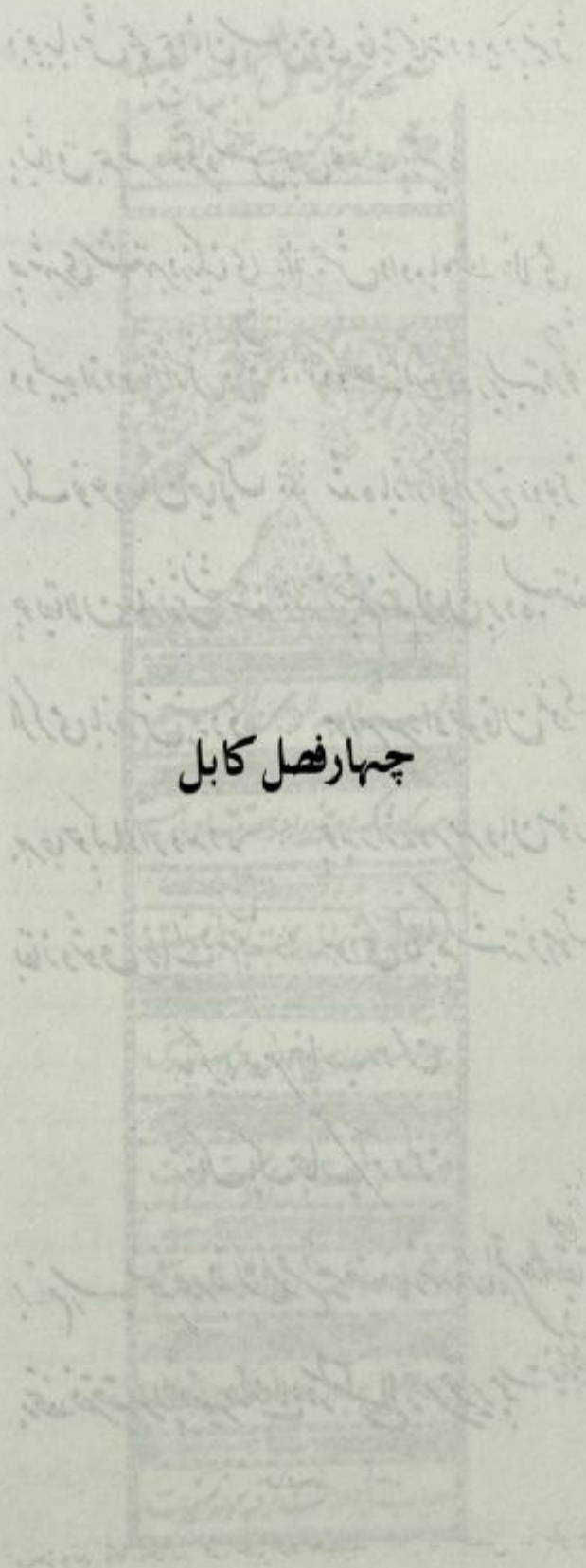

چہارفصل کابل

بسم الله الرحمن الرحیم

[ص ۱] حمد یگانه که دوئی را در حضرت او بار نیست و موالید ثلاثه را بی رحمت او بار نیست ـ چهار عناصر را به پنج حواس آراسته وشش جهت را به هفت کشور پیراسته ـ هر هشت بهشت هر هفت کردهٔ او است و نه سپهر به ده عقل بر آوردهٔ او ـ از حکمت بالغهاش حباب باد در مشت گرفته و از صنعتِ [ص ۲] کاملهاش آتش به انگشت افروخته فلک را از هفت پشت رتبه بلند داده و مصرع هلالی را مضمون عالی بخشیده ـ بحر در آتش عشقش آن قدر جوشیده که بر لبش از حباب تبخالهها دمیده ـ و فلک درجستجویش از بس که گرم نگاه بوده هر صبح پنجه خورشید عرق انجم از جبین افشانده ـ هر که از غم او عَلَمِ آهی بر افراشته در جنت نهالی کاشته ـ وآنک دو اشک نیاز ریخته چهار جوی بهشت یافته ـ

باد را از حباب در قفس کرده و آب را از باد زنجیر فرموده ـ در ریاض توحیدش زبان سبزه انگشت زینهار گشته و از شرم تحمیدش سخن تر شبنم بردهان غنچه گره شده ـ

بیت

بنام ایزد خداوندی که ذاتش
به عالم جلوهگر شد در صفاتش
طناب خیمهٔ او از رگ جان
ز قامت سرو رعنائی بر افراخت
برو قمری رسید و آشیان ساخت
سفال از کاسهٔ سرها سرشته
گل و نرگس در و صد گونه گشته
نهان در هر چه بینی جا گرفته
چو رنگ اندر حنا ماوا گرفته
ز پیکرهای خاکی رو گشوده
نمود بی نمود خود نموده
به خلقت کرد وا گنجینهٔ خویش
محمد را نمود آئینهٔ [ص ۳] خویش
چو گشته کعبهٔ دین ست بنیان

نمـــود از چار یـارش چـار ارکان
بـدین و دولت ایشـــان را بقـا بـاد
بقا را در ره ایشان فنا باد

فی المناجات الی قاضی الحاجات

بنازم فضل پروردگا را که دریای رحمت عامش تشنه‌لبان ساحل طلب را را به لب ساحل صغامی نماید که آن چه در سبوی آرزو و ظرف توقع گنجد بر دارید ـ

الهی ! آرزوهائی که در ساغر دل من موج می زند در هفت سبوی فلک نمی گنجد ـ به عظمت آن دریا که این هفت کاسه به یک نم آن لبریز است اگر یک قطره از آن محیط کرم کرامت فرمائی درهر دو جهان بر من کافی است ـ

الهی ! درین صحرای هولناک وراه پرمغاک تنها رانده ام و پای در گل مانده ام ـ شیر اجل در فضای من افتاده و اژدهای کور دهن گشاده از پیش منتظر من استاده ـ

الهی ! دلی بخش سراپا ریش یعنی شایستهٔ محبت خویش ـ

الهی ! معامله ساز بامن آسان یعنی دلی ده و بستان ـ

ای از تو در هر قلبی قلابی و در هر زبانی مرا از خویش و پیوند بخویش پیوند واز خودم بگشا وبخودم بر بند ـ

خدا وندا! وقتی که کار از دست ودست از کار رود [ص ۴] از دست سود هیچ سود بدست ما نیاید ـ اکنون که می توانم اگر توانم بخشی می توانی وچون آخرکار باتست اگرکرده‌های من ناکرده‌ای من کرده گردانی هم می توانی ـ

الی ! توفیق رفیق و رفیق شفیق و طلب پیر دو پیر دستگیر و بر گناه‌ها ندامت و رستگاری قیامت از تو می خواهم ـ

بیت

خـداوندا بقـا امیدوار است
بـراه فضل توچشمش دوچـــار است
دهی دردی کـه درمانش تو بـاشی
سری بخشی کـه سامانش تو باشی
بظلمـــات عـلم چون آورد رو
فروزی شمع ایمان درره او

در آن ویرانهٔ بس تیره و تنگ
چو سازد جابرنگ شعله در سنگ
نسازی قطعه ای نار جحیمش
کنی روشن چو گلزار نعیمش
چو در محشر بسوی دوزخ آرند
ز سوی او بسوی او نخ آرند
ز نار دوزخش بخشی نجاتی
دهی بر گلشن خلدش براتی
بقا کن کار خود با حق حواله
به سید گو ز حال خود بناله

نعت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

چون به نعت سید المرسلین رسیدم انفعال نارسائی خیال بر آن داشت که از دور جنابش ببوسم و بگذرم ـ مخدرات معانی [ص ۵] از سفیدی بین السطور گریبان دریده از زمین شعر خاک برسر پاشیده استغاثه نمودند که از آن روزی که از قلمرو قلم در خطهٔ خط رسیده ایم یک قلم از اعتبار افتاده ایم ـ اگر دست حمایت نعت خیرالبشر که تاج المدایح است برسرما شد درخانه‌های ابیات بنشینیم و در سواد زمین این قطعات آباد شویم و الا از ظلمت آباد الفاظ سفر کنیم و روی به وطن اصلی نماییم ـ اکنون کام ناکام بر سر آنم که هر چه دانم بعرصه بیان رسانم ـ

بیت

شود تا درخور افتد آن بیان را
به آبِ دیده می شویم زبان را
بوصفش جبرئیل ار حرف گوید
نخست از آب کوثر لب بشوید

بارک الله شهنشاهی که بتقبیل جنابش عرش بر کرسی پانهاده و فلک از باغ جمالش گل خورشید برسرزده ـ

عالی همتی که بخوان دعوت کفار قرص ماه شکسته ـ
والا گوهری که سلک مروارید ش به سنگ محک کم عیاران لعل بدخشان نموده ـ

به هر صبح گل اگر بآب شبنم وضو نمی کرد به جناب پاکش نسبت نمی یافت وبه هرشام خورشید اگر بخاک درش در سجده نمی افتاد چنین روشن جبین نمی گشت ـ

آفتاب بی سایه که سایه در آفتاب قیامت [ص ٦] گسترده ، سحاب گوهر مایه که چتر سحاب سایه برسرش کرده ـ

هرکه از آن گلشن کرامت باغی است از شجر من زقوم میوه خوار است وهرکه ازسایهٔ ابر رحمت آبی است از ظل من یحموم سایه‌دار است ـ

رخسارهٔ گل عذاران اگر از خاک درش نمی سرشتند ببوسیدن منسوب نمی شد و زلف سنبل اگر بگیسویش خود را نمی پیچیده چهره آرای گلشن نمی گشت ـ

اگر طوطی زبانم از شکر نعتش لذت اندوز نمی شد چون بلبل تصویر ساکت می ماند ـ واگر همای خیالم بهوای وصفش پرو بال نمی گشود بقفس بیضه گرفتار می گشت ـ

معنی که در بیت خدا است از رباعی رسول هویدا است ـ آن همیشد با او والذین معه ، آن شهنشاه دیندار اشداء علی الکفاره ، آن ثالث بی ثانی از رحماء بینهم ، نشانی ، آن عالم بسیارفن تریهم رکعاً سجداً هم مع‌الله والله معهم رضی الله تعالی عنهم صلی الله علیه وسلم ـ

بیت

محمد مظهر نور الهی
بحق پیوند مهجور الهی
بوحدث کرده دعوت غافلان را
بحکمت ساخت یک بین احولان را
شهنشاهان گدایان در او
ز کرسی تخت و ز عرش افسراو
مکان یک حجرهٔ تنگ از ره او
فضای لامکان جولان گه او
بیکباره ز نقش زر پریده
چو[ص ٧] شیر ازشعلهٔ آتش رمیده

• سوره الفتح : ٢٩ ـ

شبی بر شد برین فیروزه طـــارم
درخشـــان تر ز شمع چرخ چـارم
چو عاشق شب سوی دلبر روان شد
چو دلبر نـزد عـاشق میهمان شد
جو شنم کـرد پرواز وصـــالش
همه شد محو خورشید جمـالش
بقـــا هست از گنه رو در سیاهی
ز لطفت چشم دارد عذر خواهی

در مدح بادشاه عالمگیر نمازی اورنگزیب غازی خلد الله ملکه وسلطانه

مطرب سیاه جرده قلم که نوای صریر در ترانه پردازی است گرفتم که خود را بالحان داودی آشنا ساخت ـ کجا است که نغمه در خور بزم شهنشاهی توانـد نواخت ـ

حبذا شهنشاهی که حصیر مسکنت بر سریر سلطنت مقدم داشته و تخم دولت را در مزرعه آخرت کاشته از رشک بحر کفش دریا از موج بر خود می پیچد و در عهد طرب خیزش خنده در صحن دل بی تاب می غلطلد ـ همایون طالعی که از مدد ستاره سعد اکبر به تیغ جهانگیر از شاهان جهان تاج و تخت گرفته و بوجود با فیض وجود خویش اورنگ سلطنت را زیب بخشیده و چون خورشید بعالم گیری شهره آفاق گردیده از وصف عزمش صفحه از نقش مسطر پر و بال [ص ۸] بر آورده و از انقلاب رزمش جهان خود را بعالم دیگر در آورده ـ بس که از رعد کوسش غلغله در عالم بالا افتاده ـ دایه سپهر طفل ماه را از کهکشان دست بر دل نهاده ـ آهوکه از هیبت شیران دلیر و پلنگان تیز چنگ خون خرگوش در خواب هم چشم نمی بست امروز روزی است که بر نطع شیر سر نهاده بفراغت در خواب رفته ـ و گوسفند گاو تکیه پس پشت گرفته بتجمل نشسته ـ و موش با گربه از بروت خود دم می زند و بزبا پنجه شیر ریش خود را شانه می کشد و را داغها (لی) که در دل نخچیر پنهان بود امروز از پلنگ بیدار شده وخار هائی که در دل ماهی نهان داشت حالیا از سینه نهنگ هویدا گشته وگنجشک تیز زبان که به جاسوسی اولی اجنحه مقرر است خبر رسانید که خروس چهرهٔ ارغوانی بر سر بسته و بادهٔ ارغوانی خورده

چنانچه آثار سکر از چشمهای او ظاهر است مدام درپس کوچه هامی گردد. نعره های مستانه می زند و شب و روز با ماکیان سکنه شهر در فسق و فجور است ـ امرشد که او را برسر گلخن آورده توبرهٔ گُه بر دهنش ببندند و ازهٔ تأدیب برسرش نهند چون آن کمینه تنبیه بواقعی یافت تائب شده چون درویشان [ص ۹] موقع پوشیده از پرهیزگاری حبة الارض را قوت خود گردانیده امروز به سحر خیزی و مؤذنی شهر مشهور دهر است. باغبان که به احتساب نباتات ممتاز است خبر یافت که بلبل در اطراف چمن می گردد و بیت های عاشقانه می خواند و مستورات باغ که رخسار گلگون در نقاب حجاب داشتند از ترانه عاشقانه او گاه و بیگاه سر از دریچه کاخ شاخ بیرون می کشند و از هم جام کام می گیرند مطابق امر جلیل القدر بلبل را بدانگونه بر دار خار کشیدند که آثار خون از ته دُم او آشکار است و بزندان قفس گرفتار ـ

سبحان الله چه مبارک عهدی است که شتراز ادب به دوزانونشسته وگاو از ورع مسواک ها برسر بسته ـ چون در اصناف حیوانی مراسم ادب و کاردانی بدین گونه مرعی باشد پس در اهل هداقس علی هذا.

بیت

شه عالی نسب جمشید رفعت
مه روشن لقب خورشید طلعت
بگوهر در خور افسر سر او
خور و مه در گهر با افسر او
هر آن چیزی که در اوج و نشیب است
بزیر خاتم اورنگ زیب است
به بحث علم دین روز ستیزش
شده برهان قاطع تیغ تیزش
بزرگ کز ره و رسم بزرگان
دُم روبه نهد در چنگ گرگان
چورستم سبداش[ص ۱۰] درکف کمندی
کمندش گردنان را طوق بندی

بـه ادهم هم عنان در راه مولا
بـه مکـه هم قـدم با شاه دولا
چودرمیدان هیجا اشهب انگیخت
بفـرق دهر گـرد منقـلـب ریخت
فلک پـر گـرد گشت از کوبش سم
ز نقش سم زمین پـر مـاه و انجم
چـو جست از نعل اسب او شـراره
زمین چون آسمان شـد پرستـاره
سمنـد او است چـون بـاد بهـاران
شـود گُل گِل ازو خـاک دیـاران
بصحـرای دغـا اژدر پـلـنـگی
بـدریـای غزا اشقـر نهنگی
بقـا بنشین بقـائی او طلب کـن
ز فیض حـق لقای او طلب کـن
جفـا با دشمنش درکین همیشه
بقـا بـا دولتش چون دین همیشه

درسبب تالیف این نسخه که ره آورد اولوالابصار است و موجب تعریف چهار فصل که در اثنای بوصف چهار بزرگوار است

از آنجا که گردش گردون گردان در پی آن است که آنچه در آن باشد همیشه سرگردان باشد . مرا اتفاق سفر کابل روی نمود ـ

آری گردش آسیا از برای دانه است و گردانندهٔ آن خداوند خانه ـ چون دانه سوده باشد آسوده شد و غذای جان گشت و بروح پیوست ـ

چون به کابل رسیدم بعضی رفقای سلاح پیشه و صلاح اندیشه که روزها در سیر چمن و دمن ، مرافقت می نمودند وشب ها در محافل مناقل موافقت می فرمودند باعث شدند که هر آنچه دانی در چهار فصل کابل چند بابی ترتیب ده ـ چون از گفتهٔ عزیزان گریز نبود ناگزیر درین اندیشه فرو رفتم ـ پیر خود که من مرید وی‌ام ارشاد نمود که پیش ازبهار آرائی ی چهار فصل بهتر آن است که

تیمناً گلدسته مدح بر بندی و بچهار پیر که در چهار گوشه کابل پنج نوبت می زنند تبرکاً بگذرانی ـ مرا این سخن بسیار مستحسن افتاد ـ اکنون در پی ستایشم ـ توفیق رفیق باد ـ

بیت

بفکر چار فصل از چار سویم
دو صد مضمون رسیده رویرویم
ز فیض مدحت مردان دینم
چه معنی‌ها است در زیر نگینم
ز پروین و ز نثره نیست یادم
بفکر نظم و نثر خویش شادم
ز پیچش های گیسوی معنبر
مرا یک مصرعی پیچیده بهتر
بموزون مصرعی هستم گرفتار
نیم از قامت موزون خبردار
که از وصف بهار خاک کابل
شگفته شاخ خشک خامه گل گل
گه از وصف خزانم چهره زرد است
گهی از فکر برقم آه سرد است
[ص۱۲] بقا تاکی ز مدح خود شماری
ز مدح شاه پیش آر آنچه داری

در صفت حضرت عاشقان قدس الله اسراره

دوش بدوش سرفرو بردم ـ درین اندیشه که اولاً در اندیشه کدام ازین چهار بزرگوار بیت مدح را زیارت خانه معنی سازم ـ عقل گفت هیهات هیهات ـ معلوم شد که هنوز هیچ معلوم نکرده ، در کثرت مانده و از وحدت حرفی نخوانده ـ

این چهار تن که به پنج تن پاک نسبت درست دارند در معنی نگین اند ـ

* نثره : در ستاره است باصطلاح قدماء و با کلمه پروین مناسبت دارد ـ استاد خلیلی ـ

اگر صد شمع بر افروزی در حقیقت همان یک نور است ـ قطره تا در هوا است در هوا است که در همه جا نمودار می شود و بصد رنگ آشکار می گردد و چون بدریا رسد دریا است ـ در اینجا پس و پیش را گنجائی نیست وکم و بیش را روائی نه ـ من از برهان عقل از عرق پیشانی خجلت افزای ابر نیسانی شدم و در بحرشرم غوطه خوردم و گوهر مدح بدست آوردم و نخست درمدحت حضرت عاشقان بشاهد عشق بازی سرکردم ـ

[ص ۱۳] زهی بارگاهی که عاشقان حق جوی در هر گوشه‌اش بگوشه نشینی کوشیده کلاه شکسته وخهی درگاهی که زاهدان فرشته خوی، در اطرافش چون چرخ نیلی ردا بدوزانو نشسته ـ درین سلسله پیش از آنکه خود را دانند خود را دانسته اند ـ من عرف نفسه فقد عرف ربه ـ و درین حلقه قبل از آنکه دهن بسخن گشایند لب بر بسته اند من عرف ربه فقد کل لسانه ـ اینجا است که جامه‌های خرقه پوشان قبا شده و نواهای بی نوایان در ذکر دوتا گشته، همه او را دیده اند و او را همه دیده و همه او را یافته اند و او را همه یافته ـ هرکه با خود است با خدا است و هرکه با خود است از و جدا است ـ کسی که خدا را خواست از خود برخاست و کسی که خود آرائی نیست خدا راست ـ خود را مبین تا خدا را بینی ـ درین گوش و بینی نیست خدا بینی ـ تا جان داری بجانان آویز تا این داری بآن بگریز ـ

سبحان الله سخن از مدح بود و بتوحید انجامید ـ آری این همه از فیض اوست بلکه این همه از و است ـ نی نی همه اوست ـ

بیت

ازان با عاشقانم کاروبار است
که بار کاروانم عشق یار است
چه عاشق عاشق معشوق در بر
تو گوئی عشق حق گشته مصور
مزارش ساده چون کوه بدخشان
دو سه سنگی و دروی لعل رخشان
کجا عشاق سقف و خانه دارند
چو گنجی روی در ویرانه دارند

ازو کابل سمر اندر جهـــات است
چنـــان کز شاه دولا گوجرات است
بقـا تاکی چو بیدردان نشینی
بیـا از عاشقـــان جو عشق دینی
دلی بی عشـــق جـام بی شراب است
دلی بی درد جلد بی کتاب است

در صفت حضرت عارفان صاعف الله انواره

غنچهٔ سخن در شگفتن است و بلبل طبع در اسرار گفتن همانا فکر ذکر بادشاهی است که سلاطین روزگار هنگام دعا بدستش نگران اند و ملایک رحمت در وقت سخا بدرش دوان ـ حال استقبال چون زمان ماضی معلوم نموده و معانی منطق پیش از کلام شرح فرموده و متکلمی که مخاطب را از مبدأ خبر می دهد و از منتها علم می بخشد ـ زیر و زبر در پیش عزم جزم او چون نظر آشکار و زمین و زمان در نزد طیر سیر او همچو کف دستی هموار ـ هر که در تعاقب او [ص ۱۵] قدم نهاد خضر شد ـ و آنکه از مناقب او دَم زد مسیح گشت ـ اهل کربت از تربت او شفا یافته اند و اصحاب درد از گرد او دوا گرفته ـ هر که در پایش می افتد از پای کم می افتد و هر که سر بدرش می نهد هوس از سر بدر می نهد ـ هر سنگی که بر مزار او است شاهد کوه وقار او است ـ نی نی هر سنگ او لعل احمر است که از فروغ دو خورشید سیاه گشته یا حجرالاسود است که در آن کعبهٔ دین جا گرفته ـ یا سنگی است که از برای سنگساری شیطان نهاده اند یا سنگی است که از بهر ترازوی اعمال گذاشته اند ـ

بیت

کسی کو عـارف حـق در جهان است
مرید خـاک راه عـارفان است
بگجرات عطـا دولا رواجی
بغـزنی صفـا محـمود تاجی
ازو کابل شـــده هم فیض مکـه
چنـــان کز شاه بهیکهو خاک ککـه

بـرنگ خـرمن گل مست خفتـه
بزیر خاک چون گنجی نهفتـــه
مزارش ساده هم چون لوح خورشید
چو ذرات از هوایش اهل امیـــد
بهر سو طـایف افواج مـلایک
زاهل زایر ارباب ارایک
[ص ۱۶] نفس تنگی گـرفت از جوش مردم
در آنجا گم شد از سر هوش مردم
بقـا زین گفتگو دندان بلب کن
بیا از عـارفان عرفان طلب کن
کـه حق فرموده اندر نوع انســان
نـکردم خلقت الا بهر عرفـان

در صفت حضرت شاه شهید قدس الله المجید

زاهد قلم که در صومعه دوات اربعین ها کشیده و معنی الفقر سواد الوجه فهمیده بر سر آنست که از سرچشمه دوات وضو سازد و بر مصلای کاغذ سر بسجود نهد و به تمهید تحمید و تمدیح ترویح آن شاه شهدا و آن پیر هدا رطب اللسان گردد ـ

زهی بارگاهی که پیران صبح نفس خورشید ضیاء بخاکروبی آن آستان علیا ظلمت ریش را بنور مبدل ساخته اند ـ

وخبی جناب عالم پناهی که جوانان ماه جبین مشتری لقا بخدمت گاری آن درگاه والا چون ملایک طرح اقامت انداخته ـ

اگر گنبد فلک بدین گونه پست نمی ساختند ایوان مرقدش بلند تر می افراختند ـ و اگر فضای زمین این چنین تنگ نمی نمودند ساحت صحن مشهدش وسیع تر می فرمودند ـ

آب جوی مصفـا سرشت که خاصیت [ص ۱۷] بادهٔ بهشت بهم رسانده از آثار قرب و جوار مزار اوست و پل مستان که بر سر جوی چون می پرستان دراز افتاده از نشأ قربت تربت او ـ

در ساحت مزارش در زیر هر دیوار جوئبارهای سرشار و گلزارهای مشکبار

جنات عدن تجری من تحتها الانهار(۱) ـ پیران فلک ردا خالدین فیها ابداً(۱) رضی الله عنهم و رضوا عنه(۲) ـ

بیت

جنابی چرخ والا چاکر او
جنابی عرش اعظم بر در او
شده خاک در او هر چه هست است
سر گردون در ینجا نیز پست است
همه عالم چو خاتم در بر او
چو حلقه آسمانها بر در او
فلک با آن همه تمکین و حشمت
کمر از کهکشان بسته بخدمت
بحاضر باش لب جنبانی او
اجابت می کند دربانی او
ز بس دارد نذر از هر طرف ریز
چو کان خاک مزارش گشت زرخیز
بیا بنشین بقا بر خاک این در
که تا بینی مراد خویش در بر
بقای خود فنای خاک او کن
مدد جوئی ز روح پاک او کن

در صفت حضرت سید مهدی پادشاه نور الله مرقده الی یوم الانتباه

هوش بی هوش شده بر من دویده و خرد [ص ۱۸] بیخود گشته نزد من رسید که قوافل ملایک گرم مهمیزند و محافل خلایق از طرف جلو ریز ـ نمی دانم که عزم کجا دارند ـ من نیز از خود بیرون دویدم بخلایق همرکاب و بملایک هم عنان روان شدم ـ ناگاه از دور بارگاهی دیدم چنان بارگاهی :

از هفت سپهر هم فراتر
وز هشت بهشت خوشنما تر

۱ ـ سورهٔ طه : ۷۶ ـ
۲ ـ سورهٔ توبه : ۱۰۰ ـ

من از تحیر بخاک راه برابر شدم که این بارگاه بغلک همسر از کیست؛ خروش سروش در گوش هوش ندا در داد :

که این درگاه شاه محو ذات است
مزار سیدی مهدی صفات است

سبحان الله چه جنابی است که جبین بشوق ادراکش از دو ابرو بغل‌ها گشاده و مرغ بوسه باشتیاق خاک نشینی آستانش از دو لب بالها واکرده، کلاه گوشه گنبدش از سر عرش گذشته و آستین برجش از کار طلایه بیضا نموده ـ

اگر خورشید قبه زار زرینش می دید چون گدایان کاسه چشم بر سر نهاده در پای دیوارش می گشت و اگر سپهر عروج بروجش مشاهده می‌نمود زهره‌وار در گرد سر آن چرخ می زد ـ

ناشنگرف شفق در صدف فلک حل ساخته اند نقاشان قضا کلک کهکشان [ص ۱۹] ننیداخته اند، و تا طلای خورشید بعیب کسوف موصوف نموده اند از نقش پردازی او موقوف فرموده اند ـ طایران عرش مسایر کبوتروار پیرامون برجش طایر و زائران قدسی سرائر در گردسرش چون فلک دائر ـ

بیت

جنابی هم خطابی عرش اعلی
جنابی هم رکابی خاک بطحا
همه شاهان گدای این جناب اند
گدایان بادشاهی خاک و آب اند
بروجش ماه و مهر اندر برو
ز رنگش برده بر نقاش هائل
بمعنی صورت دیوار مائل
ز موج رنگ او دل در کمندی
بود هر نقشبندش نقشبندی
شده قالب تهی کان در نگارش
طلا از بسکه شد صرف جدارش
بشکر آنکه جسمش جان او گشت
زمین با گاو خود قربان او گشت

زندهم چرخ در این فکر جولان
که سازد گوسفندی خویش قربان
بقا رو ترک قیل و قال خود کن
بیا در پیش و عرض حال خود کن
بیا ای هادی مهدی عنایت
هدایت کن هدایت کن هدایت
ز روی لطف بر حال تباهی
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی

[ص ۲۰] این گدا را ازین چهار بادشاه که در معنی چهار رکن عالم اند و با چهار عنصر آدم چهار التماس است :

اولاً از سیدی مهدی علم و هدایت -
و از عاشقان عشق و محبت -
و از عارفان عرفان و معرفت -
و از شاه شهید در خاتمه کار شهادت -

آغاز فصل بهار و گلدسته بندی اوصاف بهار

چون از زیارت مقابر بهره اندوز گشتم شوق دامن دل گرفت که پیش از سیر شهر گلگشت "باغ شهر آرا" باید نمود و قبل از تماشای نوادر جهان تفرج جهان آرا باید ساخت -

به رهنمونی شوق به "باغ شهرآرا" در آمدم - دیدم حافظ بلبل از روی سپارهٔ گل به آواز بلند می خواند که لایمسه الاالمطهرون(۱) - و مقری قمری بر مینار سرو در باب زائران باغ می گوید که ولهم فیها منافع و مشارب أفلا یشکرون(۲) -

شاخ درختان میوه‌دار چون شاخ نبات سراپا شیرین و گلهای اطراف گلزار برنگ گل کاغذ همیشه رنگین و ظل ممدود در شأن سایهٔ چنار او است و ماء مسکوب در باب آبشار او -

از عکس گلزارش آسمان دامنی است پراز گل و از پرتوه لالهزارش فلک

۱ - سورهٔ واقعه : ۷۹ - ۲ - سورهٔ یس : ۷۳ -

ساغری است لبریزمل ـ

[ص ۲۱] هوش بلبل از جوش گل ابتر شده و گوش گل از خروش بلبل کر گشته ـ و هجوم درختان تا کمایش را در کنار تنگ گرفته چون بوسهٔ خوبان رنگ شکستگی ساری شده و انبوهی تاک میوهای درختان را فشرده ـ

در باغ هر طرف جویبار های شربت جاری گشته

شاخ درختان میوه‌دار شخ شده که وفا کهنِ کثیرةٍ لا مقطوعة (۱) و لا ممنوعة درشأن من وارد گشته ـ

طوبی دعوی دروغ می کند ورخسار لاله از غضب سرخ گشته که آیه ان الذی جعل لکم من الشجر الاخضرناراً (۲) در باب من نازل شده ، گل را باین چه می رسد ـ

از تراکم اشجار سایه‌دارش تاب آفتاب در سایهٔ دیوار باغ نشسته و از شعاع چراغان لاله زارش تاریکی سایه در داغ پنهان گشته ـ

الحق بهشتی است که شب رابروگذار نیست و روز را درو بار نه ـ

خورشیدفلک پیمای به هوای تماشای فضای بهشت آسایش می خواهد که در سایه اشجار جا گیرد ـ اما چوبداران شاخ و یساولان ٭ سفیدار و سپرداران برگ و ناوک اندازن خار نمی گذارند که گذر آن در جوار این همیشه بهار واقع شود ـ

بیت

[ص ۲۲] چنارش تا ثریا سر کشیده
بشاخ کهکشان تاکش رسیده
بدانسان برده سوی آسمان راه
که برگش پنجه زد با پنجهٔ ماه
برنگ خوشهٔ پروین بر افلاک
نمایان خوشهٔ انگور بر تاک
سفید آرش چو آه عاشقانه
گذشت از چرخ چو تیرا ز نشانه

۱ـ سورهٔ واقعه : ۳۳ ۲ـ یس : ۸۰

٭ جمع یساول بمعنی چوبدار ، ملازم ، حاشیه نشین ـ

ز عکس گل در و دیوار این باغ
چو برگ لاله رنگین لیک بی داغ
چنان زد شعلهٔ رخسار گل از نور
که گلشن گشت گلزار سر طور
ز عطر افشانی گلهای گلزار
شده صحن چمن دوکان عطار
میان باغ دریای روان است
که آب او حیات انس و جان است
ز عکس گل چراغان گشته آبش
چو فانوس خیالی هر حبابش
بقا بلبل به گل اندر وداع است
خزان را با چمن فکر نزاع است
بگلشن گل اگرچه دلنشین بود
بلائی از خزانش در کمین بود

در صفت موسم خزان و بیان برگ ریزی آن

آورده اند که چون بهار رخت از چمن بر بست بلبل در مرثیهٔ گل اشعار پرسوز گفتن گرفت، و چون چشم خود درهای آبدار سفتن ـ

و گویند که چون [ص ۲۳] باغ از نرگس دیده بر روی چمن واکرد از دست بُرد خزان سینه را از خیابان چاک زد و از سرو سفیدار آه‌های فلک گذار سرداد ـ و از چشمه و جوئبار گریه‌های سرشار روان کرد و چشم بلبل آنچه بر روی گل دیده بود خون گشته بیرون ریخت ـ و زلف سنبل که بشاخ گل پیچیده بود جدا شده بباد آویخت ـ

و جوی در گرد چمن هر قدر گردید از گل اثری ندید و فاخته از سر سرو هر چند فریاد کرد از بلبل نشانی نیافت ـ

و اشجار از دانهٔ انگور با دیدهٔ پر آب و شاخسار از سیب آتشین بادل پر التهاب تاک افسرده چون مار مرده بدرختان پیچیده ـ

و چنار بی بار در ماتم گلزار دستها بر سر کوفته، شاخ انار چون آه شرر بار خرمن خرمن آتش جمع نموده، و رگ تاک همچو مژگان گریه ناک دامن دامن

اشک فراهم آورده ـ

شاخ‌های عریان چون شاخ آهو از برگ بی نوا و برگ‌های زرین همچو برگ جلاجل* از باد پر صدا ـ

سرو سر بلند چون تیر درد دل دردمند در سینهٔ باغ بشکست و بادهای سرد همچو آه از جان پر درد و جگر گلشن برخاست [ص ۲۴] از غصه گریه در حلق جوی گره بست و از بی طاقتی کمر سرو بشکست ـ

بیت

بگلشن همچو آه اهل فریاد
بهر سو زلف سنبل رفته برباد
چو بلبل رنگ روی گل پریده
چو گل بلبل گریبان بر دریده
چمن در سیر دهر پر تغیّر
ز نرگس کرده وا چشم تحیّر
تو گوئی آتش گل گشت روشن
تمامی سوخت خشک و تر بگلشن
دی آمد زد درون باغ خیمه
نمانده در چمن‌ها غیر هیمه
رخ و رنگ چمن زردی گرفته
بطبع خار و گل سردی گرفته
بقا اینجا خزان رنگین بهار است
که گلشن چون دوکان میوه‌دار است
گل ارچه رخت خود بر بست در دی
رسیده کاروانِ میو در پی

در صفت میوه‌های کابل و بیان اثمار آن زمین پر گل

نی نی آنچه گفتم از شأن خزان کابل دور است ـ خزانش در معنی بهاری

* جمع جلجل بمعنی زنگوله ها ـ

است که خار و برگ از شاخسارها ریخته و خرمن خرمن میوه بشاخ آویخته ـ بهر درختی که نظر بالا کنی خوشه‌های انگور است و بهر آسمانی که چشم افکنی [ص ۲۵] ستاره های‌پر نور است ـ تو گوئی لالی سیراب است که ابر گهر بار بر سر چمن پاشیده و یا تقاطر سحاب است که از برودت هوا منجمد گردیده ـ

تاک اگر طاقت برداشتن خوشه‌های انگور در خود می دید برسر درختان دیگر نمی دوید و شاخسار انگور اگر از بار میوه دو تا نمی گردید همانابشاخ کهکشان می پیچید ـ

چراغ سیب از باد بی آسیب و شاخ انگورچون شمع بر نور پنجهٔ چنار چون دست عروسان حنا بسته و دیدهٔ نرگس‌همچو چشم عشاق بتماشا گشاده ـ برگ های سرو از باد های سرد چون کاغذ باد بهر طرف در فریاد و شاخهای بی بر از باد صر صر برنگ تار چنگ بصد رنگ در آهنگ ـ

هر برگش ورق دیوان خزانی و هرشاخی سطری از خط زعفرانی ـ صفحهٔ اوراق چون صفحه مصحف مطلا ویا برنگ ورق آفتاب معلا مجلا

اشجار چون صرافان درم برگ ها را هوا داده و از ترازو به عیار کمال رسانیده ـ تو گوئی باغبان به میهمانی جهان پرداخته و از برگ خزانی فرش زرافشانی در صحن چمن انداخته [ص ۲۶] و درختان چون خادمان نیک بختان طبق طبق از فواکه بسر نهاده بهر طرف در باغ بریک پا استاده است ـ

بیت

خزانش از بهاران خوش نما تر
ز دلبر عاشقانش دلربا تر
ز رنگ آمیزی باد خزانی
درخت از برگ دارد زرفشانی
چمن ازخنده شادی مرگ گشته
که هر برگش گل صد برگ گشته
درختانش در ایام خزانی
ببر کرده لباس زعفرانی

چمن در زرفشانی چون کریمان
زمین در نقره بندی چون لئیمان
درختانش سراپا وَرد گشته
ز عشق نو بهاران زرد گشته
چو معشوقان انارش گشته خندان
ز برگ پان نموده سرخ دندان
بهی از فربهی پستانی از حور
غلط گفتم غلط بک قبهٔ نور
ز سیب سرخ شاخ از هر کناره
چو تسبیح عقیق از هر کناره
بقا از میوه‌های او چگوئی
که دارد برف او بی آبروئی
اگرچه میوه‌اش گرمی نموده
ولی سردیش دست و پا ربوده

در تعریف سردی زمستان و بیان برف و باران

درین هوا که قلم چون شاخ بید برخود می لرزد و چشمهٔ دوات یخ می بندد مرا سودای آن در سر پیچیده [ص ۲۷] که ادهم قلم را درمیان سردی‌های این سر زمین گرم سازم ـ

سبحان الله تظلم برودت درین ملک تا بحدی است که خورد (خرد) و بزرگ بر خود می لرزد ـ اگر از شداید برف بیم نداشتی دَم از خانه‌های ابدان بر آمدی ـ و اگر رشتهٔ حیات برپا ندیدی مرغ روح از قفس قالب بر پریدی ـ

اخگر برنگ جوگیان جامهٔ خاکستری پوشیده و آب از یخ در ته چادر خزیده ـ

آتش ازین عالم سرد و از شدت بَرد از بیم رنگ ریخته و در سنگ گریخته ـ

برف پست و بلند زمانه راهموار کرده و عالم رنگا رنگ را بی‌درنگ آشکار ساخته ـ

فلک تهمت بخل از خود برداشته و خانه شاه و گدا بنقرهٔ خام انباشته ـ

انسان در پوست حیوان صورت حیوانی گرفته و حیوان با گوشت انسان سیرت انسانی بهم رسانده ـ اگر پوست از بن طایفه می گیرند چون گوسفند می میرند و اگر از آتش این قوم فرد می شوند چون سمندر* برجا سرد می گردند ـ فنزل من حمیم(۱) را مژدهٔ میهمانی می‌دانند نصلیهٔ جحیم (۲) را آیت رحمت می خوانند ـ

آسمان از خوف برف [ص ۲۸] و جویبارش همچو جوانان حسن جوی خانه بخانه دویده پنیرش به بشلاق هم شیره و قروتش چون قوت پرشیره ـ

بیت

چه شهری مشتهر در نیک نامی
حبش داده باو خط غلامی
دو گیسو از دو بازارش در آغوش
دو حلقه از دو در بربسته درگوش
برنگ نو عروسان حیا کوش
شده بازار او از چرخ روپوش
چو بقالان ببازارش نشستند
ز چشم زخم گردون پرده بستند
اگر گرمی بازارش نبودی
هوای سرد او طوفان نمودی
بهر جا چوک** ها دارد مدور
چو بدر از روی مه روشان منور
بقا زد شوق پنجاب از دلم جوش
هوای کابلم گشته فراموش
بیا یکره سوی پنجاب رو کن
ز خاک پاک پنجاب آبرو کن

•

* بمعنی اوقیانوس ـ او ۲ ـ سورهٔ واقعه : ۹۳

** بمعنی چهارراه ـ

باتمام رسید نسخهٔ چهار فصل کابل من تصنیف نیازمند درگاه الهی ملا محمد بقا کنجاهی غفرالله له ـ

بدستخط فقیر حقیر سراپا تقصیر ملا محمد صلاح در ۱۱۳۹ هجری (به) تحریر پیوست ـ

تعلیقات

ص ۷ اور ۱۰ **شاہ دولا**

شیخ کبیرالدین معروف بہ شاہ دولا دریائی گجراتی ۔ بچپن میں ہی یتیم ہوگئے اور ہندوؤں نے انہیں خرید لیا ۔ جب آزاد ہوئے تو سید سرمست سیالکوٹی کی خدمت میں پہنچے ۔ مدتوں سکردوجذب اور مستی کی حالت کا غلبہ رہا ۔

۱۰۷۵ یا ۱۰۸۵ھ میں وفات پائی ۔ قبر گجرات میں ہے (خزینہ الاصفیا از مفتی غلام سرور لاہوری ۲ : ۱۰۲) ۔

ص ۱۰ : **گجرات**

صوبہ پنجاب (پاکستان) کا معروف صنعتی شہر جو اسلام آباد سے لاہور جاتے ہوئے شاہراہ پاکستان پر واقع ہے ۔ اسلام آباد سے ایک سو میل جنوب میں اور لاہور سے کوئی ستر میل شمال میں واقع ہے ۔

ص ۸ **حضرت عاشقان**

ص ۱۰ **حضرت عارفان**

کابل میں ان دونوں بزرگوں کی زیارت گاہ ایک ہی مقام پر کابل شہر کی جنوبی سمت میں شیر دروازہ کے کوہ کے نشیب میں واقع ہے ۔ اور "عاشقان و عارفان" کے نام سے معروف ہے ۔ حضرت عاشقان کا اصل نام خواجہ عبدالسلام اور حضرت عارفان کا اصل نام خواجہ عبدالصمد ہے ۔ تزکِ بابری اور آئین اکبری میں بھی یہی نام مذکور ہے ۔ یہ دونوں بھائی تھے اور خواجہ جابر بن شیخ عبداللہ انصاری ہروی (۳۷۶ ۔ ۴۸۱ھ) کے بیٹے تھے عین الدولہ بہرام شاہ غزنوی خلف مسعود ثالث بن ابراہیم بن مسعود اول بن سلطان محمود (م ۵۴۲ھ) کی خواہش پر (ہرات سے) غزنی آئے اور اس کے بعد کابل میں اقامت اختیار کی ۔ اور یہیں وفات پائی ۔ مرزا صائب تبریزی نے کابل کے مدح میں کہے گئے اشعار میں ان بزرگوں کی طرف اشارہ کیا ہے :

خوشا وقتی کہ چشمم از سوادش سرمہ چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش

(ملخصاً از کتاب "مزارات شہر کابل" تألیف محمد ابراہیم خلیل ۔ صفحات ۱۰۶ ۔ ۱۰۷، مطبوعہ کابل ۱۳۳۹ھ ش ۔ وہاں ان مزارات کی موجودہ حالت کے بارے میں تفصیل کے ساتھ معلومات دی گئی ہیں)۔

ص ۱۱ شاہ شہید

شاہ شہید کا مزار کابل میں "پل مستان" اور "چمن حضوری" کے قریب واقع ہے ۔ ان کا اصل نام شاہ ابو اسحاق ختلانی ہے ۔ مولانا جامی نے سلسلۃ الذہب میں ان کا ایک قصہ بھی نقل کیا ہے ۔ کابل کے مضاف میں گاؤں غوچک دہ افغانان میں خواجہ اسحاق کی جو زیارت گاہ ہے، عوام الناس کے اعتقاد کے مطابق وہ بھی اسی شاہ شہید کی زیارت گاہ ہے ۔ کیونکہ شاہ شہید کا ایک جنگ میں لڑتے ہوئے سر جدا ہوگیا اور تن جدا ۔ جہاں سر دفن ہے وہ جگہ "زیارت شاہ شہید" کے نام سے مشہور ہے اور جہاں تن دفن ہے وہ جگہ "زیارت خواجہ اسحاق" کے نام سے پکاری جاتی ہے ۔ صاحب "خزینۃ الاسرار" کے مطابق شاہ اسحاق ختلانی، میر سید علی ہمدانی (م۷۸۶ھ) کے خلفاء میں سے تھے ۔

ملخصاً از مزارات کابل ۔ ص ۶۹ و ۱۵۹)

ص ۱۲ حضرت سید مہدی

کابل میں ایک زیارت گاہ سید مہدی آتش نفس کی ہے میرے خیال میں یہ اسی بزرگ کی قبر ہے جس کا ذکر رسالہ چہار فصل کابل میں ہے ۔ زیارت سید مہدی آتش نفس کے بارے میں صاحبِ "مزارت شہر کابل" نے لکھا ہے کہ اب یہ قبر کابل کے ہوائی اڈے کے احاطہ میں آگئی ہے اور اس قبر کا ٹوٹا ہوا پتھر موجود ہے جس پر قرآنی آیات کندہ ہیں لیکن صاحبِ مزار کا نام موجود نہیں ہے ۔ مگر اس قبر کے بالکل قریب صندوق کی شکل کا ایک پتھر ہے جس پر نہایت خوبصورت طریقے سے آیات کندہ ہیں اور ایک طرف یہ عبارت مرقوم ہے ۔

"در تاریخ ۹۴۷ جناب مغفرت مآب محمدی بن سید خواجہ غفراللہ ذنوبہما از دارفنا رحلت نمود" ۔

گمان غالب یہی ہے کہ یہ سنگ قبر خود سید مہدی کی قبر کا ہے جن کا اصل نام 'محمد (ی)'' تھا اور وہ ''مہدی'' کے لقب سے مشہور تھے۔ کیونکہ کوئی وجہ نظر نہیں آتی کہ یہ قبر جو اس قدر معروف اور عوام الناس کے ہاں قابل احترام ہے اس کا کوئی کتبہ موجود نہ ہو مگر اس کے قریب واقع دوسرے مزار کا کتبہ موجود ہو۔ علاوہ ازیں (کابل میں) ایک اور زیارت گاہ سید محمود کی ہے اس کے صاحبِ قبر کو اس صاحبِ قبر کا بھائی سمجھا جاتا ہے۔ پس احتمال یہی ہے کہ ایک بھائی کا نام محمد تھا اور دوسرے کا محمود۔ بہ ہر حال یہ سب باتیں قیاسی ہیں۔

مشہور ہے کہ سید مہدی بہت عرصہ ہندوستان میں پھرتے رہے اور وہاں کے مشایخ چشتیہ سے کسب فیوض کر کے واپس وطن آگئے اور موجودہ "گذر شور بازار" میں مقیم ہو گئے۔ ان کے اخلاص مندوں نے ان کی اقامت گاہ کے قریب مسجد بنا دی جو اب تک "مسجد سید مہدی" کے نام سے معروف ہے۔ (مزارات شہر کابل : ص ۸۲)۔

ص ۱۳ باغ شہر آرا اور باغ جہان آرا

جب بابر بادشاہ (۹۳۲ ـ ۹۳۷ھ) نے کابل کی رونق بڑھانے میں دلچسپی لی تو وہاں باغ "شہر آرا" اور دیگر باغات تعمیر کروائے۔ جب جہانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ھ) تخت نشینی کے بعد پہلی بار کابل گیا تو حکم دیا کہ باغ "شہر آرا" کے ساتھ ایک اور باغ بنایا جائے اور اس میں ۲۷ زراع چوڑی نہر کھودی جائے جب یہ باغ مکمل ہوگیا تو اس کا نام "جہان آرا" رکھا گیا۔ جب شاہجہان بادشاہ اپنے بارھوین سنہ جلوس (=۱۰۲۸ھ) میں کابل گیا تو باغ "شہر آرا" کو خصوصی قرار دیا اور باغ "جہاں آرا" نواب مالکہ دوران بیگم کو بخش دیا۔ ان دونوں باغوں میں چنار کے درخت نہایت خوشنما اور تنومند تھے۔

باغ "شہر آرا" کے کئی چنار بابر بادشاہ نے اپنے ہاتھوں سے لگائے تھے ان باغات میں آبشاریں، حوض اور شمع دانوں کے لئے طاقچے بنائے گئے۔

ملا عبدالمجید لاہوری (م ۱۰۶۵ھ) نے بادشاہ نامہ (جلد دوم مطبوعہ کلکتہ ۱۸۶۸ء ص ۵۸۵ تا ۵۹۱) میں ان باغات کے حسن اور فن

تعمیر کے بارے میں تفصیل کے ساتھ بتایا ہے۔ ہم نے مذکورہ معلومات وہیں سے لی ہیں۔

اب یہ باغات کابل میں موجود نہیں ہیں۔ گمان یہ ہے کہ جب نادر شاہ افشار نے کابل پر قبضہ کیا تو دیگر عمارتوں کے ساتھ ان باغات کو بھی صفحۂ ہستی سے مٹا دیا۔ (رسالہ آرامگاہ بابر تألیف استاد خلیل اللہ خلیلی مطبوعہ کابل، تاریخ ندارد، ص ۵۵)۔

ص ۱۰ **شاہ بھیکھو مدفون ککہ**

اس بزرگ کے بارے میں چونکہ بعض معلومات پہلی دفعہ منظر عام آ رہی ہیں لہذا قدرے تفصیل میں جانا پڑے گا۔

موضع دالیہ (متصل ککہ) ضلع گجرات سے محترم محمد اسلم جاوید تجدیدی نے جو شاہ بھیکھو کی اولاد میں سے ہیں اپنے جد اعلیٰ کے بارے میں جو معلومات فراہم کی ہیں وہ ان کے شکریے کے ساتھ یہاں درج کی جاتی ہیں:

شاہ بھیکھو کا اصل نام میر محمد سعید تھا وہ حضرت عمر فاروق رض کی اولاد میں سے تھے۔ آپ کا شجرۂ نسب شیخ فریدالدین گنج شکر سے یوں ملتا ہے۔ شاہ بھیکھو بن شیخ منصور بن شیخ بدرالدین بن خواجہ عبدالشکور بن شیخ طاہر بن شیخ یوسف بن شیخ بڈھن بن شیخ حسین بن شیخ سلیمان بن شیخ پیراھن بن خواجہ عبدالحمید بن شیخ یعقوب بن شیخ محمد بن مخدوم شہاب الدین معروف بہ فرخ شاہ کابلی بن شیخ فریدالدین گنج شکر۔

شاہ بھیکھو کی اولاد ضلع گجرات کے مواضع چکوڑی، مونیاں، ٹھیکریاں، ککہ اور دالیہ میں آباد ہے۔ ان کی کچھ اولاد کا شجرہ حسب ذیل ہے۔

شجرۂ نسب اولاد شاہ بھیکھو

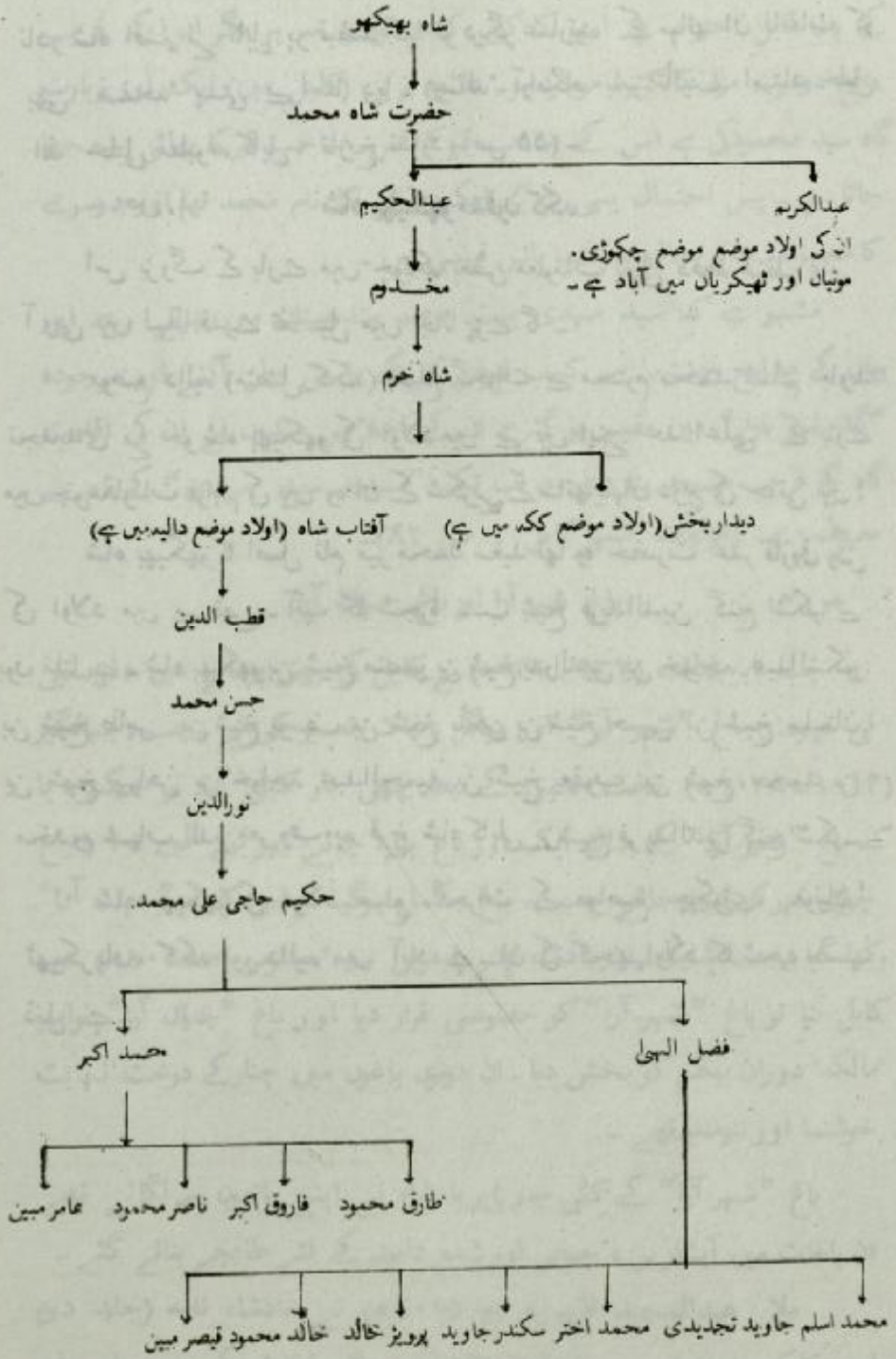

شاہ بھیکھو دھلی کے نزدیک موضع وایانوالی (اس نام کا ایک گاؤں ضلع شیخو پورہ پاکستان میں بھی موجود ہے) سے اپنے مرشد کے حکم سے یہاں آئے تھے۔

حضرت بھیکو کی اولاد میں سے ایک شاعر محمد علی فقیر (م ۱۹۲۴ء) نے منظوم پنجابی قصہ ''سوھنی گھمیاراں'' (تاریخ تصنیف ۱۳۱۹ھ) کے خاتمہ میں اپنے اور اپنے جد بزرگوار کے بارے میں بتایا ہے کہ :

نام محمد علی ہے میرا ہر کوئی پیا بلا ندا
قصے وچ فقیر لکھایا مطلب خاص دلاندا
تحصیل ضلع گجراتے اندر ککہ نام گراں دا
چدھرانے منگووالیوں چڑھدے پینڈ ادوکو ھاندا
اَل میانی بھیکو آئے ہے مشہور اساڈا
اولاد حضرت شاہ بھیکھ ولی دی جد ساڈی دا دادا
قوم قریش فاروقی جس دی چشتی دا خنوادہ
وچ علاقے طرف دلی دے ایتھوں بہت دراڈا
وایانوالی مدّھ قدیمی ہے مکان اونہاں دا
طرف دلی دے ایہ فرمایا ہے اک نام گراں دا
بھیکھونوں اللہ نے بخشیا درجہ خاص فقر دا
پیر اجمیری وچ پنجاب کیتا حکم سفر دا
وچ پنجابے بیعت تیری نالے حکم قبر دا
عاصا اک تبرک دتا نالے سبق صبر دا
عاصے تیرے جس جاگہ وچ سبزی رنگ وٹایا
اوتھے بیٹھ مقیمی رہنا مرشد سی فرمایا
ایتھے عاصے رنگ وٹایا وچ زمین دبایا
ٹاہلی دا رُکھ عاصے وچوں مار شگوفے آیا
ایہ کرامت شاہ بھیکھو دی اللہ پاک وکھائی
بدیع جمع سردار جدوں سی اس زمانے آھی

اسلام آباد

شاہ بھیکھو دے باغے وچوں اک پھل کھڑیا نوروں
مشک معطر تے خوشبو یای حُلّے آون دوروں
وچ چکوڑی دے چن چڑھیا حکم نال حضوروں
وچ زمین اسماناں چمکے جوش فقر دے نوروں

اس منظوم قصہ کا قلمی نسخہ تجدیدی صحب کے پاس موجود ہے اور یہ اشعار ہمیں محترم خضر نوشاہی صاحب نے مذکورہ نسخہ سے نقل کر کے بھیجے ہیں ۔

موضع مونیاں کے جناب محمد شفیق نے پنجاب کے بہت بڑے عالم د ین حافظ نور الد ین کے صاحبزادے محمد امین کے نام پر ایک تذکرہ "فیض الامین" لکھا جس پر نظرثانی علامہ محمد عبدالکریم قرشی قلعہ داری (م ۱۳۷۷ھ) نے کی ۔ اس غیر مطبوعہ تذکرہ میں شاہ بھیکھو کے حالات زندگی موجود تھے ۔ یہ تذکرہ جو اب ضائع ہوچکا ہے اس کے بعض اقتباسات جناب ڈاکٹر احمد حسین احمد قلعہداری کے پاس محفوظ ہیں ۔

بھگوان داس ہندی نے اپنے تذکروں "حدیقہ ہندی" اور "سفینہ ہندی" میں ایک شاعر محمد ارشد رسای کا ذکر کیا ہے جو پنجاب میں رہتا تھا اور قدوۃ العارفین شاہ بھیکھو کا مرید تھا ۔ یہ شاعر محمد شاہ بادشاہ کا معاصر تھا ۔ (سفینہ ہندی باہتمام محمد عطاءالرحمن عطا کاکوی پٹنہ ۱۹۵۸ء، ص ۸۹ ۔ حدیقہ ہندی خطی نسخہ کتابخانہ مرعشی قم ۔ روٹوگراف مملوکہ راقم السطور ۔ ورق ۱۷۶ الف) ۔

ص ۱۰

ککہ

یہ گاؤں گجرات سے تقریباً دس کلو میٹر مغرب میں واقع قصبہ کنجاہ سے تقریباً چھ کلو میٹر جنوب میں واقع ہے ۔ اس کے ساتھ ہی کاہنہ اور دالیہ نامی گاؤں بھی موجود ہیں ۔ دیہات کی اس مثلث کے بارے میں ایک محاورہ ہے :

ککہ، کاہنہ، دالیہ
کام نہ پائیں والیا

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate the Islamic Republic of Iran

Editor : **S. Arif Naushahi.**

Honorary Advisor : **Dr. S. Ali Raza Naqvi.**

Published by:
Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran
House No. 25, Street No. 27, F–6/2, Islamabad. Pakistan

Printed at Manza Printing Corporation.

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

A COLLECTION OF ARTICLES IN RECOGNITION OF VALUABLE SERVICES BY DR. GHULAM SARWAR FOR PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE